بسم الله والحمد لله

هذه قصيدة قصدها السيد
السند العالم العامل الكامل الفاضل
الجليل النبيل المولوي اللوذعي الالمعي علي
ابن ابو الحسن الموسوي الششتري الجزائري ادام الله
ايامه بمحمد وآله اجمعين في مدح سلطان السلاطين
وخاقان الخواقين ناصر الملة والدنيا والدين خلد الله
ايامه ودولته وملكه واجرى في بحار الدوام
في السلطنة فلكه معترفا بالقصور فيها
املا للنيل قائلا يا ايها العزيز مسنا واهلنا
الضر وجئنا ببضاعة مزجاة فاوف
لنا الكيل والصلوة على
محمد وآله اولا وآخرا

۲۳۴ھ

شمس الممالك كلها ايران — وسما الخلافة عندنا طهران

ونقول ناصر ديننا سلطاننا — ان قيل من ذا ههنا سلطان

ملك الملوك ابو المظفر ابن من — هو في محمد اسمه برهان

ظل الاله على المفارق رتبة — هل فوق ذلك رتبة ام شان

ورث الخلافة كابرا عن كابر — فابوه وهو وجده الخاقان

من ناصر الدين اسمه حق على — كل الورى لا بل له الاحسان

شرف تقادم في فروع اصوله — لم يحوه تحت السما انسان

قرت برؤيته العيون وشنفت — بجليل اوصاف له الاذان

عدل ومعرفة بحجة وضعه — في منع صرف عنه قيل بيان

فارفض سواه وامسكن بذيله — تالله في ذيل الامين امان

فالدين والدنيا بطوع عنانه — فرسا رهان خازها ميدان

لم ينعطف منه العنان لمغنم — الا اطاع له البنان عنان

الله سخر حاجات بلاده — لعنانه فرهت به البلدان

ان الاكاسرة الذين تقدموا — مهدوا البساط له على ما كانوا

فرقى على فرق العلى متجللا — بنعاله فبداسه التيجان

ان الملوك وان تعزز نصرهم — ان لم يقلهم نصره قد هانوا

فاذا توجه فالجهات الست من — اطرافه كعبيده لو بانوا

واذا تحمس جيشه فمعاشر الـ — سبع الطباق بحكمه اعوان

واذا تفرد في الجلوس متوجا — مجمع من العليا له الاخدان

واذا اثنوا الوسائد مفردا — فيقال ما كسرى وما الايوان

لما امتطى متن الفخار بغارب الـ — تبجيل فانخضعت له الاركان

لما تمكن في الرياسة شخصه / فأطاعه الأمكان والأزمان

فرمى بسهم جلاله عين الردى / فتطأطأت لجلاله الأعيان

وثنى الأعنة لانتفاء الشر فالـ / وثنى لم يعبد له الأوثان

في جهده صلح المزاج لعصبة / علوية وتكمل النقصان

لما تزايد خلط فاسد أمة / بابية فتفصد الشريان

قمع الملاحدة الأولى عن أصلها / فبيوتها ما أن لها بنيان

أما الصدى فبها توطن عالما / أن ماله إلا هنا أوطان

فالباب محروب بناء فساده / ثم المحافظ بيته خربان

ثم البهاء أريق ماء بهائه / والصبح من أزل هو الظلمان

وجماعة النوري لإحيائهم / دينا ودنيا نالها ناران

نار السيوف لناصر الدين الذي / شبت بنار سيوفه النيران

نار الجحيم لها غدا من ربها / هنئتهم الأحقاب والخذلان

من غير ناصر دين ناصر مالك / يضعفوبر الأبدان والأديان

تالله حلفة صادق أن العلى / من دون أدنى مرتقاه عيان

دون الملوك له خصائص جمة / منها السخا والعدل والإيمان

حب النبي والسبط له / يمدد به لسما العلى قضبان

زار الأئمة مخلصا بولائهم / وأطاعهم فيما احتوى الإمكان

هجرت إليهم منه عصبة خلص / رقوا إلى ذكر الحسين ولانوا

هم شيعة لأبي الأئمة سيد الـ / أبرار من خلقت له الأكوان

مولى الورى أسد الثرى عالي الذرى / ساري السرى إن أصبح الطغيان

في مدحه التورية والإنجيل / نطق الزبور وأنزل الفرقان

اعني عليّاً من بطور ثنائه　　موسى الكليم مناجي ولهان

من كان يمدحه الاله اولي الذي　　يأتي به متولّه حيران

ما شعره ما قدره بمديح من　　يثني عليه الله والقرآن

صلّى عليه والله مولى الورى　　ما حمّلت بثمارها الأفنان

من مثل ذا السلطان يعرف كان　　حقّ الولاء عليكم الأمعان

وجبت مودّته ويندب مدحه　　افتى بذلك منّي العرفان

نضّاختان الشوق عيناي بل　　بدل اللآلي فيهما المرجان

سمّاعتان لذكره أذناي ان　　ذكر القريظ لمدحه لسان

انّ اللسان لمضغة ما لم تفه　　فاذا تكلّم فاللبيب يبان

انّي وربّي من زمان تورّعي　　في حرفتي عدمت لي الأقران

اروى من الشعر الزلال واستقى　　ما ان بدا المديح ظمآن

يا ربّ صلّ على النبيّ محمّد　　والآل والأصحاب يا سبحان

واقبل تضرّعنا اليك بحقّه　　وانصره نصر العزّ يا ديّان

وامنن علينا مقمراً ايّامه　　ما القلب في الاكليل والدبران

انّي على مادح لك لم ازل　　ولي ابو حسن آيا سلطان

من نعمة الله الجزائر نسبتي　　من سادة عزّت لها الاخوان

من تستر لازالت القدّامها　　من بعد ما خلّى الورى الطوفان

اخواننا يدعون فيها دائماً　　لك يا مليك وكلّها جيران

والكلّ منك موظّفون وحقّنا　　قطعوه منك لبين ذا بهتان

فاذا رأيت بان تمنّ تفضّلاً　　فامنن والّا كان ذا الحرمان

دم وابق واسلم ما انعم منشد　　شمس الممالك كلّها ايران

هو الله تعالی شأنه

وقایع مسافرت و سیاحت ساحت انگلستان

اعلیحضرت سلطان ابن سلطان شاهنشاه ایران السلطان
ناصرالدین شاه قاجار خلد الله ملکه از یوم نهضت از
دارالخلافه طهران الی روز مراجعت و ورود موکب
مسعود بمستقر سریر سلطنت که بدستخط مبارک مزین فرموده
بسعی و اهتمام اقل الانام میرزا محمد علی شیرازی الشهیر
بکشکول در بندر بمبئی بزیور طبع درآمد و چند تصویر
دلپذیر عکس که شایسته این کتاب مستطاب بود
مزید نمود امید که مطبوع طباع خاص و عام گردد

روزنامه سفر فرنگستان است که بمیمنت و مبارکی بخواست خداوند تعالی و قادر بیهمتا و بخشنده مهربان بشرط سلامت مزاج مینویسیم از طهران الی انزلی را سابقا در سیاحت گیلان بتفصیل نوشته بودیم در اینجا بشرح و تفصیل حاجت نیست مگر خروج از دار الخلافه طهران را با وقایعی که تا انزلی روی میدهد انشاء الله تعالی مینویسیم بعد از آن از روز جلوس در کشتی تفصیل همراهان در طی روزنامه کشتی نوشته خواهد شد بعون الله تعالی و حسن توفیقه

روز شنبه بیست و یکم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۰

از طهران بعزم سیاحت فرنگستان برخاستیم حال یکسال تمام است که اخبار سفر فرنگستان شده است و چند روز هم بود که سینه درد و زکام شدیدی عارض شده و هیچ احوالم خوب نبود.

کسالت و ضعف بنیه بسرحد کمال بود بطوریکه هرگز خود را آن کسالت ندیده بودم توکلا
علی الله تعالی بیرون آمدیم صدر اعظم وغیره بودند قدری ایستاده رفتیم و از در کوچه شمس العماره
سوار کالسکه شدیم جمعیت زیادی بود در داخل و خارج شهر در راه و بیراه راندیم بطرف اسب
دوانی امروز اسب دوانی هم هست رفتیم بالاخانه افواج و جمعیت زیادی از مرد و زن حاضر
شده بودند نهار آوردند به بی میلی قدری صرف نمودیم امیر آخور تیمور میرزا حسام الدوله حاجی
آقا اسمعیل و سایر پیشخدمتها بودند امین حضور که چند روز نبود ناخوش بود امروز آمده بود بعد از
نهار اسبها را دوانیدند اسبهای مرا و بیک نایب که از اسبهای اصطبل خاصه است چهار
بیرق اول را برداشته یک بیرق اول را هم اسب وجیه الله میرزا برداشت اسب اقبال
مهدی قلیخان بیرق چهارم را در دوره آخر برداشت بعد از اتمام اسب دوانی سفرای خارجه همه
وداع بحضور آمدند صدر اعظم و سایرین هم بودند بعد سوار کالسکه شده بطرف قریه کن راندیم
سراپرده های تازه که همه ترمه و زری وغیره بود کنار رودخانه زده بودند بعد از ساعتی مهد علیا
آمدند والده شاه را دیدم ایشان دو شب در آنجا ماندند باد شدیدی هم همه روزه می آمد

سه شنبه بیست و چهارم

رفتیم بعمارت دولتی کن و ناهار خورده سوار شده بجهت شکار بماهورهای حوالی کن رفتیم نایب السلطنه
در رکاب بود از پیشخدمتان ادیب الملک صنیع الدوله محمد باقرخان حسین خان اسدالله خان
بودند میرشکار از شهر آمده و شکار پیدا کرده بود قبل از نهار یک تکه دو ساله با چهار پاره زدم
الحمدلله خوش گذشت با راحت بمنزل مراجعت کردم بحمدالله مزاجم در نهایت صحت و سلامت
است و کسالت بالمره رفع شده حالا فصل آلوچه تازه است یعنی خیلی کوچک است و هنوز
خوردنی نشده چغاله و شکوفه هم در ثمرات قریب باتمام است گل زرد و گل سرخ هم تک
تک دیده میشود مهدیقلیخان یکشب به شهر رفته با حالت ناخوش برگشت

چهارشنبه بیست و پنجم

در عمارت کن توقف شد امین الدوله غلامحسین خان محقق حکیم طولوزان وجیه الله میرزا از شهر آمده

پنجشنبه بیست و ششم

chief photographer

رفتیم قوری چای ناهار را آنجا صرف کردیم آب زیادی می آمد عضد الملک عکاس باشی و سایر
پیشخدمتان حاضر بودند آفتاب گردان را در کوهی زده بودند بسیار هوا گرم بود عصر مراجعت
بمنزل شد امین الدوله از شهر آمده بود کمی کسر مزاجی دارد

جمعه بیست و هفتم

صبح را در کن بودیم جمعیت زیادی از پیشخدمتان وغیره از شهر آمده بودند صدر اعظم هم آمده ا[ست]
امروز منیف افندی ایلچی دولت عثمانی که تازه وارد شده است باید بحضور بیاید در جهان
یورت اولی چادر ترمه وغیره افراشته اند چهار ساعت و نیم بغروب مانده سوار شدم رفتیم
صدر اعظم آمد معتمد الملک هم بود نصرة الدوله معتمد الدوله اعضاد السلطنه عماد الدوله لطف
الله میرزا در سلام خاص شمشیر نگاهداشته بودند الحمد لله باد نمی وزید ایلچی آمد دو نفر هم با[ید]
سفارت همراه داشت ناظم افندی شارژ دافر هم همراه او آمده بود مرخص شده به مملکت
خود برود منیف افندی زبان فرانسه میداند بخصوص فارسی را خوب حرف میزند سنا متوسط
است آصف الدوله وارد شد

شنبه بیست و هشتم

صبح سوار شده رفتیم تنگه سولقان دست چپ راه آبشار خوبی وارد بقدر یک سنگ آب
جاری بود آفتاب گردان زده بودند آنجا ناهار خوردیم نایب السلطنه در رکاب بود از پیشخدمتان
امین الدوله ادیب الملک وغیره نیز بودند

یکشنبه بیست و نهم

اشخاصیکه امروز از شهر آمده بودند خسرو میرزا وقایع نگار حسام الدوله سرتیپ فوج خاصه
وزیر امور خارجه با حالت نقاهت شرفیاب شد منیف افندی مجددا امروز به

۵ (ایران) بحضور آمد جناب آقا سید اسمعیل مجتهد بهبهانی بدیدن آمده بودند خازن الملک جواهرآلاتی
که باید همراه برد آورده بود

سه شنبه غره شهر ربیع الاول

صبح اشخاصیکه از شهر آمده بودند از شاهزادگان وغیره همه بحضور آمدند امام جمعه آمده دعای
سفر را خواندند پسر امام جمعه اصفهان هم آمده بود پنج راس اسبی که از عربستان بجهة اصطبل
خاصه آورده بودند از سان حضور گذراندند پس بجانب کرج حرکت کردیم در عرض راه صدر
اعظم هم از شهر رسیده اخبار خوب از سیستان داشت عرض کرد دبیرالملک هم سوار اسب
درانه ترکمانی با صدر اعظم آمده بود نایب السلطنه از نزدیکی کن مرخص شده بشهر معاودت
نمود از شاهزادگان که همراه بودند معتمد الدوله حسام السلطنه عماد الدوله نصرة الدوله بود
معتمد الدوله از قوری چای مرخص شده بشهر معاودت نمود مسیو بکر وزیر مختار دولت روس
که تا انزلی بایستی بیاید همراه بود چهار ساعت بغروب مانده وارد کرج شدیم منزل در عمارت است
صنیع الدوله عکاس باشی غلامحسین خان از شهر آمده بودند حکیم طولوزان هم امروز از شهر آمد
جهانقلیخان امروز شکار رفته بود یک آهوی ماده شکار کرده است

چهار شنبه دوم ربیع الاول

از کرج بقاسم آباد حرکت کردیم پنج فرسنگ راه است هوا گرم و گرد و خاک بسیار بود
معیر الممالک امروز مرخص شده بشهر رفت حاجب الدوله الی انزلی در رکاب است
عضد الملک دیشب از شهر آمد ناصر الملک هم از شهر آمده بود از آنجا مرخص شده بشهر
معاودت نمود قراولی اردو تا انزلی با فوج دوم است بیوک خان اقبال الملک از کن بشهر مراجعت کرد

پنجشنبه سیوم ربیع اول

صبح سوار اسب شده صدر اعظم و شاهزادگان و حسن علیخان وزیر فواید و میرزا قهرمان
امین لشکر وغیره هم ملتزم رکاب بودند محمد تقی خان حاجب الدوله شصت راس اسب
ع

۶ (ایران) اسب بجهت اصطبل توپخانه آذربایجان خریده بود از میان حضور گذرانیدند یک صد
نفر سواره مکری بسرکردگی حاجی آقا بیک از میان گذشتند قدری از راه با صدر اعظم صحبت
کنان راندیم بعد از آن بکالسکه نشستیم منزل امروز کازران سنگ است مسافت راه سه
فرسنگ است نهار را در منزل خوردیم اردو را در چمن بسیار خوب با صفائی زده بودند
همه جا سبزه و مرغزار است صاری اصلان که از شهر آمده بود دیده شد

جمعه چهارم

صبح سوار کالسکه شده بطرف عبدالله آباد روانه گشتیم پنج فرسنگ راه است هوا گرم گرد
و خاک بسیار بود در آخر زراعت قشلاق نهار خوردیم قبل از نهار تفنگ دست گرفته
در اطراف و حوالی گردش میکردم یک خرگوش و یک بلدرچین با یکقطعه زرد دره صید کردم
امروز حکیم دکسون و مسیو طومسون نایب سفارتخانه انگلیس را دیدم که از ترکستان می آیند
میرزا عیسی وزیر دارالخلافه و معادن الملک مرخص شده بشهر رفتند میرزا موسی رئیس قورلشکر هم
امروز مرخص شده بشهر رفت

شنبه پنجم

امروز روز ورود بقزوین است یعنی در هزار جریب که قریب بشهر است اردو زده اند پنج
فرسنگ مسافت است از دهات خاک علی و غیره گذشتیم صبح که سوار شدم صدر اعظم
وزیر مختار دولت روس را با کریل مترجم دم کالسکه آورده قدری صحبت داشتیم سواره
ایلات قریب سیصد نفر ایستاده بودند صاحب دیوان که از آذربایجان آمده بود بحضور
آمد محمد صادق خان قراباغی نایب اجودان همراه او بود بعد بعضی شاهزادگان متوقف قزوین
مثل اسحق میرزا و سلطان سلیم میرزا و یعقوب میرزا و علمای قزوین و اعیان و اشراف و
کلانتر و کدخدایان شهر و غیره بتوسط ایلخانی حاکم قزوین دسته دسته بحضور آمده معرفی شدند
نهار در این راه صرف شد بعد از نهار باد شدیدی میوزید امین خلوت که عقب مانده بود
بچاپاری رسیده باردو ملحق شد سواره ابوابجمعی اسعد خان قراباغی که جزو غلامخانه هستند

۷ (ایران) با صاحب دیوان از آذربایجان آمده بودند که بطهران رفته سان بدهند پسر اسدخان
که سرکرده سوار است جوان خوبیست نزدیک بشهر سوار اسب شده با صدر اعظم صحبت کنان
وارد دارد و شدیم صدر اعظم مرخص شده بشهر رفت باد سخت سردی می آمد شب گذشته بسیار
کم خوابیده بودم امشب زودتر میل باستراحت کردم

یکشنبه ششم

امروز منزل آقابابا است صبح باران شدیدی می آمد و با اینکه مدتی باریده بود باز میبارید
این باران برای قزوین بسیار نافع است ایلخانی میرزا ابوتراب عموی میرزا بزرگ حکیم
مرحوم را به حضور آورد خیلی معمر است بعد سوار شده با صدر اعظم صحبت کنان از کنار شهر
گذشته افتادیم بجاده آقابابای دبیر الملک از اینجا مرخص شده بشهر رفت هوای امروز
برخلاف سایر روزها خوش بود نسیم ملایم خنکی می آمد صحرا اکثر گل و سبزه است در باغات
قزوین یکنوع گل ورگ دیده شد بسیار خوب و مطبوع شبیه بگل زرد گفتیم از ریشه و تخم آن بیاورند
و در طهران بکارند نهار را در زیر دست قریه محمودآباد شیخ الاسلام مرحوم صرف نمودیم باد
سردی میوزید نهار در کالسکه خورده شد از پیشخدمتان مشکوة الملک وغیره بودند چهار ساعت
بغروب مانده وارد منزل شدیم باد بسیار سرد شدیدی می آمد و شدت باد بطوری بود که
کل تجیرها و چادرها را انداخت تا صبح متصل می آمد و هیچکس را قدرت بیرون رفتن نبود و از
شدت سرما همه افسرده و از کار مانده بودند

دوشنبه هفتم

باید بخرزان رفت ولی باد و سرما بطوری بود که هرگز در زمستانهای سخت بلکه در هیچ وقت
دیده و شنیده نشده بود دو فرسنگ از راه را سوار کالسکه شدیم بعد چون راه کالسکه
بد بود سوار اسب شده کالسکه ها را برگرداندند صحرا امروز همه سبز و گل بود اما سرما هیچ
نمیگذاشت کسی احساس چیزی کند یا ملتفت خضرت و طراوت صحرا شود با اینکه کلیجه و سرداری
خز پوشیده بودم از شدت سرما معلوم نبود که هیچ لباسی دارم زیر گردوک خرزان دره بود
که آب کمی می آمد نهار آنجا صرف شد باد قدری ساکت شده بود عضد الملک امین حضور

۸ (ایران) صنیع الدوله عکاس باشی حکیم طولوزان محقق وغیره بودند بعد از نهار از کتل مزبور بالا رفتیم
این کوه خرزان سنگ ندارد همه خاک نرم است و همه جا گل و سبزه و ریاحین است
اغلب جاها زراعت دیمی کاشته بودند زراعت این کوه را طایفه عیاثوند میکنند
حسن علی خان جنرال که جزو همراهان است امروز وارد اردو شد با صدر اعظم صحبت کنان
میرفتیم بالای کوه ده بنظرم آمد گمان کردم خرزان است بعد از تحقیق معلوم شد اسمعیل خان
عیاثوند سرکرده سواره عیاثوند اجداث و آباد کرده است خوب جائی را آباد کرده
که همه زراعت آن دیم است از اسمعیل آباد یکفرسنگ و نیم راندیم تا بخرزان رسیدیم
اعتضاد السلطنه نصرة الدوله نصر الملک را در راه دیدیم نصرة الدوله شکایت زیاد از سرما
و باد دیشب داشت میگفت خیلی صدمه خوردیم الحمد لله وارد منزل شدیم باد نبود اما مه
غلیظی در هوا بود که گاه گاه هم میبارید چون هوا سرد بطوری بود که آب مانند زمستان یخ می بست

سه شنبه هشتم

منزل امروز لوشان است صبح برخاسته سوار اسب شده با صدر اعظم و ایلخانی و صاحب
دیوان صحبت کنان میرفتیم راه این منزل را قدری بحکم دولت ساخته اند دره ها و کوهها را
حاصل کاشته اند مهدیقلیخان جلو رفته بود بشکار کبک میگفت توی دره ها یاس زرد زیاد
بود خلاصه همه جا راندیم مهدیقلیخان جلو رفت آفتاب گردان زدند آب شاه رود زیاد
بود وکیل الدوله عضد الملک عکاس باشی صنیع الدوله مشکوة الملک امین السلطنه امین حضور
مهدیقلیخان وجیه الله میرزا غلامحسین خان امین السلطان جعفرقلیخان وغیره بودند نهار آوردند
آدم وجیه الله میرزا که در شط کوفه بآب زده بود با کمال جرأت این جا هم با اسب بآب
زد الحق خیلی جرأت کرد تا عصر آنجا بودیم بعد بطرف منزل راندیم زیر پل
دو کالسکه خیلی خوب دیدم که تاجر شیروانی بجهت فروش بطهران میبرد
هنگام غروب وارد منزل شدیم اردو را خیلی دور از پل میان دره وسیعی زده

زده بودند بحمد الله باد هم نبود صدر اعظم بعضی نوشتجات از معتمد الملک آورد ملاحظه شد

چهارشنبه نهم

امروز به منجیل میرویم صبح زود سوار شده رو براه نهادیم حسام السلطنه از راه کبندی آمده بود بکندیرا
تازه خریده است در منزل آقابابا از اردو جدا شد خلاصه با صدر اعظم و حسام السلطنه و ایلخانی صحبت
کنان رفتیم هوا برخلاف ایام گذشته گرم و مگس نیاد بود و راه هم خوب بود و از بیراهه رفتیم تا به جنگل بالا
بالا رسیدیم در کنار رودخانه نهار خوردیم صبح امروز کنه کنه خورده بودم بعد از صرف نهار سوار شده
رو بمنزل راندیم در این راه میرابراهیم خان حاکم رحمت آباد نعمت الله خان رشتی نصرالله خان طالش
کرکارودی دیده شدند سواره ابوالجمعی نصرالله خان بسیار خوش لباس و با اسلحه ممتاز بودند *
نزدیک منزل جناب حاجی ملا رفیع مجتهد گیلانی بحضور آمدند چون نزدیک یورت قدیم که پای سرو
هرزه بیل باشد بواسطه حاصلی که کاشته بودند ممکن نبود اردو زد لهذا اردو را نزدیک منجیل در دره
که پناه از باد بود زده بودند با وجود این هنگام عصر باد شدیدی برخاست از عجایب و بدایع اینکه
در این منزل در هر فصل که باشد نزدیک بعصر باد شدید میوزد بطوری سخت و شدید است که درختهای
زیتون که در اینجا رسته یکسر بطرفیکه باد میوزد کج و متمایل گشته اند در محال منجیل هرزه بیل همه جا محصول
کاشته اند یکسر دشت زراعت و همه صحرا سبز و خرم است روز گذشته یک فراش را در لوشان
مار گزیده حکیم طولوزان مشغول معالجه بود از قراریکه گفتند از هلاکت جسته اینجا ها مار زیاد دارد *

پنجشنبه دهم

منزل رستم آباد است قدری دیرتر سوار شده با صدر اعظم صحبت کنان رفتیم جناب حاجی ملا رفیع
مجتهد در سر پل منجیل ملاقات شد پل منجیل که بر روی سفیدرود واقع است معبر و ممر قوافل و مترددین
بسمت گیلان از همان جا است در سوابق ایام پل چوبی بر روی آن بود که قوافل را عبور از آن بسیار
صعب بود حال چند سال است که از وجوه خزانه دولت پلی در کمال استحکام بتوسط جناب حاجی
ملا رفیع بر روی رودخانه مزبور ساخته شده است حاجی ملا رفیع بهمان صحت مزاج است که در
هشت سال قبل ایشان را دیده بودم از پل گذشته بسرعت راندیم تا به قبل ده رسیدیم همان

مکان که چند سال قبل در سفر گیلان صرف نهار شد. باز همانجا نهار صرف شد نارنج بهار
کرده و انار تازه گل داده بود و طول راه امروز موجب کسالت شد سه ساعت بغروب مانده
وارد منزل شدیم سراپرده را کنار رودخانه زده بودند امروز بین راه آب بازی و شناگری یادی
دیدیم که در آب سفید رود که در طول راه واقع بود شنا می کردند

جمعه یازدهم

باید بطرف امامزاده هاشم حرکت کرد صبح سوار شده با صدر اعظم صحبت کنان رفتیم راه امروز
بعضی جاهای بد داشت یعنی بالای رستم آباد بعضی جاها آب افتاده و متجاوز از هزار قدم گل
زیاد بود و بعضی جاهای دیگر هم سنگ زیاد بود پاره جاها ناچار پیاده شده با صدر اعظم صحبت
میکردیم که ناگاه پای اسب صدر اعظم در گل لغزیده از اسب پرت شد ولی هیچ صدمه
نخورد و شخصی دیگر هم گفتند از مال افتاده است بعد از سؤال معلوم شد آدم امین السلطنه
بوده از قاطر پرت شده مرده است اعتضاد السلطنه عماد الدوله از این منزل مرخص شده
بشهر رشت رفتند پل سیاه رود هم که مخارج بنای آن از خزانه دولت بتوسط حاجی ملا رفیع شده
است تمام شده اما آب سیاه رود در این وقت بسیار کم بود بطوریکه طفل میتوانست
از آن عبور نمود ولی گاهی چنان طغیان میکند که با اسب هم نمیتوان عبور کرد در انتهای رودخانه
مزبور که وصل بسفید رود میشود صرف نهار کردیم چمن خوبی بود در سایه درختی نشستیم مشکوة
الملک صنیع الدوله وغیره حضور داشتند خلاصه نزدیک منزل که کوه تمام میشود جلگه است
درشکه ما را حاضر کرده بودند در آن نشسته راندیم تا نزدیک منزل

شنبه دوازدهم

امروز روز ورود بشهر رشت است دیشب هوا خیلی سرد بود صبح زود برخاسته قدری
راه را سوار اسب بودیم بعد بدرشکه نشسته راندیم وزیر مختار دولت روس و مسیو
کریبل مترجم دم درشکه ایستاده بودند با آنها قدری صحبت شد آفتاب خیلی گرم بود بلبل گاه

۱۱ (ایران) گاه گاه میان جنگل میخواندند از ده سراوان و شاه آقاجی هم که نشستیم معتمد الملک که از رشت
باستقبال آمده بود با میرزا عبدالرحیم خان ساعد الملک که با پرنس منچیکوف مهماندار از پطر
بورغ آمده بود در پائین شاه آقاجی دیده شدند حکیم الممالک که از طهران مأمور به پذیرائی
مهمانداران دولت روس بود رسید نهار را دست چپ راه در سایهٔ درختان جنگلی صرف
نمودیم بعد سوار شده قدری که راه رفتیم بازار بسیار خوبی در سر راه ملاحظه شد که تمام آن را
با آجر و گچ ساخته‌اند معلوم شد که معین التجار گیلانی بشراکت جمعی دیگر آن بازار را ساخته‌اند
از علماء لاهیجان وغیره جمعی کثیر باستقبال آمده بودند نزدیک شهر جنابان حاجی ملا رفیع و
حاجی ملا طاهر و حاجی میرزا عبد الباقی که از مجتهدین شهر رشت هستند استقبال نمودند آنجا از
کالسکه پیاده شده باسب سوار شدیم صدر اعظم وزیر مختار دولت روس هم سوار شده
با ما صحبت میداشتند زن و مرد زیادی از اهل شهر باستقبال آمده بودند شش ساعت بغروب
مانده وارد عمارت ناصریه شدیم چادر از برای ما زده بودند پرنس منچیکوف مهماندار کولونل
براک اجودان مخصوص امپراطور روس وزیر مختار دولت روس مسیو گریبل مترجم سفارت
حکیم الممالک یکساعت و نیم بغروب مانده بحضور آمدند پرنس منچیکوف شخص محترم و از اعیان
دولت روس است و جنرال اجودان مخصوص امپراطور و سناً قریب بشصت سال دارد

یکشنبه سیزدهم

صبح سوار اسب شده برای انزلی راندیم و همه جا از میان شهر و بازار عبور کردیم جمعیت زیادی
از اهل شهر تا نزدیکی پوسار ایستاده بودند از پوسار بآنطرف از اسب پیاده شده بکالسکه
نشستیم راه پیره بازار را بسیار خوب ساخته‌اند رسیدیم به پیره بازار در سر گمرکخانه نهار
خوردیم لتکه و کرجی دولتی وغیره حاضر کرده بودند بعد از نهار بلتکه نشستیم قدری دور تر
از دهنه رودخانه کشتیهای کوچک تجار را نگاهداشته بودند یکی از دولت خودمان است
که بسیار قشنگ و خوب ساخته‌اند و دو دیگر از کشتیهای دولت روس بود در یکی از

(ایران) از کشتیهای روسی وزیر مختار روس و امیرال سونیکین و حکیم طولوزان نشسته بودند در
کشتی دیگر موزیکانچیان روسی بودند ما در کشتی خودمان نشستیم این کشتی را تازه فرمایش داده
بودم ساخته آورده اند آنچه لازمه زینت است از آئینه ها و اسباب اطاق بسیار ممتاز
این کشتی دارد ساعتی هم سه فرسنگ در دریا سیر مینماید بعد از تماشای اطاقهای کشتی بعد
آنکه سایبانی از ماهوت گل دوزی داشت رفتیم وزیر مختار روس دریابیگی را بحضور آورده
معرفی نمود اینقدر در آنجا توقف شد که تمام همراهان ما رسیدند شاهزادگان عمله خلوت
که بکشتی ما داخل شدند حکم شد تا کشتی را حرکت دهند چهار ساعت بغروب مانده وارد
انزلی شدیم صدر اعظم معتمدالملک امین السلطنه لدی الورود بکشتیهای روسی که دور از
انزلی لنگر انداخته بودند بجهت تعیین جای همراهان و بارها رفتند پنج کشتی از طرف دولت روس
آمده بود که همه از کشتیهای جنگی معروف دولت روس هستند ولی چندان تندرو نیستند
کشتیهای کمپانی از کشتیهای جنگی راحت تر و در حرکت سریع تر هستند کشتیهای جنگی مزبور
با ما نخواهند آمد از انزلی مراجعت خواهند کرد منزل ما در برجی است که بحکم ما وزیر امور خارجه
در زمان حکومت خود در گیلان بنا کرده و بعد بتوسط میرزا محمد حسین که از جانب مرحوم نظام
الدوله نایب الحکومت گیلان بود باتمام رسید حالا همین جزئی کاری دارد که معتمدالملک
تمام خواهد نمود این برج پنج مرتبه است جمیع مراتب از هر طرف ایوان و غلام گردش دارد
بنای آن تماما از آجر و سنگ و گچ است مگر همان غلام گردشها که از چوب منقش است جمیع اسباب
و اثاث لازمه از فرش و صندلی و میز و اسباب چراغ خوب در آنجا موجود و آماده است
چشم انداز این برج از چهار سمت به دریاست خلاصه باد سردی میوزید شب مهتاب خوبی
بود بنا شد فردا بکشتی بنشینیم در غازیان آتشبازی شد

دوشنبه چهاردهم ربیع الاول

امروز انشاءالله بکشتی نشسته و بیاری خدا روانه حاجی ترخان میشویم صبح زود برخاسته

(روس) بدریا نگاه کردم دیدم متصل قایق وکرجی است که بار و آدم از انزلی بکشتیها حمل میکنند
هوا مه رقیقی داشت و بادی مختصری می آمد قدری موجب وحشت شد قدریکه گذشت هوا صاف
و مه برطرف شد ولی چون هوا قدری احتیاط داشت تعجیل در حرکت نمی نمودند فرستادیم صدر
اعظم را آوردند همراهان را بکشتی فرستادیم بعد خود از برج پائین آمدم حاجی ملا رفیع مجتهد دعای
سفر خواند جمعیت غریبی از هر قبیل شده بود اول کشتی تجارتی خودمان نشسته تا بکشتی قسطنطین
رسیدیم که مخصوص ما حاضر کرده بودند پرنس نچیکوف هم با ما بود و سایرین هم حاضر بودند قریب
دو ساعت منتظر شدیم تا همه بار و ملتزمین رسیدند بچهار ساعت بغروب مانده لنگر کشتی را
کشیده براه افتادیم سه کشتی جنگی که حاضر بود متصل شلیک مینمودند و از جلو و عقب و طرفین
کشتی ما حرکت میکردند بالاخره کشتی های جنگی ماند کشتی ما بتعجیل راه افتاد این کشتی اطاقهای
خوب دارد همه با زینت و ممتاز و پاکیزه با قاعده از پیشخدمتان امپراطور با اسباب قهوه خانه
وغیره از پطربورغ آمده بودند اشخاصی که با ما بفرنگستان می آیند از این قرارند اشخاصی که
در کشتی اول موسوم بقسطنطین که مخصوص ماست هستند صدر اعظم معتمد الملک عضد الملک
منشی حضور امین السلطان صنیع الدوله امین السلطنه مهدیقلی خان حکیم طولوزان عکاس باشی
غلام حسین خان محقق امین خلوت فرخ خان وجیه الله میرزا جعفرقلیخان قهوه چی باشی آقا رضای ده
باشی میرزا عبدالله فراش خلوت میرزا عبدالرحیم خان ساعد الملک سلطان حسین میرزا حاجی
حیدر خاصه تراش آقا حسنعلی آبدار آقا محمد علی جبار قهوه چی نوکرهای صدر اعظم سه نفر آقا باقر
اشخاصی که در کشتی دیگر بودند عزالدوله اعتضاد السلطنه حسام السلطنه نصرة الدوله
عماد الدوله علاء الدوله اجلالی حسنعلیخان وزیر فواید امین لشکر حکیم الممالک احتشام الدوله
نصر الملک مخبر الدوله شجاع السلطنه حسنعلیخان جنرال میرزا رضا خان اجودان صدارت
ابراهیمخان نایب میرزا احمد خان ادله علاء الدوله جلودار دو نفر جهت تکیه نوکر ملتزمین هشت نفر
مسیو دو بسکی وزیر مختار نمسه مسیو طومسون نایب سفارت انگلیس مسیو دکسون حکیم انگلیس

اسامی اسبها اسب جلفه اسب ظل سلطان اسب جافی اسب صباح البحر حسام السلطنه
حکیم طولوزان میگفت دریابیگی روس سر لطری آب جوش را خواسته بود باز کند سر لطری شکسته
پارچه از شیشه بچشم او پریده یک چشم او نابینا شده است بعد دریابیگی را دیدم که عینک
آبی گذاشته بود از خود او سؤال کردم همان تفصیل را ذکر نمود افسوس خوردم نزدیک عصر که
بیرشه کشتی رفتیم کشتی پراتلسکی را دیدم که متجاوز از یک فرسنگ دور بود شب را بکمال راحت
خوابیدیم

سه شنبه پانزدهم ربیع الاوّل

اوّل طلوع بابتداء دماغه آبشاران رسیدیم هر قدر جلوتر میرفتیم زمین دماغه بیشتر و بهتر
محسوس میشد این سواحل خشک و بید رخت است و جزء بادکوبه محسوب میشود بوته گز زیاد
داشت و در بعضی جاها سنگ دیده میشد کشتی طوری نزدیک بساحل حرکت میکرد که آدم و
حیوان همه پیدا بودند در نقطه مرکزی دماغه برجی مربع بجهت چراغ بحری ساخته بودند اطراف
آن چند خانه وار سکنی داشتند که مستحفظ آن برج بودند در دست راست جزیره پیدا بود بعضی
بناهای عالی دیده شد بعد از تحقیق معلوم شد کارخانه تصفیه نفط است امّا حالا هیچکس آنجا
نیست از قراریکه گفتند صاحب آن ورشکست شده است آنجا قدری کشتی را نگاه داشتند
صدر اعظم بعضی تلگرافها نوشته بود داد بباد کوبه بردند که از آنجا بایران و فرنگستان تلگراف
نمایند تا دو ساعت بظهر مانده دریا آرام بود بعد کم کم متلاطم شد طوریکه امواج مثل کوه بلند میشد
همه اهل کشتی بحالت منقلب افتاده بودند مگر خودما و عکاس باشی و صنیع الدوله و ده باشی
و حکیم طولوزان که نیفتاده بودیم و خودداری مینمودیم از صاحب منصبان و عمله کشتی جز امیرال
چند نفر از ملاحان وغیره سایر افتاده بودند خلاصه بخطری عظیم گرفتار شده بودیم ولی باز فضل خدا
شامل حال بود که یک باد مساعدی از عقب کشتی ما می آمد که ما را زودتر بطرف مقصد میبرد
شب را تا صبح همین طور دریا متحرک و مواج بود مع هذا اندکی خوابیدم صبح که برخواستم بدریا
نگاه کردم دیدم باز همان طور منقلب بود امیرال را احضار کرده نقشه دریا را با او نگاه کردیم

(روس) که معلوم کنیم در چه نقطه واقع شده ایم امیرال اطمینان میداد که تا ده ساعت دیگر نزدیک
بدهنه شط ولگا خواهیم رسید که عمق دریا چهار پنج ذرع بیشتر نیست و باین واسطه تلاطم نخواهد داشت
خلاصه نزدیک عصر بعضی کشتی بادی دیده شد که از جمله آنها کشتی بود که از حاجی ترخان بسواحل لنکران
و مازندران میرفت کشتی جنگی بخاری هم دیده شد موسوم بایران یکساعت و نیم از شب گذشته
رسیدیم بجائیکه معروف بقرانتین است که کشتی بزرگ داخل آنجا نمیتواند شد و باید از این کشتی به
کشتی کوچک نشسته بحاجی ترخان برویم کشتی ما آنجا لنگر انداخت شام خوردیم اشخاصی که دریا
آنها را گرفته و ناخوش بودند کم کم بحال می آمدند بعد از شام حاکم حاجی طرخان را پرنس مینچیکوف
بحضور آورد اسم حاکم مسیو پیپین Pipine است آدم درست کار قابلی بنظر آمد زبان
فرانسه را خوب حرف میزد بعد مرخص شده شبانه بحاجی ترخان رفت که هنگام ورود ما آنجا
حاضر باشد کشتی کوچکی که باید ما را بحاجی ترخان ببرد موسوم بکوکت و خیلی قشنگ است بعد از شام
بآن کشتی رفتیم کشتی کوچک دیگری هم بهمین وضع بجهت شاهزادگان و سایرین حاضر کرده بودند
کشتی ما را کشتی کوچک بخاری میکشید امشب را باکمال راحت خوابیدیم

چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول

وارد حاجی ترخان شدیم صبح برخواسته باطراف نگاه کردم دیدم الحمدلله از دریای بزرگ
خلاص شده برودخانه وسیعی که اسمش ولگاست رسیده ایم و عجب صفائی دارد باری عرض
رودخانه بسیار است چنانکه از همان یک شعبه که ما عبور میکردیم البته هزار ذرع عرض داشت
گلوله تفنگ متداولی از این طرف بآنطرف نمیرسد آبش گل آلود و بغایت شیرین مانند دریا
مواج روانست سواحل رودخانه همه درخت سبز جنگلی و بید متعارفی و بید مشک و نیها
همه چمن و مرتع است و اغلب ایلات قلموق که مذهب بت پرستی دارند در آنجا مسکن
گرفته اند لب رودخانه الاچیق زده مواشی و اغنام زیاد از اسب و مادیان و گاو و گوسفند
و غیره دارند چند ده بزرگ هم از دهات روسیه که از مضافات حاجی ترخان شمرده میشود

۱۶ (روس) دیده شد که در کنار رودخانه واقع و از دور خیلی بزرگ و آباد بنظر می آمد در هر ده
یک کلیسای بسیار عالی باشکوه ساخته اند اغلب اهالی این دهات شغلشان صیادی است
کشتی ما محاذی هر یک از این دهات که میرسید اهالی ده بکنار رودخانه آمده هورا می کشیدند
درین دهات هیچ باغ و زراعت دیده نشد مگر در یکی از دهات که عمارت بسیار معتبر و باغ
بزرگ مشجری از دور ملاحظه شد که از طایفه ساپوژنیکوف *Sapogenikoff* بود ماهی
مرده زیادی در کشتیهای خود ریخته بکنار رودخانه متعفن کرده بودند و بعضی ماهیها را که نتوانسته
بودند نمک سود نموده نگاهدارند زیاد متعفن شده بود و برودخانه انداخته بودند آب رود ولگا
بسیار کدر است بعضی طیور از قبیل کلاغ ابلق و سیاه و سارهای بزرگ ماهی خوار بسیار
در هوا پیدا میشد. یک کلاغ و یک سار بزرگ با تفنگ در روی هوا از دم دو کشتی
کوچک تجارتی و شراعی که حامل مال التجاره بودند دیده شد خلاصه راندیم تا مقارن ظهر از دور
سواد حاجی طرخان پیدا شد. اول بنائی که بنظر آمد کلیسای بزرگ آن شهر است که بسیار مرتفع
و باشکوه ساخته شده شهر مثل جزیره مابین دو شعبه رودخانه واقع است یک شعبه بزرگ
رودخانه از کنار شهر و شعبه دیگر از میان شهر میگذرد که پلهای متعدد در روی آن بنا شده است
و طرفین رود شاخه کوچک[2] ※ هورا باصطلاح روسها عبارت از تهنیت و درود و دعا
خیر است که رعیت هنگام عبور پادشاه یا شخص بزرگی در سر راه جمع شده باواز بلند متفقا باو
میرسانند و حال در جمیع فرنگ معمول و متداول است ※ [2] خانه است مساجد زیاد دارد
که اکثر آنها متعلق بتاتارهاست یک مسجد معتبر هم از مسلمانهای ایرانست خلاصه وارد شهر شدیم
کنار شهر کشتیهای زیاد از هر نوع بود و آسیاهای بادی متعدد دیده شد. ازدحام غریبی از
مرد و زن بود و انواع ملل و طوایف از تاتار و روسی و ایرانی و قزاق و چرکس و قالموق وغیره
در کنار راهها و معابر گرد آمده بودند و پیوسته هورا میکشیدند همه جا از روی رودخانه آمدیم
تا رسیدیم باسکله کشتی ایستاد آنوقت چهار ساعت و نیم بغروب مانده بود امروز صبح میرزا ملکم

۱۷ (روس) میرزا ملکم خان وزیریان خان و میرزا اسدالله خان قونسول تفلیس و میرزا میکائیل برادر ملکم
خان از حاجی ترخان بکشتی آمده بودند از کشتی پیاده شده باسکله آمدیم بمحض اینکه قدم بخشکی
نهادیم یکدفعه جمیع مرد و زن صدا بهورا بلند کردند جمعیت فوق العاده بهم غریبی بود طرفین
معابر و راهها چندانکه گنجایش داشت مرد و زن ایستاده بودند طاق نصرتی در کمال رفعت
و شکوه ساخته بودند طاق نصرة را علی سبیل الرسم بجهت ورود سلاطین بشهرها میسازند از
دم اسکله الی طاق نصرت زمین را فرش کرده بودند و کلانتر شهر چنانکه در روسیه رسم است
که هنگام ورود امپراطور و پادشاهان لاغیر هم در شهری معمول میدارند نان و نمک جلو آورد
و بر ان نمکدان طلا و دوری نقره مطلا که نان دران نهاده تاریخ ورود ما را به شهر حاجی ترخان
نقش کرده بودند کالسکه روبازی که بچهار اسب بسیار خوب بسته بودند کالسکه چی موافق
قانون روس جلو اسبها را بدست گرفته ایستاده بود پرنس منچیکوف را با خود در کالسکه
نشاندم یکدسته سواره قزاق هم در عقب کالسکه می آمدند و جمعی کثیر از مرد و زن و پیر و جوان
پای کالسکه میدویدند و هورا میکشیدند گرد و خاک و همهمه زیاد بود و همه جا اطراف
کوچها و مناظرخانها و بالای بامها مردم برای تماشا ایستاده بودند تا رسیدیم بدار الحکومه
که منزل ما را آنجا قرار داده بودند یکفوج سالدات در مقابل درب دار الحکومه بنظام ایستاده
بودند همه جوانهای خوب با لباس و سلاح مرغوب پیاده از جلو صف آنها گذشتیم
سربازها احترام نظامی بجا آورده هورا کشیدند پس داخل عمارت شدیم عمارت دار الحکومه بسیار عالی
و وسیع و پر بیوتات است اطراف پله که بعمارت و تالار بزرگ داخل میشود محض پذیرائی
کوزهای گل زیاد چیده بودند این عمارت اطاقهای زیاد و تالارهای متعدد دارد تالار سلام
و اطاق سفره و منازل خوابگاه و غیره دارد که همه مزین و آراسته است در اغلب از
اطاقها شیرینی و شربت و میوه گذاشته بودند بخاریهای این عمارت برخلاف بخاریهای
معمول ایرانست یعنی در گوشهای اطاق قدری از دیوار را بطور خروجی از کاشی سفید جلو آورده

۱۸ (روس) آورده اند که آتش را از عقب می افروزند بعد بواسطه منافذیکه درین حجره‌ها تعبیه شده
هوای گرم وارد اطاق میشود حمام این عمارت در مرتبه تحتانی است که بواسطه پله‌ها بالای سر
حمام میرود سر حمام بسیار قشنگ است صندلی و میز و نیم تخت و انواع عطریات و گل وغیره
در آنجا آماده کرده بودند حوضی در گوشه اطاق سر حمام بود که دو شیر آب در آن جاری میشد
یکی سرد و دیگری گرم که بهر درجه حرارت لازم باشد آب آن حوض را میتوان نگاه داشت زمین
حمام را با حصیر بسیار نرم فرش کرده بودند از یک سمت حمام چند پله چوبیست و بالای
پله‌ها دریچه ایست که هر وقت لازم شود از آنجا هوای گرم داخل فضای حمام میکنند شیرهای
آب گرم و سرد و ملایم اطراف حمام زیاد بود از حمام که بیرون آمدم مسیو دوبسکی وزیر مختار
و مسیو طومسون نایب سفارت انگلیس با صدر اعظم بجهت وداع و مرخصی بحضور آمده بودند که از
جلو مسکو بروند بعد حاکم حاجی ترخان و پرنس منچیکوف و کولونل بیراک و مسیو گریل آمده گفتند
که اگر میل دارید مشق تلمبه‌چیان را تماشا کنید بعد از اجازت با علامت لازم یعنی علامت
اضطراب اتش یا نفیر را در برجی که مشرف بشهر بود بلند کردند فی الفور از جمیع محلات تلمبه
چیها با عراده تلمبه و نردبان حاضر شدند اسبهای عراده هر محله برنگ مخصوص بودند همینکه
در میدان جلو عمارت جمع شدند صاحب منصب آنها یک سمت میدان را که عمارتی بود چنین
تصور کرده که آتش گرفته فوراً جمیع تلمبه‌ها را بسمت آن عمارت نگاه داشته متصل آب می
افشاندند خیلی مشق خوبی کردند شب در جلو عمارت چراغان بود بعد از شام بتماشاخانه رفتیم
هوای آنجا بسیار گرم بود تماشاخانه کوچک و ازدحام غریبی بود این تماشاخانه دو مرتبه بیشتر
ندارد همین که وارد شدیم پرده را بلند کرده انواع بازیها در آوردند اول چنین تصور شد که بازیگرها
را از مقوی ساخته‌اند تا کم کم معلوم شد که آدم هستند خلاصه سه مرتبه پرده بلند شد دسته
بازی مختلف در آوردند هر دفعه که پرده می افتاد چند دقیقه طول میکشید تا دوباره بلند میکردند
این طول مدت بقدری بود که از فضای تماشاخانه ببالاخانه جنب آن رفته قدری از گرما

از گرما آسوده شده دوباره مراجعت میکردیم اگر گرم نبود خیلی تماشا داشت

پنجشنبه هفدهم [۱۷]

روز عید مولود مسعود حضرت ختمی مآب علیه و علی آله السلام والصلوة است و امروز باید بتوسط
کشتی برویم بساریتسین از آنجا براه آهن بنشینیم صبح بعد از صرف نهار باطاق سلام رفته اعیان
و نجبای حاجی ترخان و صاحب منصبان ساخلوی اینجا از نظامی و غیر نظامی همه حاضر بودند
معرفی شدند بعد از انقضای سلام بکالسکه نشسته رفتیم بمسجدیکه مخصوص مسلمانان شیعه است
پیش نماز این مسجد ملا محمد حسین تبریزی مرد بسیار خوبیست باز امروز از هر کوچه که میگذشتیم
مردم باطراف کالسکه دویده هورا میکشیدند باران دیشب گرد و خاک کوچه ها را فرونشانده
بود خلاصه این مسجد بطور بالاخانه ساخته شده است از چند پله چوبی بالا رفته وارد مسجد شدیم
جمعیت زیادی از تجار و سایر تبعه دولت ایران که همه شیعه بودند آنجا حضور داشتند
شاهزادگان ملتزمین هم بودند نماز ظهر و عصر را در آنجا خواندیم بعد از نماز ملا محمد حسین پیش نماز
خطبه غرائی بزبان عربی خواند بعد ملا احمد باجی از اهل سنت که اجازه اجتهاد داشت چند شعری
بفارسی گفته بود خواند بعد بمسجد تاتارها رفتیم جمعی کثیر از تاتارها و علمای سنت در آنجا بودند
مردمان خوبی بنظر آمدند ما را دعا میکردند یکی از علمای آنها بالای منبر رفته خطبه خواند و قرآنی
بمن هدیه کرد بنای این مسجد هم شبیه بمسجد شیعه هاست بعد بعمارتیکه بعضی از اسباب پطر
کبیر امپراطور روس در آنجا ضبط بود رفتیم دو قایق بزرگ آنجا دیده شد که پطر کبیر بدست خود
ساخته بود بخصوص یکی از آنها را که بسیار خوب ثبت کرده بود صورت پطر کبیر و کاترین را
هم آنجا نقش کرده بودند استکان بلور بسیار بزرگی هم در آنجا دیده شد که از پطر کبیر بوده و
معروفست که آن پادشاه با پرنس منچیکوف جد همین پرنس منچیکوف که مهماندار ماست در آن
شراب میخورده است صندلی بزرگی بود که کاترین بحاکم حاجی ترخان که معاصر او بوده بخشیده است
کتاب قانونی با آن صندلی هم بود که از طرف کاترین بجهت اهالی حاجی ترخان فرستاده شده

دیگر از اسباب تجارتی بطرکبیر از اره و کلنگ و تبر و غیره بود که با آنها کشتی میساخته است
بر دیوار با بعضی اسلحه کهنه و آلات حرب از تفنگ و غیره نصب کرده بودند و بیرون در از
دو طرف دو خمپاره کهنه گذاشته اند خالی از تماشا نیست بعد از تماشا با سکله رفته بکشتی
بخار موسوم بالکساندر که از کمپانیست نشستیم سایر همراهان هم درین کشتی هستند این کشتی
بسیار با زینت است اطاقهای خوب وسیع دلباز دارد پنج ساعت بغروب مانده کشتی
حرکت کرد این کشتی علاوه بر سایر محسنات بسیار هم تندرو است درین راه چند کشتی
دیده شد که از نیژنی بحاجی ترخان می آمد جمعیت زیادی از هر قبیل در آن کشتیها
بودند رودخانه ولگا چنانکه پیش اشاره شد مثل دریاست بعضی جاها اینقدر عریض است که
سواحل هیچ پیدا نیست بعضی جزایر معتبر درین رودخانه پیدا میشود دهات معتبر دارد
که از کنار رودخانه نمایانست طرف دست راست رودخانه معبد بسیار بزرگ
خوشوضعی از قالمقهای بت پرست است همه سواحل رودخانه پیداست پیداست چمن
و سایر اشجار بسیار خوش منظر است گله گله خوک سیاه و ابلق در سواحل چرا میکردند گوشت
این جانور را اهالی اطراف رودخانه میخورند رودخانه ازین عظیم تر در این قطعه دنیا و سواحل
ازین خوش منظرتر دیده نمیشود دقیقه نمیتوان چشم برداشت تا شب کشتی متصل در حرکت
بود شام خورده خوابیدم

جمعه هیجدهم

صبح که برخاستم معلوم شد که دیشب تا صبح باران شدیدی باریده بود سواحل امروز مثل
دیروز است ولی ده کمتر دارد تلگرافی از دبیرالملک ملاحظه شد که شانزدهم این ماه باد و
طوفان سختی در طهران شده است اهالی طهران وحشت کرده بودند که مبادا این باد و طوفان
در دریا دوچار ما شده باشد خلاصه سه ساعت و ربع بغروب مانده وارد شهر سار
تیسین شدیم که ابتداء راه آهن از انجاست و در بلندی کنار رودخانه ولگا واقع شده

وطول شهر سمت رودخانه است یکشعبه از آب رودخانه وسط شهر میگذرد که
شهر را دو قسمت کرده است پلی بر روی آن نصب کرده اند که عبور و مرور اهالی شهر از آن میشود
جمعیت زیادی از اهالی شهر و اطراف در آنجا جمع شده بودند همین که کشتی لنگر انداخت
کالسکه‌های تجار که باید ما را ببرند پیدا شدند نماز خوانده از اطاق کشتی بیرون آمدم
حاکم ساراطوف Saratof که شهر ساریتسین Tzaritsin جزء حکومت
اوست به حضور آمد اسمش کاوکین وارافسکی است Gavkin Varasski
مرد خوش روی نجیبی است از راه دور آمده بود رئیس تجار ساراطوف و غیره
و صاحب منصب زیادی از هر قبیل بودند همه آمده معرفی شدند یکدسته موزیکانچی
خوب آنجا بود اسکله را خوب مزین کرده بودند بیرق ایران را بالای طاق نصرت نصب
کرده بودند خلاصه بعد از دیدن مستقبلین مجددا به کشتی آمده نماز مغرب را خوانده شام
صرف نموده یکساعت از شب رفته به راه آهن رفتیم حاکم حاجی ترخان از اینجا مرخص
شده رفت از دم اسکله تا مسافتی از راه را از دو طرف چراغان کرده بودند کالسکه‌های
راه آهن از کالسکه‌های مخصوص امپراطور بود بسیار خوب و وسیع و مزین و اطاقهای
متعدد از سفره خانه و خوابگاه و اطاق پذیرائی همه مزین بچراغ و میز و صندلی و تخت و نیم
تخت کالسکه‌ها همه بهم وصل بود طوریکه به جمیع کالسکه‌ها میشد رفت و آمد اشخاصی که
در کشتی قسطنطین با ما بودند در کالسکه با نشسته و شاهزادگان و سایرین با یکدسته
کالسکه دیگر از عقب می آمدند اول مرتبه ایست که بکالسکه بخار می نشینیم بسیار خوب و
راحت است ساعتی پنج فرسنگ راه میرود صبح که برخاستم معلوم شد که شب از جاهای
خوب گذشته ایم بجهة اینکه هرچه به صحرا نگاه کردم همه جا سبزه چمن گل گیاه حشم مادیان
گوسفند خوک و غیره دیدم و در هر دو سه فرسنگ یک ده آباد خوب دیده میشد
این اراضی معروف بحاصلخیزی هستند هر کجا که نگاه میکردیم یا حاصل دیمی بود یا چمن

یا چمن از یک پل بزرگ خوبی گذشتیم آب زیادی داشت که داخل رودخانه دون
Don میشود پلهای کوچک هم زیاد در عرض راه دیده شد در هر دو سه میل یک
قراولخانه بجهت حفظ راه و در هر چند فرسنگ یک استاسیون Station
ساخته اند استاسیون محل ایستادن راه آهن است برای چرب کردن عراده و خوردن
قهوه و غذا که درحقیقت منزلگاه است بنای استاسیونها بسیار خوبست و همیشه چند
کالسکه بخار برای حمل و نقل مسافر و مال التجاره در هر استاسیون حاضر است امروز
از ایالت تامبوف Tambof میگذریم در یکی از استاسیونها از کالسکه پایین
آمدم صاحبمنصب و سرباز و زن و مرد زیادی آنجا بودند از جلو صف سرباز گذشتیم
همه جوانهای خوب و خوش اسلحه بودند این استاسیون قصبه بوریسوگلبسک است
Borisoblebsk جمیع کارگذاران نظامی و قلمی این شهر باستقبال آمده
بودند بعد از دیدن آنها مجدداً بکالسکه نشسته راه افتادیم راه امروز غالباً از
از میان جنگل سرو و کاج است تندی حرکت کالسکه بطوری بود که کلاغ وقتی که در
پرواز بود کالسکه بمحاذی او رسیده از او میگذشت و کلاغ عقب میماند از جنگل که گذشتیم
صحرا و چمن و زراعت بود در این فصل زراعت اینجا فقط یک بند انگشت از زمین بلند
شده است خلاصه رسیدیم باستاسیون کوسلوف Koslof آنجا جمعیت
زیادی بود کارگذاران و حاکم این ایالت همه حاضر بودند قصبه خوبی بود مهمانخانه عالی
بسیار خوبی سر راه بود ناهار هم حاضر کرده بودند نجبا و متمولین روس در اینجا ایلخی دارند
اسبهای خوب اینجا عمل می آید چند راس از آنها را آوردند دیدیم چند نفر از جنرالها و صاحب
منصبان روس هم حضور داشتند بعد از تماشا مراجعت بکالسکه نمودیم قدری که گذشت
براه افتادیم ساعتی نمیگذشت که یک ده بسیار بزرگ دیده نمیشد شب در کالسکه
گذشت صبح زودی از یک پل طولانی عبور نمودیم این رودخانه به ولگا میریزد بعد از

از کوسلوف نصف شب به ریازان *Riazan* رسیده بودیم و دو ساعت از روز
گذشته به استاسیون فوستوو *Faustowo* رسیدیم کالسکه ما را نگاه داشتند تا کالسکه
شاهزادگان رسید از انجا ما و همراهان بجهة ورود بمسکو لباس رسمی پوشیدیم در استاسیون فو
ستوو پرنس دالقوریکی *Dalgoruki* حاکم شهر مسکو که مرد پیر محترم و دارای شصت و نه سال
باستقبال آمده در کالسکه حضور آمد مسیو کامازوف *Camasof* مترجم
اعلیحضرت امپراطور که از جانب امپراطور آمده بود بحضور رسید مرد بسیار پیری است
ایران هم آمده است خلاصه راندیم تا شهر مسکو پیدا شد گنبد های کلیسا ها که همه مطلا بود خیلی خوشنما
بسیار عالی باغچها باغات عمارات ییلاقی کارخانجات خوب دیده شد تا رسیدیم بگار
Gare که توقف گاه کالسکه بخار است جمعیت زیادی از مرد و زن بود از کالسکه
آمدیم بیرون حاکم شهر و جنرالها و ارباب قلم بودند بطوری ازدحام بود که حساب نداشت
کالسکه چهار اسبه با تشریفات و شاطرهای امپراطور که لباسهای خوب داشتند حاضر
بودند صدر اعظم و سایرین از شاهزادگان و پیشخدمتان بردیف در کالسکها نشسته
از عقب می آمدند همین طور از کوچها گذشته همه جا از زن و مرد جمعیت غریبی بود تا
رسیدیم بدروازه ارک عمارت کرملین *Cremlin* که از عمارات معروف
بزرگ روس بلکه همه فرنگ است دیوار بلند قدیمی سازی از آجر دارد و بر روی
تپه مانندی واقع شده که مشرف بشهر مسکو است جبه خانه و قورخانه هم در این عمارت است
از نزدیک آنجاها گذشتیم یک توپ بسیار بزرگی در ب عمارت گذاشته اند که بآن بزرگی کمتر
دیده میشود زنگ کلیسای مسکو که از قدیم افتاده و شکسته است نزدیک جبه خانه
بود زنگ بآن بزرگی هم در هیچ جا پیدا نمیشود توپهائیکه از ناپلیون اول در جنگ مسکو
گرفته در جبه خانه چیده اند خلاصه به پله عمارت رسیدیم گراف لنس دورف
که مرشال این عمارت و مدیر خالصجات و باغات مسکو است

جلوآمدن خوش منظری است زبان فرانسه را بسیار خوب میدانند ما را راهنمائی
و عمارات را معرفی مینمود وصف عمارت کرملین را حقیقةً نمیتوان نوشت از پله‌هایی بالا رفتیم
بطوری ساخته‌اند که خیلی براحت بالا میرود ستونهای بزرگ از سنگ سماق وغیره در آن
راهروها بود وسط پله و راهروها را مفروش کرده بودند از پله که بالا میرود در طرف راست
یک پرده تصویر جنگ روسها با مغول بالنصب است بعد باطاق بزرگ و از آنجا بتالار
بزرگتر داخل میشود که معروف به شوالیه دوسنت ژورژ *Chevalier de Saint Georges*
است یعنی تالار صاحبان نشان پهلوانی که هرکس در قدیم و جدید این نشان را گرفته و میگیرد
اسمش را در این تالار مینویسند تالار بسیار بزرگ مرتفعی است جار و چهل چراغهای بسیار
بزرگ دارد از آنجا به سال دوترون *Salle du trone* یعنی تختگاه میرود این تالار
هم بسیار بزرگ و طولانی و مرتفع است و تخت امپراطور را با پرده و چیزی که ساخته در صدر
تالار گذاشته‌اند امپراطورهای روس در آنجا باید تاج سلطنت بسر بگذارند از آنجا بدوسه
اطاق دیگر داخل شده بعد بخوابگاه میرود از این تالار دری دارد بیک مهتابی مانند جائیکه
از روی مهتابی همه شهر مسکو و اطراف پیداست قدری آنجا گشتیم درین عمارت در رنگ
کردن گچ صنعت غریبی کرده‌اند که گچ مثل آینه شفاف و مثل سنگ سخت شده است ستونهای
خوب در این عمارت و اطاقها است مثلا دو ستون سنگ سماق یکپارچه بلند در اطاق
خوابگاه است و در تالار ستونهای ملخیت بسیار است همه پله‌ها سنگ مرمر است بیوت
این عمارت از بالا و پائین بقدریست که آدم نابلد گم میشود نمیتوان همه را در یکروز گردش
کرد گلدانهای بلور و چینی در این عمارت زیاد است یکباغ زمستانی کوچکی بشبیه نارنجستانهای
طهران متصل بعمارت بود که از گلهای عجیب و غریب آورده ترتیب داده بودند بسیار
قشنگ بود یک کالری وطبل یعنی جائیکه پرده تصویر میآویزند در این عمارت است که مانند
دالان طولانی جائیست و جمیع پرده‌های اشکال وغنی کار قدیم را در آنجا نصب کرده‌اند اشکالی

بسیار خوب گلدانهای چینی بزرگ هم بردیف چیده بودند خلاصه بعد از شام خوردن که
هنوز آفتاب بود بتماشاخانه رفتیم مردم زیادی در کوچها بودند تا رسیدیم در تماشاخانه از پلهها
بالا رفته از اطاق راحتگاه گذشته در لوژ Loge جلوس Scene یعنی جلو جائی که بازیها
در می آورند نشستیم تماشاخانه بزرگیست از بناهای امپراطور نیکلا است شش مرتبه دارد در
همه مراتب زن و مرد زیاد بودند چهل چراغ بزرگی از وسط تماشاخانه آویخته است پرنس
دالقوروکی حکمران مسکو در اطاق ما نشست پرده بالا رفت عالم غریبی پیدا شد زنهای رقاصه
زیاد برقص افتادند این رقص و بازی را باله میگویند یعنی بازی و رقص بی تکلم در بین هم
میرقصند و هم بازی در می آورند بانواع اقسام که نمیتوان شرح داد روبروی مردم پائین محل
رقص و بازی هم موزیکانچی زیادی متصل میزنند و هر دقیقه از روشنائی الکتریسته روشنیها
های رنگارنگ از گوشها بمحل رقص میاندازند که خیلی خوشنما است و رقاصان هم هر مرتبه بلباس
دیگر میآیند و رقاصان که خوب میرقصیدند اهل تماشاخانه دست میزدند و میگفتند بیس
زیده Bis یعنی ایضاً خلاصه بعد از اتمام یک مجلس پرده تماشاخانه می افتد و بعد از یک ربع
که مردم قدری راحت میشوند دوباره پرده بالا رفته مجلس دیگر منعقد میشود تا بعد از یکبازی
که هر بازی را یک اکت میگویند رفتیم بلژ دیگر که نزدیک و مشرف بمحل رقص بود شاهزادگان
و سایرین در لژ اولی نشستند پنج مرتبه پرده بالا رفت و پنج قسم بازی در آوردند تا نصف
شب طول کشید تماشاخانه هم خیلی گرم بود رفتیم منزل اسم این تماشاخانه گادلین است

روز بیست و دوم ربیع الاول

در مسکو توقف شد امروز رفتیم پائین عمارت کرملین که جواهرآلات و تاجهای قدیم پادشاهان
و غیره را چیده اند تماشا کردیم عمارت عالی تو در توئیست که هم اسلحه خانه محسوب میشود
و هم جواهرخانه همه اسباب و آلات را بسلیقه پشت آئینها گذاشته اند از چینیهای قدیم و
طلا و نقره آلات و اسباب تحفه و غنایمی که از جنگها گرفته اند همه را یکیک تحویلدار و ناظم

۲۶

(روس) آنجاکه اسمش سولوویسا Soloviessa است نشان میداد که از جملهٔ آنها اسبابی
بود که در جنگ پولطاوا پطرکبیر از شارل دوازدهم پادشاه سوئد گرفته بود و تختی که شارل بعد از
زخم خوردن روی آن نشسته و آنرا باطراف میدان میبرده اند و جنگ میکرده با چند بیرق از
آن پادشاه دیدیم بقدر ده تاج بود از تاج پادشاهان قدیم روسیه تا پطرکبیر و اغلب تاجها جواهر
خوب داشت بوضع زرگری قدیم عصاهای سلطنتی جواهر یک عصای ساده هم از پطرکبیر بود دیگر
لباسهای پادشاهان قدیم و جدید مخلفات اطاق الکساندر اول و پطرکبیر همه اینجا بود دو تخت
مرصع از فیروزه و طلا و سایر جواهرات دیده شد که شاه عباس صفوی برای پادشاهان
روس برسم هدیه فرستاده است دو دست زین و یراق مرصع بسیار خوب که سلطان
حمیدخان پادشاه مرحوم برای امپراطریس کاترین فرستاده آنجا دیده شد حتی چکمه پطرکبیر و چکمهای
اسکندر اول همه آنجا بود و صورت ناپلیون اول که از مرمر بسیار بزرگ حجاری خوب کرده اند
دیده شد کالسکهای بطرز قدیم آنجا بود بعد از تماشای اینجا بمدرسهٔ لازاروف رفتیم مدرسه
خوبیست اطفال ارامنه و مسلمان در روس اینجا السنهٔ مشرقی و فرنگی میخوانند اسم رئیس مدرسه
دلیانوف Delianof است بعد از مراجعت از مدرسه صاحب منصبان و جنرالهای
نظامی متوقف مسکو بحضور آمدند اسم سردار کل قشون مسکو که مرد مسن بلند قامتی است ژیل
دنستول Gildenstol شب را بتماشاخانه رفتیم بازیهای خوب درآوردند
بعد بخانهٔ پرنس القورکی به مجلس بال رفتیم چون زنش مرده بود خواهرزاده اش تشریفات مجلس را
بعمل آورد

روز بیست و سیوم ربیع الاول

صبح برخاسته با کالسکه قدری در شهر گردش کردیم دستجات طلبه چیان قدری مشق کردند بعد
بموزه اتنوگرافی Ethnographie که عمارت عالی بود رفتیم جمیع اهالی روس را از
طبقه از موم بقدر جثهٔ آدم ساخته اند و لباس همان ایالت و طایفه را هم به مجسمهای مومی
پوشانده اند مثل انسان هستند بی تفاوت اسبابهای دیگر هم از وحشیهای ینگی دنیا و افریقیه بری

تماشا چیده اند در کتابخانه آنجا گفتند دویست هزار جلد کتاب است امپراطور هر وقت
بمسکو می آیند در اطاقهای تحتانی عمارت کرملین منزل میکنند آنجاها را هم گشتیم بسیار اطاقهای
خوبیست از پاکیزگی اسباب اطاق و سنگهای سماق و مرمر و میز و صندلی و آئینه و نیم
تخت بهتر از آن تصور نمیشود و در اطاق امپراطور پوست دو خرس که بدست خود شکار کرده
در جلو نیم تخت فرش کرده بودند خلاصه بعد از گردش بگار نیکالا که سر راه آهن پطربورغ است
رفتیم که انشاء الله امشب به پطربورغ برویم از عمارت الی راه آهن را چراغان کرده بودند
جمعیت زیادی از اهل شهر سر راه ما استاده بودند زیاده از حد التعظیم و تکریم کردند جمعیت
مسکو سیصد و پنجاه و یکهزار کس است نشان تمثال بحکمران مسکو داده شد شاهزاده ها و همراهان
کالسکه ها نشستند شب در کالسکه شام خورده خوابیدیم

روز بیست و چهارم

صبح برخاسته دیدیم طرفین راه همه جنگل سرو است امروز از دو پل طولانی گذشتیم که روی دو
دره عریض ساخته بودند یکی بی آب و دیگر رودخانه آبی هم از میانش میگذشت بعد از طی مسافتی
از رودخانه عظیمی موسوم به ولک Wok که پل بسیار طولانی از آهن روی آن ساخته
بودند کالسکه بخار گذشت این رودخانه اغلب زمین ها را مرداب کرده است و جاها
متعدد میان مرداب ساخته اند رانده ایم تا بیک استاسیونی رسیده از کالسکه پائین آمدیم
جمعیت زیادی بود مأمورین وزارت خانه شرقیه استراماکوف Stramakof
که نایب پرنس گرچاکوف است بحضور آورد استراماکوف مرد مسنی است اما خیلی زرنگ و
باکفایت و دیپلومات است Diplomate قدری صحبت شد بعد بکالسکه نشسته
راندیم نزدیک شهر پطربورغ لباس رسمی پوشیده مهیای ورود شدیم کالسکه در گار ایستاد
اعلیحضرت امپراطور با نواب ولیعهد و پسرهای دیگر امپراطور و همه شاهزاده های خانواده
سلطنت و سردارها و ژنرالها حاضر بودند اعلیحضرت امپراطور الکساندر دوم پادشاه
کل ممالک روسیه با کمال گرمی و دوستی ما را پذیرفتند نواب گراندوک نیکلا سپهسالار

کل عساکر روسیه برادر اعلیحضرت امپراطور راپورت قشون متوقف پطربرا داد و نواب گرا
ندوک قسطنطین نیکلایویچ برادر دیگر اعلیحضرت امپراطور هم بود خلاصه دست بدست امپراطور
داده پیاده براه افتادیم صاحب منصب زیادی بالباسهای رسمی درهمراه بودند ازکوچه
کوچه معروف بنوسکی Newski که کوچه بسیار عریض طولانیست وارد شدیم طرفین کوچه
عمارت سه مرتبه و پنجمرتبه فرش طرفین کوچها از سنگ و وسط از تخته است که کالسکه صدا
نکند هر وقت اراده از روی سنگ فرش میگذرد صدای بدی می آید اما از روی تخته
بی صدا و راحت میرود خلاصه من و امپراطور در کالسکه روبازی نشستیم هوا هم مساعد و آفتاب
بود طرفین کوچه و بالاخانه‌ها و بالای بامها مملو از مرد و زن بود هورا میکشیدند متصل من و امپراطور
با مردم تعارف میکردیم مدتی راندیم تا از زیر یکطاق و کریاس مرتفعی گذشته وارد میدان جلو
عمارت زمستانی شدیم میل بسیار قطور بلندی از یکپارچه سنگ در این میدانست که مجسمه امپراطور
الکساندر اول را از چودن ریخته بالای آن نصب کرده‌اند از این میدان داخل در عمارت شده
با اعلیحضرت امپراطور بالا رفتیم البته بقدر هزار نفر صاحب منصب و جنرال در پله‌ها و تالارها
بودند از اطاقها گذشتیم که هر یک از دیگری مزین‌تر و بهتر بود پرده‌های خوب ستونهای سنگ
سماق میزهای سنگی ممتاز صندلی گلدان سایر اسباب اطاق که تعریف آنها نوشتن ممکن
نیست خصوص یک گلدان سنگ یشمی در بالای پله بود که بسیار ممتاز بود امپراطور یکی
یکی اطاقها را نشان میدادند تا رسیدیم اطاقهائیکه مخصوص ما بود و از آنجا امپراطور وداع کرده
بمنزل خودشان رفتند امپراطور مردی هستند بلند قامت با هیبت بسیار با وقار تکلم می
کنند و راه میروند خلاصه قدری که نشستیم کنت آدلربرگ Comte Alderberg
که وزیر دربار اعلیحضرت امپراطور و بسیار مرد خوبیست و بنیه قوی دارد آمده نشان سنت اندره
Saint Andre مکلل بالماس را که بزرگترین نشانهای دولت روس است
با حمایل آبی از جانب اعلیحضرت امپراطور برای ما آورد بعد از دقیقه رفتیم بازدید امپراطور

ایشان در اطاق خود ایستاده بودند دست بهم داده نشستیم صدراعظم و میسو کامازوف
Kamasof مترجم امپراطور هم بودند بسیار صحبتهای خوب شد امپراطور دو نفر غلام
سیاه بسیار خوب با لباس اسلامبولی دارند که خدمت میکردند بعد از چند دقیقه برخاسته
بمنزل آمدم ساعتی بعد بازدید نواب ولیعهد رفتیم خانه ولیعهد دور از عمارت سلطنتی است
نواب ولیعهد جوانی خوش ترکیب و بسن بیست و پنج سال است زوجه ایشان دختر پادشاه
دانمارک است خلاصه قدری آنجا نشسته چای خوردیم صحبت زیاد شد منزل آمده شام
خوردیم مقارن غروب اعلیحضرت امپراطور منزل ما آمده باتفاق در کالسکه نشسته بتماشاخانه
رفتیم هوا طوری سرد بود که محتاج بخرقه بودیم راه دور بود دم در تماشاخانه پیاده شده از پله
زیادی بالا رفتیم در لژ روبروی سن نشستیم در بین لژ امپراطور من و ولیعهد زوجه ولیعهد گراندوک
قسطنطین سایر پسرهای امپراطور و خانواده سلطنت بودیم سطح تماشاخانه از صاحب منصب
و جنرال و غیره پر بود این تماشاخانه شش مرتبه دارد همه مراتب پر از زن و مرد بود شاهزادگان
ایرانی و سایر ملتزمین هم بودند چهل چراغی که در وسط آویخته بودند با گاز روشن میشد و خیلی خوب
میسوخت اما تماشاخانه مسکو بزرگتر و بازیکرانش بهتر از اینجا بودند اول پرده که افتاد باطاق
دیگر رفتیم ایلچی کبیر فرانسه که مردی بسیار پیر و اسمش ژنرال لوفلو Le-flo
است و ایلچی کبیر عثمانی کیامل پاشا هم در اینجا دیده شدند این مرتبه که پرده بالا رفت امپراطور
بلژ پائین که نزدیک محل تماشا بود رفتیم دو اکت هم Acte اجرا دادند بعد از اتمام بمنزل مراجعت
شد.

روز بیست و پنجم ربیع الاول

امروز صبح پرنس گرچکوف وزیر اعظم روس آمد خیلی با او صحبت شد میسو گریل ترجمه میکرد پرنس
گرچکوف مرد بسیار عاقل زیرکیست هفتاد و پنج سال دارد بعد از رفتن او اعلیحضرت امپراطور
آمده باتفاق در کالسکه نشسته بمیدان شاند مارس Champ de mars
یعنی میدان مشق رفتیم متجاوز از بیست هزار نفر قشون از سواره و پیاده ایستاده بودند تماشاچی

زیادی هم از زن و مرد دور اطراف میدان بودند چادری بطرز آقا بکردان یکسمت
میدان زده بودند زوجه نواب ولیعهد سفرای دول خارجه و شاهزادکان ما در انجا بودند
بعد از انکه با اعلیحضرت امپراطور از جمیع صفوف سواره و پیاده گذشتیم نزدیک آن چادر آمده
سواره ایستادیم قشون از جلو ما دفیله کردند دو نفر شیپورچی سواره هم پشت سر امپراطور بودند
که ایشان هر فرمانی میدادند شیپورچیان با شیپور بقشون میرسانیدند اوّل دسته سواره مسلمان
خاصه گذشت بعد افواج پیاده خاصه با لباسهای خوب مختلف بعد سایر افواج از توپخانه
و پیاده بعد دستجات سواره که همه جوانهای خوب با لباسهای ممتاز و اسبهای قوی یکرنگ
بودند گذشتند بعد از اتمام مشق بها نطور سواره رفتیم بخانه پرنس اولدمبورغ Prince de
Oldenbourg که نهار مهمان بودیم خانه ایشان مشرف بران میدانست دختر این
شاهزاده زن نواب گراندوک نیکلا برادر اعلیحضرت امپراطور است که مهماندار و صاحبخانه
بود بسیار شاهزاده خانم محترمه ایست خلاصه رفتیم بالا شاهزاده های ما و صدر اعظم وغیره هم بودند در
این نهار همان خانواده سلطنت روس موعود بودند قبل از نهار دخترهائیکه در مدرسه مشغول
تحصیل و در تحت حمایت امپراطریس هستند با معلمه ها دیده شدند خود امپراطریس در پطربورغ نیست
بعلت در د سینه بفرنگستان رفته است خلاصه بعد سر میز نشستیم زن نواب گراندوک نیکلا
که صاحبخانه بود دست راست ما و اعلیحضرت امپراطور دست چپ نشستند امپراطور با حکیم طولوزان صحبت میداشتند من هم بفرانسه صحبت میکردم بعد از نهار با اعلیحضرت امپراطور بکالسکه
نشسته رفتیم منزل ایشان بسارسکوسلو Tsarskoe-selo که از ییلاقات سلطنتی
بیرون شهر است با کالسکه بخار رفتند که برای بال امشب در مجمع نجبای شهر مراجعت نمایند ما هم
قدری در موزه ارمیتاژ که وصل بعمارت ما بود گردش کردیم جواهرات خوب و اشیاء دیدنی
وارد بنا شد روز دیگر انشاء الله بتفصیل تماشا کنیم مقارن نصف شب بمجلس بال نجبا رفتیم
رؤسای نجبا تا دم پله استقبال کردند امپراطور که قبل از وقت در آنجا منتظر ما بودند بجلو آمده.

آمده دست هم را گرفته قدری گردش کرده بعد نشستیم جمعیت زیادی از زن و مرد
بودند وضع این عمارت باین قسم است در وسط تالار بسیار بزرگیست که محل رقص است
اطراف غلام گردش و مشرف بتالار است که مردم در اینجا گردش میکنند و می نشینند قدری که گذشت
بمنزل رفتیم رودخانه نوا از سمت شمال پطربطرف مابین جنوب و مشرق جاری و خیلی رودخانهٔ
عظیمی است کشتی بخار بزرگ در آن کار میکند هر روز پارچهای یخ زیاد مانند کوه از شمال می
آید که بسیار صاف و خوب مثل یخ توچال البرز است میگویند آب نوا سالم نیست امپراطور هم مارا
از آشامیدن آن منع میکردند یکطرف رودخانه عمارتیست که منزل است و طرف مقابل قلعهٔ
کهنهایست که در ایام پطر کبیر ساختهاند کلیسائی در وسط قلعه است مناره و میل بلندی از طلا
دارد و مقبرهٔ سلاطین روس در آنجا است ضرابخانه دولتی هم در قلعه است کوچهای پطربورغ با گاز
روشن میشود

روز بیست و ششم

صبح که برخواستیم بعد از ساعتی سفرای خارجه آمدند پذیرائی شد چهار نفر از آنها ایلچی کبیر بودند که یکیک
را باطاق مخصوص احضار کرده بعد بیرون رفته در تالار ایستادند ما هم رفتیم در تالار بهمه سفرا
احوال پرسی کردیم آنها هم اجزای خودشان را معرفی کردند شاهزادگان و سایر ملتزمین هم حضور
داشتند سلام باشکوهی بود اسامی چهار نفر سفیر کبیر از این قرار است جنرال لوفلو
General Leflo ایلچی فرانسه که مرد پیر هوشیاری است لورد لوفتوس Lord Loftus
ایلچی انگلیس کیامل پاشا ایلچی عثمانی پرنس دوروس Prince de Reuss ایلچی المان و از اکثر
دول اروپ و ینگی دنیا و یونان ایلچی و شارژدفر بحضور آمده بودند بعد از دیدن آمده نهار خوردیم
پرنس اولدنبورغ هم که دیروز خانه او نهار خورده بودیم دیدن آمد بعد اعلیحضرت امپراطور آمدند
قدری صحبت دوستانه شد بعد رفتند بمشق افواج ولی من امروز بجهة تماشای ارمی تاج به مشق
نرفتم امروز طلمبه چیان هم در پائین عمارت مشق کردند از پنجره ملاحظه شد خلاصه رفتیم بتماشای
ارمی تاج Ermitage رئیس آنجا که اسمش کیدیانوف Kidianof

۳۶ (روس) وهم رئیس تماشاخانه با مرد پیر بیست حضور داشت یکیک اسبابهارا نشان میداد اطا
قهائیکه پرده‌های صورت و مجسمه‌های مرمر و حوضهای بزرگ و کوچک از سنگهای قیمتی سپیر و غیره
داشت و اغلب ستونها یکپارچه سنگ قطور بلند که از سنگهای ممالک فنلاند است میزهائی
که از سنگهای الوان خاتم سازی شده میزها و گلدانهای عجیب که سنگ سپیر است انواع چیزها
عجیب و غریب با تماشا بخصوص اشکال مجسمه مرمر به هیئتهای مختلفه از زن و مرد و بچه استاده
و خوابیده ساخته بودند که شخص حیرت میکرد یک زن بزرگ استاده بسیار خوشگل بود که شخص میتوانست
ساعتها نشسته آنرا تماشا کند هر پرده صورت و هر مجسمه و هر اطاق را ده روز دیدن کفایت
نمیکرد از یک دقیقه ملاحظه هیچ چیز فهمیده نمیشد متصل اطاق باطاق دالان بدالان گردش میکردیم بعد از
پله زیادی که اطراف آن همه ستونهای سنگ سماق بلند قطور بود پائین رفتیم در طبقه زیر عمارت
هم مجسمه زیادی از کارهای قدیم مصری و غیره بود که خود همین رئیس تئاتر خریده آورده است
یک مجسمه بسیار بزرگی از آدم نشسته بود و بقدر فیل با همه اعضا با تناسب درآورده بودند سکه
های قدیم ظروف آلات و غیره که در قدیم از زیر خاک و توی قبور درآورده همه را زیر آئینها چیده
بودند پرده‌های صورت همه کار نقاشان قدیم انگلیس و ایطالیا و اسپانیول است صورتهای
بسیار خوب داشت که بهتر از آن تصویر نمیشد بعد از گردش زیاد آمدیم منزل قدری راحت
شده رخت پوشیدیم عصری در منزل امپراطور بشام موعود بودیم در وقتش رفتیم صد و هفتاد
نفر دعوت شده بودند از خانواده سلطنت روس شاهزادگان و همراهان ما جمعیت زیادی
بودند اول باطاق خلوتی رفتیم که ولیعهد و زوجه ایشان و غیره بودند قدری نشسته بعد رفتیم
بسفره خانه سر میز نشستیم امپراطور دست چپ و زوجه ولیعهد دست راست ما بودند
شام خورده شد در وسط شام امپراطور برخاسته همه برخاستیم شرابی بسلامتی من خورد بهمان ساعت
از قلعه توپ انداختند بعد از دقیقه من برخاسته باز همه برخاستند شربی بسلامتی امپراطور
خوردیم بعد شام تمام شد خوش گذشت بعد از آن رفتیم اطاقهای والده امپراطور را گردش

گردش کردیم امپراطور و وزراء و بعضی جنرالها را معرفی کردند بعد باز رفتیم امپراطور هم برگشتند
کالسکه روبازی حاضر کرده بودند در آن نشسته در شهر گردش کردیم از نزدیک مجسمه امپراطور نیکلا که
از چدن ریخته اند گذشتیم بسیار مجسمه بزرگیست روی اسب قرار داده مقابل کلیسای اسحق است
کلیسای اسحق هم از بناهای بسیار عالیست تماما از سنگ گنبدش مطلا و ستونهای سنگ سماق
قطور بلند در اطراف آن بنا واست هوا سرد بود برگشتیم بمنزل شب رفتیم تماشاخانه میشل
Michel امپراطور نبودند امروز در سارسکوسلو بودند صدر اعظم و وزیر دربار روس
وغیره بودند در لژ اخری نشستیم این تماشاخانه از تماشاخانه اولی کوچکتر اما قشنگ و پاکیزه است
شش مرتبه دارد زن و مرد زیادی بودند ما بسن Scene بسیار نزدیک بودیم در این
تماشاخانه کومدی در می آورند بعضی تکلم میکنند یکزنی از اهل سوئد بود بازی بسیار خوبی کرد بعضی
اشخاص کارهای عجیب کردند از جمله مردی از توی یک تخت بسته که باز میکرد و چیزی در میانش
نبود یک پسر و زن خوشگل و آدمی دیگر در می آورد شخصی روی گلوله بزرگی ایستاده با گلوله راه میرفت
و چند چیز مثل کارد وغیره تا مدتی بهوا می انداخت و با دو دست میگرفت زنی فربه که رخت تنگی
پوشیده و سینه و پاهایش باز بود کالسکه را که سه عراده دارد و لوسیپد مینامند سوار شده میراند
خوب راه میرفت بعد یک سیاهی بطری زیادی آورده چید زمین سر بطریها پنبه داشت با چوق
آتش زدن کالسکه را از توی شیشها بچابکی میگذراند در آخر از عراده به زمین افتاده دامن پشت
لباسش آتش گرفت خیلی خفیف شد چند دفعه تابلو ویوان Tableaux vivants
آوردند بسیار چیز غریب خوبیست چند نفر زن و بچه وغیره بیحرکت و بطرزهای خوب می ایستند و
می نشینند که بسیار خوش آینده است مثل پرده نقاشی اراسم آنها را چرخ میدهند که مکرر دیده میشود
بعد از اتمام برخاسته بمنزل آمده خوابیدیم از پاریس خبر رسید که مسیو طیر رئیس جمهوری استعفا نمود
و مارشال ماکماهون سردار را رئیس کرده اند

روز بیست هشتم ربیع الاول

صبح برخاستم باران شدیدی امروز می آمد امپراطور در سارسکوسلو هستند و امشب بنا بود در

آتشبازی کنند بواسطه باران موقوف شد امروز بعضی دیدنیها کردیم اول بخانه گراندوک
قسطنطین برادر امپراطور که امیرالبحر است رفتیم خانه بسیار خوبی دارد اطاقهای متعدد پر اسباب مزین
جمله اطاقی که بطرز اسلامبولی ساخته بودند آنجا نشستیم از دیوارها و شیرها آب توی حوض میریخت
دور اطاق آیات قرآن و اسم مبارک حضرت امیرالمؤمنین ع و امام حسن ع و امام حسین ع را نوشته
بودند اسم خلفای دیگر هم بود اطاق مدور کوچکی بود بسیار باصفا آنجا هم غلیانی کشیدیم بعد برخاسته
اطاقهای دیگر را گشتیم نمونه اسبابهای بحری و کشتی و توپ وغیره آنجا زیاده بود کتابخانه و موزه
هم داشت روی هم رفته اسباب زیادی بود خود گراندوک قسطنطین هم فردا میرود ببحر سیاه
کشتی ساخته اند باب بیندازد از اینجا برگشته رفتیم خانه گراندوک نیکلا برادر دیگر امپراطور منزل بود
زوجه ایشان که دختر پرنس اولدمبورغ و پسرش که جوان بلند قامت خوب بیست بودند دختر او پسر او
کوچک و بزرگ هم از خانواده خودشان بودند عمارت خوبی دارد قدری نشسته چای خورده برگشته
برگشته رفتیم منزل پرنس گرچاکوف که وزارتخانه او بود از پله زیادی بالا رفته در اطاق آخری نشستیم
قدری با او صحبت شد از آنجا برخاسته منزل باری یتوتیسکی Barinyotiskie
که زیر عمارت او بود رفتیم این شخص دوست امپراطور است یکوقتی هم حاکم قفقاز بوده جنگ شامل را
این تمام کرد و شامل را اسیر نمود روی تختی خوابیده لحافی بررو کشیده بود جائی سوای سرش پیدا
نبود مرد پیریست محض اینکه مرد بزرگ محترم و ناخوش بود او را دیدن کردیم چانه را اینجا اشد کونه
بالش بیش دارد فرانسه حرف میزد قدری نشستیم زوجه اش که از اهل گرجستان است دیده شد
بعد برخاسته آمدیم منزل بعد از ساعتی بتماشای جواهرخانه ارمی تاج رفتیم طاوس مطلائی آنجا بود
کوک کردند بسیار خوب خبر زد خروس مطلائی هم بود و مثل خروس میخواند بعد خیلی توی اطاقها گشته
از آنجا تا در آخر عمارت رفته از پله بالا رفتیم که تاج امپراطور و الماس بزرگ لازاروف که در
روی عصای امپراطور است با جواهرهای زوجه امپراطور آنجا همه را دیدم الماس بزرگ
خوب الماسی است تاج هم الماسهای برلیان وغیره بسیار خوب داشت سر تاج لعل بزرگی بود یکتاج

الماس کوچکی هم با گردن بند بر لیان بسیار اعلائی مال امپراطریس است جواهر دیگر هم بود
بعد برگشتیم بمنزل در این عمارت هزار و یکصد اطاق دارد اغلب آنها را گردش کردیم شب را بعد از
شام رفتیم بتماشاخانه بزرگ امپراطور انجا بود خیلی صحبت شد در لژ پایین نزدیک محل بازی
نشستیم صدراعظم والدربرغ Alderberg وگراندوک قسطنطین وغیره هم بودند
بازیرا بترکیبهای مختلف زیاد طول دادند پرده که می افتاد با امپراطور باطاق کوچکی رفته سیگار میکشیدیم در
یکی از پرده افتادنها با امپراطور پس رفتیم از جائی که بود دختر ها ریخته دست امپراطور را میبوسیدند
شاهزادگان وغیره در لژ روبروی من بودند خلاصه بعد از اتمام با امپراطور بکالسکه نشسته
رفتیم منزل الحمد لله علی کل حال در حاجی ترخان و مسکو و پطر در شهر و کوچه ها کبوتر چاهی زیادی اینکه از
آدم فرار کنند راه میرفتند

روز دوشنبه بیست و هشتم

صبح برخاسته نهار خورده رخت پوشیدم صدراعظم امروز با اعلیحضرت امپراطور ملاقات کرد بعد
با امپراطور بکالسکه سربازی نشسته راندیم برای میدان مشق دو سه هزار سواره نظام و قزاق برای مشق
حاضر کرده بودند هوا ابر بود بنای باریدن گذاشت تا تمام لباس تر شد بمیدان مشق رسیده سوار
اسب شدیم سوارها مشق کردند باران قدری ایستاد بعد از مشق سواره نظام که پیاده شده مثل
سرباز شلیک کردند توپخانه هم شلیک کردند بعد سوارهای چرکس و قزاق و مسلمان قراباغ که
متجاوز از صد نفر بودند جلو با اسب بازی کرده تفنگها و طپانچه ها خالی میکردند چند نفری هم سخت
زمین خوردند زمین هم گل زیادی بود بعد از اتمام من سوار کالسکه شده رفتم منزل امپراطور هم به
کالسکه بخار نشسته بسارسکوسلو رفتند من بعد از ورود بمنزل یکساعتی راحت شده سوار کالسکه
شده رفتیم بقلعه و بانک دولتی اول ببانک رفتیم جای عجیبی بود در حقیقت خزانه و انبار پول
و طلا و نقره دولت است نقد و شمش طلا و نقره بهمه جهت دو کرور ایران موجود بود شمش ها را
مثل همه آجر تراش درست کرده روی زمین گذاشته اند وزیر داخله روس که اسمش رترن است آ
Reiterne آنجا همه را نشان میداد بعد از آنجا سوار شده راه زیادی رفته از رود

جسر بزرگ ممتدی که روی رودخانه نوا Neva است گذشته داخل قلعه شدیم حکمران
قلعه جنرال البسا پیر است رعشه هم دارد اسمش کارساکوف Carssakoff
اول مقابر سلاطین روسیه رفتیم جائیست کلیسا مانند صندوقهای قبور سلاطین را که از مرمر است
در زاویه‌ها چیده‌اند از پطر کبیر تا نیکلا همه اینجا دفن‌اند از اینجا رفتیم ضرابخانه که در همان قلعه است
امپریال طلا و پول نقره سکه زده میشود بعد از قدری تماشا پیاده رفتیم بجائیکه مدال میزنند یک
مدال طلای بزرگی بیادگار ما زدند یکطرفش شکل امپراطور است بسیار شبیه طرف دیگر بخط فارسی
تاریخ ورود و آمدن و اسم ما را نوشته بودند بعد سوار شده آمدیم منزل امشب در عمارت امپراطور
مجلس بال است شب را بمجلس بال رفتیم باز از همان تالارها و دالانهای طولانی عبور شد شاه
زادگان و پیشخدمتان و غیره بودند اول رفتیم منزل پسر دوم امپراطور برسم بازدید قدری نشسته
بعد باطاق امپراطور رفتیم ولیعهد و غیره هم بودند امپراطور تکلیف ببال کردند در تالار بزرگی جمعیت
زیادی از مرد و زن و صاحب منصبان و جنرالها و همراهان خودمان بجز اعتضاد السلطنه و علاء
الدوله که گفتند ناخوش اند همه بودند در داخل شدن باطاق باین طور داخل شدیم اول من دست
زن ولیعهد را گرفته از جلو رفتیم بعد امپراطور دست زن پرنس الدنبورغ را گرفته از عقب آمدند
زن و مرد هم دایره زده بودند دور دور با همین طور گشته بعد ایستادیم سفرای خارجه از عثمانی و
انگلیس و المان و فرانسه همه بودند زن و مرد از شاهزادگان و غیره بنای رقص گذاشتند همه
زیاد رقصیدند با امپراطور قدری نشسته قدری ایستاده قدری باطاق دیگر رفته راحت شدیم
متصل با امپراطور و سفرا و دیگران صحبت میکردیم بعد از رقص باز همان طور من دست زن ولیعهد را
گرفته رفتیم بتالار سوپه Souper تالار وسیعی است چراغ زیادی روشن کرده بودند درخت
خرمای زیادی توی تالار بقشنگی تمام میان کوزها بود که دور هر کوزه خرما را میز و صندلی زیادی
چیده غذا حاضر کرده بودند امپراطور ما را برده در سر میز بزرگ وسطی و سایر مردم را در سر
سایر میزها نشانده خود ایشان راه میرفتند همه اشخاصی که در بال بودند سر میزها نشستند بعد

بعد دیبر آدمی هم درخت خرمائی بود آنقدر گل و سنبل چیده و ریخته بودند که تا فوق آن مستور (روشنا)
بود موزیکان هم میزدند دور میز ما سفرا و زن ولیعهد و صدر اعظم وغیره بودند بعد از خوردن
شام با زمن دست زن ولیعهد را گرفته بتالار بال رفته قدری ایستادیم باز رقصیدند بعد از
اتمام بمنزل رفتیم

روز شنبه بیست و نهم

بسیار خوش گذشت
امروز باید برویم به پطرهوف Peterhof و کرنستاد Goronstad هوا بسیار
صاف و آفتاب خوبی بود جمیع ملتزمین همراه بودند سوار کالسکه شده رفتیم باسکله که ساخته بودند
از کالسکه پیاده شده داخل کشتی بخار کوچکی شدیم همه آنجا جمع شده بودند راندیم رو بدریا و کرنستاد
بسیار آسوده و بی موج است هوا بسیار سرد بود نهار را در کشتی خوردیم بعد از یکساعت و
نیم رسیدیم بشهر و قلعه جات کرنستاد قلعه جات معتبر زیاد دارد و بعضی برج و باستیان از سنگ
ساخته اند که چند طبقه سوراخ جای توپ دارد باستیان معتبر اسمش قلعه قسطنطین است که
بالاتر از شهر کرانستاد است بهزار ذرع یا بیشتر مسافت از کشتی پیاده شده اول بکشتی
جنگی آهنی بخاری مسمی بکریملن Kremlin رفته بالا و پائین آن گشتیم بقدر ده عراده
توپ جنگی بزرگ داشت ملاحان مشق کردند چند تیر از توپهای بزرگ بالا انداختند
بعد پائین آمده بقایق کوچکی بخاری نشسته بقلعه قسطنطین رفتیم با پلههای باستیان و قلعه از
سنگ است قریب بیست عراده توپ بزرگ در دو باستیان بود که هر توپی چهار صد و
بیست خروار وزن داشت و هفتاد من وزن هر گلوله توپی بود توپها کار پروس است
از عقب پر میشود گلوله را با عراده آورده با اسباب جرثقال بلند کرده توی توپ میگذارند
اما هر توپی پر کردنش پنج دقیقه طول دارد و شکر و برج دیگریست مسمی بقلعه منچیکوف دیگر قلعه
الکساندر اما کوچکتر هستند از دور هم یکه برج زیادی پیدا بود خلاصه از قلعه بیرون آمده سوار
کشتی کوچکی شده راندیم دم اسکله شهر رسیده پیاده شدیم زن و مرد زیادی بود همراهان هم
از عقب رسیدند حاکم شهر کرنستاد که اسمش کاراکویچ Karakivitch است

(روس) با کلانتر و کدخدایان و عمّال شهر و صاحب منصبان نظامی آمده بشقاب و نمکدان مطلا با نان
و نمک آورده بودند قدری پیاده رفته بعد سوار کالسکه شدیم طرفین راه همه جا مرد و زن بود
از پل کشتی سازخانه گذشته رفتیم بکارخانه لنگری دو کشتی هم ساخته بودند هنوز ناتمام بود بندر شهر مملو
از کشتی تجارتی و غیره بود این شهر با دانمارک و انگلیس و سواحل روس و پروس و سوئد و نوروج
تجارت دارد در کارخانه یک تخته آهن بزرگی ریخته آورده با اسبابیکه از بالای کارخانه قرار
داده بودند این تخته را همانطور که سرخ بود زیر منگنه گذاشته قدری کج کردند آهن بزرگی معتبری است
قدری گشته مراجعت نموده بکالسکه نشسته رفتیم توی واپور شهر کرنشتاد بسیار شهر قشنگی است مردمانش
همه ملاح و نظامی و کارگر هستند باغ عامه خانهای خوب و سی هزار نفر جمعیت دارد خلاصه کشتی را
رو به پطرهوف راندند بعد از نیم ساعت باینجا رسیدیم حاکم اینجا مرد پیر با بنیه و اسمش بوم گاردن
Bomgarden است دم اسکله صاحب منصب و مرد و زن زیادی آمده بودند از
لب دریا باغ و خیابان است که هرچه نظر میکنی انتهای آن پیدا نیست و راه کالسکه از خاک
سرخ نرم مثل سرمه و پای درختان همه سبز و چمن و گل ولی هنوز درختها برگ نکرده و گلها باز نشده بود
نشستیم بکالسکه سایرین هم از عقب و حاکم توی کالسکه از جلو ما میراندند ما را از این خیابان بآن خیابان
و از این راه بآن راه بردند همه جا فوارهای آب بقاعده و نظم بود اطفال دور کالسکه ما را احاطه
کرده همه جا همراه میدویدند تعریف باغها و خیابانها و فوارها را حقیقةً نمیتوان نوشت مگر اینکه
شخص بچشم خود ببیند چهارصد فواره دارد همه بلند و بزرگ و منبع آنها بسیار بلند است و از راه دور
هر وقت بخواهند همه را در یک دقیقه باز میکنند و می بندند فوارهای باقسام مختلفه است یک چهل
ستونی از سنگ داشت بی سقف و بسیار باصفا که از همه جای آن فواره میجست بعضی فوارها باهم
بلند میشدند مثل یک کوه آب بعضی تکتک بعضی مثل آبشار بعضی جاها از سقف عمارت آب میریخت
خلاصه خیلی گشته بعمارت پطر کبیر رفتیم که توی باغ است و بسیار قشنگ و پر اسباب اسبابهای
خود پطر هم خیلی آنجا بود و برگشته باز سوار کالسکه شدیم در محلی حمام امپراطور بود با سقف نداشت

محوطهٔ وسیعی بود با چهار دیوار فوارهٔ زیادی از توی حوض تمام مجسمه آب بشکل کوه سفید
جائی بود مانند بهشت گاهی امپراطور در اینجا آب سرد میروند از اینجا گذشته فواره دیدیم شکل گنبد
هرمان مصر بشکل مخروطی خیلی خوب فواره بود بعد رفتیم بعمارت وسط که بهتر از سایر عمارات و
دور و بود و از جلو آن دویست فواره آب بلند میشد مجسمهای آدم و اشکال دیگر از چدن
ریخته اند که آب از دهان و سر آنها میریزد یکی از فوارهای اینجا بیست ذرع جست آب این
فوارها آبشار شده از این مراتب بپائین میریزد جلو هم خیابان و حوض طولانی و طرفین حوض
همه فواره است و دریا هم چشم انداز این عمارت است الحق تعریف این عمارت و اسباب و اثاث
آنهم نوشتنی نمی آید این عمارت از بناهای پطر کبیر و کاترین است پائین آمده باز سوار کالسکه
شده بعمارت مخصوص امپراطور و عمارت ولیعهد رفتیم خلاصه تماشای عمارات و خیابانها تمامی
نداشت ما هم وقت نداشتیم با کمال افسوس معاودت کرده باز نزدیک فوارهای متعدد بزرگ
از کالسکه پیاده شده قدری راه رفتیم عجب اینکه باغ باین بزرگی و وسعت چنان پاک و تمیز
بود که یک برگ و خاشاک نداشت درختها همه جنگلی است اما بنظم کاشته و خیابان بندی
کرده اند خیابانها کاج و سرو جنگلی هم دارد خلاصه سوار واپور شده راندیم برای جزایر ایلاگین
Ilakin که نزدیک شهر پطر است امشب آنجا آتشبازی است از دریا گذشته رسیدیم
برودخانه که طرفین آن همه عمارت و درخت سبز و خرم است دست راست رودخانه آتشبازی
چیده و دست چپ چادر زده بودند قدری گذشته دست چپ که اسکله بود از کشتی بیرون
آمدیم صاحب منصب و زن و مرد و کالسکه زیادی بود که مردم سوار شده از شهر برای تماشای
آتشبازی آمده بودند وضع زمین و درخت و خیابانهای اینجا هم مثل پطرهوف است رفتیم تا رسیدیم
بعمارت بسیار خوبی زوجه ولیعهد و ولیعهد و شاهزادگان و غیره آنجا بودند قدری نشستیم
امپراطور آمدند تعارف و صحبت شد قدری گشت نموده بعد با امپراطور و زوجه ولیعهد و
ولیعهد و زوجه پرنس الدنبورغ و سایر پسرهای امپراطور همه در یک کالسکه نشسته بجنگل راندیم

۱۴ (روس) وقت رفتیم بگردش تا هوا تاریک شده وقت آتشبازی برسد همراهان هم از عقب برف
کالسکه میراندند هوا هم بشدت سرد بود گردش مفصلی کرده بقدر یکفرسنگ سیر نمودیم عمارت
تکلنک معتدد و خیابانهای زیاده از حد پاک و تمیز دیده شد بعد برگشته در همان عمارت اولی
قدری مکث نموده باز سوار شده رفتیم بچادری که اول دیده بودیم جمعی از فرنگی و ایرانی توی چادر
و تماشاچی زیادی هم توی کشتیها و قایقها و لب رودخانه بودند توی چادر نشستیم آتشبازی بسیار
خوبی شد بازی کی داشت اسم ما را هم بخط فارسی نوشته بودند با علامت شیر و خورشید درست خوانده
میشد بعد از آتشبازی با امپراطور سوار کالسکه شده باز بهمان عمارت مراجعت کردیم قدری
مکث نموده کالسکه من حاضر شد سوار شده باز از جاهای باصفا و عمارت ییلاق خوب و از جلو
ضرابخانه و دم قلعه گذشته و از جسر طولانی عبور نموده وارد منزل شده شام خورده خوابیدیم
امیرالی که امروز از پطر همراه ما بود مرد کوتاه قدی است یکدستش را در جنگ المای سواستاپول
گلوله برده است اسمش اسکولسکوف Skolkoff است

روز غرّهٔ شهر ربیع الثانی

صبح از خواب برخاسته لباس رسمی پوشیدم با پرنس گرچکوف مجلس طولانی صحبت شد بعد سوار
کالسکه شده رفتیم عکاسخانه دم در پیاده شده رفتم بالا اسم عکاس لوتیسکی Levitski
است و مرد فربه قطور با مزه بود اسباب و آلات معتبری داشت زبان فرانسه خوب حرف
میزد چند شیشه عکس ما را انداخت بسیار خوب شد بعد از اتمام عکسها بمنزل برگشته نهار کرده
چای خوردم امشب در سارسکوسلو که عمارت و باغ مخصوص امپراطور است بشام موعود هستیم چهار
فرسخ مسافت کمتر است با راه آهن در نیمساعت طی میشود در ساعت معین سوار کالسکه شده
بگار رفتیم جمعیت زیادی بود سوار واگون یعنی کالسکه راه آهن که بسیار خوب و قشنگ و مخصوص
امپراطور بود شده راندیم نیمساعت بعد باول آبادی سارسکوسلو رسیدیم شهر بسیار خوب خوش وضعی است
جمعیت زیادی دارد کوچه‌ها همه راست و پاکیزه پیاده شده سوار کالسکه شده راندیم همراهان هم همه

همه سوار کالسکه شده آمدند رسیدیم بعمارت بسیار عالی خوبی کلیسائی متصل و مخصوص باین عمارت
بود که چهار پنج گنبد مطلا داشت با کالسکه از خیابانهای وسیع قشنگ که مثل خیابانهای پطرهوف
بود راندیم بعد گذشتیم پله این عمارت پیاده شده بالا رفتیم عمارت دیگر بهتر ازین تصور نمیشود این
آباد و بنا همه از عهد کترین است امپراطور حاضر بودند قدری در اطاق مخصوصی که بجهت ما تعیین کرده
بودند نشستیم تا آمدند با همه یکجا رفتیم بگردش اطاقهای متعدد و تالارهای خوب دیده شد که توصیف
نمی آید پردهای نقاشی بسیار خوب کار نقاشان قدیم و جدید آنجا بود اطاقی دیده شد که همه دیوارها
آن از کهربا بود یعنی قطعه قطعه نصب کرده بودند خیلی اطاق عالی بود این کهربا را فردریک کبیر
پادشاه پروس بجهت کترین دوم فرستاده و او هم باین اطاق نصب کرده است اطاقها یکی یک
دیدیم همه خیلی خوب بود در آخر کلیسای مخصوص پادشاهیست که گنبدهای مطلا دارد کلیسای بسیار
مقبولیست عبادتگاه در پائین است ازین بالا پنجره هست از آنجا پائین را میبینند بعد برای شام خوردن
از همان اطاقها باطاق اول مراجعت کرده از تالار بسیار قشنگ [illegible] گذشتیم که [illegible]
[illegible] از آنجا گذشته باطاق رفته با امپراطور قدری ایستادیم بعد [illegible] امپراطور [illegible]
واده سلطنت روس و صاحب منصبان بزرگ و شاهزادگان و صدر اعظم و غیره همه بودند
خوب صرف شد در بین شام موزیک میزدند بعد برخاسته با امپراطور قدری در خیابانی که مشرف
بباغ بود راه رفتیم بعد من باطاق مخصوص خود آمده قدری ایستادیم تا امپراطور آمده با دو سه نفر [illegible]
بکالسکه نشسته رفتیم بخیابانهای باغ خیلی گشتیم زن زیادی تمام پیاده و با کالسکه در باغ میگشتند همه
چیز این باغ شبیه است بپطرهوف اما فواره و هیچ ندارد [illegible] خانهای قشنگ دارند که جاهای [illegible]
و پیاده ساخته اند ابدا کثافت درین باغ دیده نمیشود بعضی جاها رفتیم [illegible]
از آباد و خراب همه از کترین است خلاصه بهمان عمارت [illegible] امپراطور گفتند اطاق
زمستانی در تحتانی این عمارت دارم تماشا کنید پیاده شده داخل شدیم [illegible] امپراطور
یکی سیاه و یکی زرد آنجا بود [illegible] درین اطاق از همه قبیل اسباب که [illegible]

کردها و ترکمانان تفنگ و طپانچه و شمشیر و اسباب قزلباش نرلق و ترکش کمان پوست شیر
و ببر بعضی بکیده و غیره جواهر که خان بخارا فرستاده و فنجان قهوه خوری چینی با زیر پا زر طلا و مجموعه طلای
مینا که نایب السلطنه مرحوم بعد از مصالحه ترکمان جایی داده است همه اینجا بود خلاصه تماشای
غریبی داشت اما حیف که فرصت نبود بیرون آمده باز رفتیم بعمارت قدری مکث کرده سوار
کالسکه شده همگی رفتیم بتماشاخانه که توی باغ بود من و امپراطور و زوجه ولیعهد در غرفه نزدیک
بهم نشستیم تماشاخانه سرپوشیده بسیار قشنگی است کراندوک نیکلا و ایلچی پروس و سایر صاحب‌منصبان
و معتبرین همه در پائین روی صندلیها بودند پرده بالا رفت بازی دون کیشوت را آوردند
یک دون کیشوت با ساچو قولکرش ساخته بودند که بسیار شبیه و بامزه بود در این ضمن هم دخترها با
لباسهای بسیار قشنگ رقص میکردند پس از اتمام سوار کالسکه شده رفتیم هوا مثل روز روشن بود
غره شهر ربیع الثانی را هم دیده خدا را شکر یا کردیم بعد سوار کالسکه بخار شده راندیم تا رسیدیم بکنار
پیاده شده باز بکالسکه اسبی نشسته رفتیم منزل امشب اعلیحضرت امپراطور بهمه همراهان ما بمراتب
شئونات نشان و انگشتری و ساعت و غیره دادند اسب عالی را به امپراطور و اسب جلفه ابزه را به
ولیعهد دادم میرزا احمد خان [illegible] اعظم که از طهران مامور باسلامبول شده بود در پطربورغ بحضور رسید

روز دوم شهر ربیع الثانی

امروز انشاءالله تعالی از راه ویلنا که شهر سرحد کونیکسبرغ که شهر پروس است باید بالمان و پروس
برویم امپراطور هم قرار داد ولیعهد و فرزند دیگر و ولیعهد و غیره تا سرحد بیاید صبح از خواب برخاستیم امپراطور آمدند
با هم وداع کرده باتفاق سوار کالسکه و بازی شده راه افتادیم مردم زیادی از طرفین راه صف بسته بودند
میکشیدند کارخانجات زیادی در انتهای شهر از دور پیدا بود تا رسیدیم بکنار راه پروس پیاده شده با
امپراطور وداع کرده باهم از جلو صف سالدات آنجا گذشته بعد بواگون برگشتیم ثانیا با ایشان وداع کرده
با همراهان براه افتادیم این همان نیست که از سابقین مسکو نشسته بودیم با نه همه جا صحرا سبز و خرم و جنگل سرو
و کاج و غیره بود از چند پل گذشتیم نزدیک بغروب شام خوردیم در استاسیون پسکو که حاکم

پسکو که حاکم نشین معتبری است بقدر پنجاه دقیقه توقف شد حاکم آنجا بحضور رسیده باز
راندیم در هر مقامی چند دقیقه ایستاده باز میرفتیم تا شب شد باران هم می‌آمد امروز آبادی‌های
در راه دیده شد هرچه میرفتیم هوا رو بگرمی میگذاشت درختهای اینجا با شکوفه و برگ داشت
خلاصه شب را با کمال زحمت از حرکت کالسکه خوابیدم از چیزهائیکه در روسیه خیلی دیده شد
کالسکه در پطر بسیار و راه آهن اسبی در کوچها زیاد بود و سگهای بزرگ و کوچک بسیار خوب هم
خیلی دیده شد

روز سوم ربیع الثانی

صبح که از خواب برخاستم بلافاصله گفتند اینجا آخر خاک حکومت ویلنا است حاکم اینجا که اسمش
پاتاپف Patapoff است باید وداع کرده برود توقف شد تا آمد و رفت خلاصه
از پل بسیار طولانی آهنی که بر روی رودخانه نیمن Niemen ساخته اند گذشتیم صبح که من
خواب بودم گفتند کالسکه بخار از سوراخ کوهی گذشته که چهارصد ذرع تقریبا طول این بوده است
چند دقیقه که گذشت رسیدیم بسوراخ دیگر که هزار و چهارصد ذرع طول داشت و مثل شب
تاریک بود و شش دقیقه طول کشید تا از این سوراخ گذشتیم راندیم تا بسرحد روس و پروس که
اسمش ادکون Aidgone است رسیده در استاسیون شهر پروس پیاده شدیم
سرباز صاحب منصب و رعیت بسیار از مرد و زن بود مهمانداران که دولت پروس فرستاده
بود همه توی واگون آمده معرفی شدند رئیس مهمانداران جنرال اجودان معتبر و اسمش بوین است
از جلو صف سرباز گذشته بعد رفتیم باطاق استاسیون اطاقهای این استاسیون و اسبابش
ساده است ناهاری برای همراهان حاضر کرده بودند خوردند بارهای ما را از کالسکه روس
بکالسکه پروس حمل کردند خیلی معطل شدیم من با پیشخدمتها در اطاق کوچکی بودیم قدری روزنامه
نوشتم مرد و زن زیادی بجهة تماشا از پشت شیشه پنجره‌های اطاق هجوم آورده معرکه میکردند آزادی
اینجا خیلی بیش از روسیه است بعد که همه جا بجا شدند رفتیم که بکالسکه بنشینیم کالسکه‌های پروس
خلاف کالسکه‌های روس راه بهم ندارد چنانکه هر کس هر جا نشست از دیگری مجزا است مگر در جائی

در جائیکه دو دقیقه ایستادیم پسنیکوف و جنرال ایراک آمده مرخص شدند خلاصه کالسکه‌ها
پیاده افتادند چند بین دربچه شدند تا از کالسکه‌های روسیه میرفت و اکنون من بزرگ و خوب بود چنین
آن دو قهوه خانه کوچک داشت در بین سرحد وضع همه چیز از آدم و زمین و کالسکه و خوراکی و غیره
تغییر کرد ابادی خاک پروس از روسیه بیشتر است هرچه نگاه میکردم ده خانه آدم اسب و دیوان
گاو و گوسفند چمن زراعت آب گلهای الوان بود از رودخانه زیادی گذشتیم آبادیهای بسیار
پاکیزه از دور و نزدیک پیدا بود تا رسیدیم بیک استاسیون ایستادیم صدراعظم بکالسکه ما آمد
تلگرافچی پروس تلگراف زیادی از طهران داد خوانده شد الحمدلله اخبار خوب داشت باز براه
افتادیم چون کالسکه بخار بسیار تند میرفت از سرحد روس دو ساعت و نیم گذشته بود تا رسیدیم
بشهر کنیکسبرک *Konigsberg* که یکی از شهرهای پروس و بدریای بالتیک بسیار
نزدیک است رودخانه عظیمی از وسط این شهر میگذرد که اسمش پرگل *Pregel* است
کشتی بخار تجارتی از دریا تا وسط شهر می آید و میرود شهر کوچکی است اما قشنگ جمعیتش صد و پنجهزار
نفر است یکنوع زراعتی که اسمش راپس *Rapse* است در صحراهای خاک پروس امروز دیده شد
که گل زرد و بسیار خوش رنگی داشت برای روغنش میکارند که بجهت چرب کردن آلات ماشین آهن و
غیره خیلی بکار میرود و بسیار کاشته بودند و صفای زیادی به صحرا داده بود طبیعت تمام صحرا چمن است
و جنگلها سرو و کاج اما در خاک پروس بسیار کمتر از خاک روس است خلاصه وارد کار شدیم
صاحب منصب و سرباز زیادی بودند همه جوانهای بسیار خوب کلاه خود بر سر لباسهای خوب در تن
خیلی قشون خوبی بودند مملکت پروس همه قشون است موزیکانچیان اینجا مثل افواج طهران همه بالابان
ولی دارند اما در روس این قسم نبود مرد و زن الی غیر النهایه همه جا در دو طرف راه صف کشیده
بودند من سوار کالسکه رو باز شده راندم اطفال بازی دور کالسکه میدویدند یک هنگامه
غریبی بود کوچه طولانی طی شد خانه‌ها همه سه چهار طبقه و کوچک و تنگ است بعمارت دولتی
قدیم که پانصد سال است بنا شده رسیده در عمارت پیاده شده از پله زیادی بالا رفتیم عمارت

کشته ایست همگی همراهان هم از شاهزادگان و عمله خلوت و غیره آمده بودند چون اهل این شهر کمتر
ایرانی ندیده بودند از ملاقات ما خیلی متعجب بودند اسم حاکم شهر ویکلر Vinekler
است کالسکه‌های این شهر و اسبهای کالسکه‌ها زیادی و خوبی کالسکه‌های روس و اسبهای آنجا
نیست کبوتربازی کن دم سیاه و غیره ابلق سیاه لقلق و کلاغ ابلق در این ولایت زیاد دیده شد
آسیاب بادی هم بسیار است خلاصه شب را چند دسته موزیکانچی زیر عمارت ایستاده بسیار زدند
بعضی طبل شیپور میزدند آهنگ شیپورهای موزیکان و وضع آنها خیلی خوب بود طبل بزرگ سرباز را
هم بیک سگ بزرگی بسته بودند زیر طبل عراده بود که سگ میکشید باران شدیدی آمد جمعیت کثیری
از تماشا هم بود

روز چهارم ربیع الثانی

امروز انشاءالله باید برویم به برلن این شهر چون نزدیک بدریاست هوایش بسیار سرد بود اینجا
عمارت پرده‌ای کوچک خوب کار استادان قدیم دارد و در مرتبه تحتانی یک تالار بسیار بزرگ
طولانیست اما سقفش کوتاه و از تخته است پادشاهان پروس در این تالار تاج گذاری میکنند
خلاصه قدری معطل وقت شدیم بعد سوار کالسکه شده از همان راه که آمده بودیم راندیم صبح بود
مردم کمتر از دیروز جمع شده بودند رفتیم راه آهن همگی در جای خود قرار گرفته راندیم کالسکه بسیار
تند میرفت بقدر یکساعت و نیم که راه طی شد طرف دست راست دریاچه دیده شد که دورش
بقدر بیست فرسنگ میشد اطرافش همه آبادی و اشجار و کشتی شراعی و غیره هم در آن بود طرفین راه
همه جاده و شهر و قصبه و آبادی و جنگل و اشجار زیاد از سرو و کاج و درختهای دیگر بود جنگل کاج در
این حدود بیشتر از روسیه است بعضی جاهای جنگل هم پست و بلندی میشود جاها باغهای بسیار قشنگ هست درخت
از درخت بید و سفیدار بزرگ دارد که راه کالسکه اسبی و گردشگاه است از رودخانه‌های کوچک
و بزرگ زیاد که پلهای خوب داشت عبور نموده از شهر ماریانبورغ Marienbourg گذشتیم
که رودخانه عظیم ویستول Vistule از میان آن میگذرد کشتیهای زیاد در رودخانه کار میکرد
پل آهنی بسیار طولانی داشت و در اینجا سیو نهاد و قراولخانه‌های عرض راه آهن با بعضی جاهای بسیار قشنگ و

وزراعتها و گلهای بسیار خوب دیده شد درخت یاس شیروانی که فرنگیها لیلا Lila
میگویند همه جا گل کرده بود هر چه چشم کار میکرد زراعت آبادی رودخانه قراولخانه مهمانخانه خیابان
جنگل گل چمن بود گاو زیادی دیده شد مثل گاوهای مازندران خلاصه همین طور راندیم تا عصری
در استاسیون نهار رسیدیم قدری غذا برای من توی کالسکه آوردند خوردم سایرین بیرون رفته
نهار خورده آمدند باز راندیم بقصبهٔ بزرگی رسیدیم قلعه سختی داشت اسم شهر کوسترن Custrin
است شلیک توپ کردند ایستادیم حاکم شهر و جنرال اینجا بحضور آمدند زن و مرد زیادی جمع
بودند قدری مکث بوده براه افتاده رسیدیم باستاسیونیکه باید رخت پوشید و نزدیک برلن است
همراهان هم لباس رسمی پوشیدند باز راه زیادی طی کرده بآبادی اطراف شهر رسیدیم کالسکه را
آهن گاهی روی پل گاهی بالا گاهی پائین میبردند و گاهی بر میگرداندند مثل اسبیکه دهنه آن دست آدم
باشد حیلهای عجب بود راه آهن بسیار در هر طرف کشیده است واگون و لوکوموتیو Locomotive
زیاده از حد در راه دیده شد کالسکه نجباء زیادی امروز با ما تلاقی کرد خلاصه وارد گار شده پیاده
شدیم اعلیحضرت امپراطور المان گیوم و نواب ولیعهد پسر ایشان و نواب پرنس شارل برادر ایشان
و فردریک شارل پسر برادر امپراطور که فاتح متز است و شاهزاده های دیگر از خانواده سلطنت
مثل پرنس هوهن زولرن که جوانی است و جنگ المان و فرانسه در سر همین شاهزاده شد که
فرانسویان راضی نبودند پادشاه اسپانیول بشود و پرنس بیزمارک وزیر مشهور معروف دولت المان
و مارشال رون وزیر جنگ و صدر اعظم پروس و جنرال مولتک که حالا مارشال و سپهسالار و بسیار
معروف و مشهور است با سایر جنرالها و صاحب منصبان و فوج خاصه مورنگانچی سواره نظام
و غیره و جمعیت زیاده از حد همه سر راه آهن بودند پذیرائی بسیار خوبی کردند دست اعلیحضرت
امپراطور را گرفته سوار کالسکه روباز شده از کوچه وسیعی که طرفین آن همه از درختهای کهن
و گل سفید خوشبو بسته و همه جا سنگ فرش و وسیع و اطراف همه خانه بود گذشتیم جمعیت زیاد
بود هورا میکشیدند منهم همه تعارف میکردم با امپراطور بزبان فرانسه حرف میزدم تا بجائی

رسیدیم دروازه مانند درختها تمام شد کوچه وسیعی بود طرفین عمارات عالی چند مرتبه یکی
دیده شد که تازه بیادگار فتح فرانسه ساخته‌اند و هنوز ناتمام است یکصورت فردریک اول
یعنی فردریک بزرگ که با مفرغ ریخته‌اند سوار بود از اداره ولی ورسیته Universite
گذشتیم مدرسه بسیار عالی است دو هزار نفر شاگرد در آنجا تحصیل میکنند از ارسنال Arsenal
که طرف چپ بود و دست راست از عمارت مخصوص امپراطور که از زمان ولیعهدی تا حال همانجا می
نشیند و بعد از خانه ولیعهد گذشته رسیدیم بمیدانی که دو حوض داشت و از هر یک فواره بلندی میجست
دست راست قصر سلطنتی است که برای ما معین کرده بودند تا دم قصر جمعیت بود پیاده شدیم سربازان
قدیمی با لباسهای خوب که قراول عمارت بودند توی اطاقها قراول اولان سواره که همه آنها بسیار خوب
خوشگل خوش لباس بودند دم درها پیشخدمتان و غیره همه ایستاده بودند از پله‌ها بالا رفتیم وسط میدان
جلو عمارت باغچه‌های بسیار قشنگ است که اقسام گلها از یاس شیروانی و غیره کاشته‌اند دو مجسمه اسب و آدم
که هر یک دست آدمی است از چودن ریخته‌اند امپراطور همه اطاقها را بما نشان داد از پنجره‌ها و اسکالیر
خوب دیدنی عمارت بود من صدراعظم و شاهزاده‌ها و غیره را معرفی کردم و امپراطور هم پسران و شاه
زادگان و نوکرهای خودشان را معرفی کرده بودند بعد با ایشان باطاق خلوت رفته قدری صحبت
کردیم صدراعظم بود امپراطور که رفتند بعد از دو دقیقه با سواره کالسکه نشسته رفتیم خانه ایشان تا پای پله
استقبال کردند رفتیم نشستیم صحبت شد بعد از چند دقیقه مراجعت کردیم امپراطور هفتاد و شش سال دارند
برادر ایشان هفتاد و سه سال است هر دو در کمال بنیه و قوت هستند پرنس بیسمارک پنجاه و هشت سال دارد
ملکه هفتاد و پنج سال نواب ولیعهد چهل و دو سال دارند خلاصه شب را جائی نرفتیم شهر برلن با چراغ
گاز روشن است چراغ اینجا بیش از پطرزبورغ است مقابل عمارت ما آنطرف میدان عمارت موزه برلن است
یکطرف هم کلیسا و طرف دیگر عمارت جبه‌خانه است وسط میدان سکوئی است از اطراف پله دارد
مجسمه فردریک کبیر را سواره از چودن ریخته‌اند بر روی عمارات برلن رنگ خاکستری مالیده‌اند قدری
شهر را از جلوه انداخته است برخلاف پطرزبورغ که عمارات با انواع رنگها ملون است رودخانه که از کنار شهر

پروس

شهر برلن میگذرد اسمش اسپره Spree است شعبهٔ از آن هم از وسط شهر میگذرد و آبا کم عرض
و آبش هم بسیار بد است خلاصه امروز هشتاد فرسنگ راه را در یازده ساعت بلکه کمتر طی کردیم .

روز پنجشنبه ربیع الثانی

امروز رفتیم بشهر پتسدام Potsdam که خارج برلن است سوار کالسکه شده از همان دروازه
و کوچه که روز قبل وارد شدیم خیابانهای زیاد و درختهای قوی جنگلی خانهای خوب جلو خانها باغچهای
گلکاری بسیار قشنگ حوضهای فواره دار گردش زیاد نمودیم رفتیم بگار بکالسکه بخار نشسته راندیم
نیم ساعت راه طی شد رسیدیم باین شهر شهر کوچکی است چهل و دو هزار نفر جمعیت دارد اغلب نظامی هستند
حاکم شهر وغیره آمدند پیاده شدیم رود خانه عظیمی هم دارد که اسمش هاول Havel است
سوار کالسکه اسبی شده از خانهای شهری وغیره گذشته داخل خیابانها شدیم وضع خیابانها و باغها
وغیره شبیه بباغات روسیه بود عمارتیکه دارد یکی پتسدام و دیگر سانسوسی Sans-Souci
است هر دو از بناهای فردریک کبیر است منزل ولیعهد در پتسدام است با کالسکه رفتیم دم عمارت
منزل نبود و نه راندیم برای گردش از خیابانهای خوب و باغچهای مرغوب گذشتیم باغات اینجا جنگل
بزرگیست مثل پارک لندن امروز چون روز یکشنبه است کل مردم در گردش و جمعیت زیادی در خیابانها
بودند رسیدیم بفواره بزرگی که شصت ذرع آب آن میجست مجسمهای مرمر بسیار خوب کار قدیم دور
باغچها و حوضها زیاد بود خلاصه این فواره از عجایب بنا است منبعش را با اسباب بخار تعبیه کرده اند
که بزور بخار آب بالا میرود ازدحام مردم قدری مانع از تماشا بود گل یاس شیروانی زیاد بود
بلبل و هزار دستان در درختان میخواندند خوش عالمی داشت بعد رفتیم بخیابان مقابل این فواره انتها
این خیابان یک حوض و فواره آنهم بلند میجست اما نه باین ارتفاع بعد سوار کالسکه شده رفتیم بعمارت
سانسوسی بدیدن ملکه قدیم یعنی زن پادشاه سابق پروس که برادر امپراطور حالیه بوده است
پیشخدمت باشی و ایشک آقاسی باشی ملکه وغیره جلو آمدند رفتیم باطاق ملکه برخاسته دم اطاق آمد
زنیست سن هفتاد سال بیشتر از عمرش میرود روی صندلی نشستیم صحبت شد بعد برخاسته گشتیم این
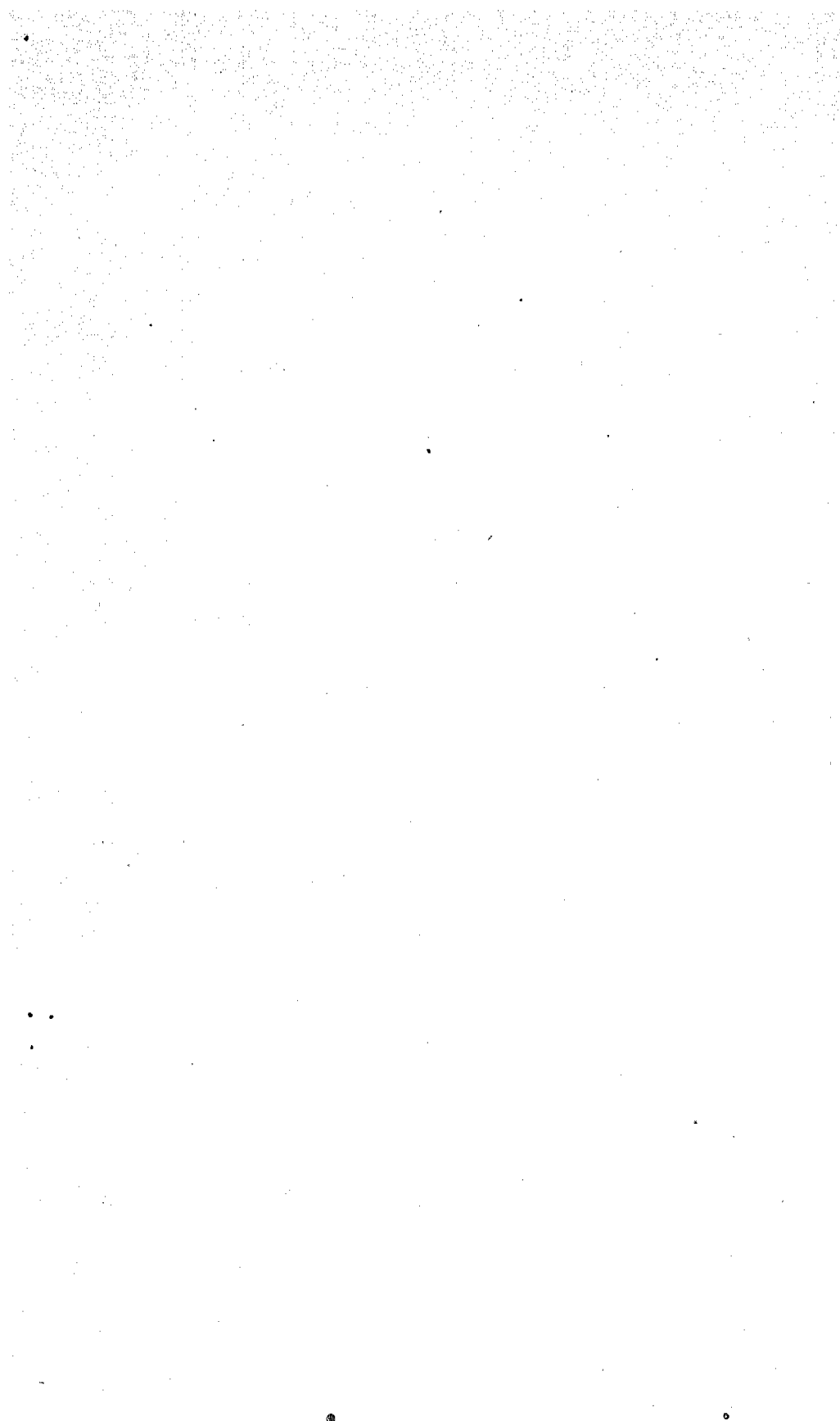
عمارت مخصوص فردریک کبیر است اطاقی که همانجا مرده است دیده شد صندلی که در
آن فوت شده میز تحریر ساعت مجلسی سایر اسباب فردریک همه آنجا دیده شد چیزی مخصوص احترام
روی صندلی انداخته بودند و عقربک ساعت بعد از فوت در روی هر دقیقه بوده همان طور
مانده است که دیگر ساعت را کوک نکرده اند پرده های اشکال بسیار خوب داشت که از همان زمان
مانده است گفتند وقتی که ناپلیون اول این شهر را فتح کرده ماهوت روی میز فردریک را
پاره کرده است همان طور پاره را نگاه داشته اند اطاقهای خوب داشت از آثار قدیم زیاد
بود بعد پایین آمدیم جلو عمارت مهتابی بلندی است در روی تپه باغچهای بسیار خوب حوضهای سنگی
کوچک دارد از بلندی مجسمها قرار داده اند که از دهن آنها آب بحوض میریزد چشم انداز این
مهتابی و بلندی در عالم نظیر ندارد و آن فواره بزرگ محاذی این چشم انداز است خلاصه
فواره ها و باغها و خیابانهای خوب زیاد بود قدری گشتیم بعد سوار کالسکه شده راندیم در محلی آسیاب
خرابه دیده شد از عهد فردریک کبیر مانده است و تاریخی دارد معلوم شد وقتی که فردریک
خواسته بود انجا را بسازد هرچه کرده بود آسیاب را از صاحبش بخرد که باغ ناقص نباشد راضی نشده
بود بنشانه عدالت این آسیاب را همان طور نگاه داشته اند بعد رفتیم بگرمخانه و نارنجستان از آجر و شیشه
وغیره ساخته اند اما میانش نرفتیم همه گلها و درختها را از جا بیرون آورده بودند جلو نارنجستان
باغچه و حوض و مهتابیست مجسمهای مرمر بسیار خوب و باغچهای خیلی قشنگ دارد از اینجا پله زیاد است
که مرتبه بمرتبه باغ است بسیار خوب ساخته اند قدری گشته بعد سوار کالسکه شده راندیم
برای عمارت ییلاق زن پرنس شارل که خواهر ملکه پروس یعنی زن امپراطور و مادر فردریک شارل است
حیاط بسیار قشنگی داشت از اشکال سنگی و حجاری قدیم مصر و شام و نینوا و موصل وغیره مجسمهای
مختلف مثل یک پا یکسر کتف دست شکل حیوانات و انسان بزرگ و کوچک و ناقص و تمام
نوعی جمع نموده بدیوار با طرز قشنگی نصب کرده اند معلوم بود که پرنس شارل و زنش عالم و با سلیقه
هستند خلاصه باغچهای خیلی خوب فواره چمن وغیره داشت بالا رفته قدری در اطاق نشستیم

(پروس)

زن پرنس شارل خیلی عذرخواهی و اظهار خجالت میکرد از اینکه دیر خبر شده است و میگفت
تلگرافی کرده بودند که شما امروز نمی‌آیید کتابی آورد اسم خود را در آنجا نوشتیم زن مسنی است بعد برخاسته
سوار کالسکه شدم و منزل پرنس فردریک شارل هم رفتیم خانه نبود دم خیابان فردریک شارل دو
مجسمه مرال خوابیده بالای حجر بود بسیار خوب ساخته بودند راندیم از جاهای خوب گذشته
رسیدیم بیک قصر کوچک بسیار خوش وضعی که مال امپراطور است باغچهای قشنگ و چشم انداز
خوبی بود خانه عظیمی داشت بعد رفتیم بکالسکه نشسته راندیم برای شهر در بین راه مردم
بازی غریبی درآورده بودند چادر پوش قلندری درست کرده دور چادر را کالسکه وار
سقوائی ساخته اطفال مردم سوار آن اسبها و کالسکها شده بودند و چادر متصل بسرعت
چرخ میخورد کالسکها و اسبها و آدمها هم دور میزدند خلاصه وارد منزل شدیم شب را در عمارت
منزل امپراطور شام مخصوصی دادند شاهزادهای پادشاه‌زادهای پروس صدر اعظم پرنس بیز
مارک مارشال ملک مارشال رون وغیره همه بودند مارشال ورانگل هم بود با او قدری صحبت
کردیم مرد کوتاه بسیار پیری است نود سال دارد و اثار زکست در جنگهای ناپلیون اول همه جا
بوده است خلاصه بعد از شام رفتیم تماشاخانه تماشاخانه تخته خوبیست بعد تماشاخانه شیل
پطر است جمعیت زیادی بود بازی امشب بالم بود خوب رقصیدند رقاصها لباسهای غریب داشتند
من و امپراطور بیرون رفته قدری گشته بعد آمدیم باز بازی درآوردند رقصیدند پردهای خوب نشان
دادند پرنس شارل برادر امپراطور هم بودند بعد از اتمام رفتیم منزل مخبرالدوله روزیکه از پطر آمدیم
همانجا مانده است برای آمدن پسرش بپطر خواهد آمد

روز ششم ربیع الثانی

بعد از نهار سفرای خارجه آمدند حضور ایلچی فرانسه نیامده بود چون مسیو طیر استعفا کرده اختیارنامه
نداشته است بعد رفتیم باطاق دیگر سفرا انگلیس احوالپرسی کردم بعد پرنس بیزمارک آمد خیلی با او
صحبت شد بعد مارشال رون وزیر جنگ بعد مارشال ملک آمده قدری صحبت شد برخاسته
تغییر لباس داده سوار کالسکه شده رفتیم بباغ وحش امروز هم روز عید فرنگیان بود جمیع اهل شهر در

در حرکت بود جمعیت زیاد کالسکه بسیار در راه و طرفین راه بود موزیکان هم در باغ میزدند
دریاچهای زیاد و اقسام مرغهای آبی در دریاچها بود و بعد تک تک قفسهای بزرگ عجیب دیده شد
که هر نوع حیوانی را در قفس علیحده گذاشته بودند انواع مرغهای شکاری از قراقوش و کوندور که مرغ
شکاری معروف بزرگیست و از ینگی دنیا میآورند یک جفت از آن بود حیوان غریبی است رنگ سیاه
تیره دارد بسیار مرغ مهیبی است اما چنگالش مثل قراقوش تیز نیست از جنس لاشخور است دیگر اقسام
درناهای افریق و هند و ینگی دنیا و غیره بود و خیلی درشت تر و خوشگل تر از درناهای متعارفی ایران انواع
طیوری که در عالم بهم میرسد همه در اینجا موجود بود نوشتن نمی آید آنچه اشکالی که در کتابها دیده
بودم در اینجا زنده دیدم بعد داخل دالان قفسهای حیوانات درنده شدیم انواع سباع که بتصور
نمی آید بود شیر یال دار افریق که جز در کتاب ندیده بودم بسیار عظیم الجثه و مهیب یال سیاه بسیار ضخیم
ریخته سرش بقدر سر فیل بلکه بزرگتر چشمهای دریده خیلی مهیب بدن خوشگل مثل مخمل شیرها را گوشت بلند
کرد بلند میشد گوشت بگیر دسته چهار ذرع قدش بود و گوشتها را روی عراده گذاشته میکشیدند و میدادند
این محلی که بدالان منظر دارد خانه خانه جای حیوانات است دری دارد از تخته ضخیم که با زنجیر بلند میکنند
آنطرف در محل گردش حیوانات است در را که بلند میکنند حیوان بآن سمت میرود فوراً این در را انداخته
اطاق را تمیز میکنند زمین اطاق را با تخته فرش کرده اند بسیار تمیز احدی نمیتواند نزدیک این حیوانات
برود گوشت را هم از سوراخ پنجره میدهند خلاصه مایل بودم مدتی تماشای این شیر را بکنم ولی از
هجوم مردم تماشاچی ممکن نبود بعد چند ببر بسیار بزرگ دیدم از ببرهای هند و افریق دو پلنگ
سیاه هم دیده شد از افریق که خیلی غریب و مهیب بودند شیرهای دیگر هم بودند یک شیر یال
داری بود خیلی بزرگ اما هنوز یالش مثل آن دو شیر اولی نشده بود شیر ماده هم بود که چند بچه شیر
همانجا زائیده و بچهایش بزرگ شده بودند پلنگ زیاد یوزهای مختلف کفتارهای عجیب الخلقه
افریق که صداهای غریب میکردند خلاصه قفسهای متعدد دیدم که در هر یک انواع حیوانات بود
میمونهای مختلف و غیره دو فیل بود یکی بسیار بزرگ که از هند آورده بودند دیگری از افریقا فیل افریق

افریق بسیار تفاوت با فیل هند داشت گوشهایش خیلی بزرگتر و پهن تر بود دسته زرافه بود که
هم بود که گوراسب است بدنش خط خط و بسیار مقبول است پردن بود که گاومیش وحشی افریق و ینگی دنیاست
متعدد بود نه بزرگ و کوچک گاومیش تبت بود از اطرافش آنقدر پشم آویخته بود که بزمین میکشید
بسیار مهیب بود لاما که حیوانیست مابین شتر و گاو و از قالی و غیره و بسیار تند میدوید توی باغچهای
وسیع بود و درش مجمر انواع ارقالی و بزکوهی و آهو بود از هند و افریق مثلا ارقالی دیده شد بقدر
اسب با شاخهای بلند ضخیم تیز که هیچ شباهتی بارقالیهای ایران نداشت انواع خوک و گراز
حیوانات عجیب دیگر هم آنقدر در اینجا بود که بحساب نمی آمد هر نوع حیوانی که در هر اقلیم بوده
در اینجا جمع نموده اند در کمال نظافت و پاکیزگی خوراک هر یک را میدهند انواع طوطیها و طاووسها
و قرقاولهای طلائی استرالیا که بسیار قشنگ بود و انواع مرغهای خوش رنگ در قفسی بسیار بزرگ
مشغول پرواز و بازی بودند خلاصه اسم رئیس این باغ وحش که مرد فاضل عالمی است حکیم بودینوس است
Doctor Bodinus بعد برگشتیم منزل بعد از دو دقیقه چند کالسکه حاضر کردند در بعضی
کوچهای شهر گردش کردیم بیکجائی بنظر آمد که باغ است پیاده شده رفتیم دیدیم که قبرستان است اما با
صفا بود زنهای دایه با اطفال کوچک خیلی بودند دور ما جمع شدند بعد سوار شده رفتیم بمیدانی
مدوّر رسیدیم که دور آن عمارت و در وسط باغچهای خوب داشت پیاده شده قدری هم
آنجا گشتیم بعد سوار شده آمدیم منزل مهماندار ما که جنرال بوین است مهماندار ناپلیون هم بوده است
در ایام اسیری و حبس و مهماندار سلطان روم در پروس

روز هفتم ربیع الثانی

امروز میخواهیم برویم به آکواریوم یعنی جائی که حیوانات و نباتات دریائی را بجهت تماشاگاه
میدارند صبح برخاسته رفتیم دیدن امپراطریس اگوستا Augusta که تازه آمده است
امپراطور چون ناخوش شدند ملاقات نکردند رفتیم اطاق امپراطریس که در همان عمارت امپراطور است
زن مسنه ایست هفتاد سال دارد نشسته صحبت کردیم بعد مارا برده در اطاقها گردانیدند اسبابهای

خوب داشتند بعد رفتیم خانه ولیعهد دیدن زوجه ایشان که دختر اعلیحضرت پادشاه انگلیس است
و اوّل اولاد ایشان است نشستیم قدری صحبت شد سه پسر و دو دختر ولیعهد دارد پسر بزرگش پانزده
ساله و دختر بزرگ ده ساله است ولیعهد خانه ساده دارند خلاصه بخیال ماهی خانه برخاسته سوار کالسکه
شده راندیم دم در پیاده شده از پله بالا رفتیم ولیعهد و جمعیت زیادی بودند بجاهای عجیب و غریب
رسیدیم دالانها و مغاره‌های تاریک دره بته آبشار چشمه همه را از سنگ کوه بطوری ساخته اند
که شخص ابتداء نمی فهمد اینجا توی شهر است یا فی الحقیقه مغاره و کوه است خیلی صنعت کرده اند
از جاهای دیدنی دنیاست رئیس اینجا که اسمش هرمس Hermess است همه را نشان
میداد انواع ماهیها و حیوانات و نباتات بحریه را توی حوضها که روی آنها بلورها و آئینه‌های
بزرگ بسته انداخته اند و متصل هم آب را تازه میکنند از آنجائیکه ما ایستاده تماشا میکردیم ته حوض
پیدا بود همه ماهیها و جانورها و نباتات بحالت طبیعی که در دریا دارند پیدا هستند بعضی خوابیده
و بعضی در حرکت هستند یکنوع حیوانیست مثل دسته گل و لاله پر پر با نواع رنگها بسنگی یا علفی چسبیده است
بدون اینکه هیچ حرکت کند ابدا معلوم نیست که این حیوان و جاندار است تا اینکه از بالا مستحفظ
اینجا کرمی را با آب فرو برده ول میکند کرم می افتد توی این دسته گل آنوقت حرکت میکند و کرم را
جذب نموده میخورد خلاصه ماهیهای عجیب نوع نوع رنگ رنگ بزرگ و کوچک صدفهای بسیار
خرچنگهای مختلف رنگ برنگ وزغ وغیره بسیار عجیب بودند متصل از پله ها پائین آمده بجای دیگر
میرفتیم سقف اینجا همه از سنگ کوه است که هیچ تفاوتی با سقف مغاره ندارد انواع مرغهای
آبی طوطیهای رنگبرنگ یک طوطی بزرگ سفیدی بود خیلی شبیه بآدم صدا میکرد یک حوضچه بود
قفس مانند که میان آن فواره آب میجست و دورش بانهمه خانه خانه قفس بود توی قفسها درخت
مصنوعی ساخته اند و هر نوع مرغی که در دنیا تصور شود از سرد سیری و گرمسیری در اینجا موجود است
و هر شکل مرغی که در کتابها دیده بودم رنگ برنگ اینجا دیدم همه آنها را در کمال پاکیزگی آب و دانه
میدهند جمیع این مرغها یکدفعه میخوانند گاه بازی میکنند گاه پرواز خیلی از تماشای آنها حیرت

دست میداد یک جفت حیوان دیگر بود نر و ماده بسیار عجیب در گوشهٔ دیگر خانه کوچکی برای آنها
ساخته بودند سوراخ بسیار کوچکی داشت که هر دو باهم توی آن سوراخ میرفتند رنگ زرد داشتند سر و
یال و ترکیب و دمشان مثل شیر یال دار اما فرق اما دست و پاها مثل انسان و میمون بود و بعلاوه یک
انگشتی مثل خروس داشت که سر آن یک چنگالی بود مثل چنگ قرقوی بسیار قصیر بودند صدای عجیبی داشتند
کرم میخوردند و دو حیوانی دیگر هم بود بسیار غریب اما این دو گویا در باغ وحش هم بودند حیوان مثل
میگویند این هم با انسان مفهوم معموم شبیه است خیلی کم آزار همیشه چرت میزنند خلاصه عجایب زیاد
دیده شد آمدیم منزل عصر را در مرتبه فوقانی همین عمارت منزل شام بشام مهمان امپراطور بودیم میز چیده
بودند همه زنها و شاهزاده خانمها و شاهزادهای پادشاه زادگان پروس و ولیعهد و پرنس بیزمارک
و مارشال رون و مارشال ملک و غیره همه بودند موزیکان میزدند این عمارت فوقانی عمارت بسیار
خوبیست پردهای اشکال بسیار خوب و طاق ها و تالار عالی دارد بعد از شام پائین آمده شب رفتیم بتما
شاخانه شهر تماشاخانه کوچکی است چهار مرتبه دارد ولیعهد و صدر اعظم و غیره بودند ما در لژ نزدیک
سن بودیم بازی خوب در آوردند پرده آخری شبیه عمارت و باغ ورسایل و تاج گذاری همین امپراطور
بود شبیه امپراطور و همه سرداران و مارشال ملک و پرنس بیزمارک را با همان لباسها در آورده بودند
بسیار خوب پرده بود یعنی تصویر نبود اشخاص بودند که شبیه شده بودند بعد از اتمام آمدیم منزل

روز هشتم ربیع الثانی

امروز باید برویم میدان مشق نهار خورده سوار کالسکه شدیم صدر اعظم شاهزادهای ما و غیره همه بودند
رفتیم آخر شهر جمعیت زیادی هم بود میدان مشق چمن خوبی بود از کالسکه در آمده سوار اسب حسام
السلطنه شدیم امپراطریس زوجه ولیعهد و غیره هم بودند امپراطور هنوز ناخوش اند افواج و سواره
قریب هیجده هزار نفر بودند با آهستگی از صفوف قشون رد شدیم ولیعهد و همه صاحب منصبان و پرنس
ورتمبرغ که سردار قشون و مرد بلند قامت پیر است فردریک شارل و پرنس شارل و غیره همه بودند
بعد ایستادیم قشون دفیله کرده سواره پیاده توپخانه با لباس و اسلحه خوب از حضور گذشتند بعد از اتمام

سان سوار کالسکه شده رفتیم منزل شب را منزل امپراطریس بشام موعود بودیم رفتیم آنجا همه بودند
شام خورده رفتیم منزل و از منزل بتماشاخانه امشب تماشاخانه بزرگ کالا بود همه زنها با لباسهای
خوب و مردها با لباس رسمی بودند ما و امپراطریس و سایر زنها و صدراعظم و شاهزادهای پروس و شاه
زادهای مادر لژ بزرگ مقابل سن نشستیم خیلی گرم بود پردهای خوب در آوردند رقصهای خوب کردند
بعد از دو واکت که قدری در تالار بزرگ گشته و صحبت کردیم بعد رفتیم به لژ نزدیک سن پرده
اخری شبیه پادشاه موصل بود که بعد از مغلوب شدن از دشمن خود را با همه اسباب و عیال آتش زد
بسیار با تماشا پرده بود بعد از آن آمدیم منزل امروز هنگام مراجعت از میدان مشق بارسنال یعنی جبه خا[نه]
رفتیم در طبقه پائین نمونه توپهائیکه از فرانسه و اطریش گرفته بودند با توپهای قدیم همه را چیده بودند
در وسط حیاط جبه خانه شکل شیر بسیار بزرگی از چدن بود و این شیر را دولت دانمارک بیادگار اینکه
ایالت هولستن را از المان گرفته در هولستن ریخته گذاشته بود و بعد از آنکه پروسها ایالتین
شلزویک و هولستن را فتح کرده این شیر را آورده اینجا گذاشته اند بقدر کوهیست خلاصه رفتیم
طبقه بالا جای بسیار وسیعی بود تفنگ زیادی چیده بودند از هر نمونه اسلحه قدیم و جدید و غیره
آنجا بسیار بود جنرالی که مستحفظ جبه خانه است مرد بلند بالا و اسمش تره Treh است
زبان فرانسه را هم خوب حرف میزند دست چپش را در جنگ گراولت Gravelotte
که همین جنگ اخری بود گلوله فرانسها برده است خلاصه در این شهر صدای کالسکه از شب الی صبح
و از صبح الی شب قطع نمی شود یکشب هم طولومبه چیان با مشعلها آمدند پای عمارت مشق کردند

روز پنجم ربیع الثانی

صبح سوار کالسکه بخار شده رفتیم به پتسدام همه ملتزمین بودند بجز اعتضاد السلطنه که شهر ماند سیم
تلگراف را با طهران وصل نموده حرف میزدند نشان اکل نوار Aigle Noire مکلل به
الماس را با حمایل زرد و غیره امپراطور بتوسط جنرال بوین General Boyen مهماندار
برای ما فرستادند خلاصه رفتیم به پتسدام پیاده شده یکسر رفتیم بالای عمارت امپراطریس و جمع[یت]

وغیره بودند قشون ساخلوی اینجا را امروز سان میدهند همه قشون در میدان پای قصر
حاضر بودند بعد از مشق ولیعهد وغیره آمدند بالاهار حاضر کرده بودند چون من اشتها نداشتم از ولیعهد
عذرخواهی کرده سوار کالسکه شده بجهة گردش رفتیم بنباتخستان تالار بسیار خوب باروحی داشت
خیلی روشن سقفش قدری از مرمر بود مثل طاق ساخته بودند پرده های اشکال مجسمهای مرمر اطاقهای
با اسباب خیلی خوب داشت از بناهای فردریک است باز سوار کالسکه شده رفتیم گردش نزدیک
فواره بزرگ پیاده شده قدری در پله های مرمر نشسته تماشای فواره را کردم بعد باز سوار شده
گردش کردیم در توی باغ عمارت خیلی قشنگی است موسوم بقصر شارلوت که محل نشیمن حکیم همبلت
Humbolt معروف بوده که ده سال قبل ازین مرده است مهتابی سبز فواره و حوض آب
و اطاقهای کوچک پر اسباب داشت مثل موزه نگاهداشته بودند رئیسی داشت فرانسه می
دانست در سر پله عمارت شبیه آهوی بسیار مقبولی از چدن ریخته بودند خلاصه سوار شده با
بنباتخستان رفته نماز کردم نزدیک بعصر سوار شده رفتیم برای دعوت شام امپراطور بقصر
بابل برگ Babelbrig خیلی راه بود از پل طولانی رودخانه هاول که شهر پوتسدام را
ازین عمارت سوا کرده و از جاهای با صفا و جنگلهای خوب گذشته تا رسیدیم بدر قصر امپرا
طریس ولیعهد پرنس بیزمارک مارشال رون شاهزادهای پروس شاهزادهای ما وغیره شاه
زاده خانمها همه بودند عمارت قصر بسیار خوبیست از بناهای امپراطور حالیه است حوضهای
خوب چشم انداز چمن و گلکاریهای بسیار خوب دارد شام خوردیم صحبت شد بعد از شام پیاده رفتیم
در چمن گردش کردیم فواره بسیار بلند بزرگی از توی رودخانه میجهد خیلی تماشا دارد امپراطریس
با ولیعهد سوار کالسکه بودند ولیعهد پائین آمده قدری پیاده گشتیم بعد با امپراطریس بکالسکه
نشسته رفتیم بقصر ولیعهد و سایرین هم پیاده آمدند اینجا پیاده شده من و ولیعهد سوار کالسکه
شده رفتیم برای مقبره فردریک کبیر باز از همان پل رودخانه گذشته داخل شهر پوتسدام شده
تا رسیدیم بدر مقبره کلیسا مانند جائی بود بیرقهائیکه از فرانسه وغیره گرفته بودند اینجا بوده و

دو صندوق در دخمه بود یکی از پدر فردریک و دیگری از خودش قدری ایستاده مراجعت
کردیم باز رفتیم بهمان نارنجستان مدتی هم آنجا گذشت ولیعهد رفتند بعمارت خودشان که چراغان
کرده بودند بعد ما هم رفتیم آنجا عمارت خوبیست همه سفرا و زنهاشان و شاهزاده ها وغیره بودند باغ
مقابل را برنگهای مختلف چراغان کرده بودند فواره آب برنگ سرخ میجست خیلی خوب بود
ولی آتشبازی نبود نشانیکه بزوجه ولیعهد داده بودم حمایل زده بود بعد امپراطریس دست
ما را گرفته بردند پائین قدری نشسته و گشته بعد رفتیم باطاق طولانی که بوفه بود یعنی روی میز
اسباب خوراکی زیادی چیده بودند میهمانها از زن و مرد همه سر میز با نشستند صرف ماکولات
شد بعد با ولیعهد وغیره وداع کرده رفتیم براه آهن یک تالار خوبی آنجا دیده شد که از عهد
فردریک ساخته شده و تمام آنرا صدف و گوش ماهی نصب کرده اند بطرز بسیار قشنگ بعد
کالسکه راندند رسیدیم بگار عجب کار بزرگی است چهل چراغ زیادی داشت همه را از آهن و بلور
ساخته اند سوار کالسکه اسبی شده رفتیم منزل

روز دهم ربیع الثانی

صبح بعد از نهار رفتیم به پارلمنت یعنی دار الشورای المان که در آخر شهر بود در حجره نشستیم وکلای
المان بقدر صد نفری بودند باقی صندلیها خالی بود پرنس بیزمارک هم در جای خود دست راست
زیر دست کرسی رئیس دار الشورای نشسته بود اسم رئیس دار الشورای سمسون Simpson
است نایب وزیر جنگ زیر دست پرنس بیزمارک ایستاده با وکلا حرف میزد از طرف دولت
ایراد وکلا را در نگاهداری اکول دکاده رد میکرد نطق مفصلی میکرد این اکول دکاده مدرسه جوانان
نجیب و پسر صاحبمنصبان زنده و مرده است که در پتسدام است صاحب منصبان خوب
پروس از این مدرسه بیرون می آیند خود ولیعهد هم درین مدرسه تربیت شده اند یکروز هم
ولیعهد این شاگردان را در جلو عمارت ما آورده مشق کردند هفتصد نفر شاگرد هستند چون خرج
زیاد دارند ملت راضی نیست اما پرنس بیزمارک پیش خواهد برد خلاصه زود برخاسته
رفتیم خانه پرنس بیزمارک بباز دید او حاضر شده استقبال کرد خانه کوچک ساده دارد زوجه

زوجه و دختر ایشان در اطاق نشسته بودند خلاصه خیلی صحبت شد بعد برخاسته رفتیم موزه که
مقابل عمارت است بود رئیس موزه که شخص مسن و اسمش لپسی نویس Lepsinius است
آمد در دیوارهای پله عمارت اشکال مجالس بسیار خوب از قدیم روی گچ کشیده اند از پله‌ها بالا
رفته گشتیم از و جاهی بود مجسمه‌های گچی کوچک و بزرگ که همه را از روی کار استادان روم و غیره
تقلید کرده اند آنجا زیاد بود اسباب‌های دیگر هم از چینی و بلور و عاج و کهربا و چوب و غیره بود
قدری گشته رفتیم منزل [illegible] نشسته بعد [illegible] وداع رفتیم بدیدن امپراطور زوجه امپراطور آنجا
بود امروز در کنار رود در [illegible] پرنس الدبیغ پسر عموی امپراطور که رئیس کل کشتیهای جنگی المان بوده
فوت شده و چند [illegible] امپراطور هم مرده است بواسطه امشب عمال ساز و آواز موقوف
شد خلاصه امپراطور هم آمد نشستند صحبت شد یک گلدان چینی زوجه امپراطور برسم هدیه بما
دادند بعد باکواریوم رفته قدری گشتیم آن حیوان تنبل را امروز بدقت دیدم در دستها و پاها چنگ
بلند مثل عقاب دارد و در پا [illegible] هر جا که بند شد مشکل است ول بشود رفتیم منزل

روز یازدهم ربیع الثانی

[illegible] بودیم [illegible] و [illegible] صبح زود برخاستیم باد شدیدی می‌آمد هوا ابر و سرد بود رخت
پوشیده منتظر آمدن ولیعهد شدیم تا ایشان آمدند سوار کالسکه شده راندیم در آخر شهر بگار رسیدیم
سوار کالسکه بخار شده خداحافظ کرده راندیم هر قدر خواستیم بخوابیم ممکن نشد هر وقت چشمم گرم میشد
بیک استاسیون میرسیدیم قال و مقال میشد لابد برخاسته رخت پوشیده مستعد میشدم تا حاکم فلان
شهر یا فلان قلعه بتوسط معتمدالملک بحضور آمده میرفت میرزا ملکم خان در برلن ماند که قرارنامه تجدید
تفنگ را با دولت پروس ببندد خلاصه باز وضع صحرا از چمن و اشجار و جنگل کاج و گلها و رودخانه
و آبادی و دهات و شهرها همه جا همان طوریست که در روی برلن دیده بودیم از شهر هانوور
Hanovre که بسیار قشنگ است و بعد از شهر [illegible] دوست فالی گذشتیم بسیار جاهای
قشنگ بود اینجا قدری کوه و تپه‌های بلند دیده شد از رودخانهای متعدد هم عبور نمودیم که یکی از

از آنها خیلی عظیم بود یکساعت بغروب مانده رسیدیم بکارخانه کروپ خودش
سر راه آهن آمده بود شخص پیر بلند قد لاغری است تمام این کارخانه ها را خودش بمرور ساخته است
توپ کل دول را از اینجا میبرند انواع توپها از توپ بزرگ قلعه و توپ کشتی و توپ جنگ صحرائی همه
اینجا ساخته میشود دستگاه و کارخانهای اینجا مثل یک شهر عظیمی است پانزده هزار عمله دارد که
بجهة همه خانه و نشیمن ساخته و مزد و خرج میدهد بعد از وضع مخارج سالی هشتصد هزار تومان نقد مداخل
خود اوست خلاصه بکارخانه چکش بخار رفتیم چکشهای عجیبی است مثل کوه و بازور بخار با کمال
توپ میخورد و بهر ترکیب که بخواهند آنرا درست میکنند وقتیکه چکش بتوپ میخورد زمین کار
خانه صدا میکرد و میلرزید چیز عجیبی است همه کارخانه را گشته بعضی توپهای بزرگ و کوچک را
انداختند بعد رفتیم بخانه که معین کرده بودند آنجا شام خوردیم شام خوبی داده بودند درختی در آیینه
خانه دیده شد که برگ آن دو ذرع و نیم طول و نیم ذرع عرض داشت چکش بخار با وجود فاصله
زیاد باین اطاق زمین اینجا را مثل هنگام زلزله بحرکت می آورد یک توپ ته پر شش پوند
بنیارا علی ... کروپ با تمام اسباب بما پیشکش کرد بعد رفتیم سر راه آهن شب بود خوابیدیم
خوابم برد دو ساعت راه بود تا شهر کلون یکدفعه از خواب جستم صدای موزیکان و قال و مقال
شنیدم معلوم شد که بشهر رسیده ایم و حاکم آنجا میخواهد حضور بیاید رخت پوشیده ایستادیم
حکام آمدند بالا بعد رفتیم پائین نظامشان را دیده بعد سوار کالسکه شده داخل شهر شدیم
جمعیت زیادی بودند شهر قشنگی بنظر آمد کلیسای بلند خوش وضع بزرگی دارد میگویند اول کلیسا
اروپا است رفتیم بمهمان خانه عمارت باروحی بود آنجا منزل کردیم بعد از ساعتی باز خوابیدیم

روز دوازدهم ربیع الثانی

بعد از ظهر باید رفت بشهر ویسبا صبح از خواب برخاسته نهار خورده سوار کالسکه شده رفتیم بباغ
نباتات و وحش که نزدیک شهر است متعلقین شهر پول داده این دو باغ را برای تفرج خود ساخته
و مردم نگاهداری میکنند از پای کلیسای بزرگ گذشتیم بیا کلیسای عظیمی است چهار صد سال

بیشتر است اینجا را بنا کرده تا امروز مشغول ساختن هستند و هنوز هم ناتمام و سقفهایش باز است
بعد یک ضلع آن بنای بسیار عالی است میانش رفتیم اما دورش را دیدم گنبدهای مخروطی زیاد
دارد این قدر خلل و فرج دارد و بلند و بزرگ است که کلاغ زیادی آنجا آشیانه ساخته است از آنجا
گذشتیم پل آهنی بسیار طولانی که بر روی رودخانه رن بود دیده شد رودخانه از وسط شهر
میگذرد بیشتر آبادی شهر طرفی بود که ما منزل کرده بودیم خلاصه رفتیم بباغ نباتات عمارتی
داشت جلو آن باغچهای خوب و حوض فواره دار و چمن بود دو لوله کم الاستیک را گذاشته بودند
توی آب متصل میچرخیدند و آب از دهنش باطراف چمن میریخت بعضی هم دو لوله بود مثل آتشبازی
چرخ خورده آب میپاشید خلاصه داخل اطاق و تالار نباتات شده بعضی گلها و درختهای
خرما و غیره دیدم از آنجا بگرمخانه کوچکی که هوای هند را داده و نباتات افریق و ینگی دنیا و هند را
در آنجا تربیت داده بودند رفتیم درخت بن داشت که برگهای بزرگ دارد دیگر درختی دیده
شد برگش کم عرض اما پنج ذرع طول داشت بیرون آمده رفتیم بماهی خانه کوچک بود مثل برلن
ماهیها را پشت بلور قرار داده بودند تماشا کرده بیرون آمده قدری نشستیم مردم از پشت شیشهها
زیاد تماشا میکردند هوا بسیار سرد بود باران هم گاهی میآمد گل سرخ تازه غنچه کرده بود خلاصه
رفتیم بباغ حیوانات بسیار قشنگ و عالی بود آنچه حیوان از شیر یال دار و پلنگ سیاه و غیره
در باغ برلن دیده بودم اینجا هم بود قدری کمتر مرغهای کوچک خوش گل الوان کم داشت اما
مرغهای بزرگ عجیب و غریب خوش رنگ بسیار بود که هیچ در برلن دیده نشده بود کبوتر
بزرگ تاج دار جزایر ملوک که مرغی بسیار قشنگ است انواع بوقلمون که تاجدار و خوش رنگ
و عجیب بودند بسیار بود کوندور بود دو شترمرغ بود پاهای شترمرغ دو انگشت خیلی عجیب
داشت خرسهای سیاه بزرگ خرسهای سفید شمال مثل برف اسبهای کوچک شتر سفید
نری بود که مست شده بود خیلی عجیب است که شتر در تابستان مست شود یک گاو کوهان دار
هندی بود که همه چیزش از شاخ و غیره بگاوهای درشت چاق میماند اما اندازه گوسفند بود یکنوع

قوچ ارغالی دیده شد که از مارک آورده بودند سر و رنگ بدن و شاخش بقوچهای
بد ایران میماند اما یال سینه اش موی زرد خیلی دراز بود و از زانو به پائین دستهایش هم همه یال
موهای بسیار آویخته داشت خلاصه اقسام طیور و وحوش بود که آدم حیرت میکرد برای جای
ارغالی و شکار کوه مصنوعی ساخته بودند با چشمه‌های آب جاری که چمن و گلها روی تخته سنگها رو شده
بود خیلی عجیب خلاصه سوار کالسکه شده راندیم از روی پل گذشتیم دو راه داشت یکی بجهت
کالسکه اسبی دیگری کالسکه بخار که میان این دو راه شبکه آهنی حد فاصل است طول پل باید هزار
قدم باشد همه از آهن است رود رن بسیار عظیم و عریض و صاف و باصفاست کشتی بخار
بزرگ در آن کار میکند محض تماشا باطراف شهر رفته دوباره از روی جسر معاودت بکلون
نموده بازارهای گنبد و کلیسای بزرگ گذشتیم دکاکین خیلی خوب داشت خانهای بسیار عالی
مردمان متمول خلاصه رفتیم بگار بکالسکه نشسته راندیم حکیم الممالک و مسیو طمسون هردو امروز بلندن
رفتند همه جا از صحراهای خوب آباد پر زراعت و پر درخت و جنگل گذشته تا رسیدیم بشهر بون
Bonn کالسکه ایستاد آمدیم پائین فوج سواره هوسار مخصوص امپراطور پیاده ایستاده بودند
سرکرده این سواره پرنس روس برادر ایلچی المان که در پطربورغ بحضور آمد مارشال پیر معتبری
هم بود که از خدمت معاف شده در این شهر توقف است اسمش هروارت بیتن فلد بشهر کوبلنس
Coblence رسیدیم کالسکه ایستاد حاکم آنجا و غیره بحضور آمدند از قلعه آنجا توپ انداختند
شهر بزرگیست از پل رودخانه رن گذشتیم اینجا رود رن کم عرض میشود و طرفین آن کوه است کنار
رودخانه همه ده و قصبه و زراعت انگور و درخت گیلاس و غیره بود گیلاسها هم رسیده و
پربار بود هر تاک را بیک چوب قطور بسته اند تمام کوه و زمین تاکستان است شراب مشهور
رن از همین انگورها عمل میاید طرفین رودخانه راه آهن و متصل کالسکه بخار در حرکت است کالسکه
عراده و پیاده رو هم هست خیلی پاکیزه و تمیز تمام زمین گلستان است و همه کوهها و صحراها
انگور و درخت میوه و باغچهای گلکاری و خیابان و باندک مسافت شهر و قصبه است آدم حیر

میکند و از تماشا سیر نمیشود قشنگ قصرهای خوب و کوشکهای بزرگ و کوچک از روی
سلیقه با کمال قشنگی در کنار رودخانه و بالای کوهها که مشرف برودخانه است ساخته اند مثل
بهشت بعضی آثار قلعه خرابهای قدیم در کوهها و کنار رودخانه دیده شد تردد کالسکهای
بخار و عمارات و سبزها و گلهای طبیعی و مصنوعی آدم را واله میکرد تا چند فرسنگ راه شبیه بود
باول رودخانه گیلان و رودخانه سفیدرود و بعضی اوقات راه کالسکه ما از روی پشت
بام خانها و کوچهای دهات میگذشت خلاصه بتعریف نمی آید بعد از طی مسافت بسیار دره
و کوهها تمام شد و رودخانه طرف دست راست افتاد و ما کم کم از رودخانه دور شده رو
بطرف ویسباد رفته تا رسیدیم بشهر جمعیت زیادی از هر قبیل بود و چون شهر آب گرم معدنی
دارد اغلب با هم زیاد از اطراف میآیند با صدر اعظم و جنرال الوی کالسکه نشسته اندیم تا رسیدیم
بمنزل که عمارت دولتی بود منزل ما در وسط است سایرین در فوق عمارت ما منزل دارند پنجره
اطاق ما رو بکوچه و میدان کاهیست که یک کلیسای بسیار مرتفعی دارد و سر کلیسا که سر ساعت باشد
بسیار تیز و بلند است چهار بنای سرتیز دیگر هم در چهار ضلع کلیساست خلاصه شب را موزیکان
زدند جمعیت زیادی شد در سوراخهای جلو کلیسا چراغ الکتریسیته و بگاز روشن کردند بالطبع
فواره بسیار بزرگی جلو کلیسا ایجاد نمودند بسیار بلند بجست و از رنگ و شیشهها رنگ خوش
آیند در فواره بهم رسید امروز نظر آقا ایلچی ایران مقیم پاریس با میرزا احمد پسر میرزا محمد رئیس که از
پاریس آمده بودند اینجا دیده شدند

روز شنبه دهم ربیع الثانی

صبح از خواب برخاسته نهار خورده سوار کالسکه شده رفتیم بقصبه شیرستین که نزدیک رود رن
است اینجا کارخانه شامپین سازی دارد که نوعی از شراب است از شهر خارج شده راندیم از خیابانهای
بسیار خوبی یکساعت راه بود راه را کالسکه رو ساخته اند در کمال خوبی هوا ابر و سرد بود از تو
ده و قصبه گذشتیم جمعیتی داشت از ده خارج شده بفاصله پانصد قدم از کنار رودخانه راندیم
از جاهای خوب گذشته باغ خوبی بنظر آمد دیوار کوتاه و در آهنی داشت بسته بود و آنجا از کالسکه

پایین آمدیم باغبان را صدا کرده آمد در را باز کرد چند نفر صاحب‌منصب پروسی همراه ما بودند
آنها هم داخل باغ شدند باغ بسیار قشنگی بود با خیابانهای خوب و جاهای پاکیزه چمن گل سرخ وغیره
رود خانه رن و اطراف آن در مد نظر مثل بهشت عمارت عالی قشنگ گرمخانه کوچک بسیار
خوب چپهای انگور همه مشبک در کمال سلیقه تعبیه کرده بودند توی باغ یک لانه از چوب برای
زنبور عسل ساخته بودند خیلی تازگی داشت حوض و فواره‌های خوب طبیعی فواره‌ها را یک برج بلندی
از سنگ ساخته بودند مثل کوه طبیعی که از آنجا آب از لوله‌ها وغیره داخل فواره میشود گیلاسهای
بسیار خوب با کول داشت در اطاقها بسته بود اما از پشت شیشه‌ها هر چه زینت پیدا بود همه جا صندلی
میز آینه فرش اسباب زینت خیلی بود این خانه مال یکنفر مرد معتبر بیست که اسمش بلوند بریگ است
Blund berg اما خودش در پطروزبنش در میزیاد بود حضور نداشتند بسیار ییلاق
خوبیست سی و پنجهزار تومان خریده است یک میمون خوبی هم که روی دماغش آبی رنگ بود
توی باغ در قفس بود و چند نفر کنیز پیر هم بودند چای نان شیرینی وغیره آوردند خیلی اینجا گشته
بعد من سوار اسب صباح الخیر شدم سایرین هم بکالسکه نشسته راندیم برای قصبه بیبریش که
خیلی معتبر است در کنار رود رن عمارت و باغ معتبری که از دوک دوناسو که چند سال پیش
والی بالاستقلال این ولایت بود دیده شد حالا آن والی در وین است برادرش در باغ او
سواره با زن و برادر زنش پیدا شدند اسم برادر والی پرنس نکلا Prince Nicolas
است عینک گذاشته بود ریش زرد زیادی داشت زنش از اهل روسیه بود لباس سیاهی پوشیده
سوار اسب بود. قدری صحبت کردیم من قدری اسب دوانده بعد سوار کالسکه شده برادر والی
با زن و برادر زنش تا نیمساعت با ما اسب دوانده همراه آمدند بعد آنها رفته ما داخل قصبه بیبریش
شدیم بسیار آباد و دکاکین معتبر و جمعیت و خانهای زیاد دارد و از آنجا گذشته بخیابان بسیار خوبی
رسیده راندیم بطرف شهر ویزباد خیابان سه معبر داشت وسط برای کالسکه بسیار عریض طرفین
یکی برای سواره دیگری پیاده وقتی که از قصبه و باغ اول به بیبریش میخواستیم برویم بین راه از دو پل

وشهر پیدا بود که جای معتبریست و قلعه نظامی دارد خلاصه عصر وارد منزل شدیم
امشب توی شهر در باغی حقه بازی و چراغان بوده است ولی چون جای مناسبی نبوده
بتماشا نرفتیم وجیه الله میرزا رفته بود تعریف زیادی از حقه بازی کرد صدراعظم و شاهزاده ها
و غیره همه آنجا بوده اند خلاصه شب را بگردش نرفته خوابیدم

روز چهاردهم ربیع الثانی

صبح از خواب برخاسته نهار خوردم سوار کالسکه شدیم صدراعظم و غیره در اینجا ماندند ما رفتیم سر
راه آهن بکالسکه بخار نشسته راندیم بطرف شهر فرانکفورت سورلومن یعنی کناره رودخانه
من Mein است شاهزاده ها و غیره بجز اعتضادالسلطنه و نصرةالدوله و ایلخانی همه
بودند مسافت از اینجا تا فرانکفورت از طهرانست الی کرج در یکساعت کمتر رفتیم همه جا
آبادی بود از کنار شهر مایانس Mayence گذشتیم بیشتر آبادی شهر آنطرف رودخانه
رن بود خلاصه بکاررسیده پیاده شده سوار کالسکه اسبی شدیم احترامات نظامی بعمل آمد
از کوچهای شهر گذشتیم جمعیت زیادی بود شهرهای فرنگستان همه مثل همدیگر است یکشهر که دیده
شد وضع و حالت و میزان سایر شهرها بدست می آید خلاصه قدری از شهر خارج شده
بآبادی اطراف شهر رسیدیم اینجا ها کلکتک عمارات بهتر و قشنگ تر از بناهای توی شهر
دیده شد اطراف شهر هم همه باغ و خیابان و گلکاریست رسیدیم دم باغ مشهور بباغ خرما
که پالمه میگویند سه سال است این باغ را از پول متمولین شهر برای عیش و تفرج عامه ایجاد
کرده اند جمعیت زیادی از مرد و زن آنجا بودند سرباز نظامی ایستاده موزیکان میزدند پیاده
شده باغی بود باغچه بندی خوب کرده انواع گلها داشت حوضی وسط باغ بود که فواره آن
پنج ذرع میجست رئیس باغ آمده نطقی کرد از میان زن و مرد گذشته از پلها بالا رفته بعمارت سرپوشیده
و گلکاری رسیده از اینجا بباغ سرپوشیده که همان باغ خرماست رفتیم طاق زده و از شیشه پوشانده
اند که در زمستان از سرما محفوظ باشند درختهای خرمای بلند خیلی مقبول داشت اما هر گز خرما نمیدهد

بعضی نباتات ینگی دنیا کاشته بودند فواره آب و در جلو آبشاری داشت آب بسیار سخت
بر روی سنگها که مثل کوه طبیعی ساخته بودند زن و مرد متفرقه و صاحب‌منصب زیاد بودند رفتیم مرتبه بالا
بالای نباتات این عمارت محض موزیک زدن و غذا و شراب خوردن ساخته اند موزیک هم
میزدند چشم انداز خوبی بشهر و باغ خرما داشت قدری آنجا نشسته آمدیم پایین سوار کالسکه شده
بباغ حیوانات رفتیم باغ وحش اینجا اگرچه مثل کلون نبود اما بد نیست حیوانات زیاد داشت خرس
سفید و سیاه و بعضی از غالیها و یکنوع میش و قوچ جزیره سیسیل یا ساردن ایطالیا بود شبیه میش و قوچ
مملکت ایران اما قدری سیاه تر طوطیهای رنگارنگ توی قفسها یا درختها آویخته بودند یکنوع
طوطی خوشگل کوچک بود شیر یال دار بزرگ شیر ماده پلنگ و دو ببر یک فیل بزرگی داشت
جعبه ساز بزرگی آوردند پیچ کوک جعبه را فیل با خرطوم بسرعت میچرخاند و جعبه ساز میزد و خود
فیل بهوای ساز رقاصی میکرد بعد یک سازی که اطفال و غیره با دهان میزنند فیلبان نزدیک فیل
آورد فورا با خرطوم گرفته بنا کرد بزدن و رقصیدن بسیار عجیب بود بعد رفتیم سوار کالسکه
بخار شده برگشتیم بویزباد بعد از چند دقیقه کالسکه آوردند سوار شده رفتیم بگردش از شهر خارج
شده بخیابانها و باغات افتادیم که اعیان شهر و غیره تکتک عمارت خوب و باغچه‌های بسیار
مرغوب ساخته اند زن و مرد زیادی در خیابانها میگشتند خیلی گشته بعد رفتیم سر بالا که
درخت و تپه زیاد و مشرف بشهر است اما همه جا خیابان و راه کالسکه هست مقبره برادر
زاده نیکلا امپراطور روس که زن دوک دناسو بوده آنجا روی کوهی است در نوزده سالگی
مرده است همین جا دفن کرده و از دولت روسیه مقبره از سنگ مرمر در کمال خوبی ساخته اند
گنبدهای مطلا دارد بشکل همان زن را هم که با حالت نیم خوابیده است از مرمر بسیار خوب حجاری
کرده روی قبر گذاشته اند این دختر دختر میشل برادر نیکلا بوده است شوهرش که والی سابق
اینجا بوده هنوز زنده و در وین است این ایالت را ناسو میگویند که پای تختش همین ویزبادست
و حالا همه مال پروس است شهر فرانکفورت هم که امروز رفتیم سابقا آزاد بوده بعد از جنگ

با اطریش پروس تغلبه گرفته و جریمهٔ زیادی هم از نیشهر اخذ کرده است خلاصه از انجا بر
گشته آمدیم منزل شام خورده بعد از شام باز سوار کالسکه شده رفتیم بعمارت بسیار خوبی جلو عمارت میدان
و باغچه و درخت دارد فواره آبی از وسط میجهد اطراف هم همه دکان است انجا آتشبازی چیده و
در ایوان عمارت صندلی گذاشته بودند نشستیم صدر اعظم و شاهزادها و غیره بودند جمعیت زیادی
هم از زن و مرد توی ایوان و میدان بود آتشبازی بسیار خوبی کردند بعد رفته اطاقها و تالارهای
عمارت را گشتیم عمارتیست بسیار عالی با چهل چراغ زیاد و سایر اسباب و الحال مال دولت است در
بعضی اطاقها حالا شطرنج بازی میکنند بعضی اطاقها میزهای بزرگ گذاشته بودند روزنامهٔ کل
دنیا را آنجا می آورند که مردم خوانده اطلاع بهم رسانند بعد رفتیم بباغ بیرون قدری لب حوض
نشستیم دختر ملکم ایلچی انگلیس که بحضور خاقان مغفور رفته بود اینجا بود زن پیر فربهی است دختری هم
دارد بسیار خوشگل هر دو بحضور آمدند صحبت شد حالا ساکن پروس هستند زن و دختر جنرال ایوان
مهماندار را معرفی کردند بعد آمدیم منزل میرزا ملکم خان که بجهة خرید تفنگ در برلن مانده بود
امشب آمد حکیم طولوزان فردا میرود پیش کروپ برای خریدن توپ صبحها زنهای دهاتی میوه
و سبزی و غیره با عراده میآورند جلو عمارت ما دور کلیسا را بازار سبزی فروشی میکنند و بعد از
ساعتی که فروش رفت میروند اینجا خرسواری بسیار معمولست بخصوص زنها کرایه کرده سوار
میشوند

روز پانزدهم ربیع الثانی

باید انشاء الله برویم بشهر بادن باد یک شب آنجا مهمان دوک هستیم که دختر امپراطور المان زوجهٔ
اوست آزادی و استقلال هم دارد و صاحب سکه و خطبه است اسمش فردریک است Frederic
اسم زوجه اش لویز خلاصه صبح برخاسته نهار را منزل خورده سوار کالسکه بخار شده راندیم صدر اعظم
و شاهزادگان و سایر ملتزمین همه بودند جنرال ایلخانی که با بعضی دیگر در شهر ویز باد ماندند از شهر ماینس
گذشتیم قلعهٔ محکمی دارد و همین جنرال مهماندار حاکم اینجاست یعنی که حاکم قلعه و حاکم نظامی است اما حاکم
مالیاتی و غیره از جانب دوک دارمستاد Darmstadt است این شهر مال این دوک است

پروسها بزور در قلعه آن بنا خلو گذاشته اند از انجا گذشته بفرانکفورت و از انجا بشهر دارمستات
رسیدیم اتفاق غریبی اینجا افتاد همینکه با رسیدیم کالسکه بخاری دیدیم رسیده از ما گذشت بعد ساعتی
معلوم شد امپراطور روس هستند که از وین میآیند بروند بآب گرم امس Ems صدر اعظم
را فرستادم احوال پرسی بکند خود امپراطور با ولیعهد و زوجه ولیعهد و الدربرق و غیره آمدند امپراطور
و سایرین لباس ساده غیر نظامی پوشیده بودند از کالسکه پائین رفته دست دادیم بسیار با گرمی صحبت شد
بعد برادر امپراطریس روس را که مردی بلند قامت و والی این شهر و شخصاً مستقل است و دخلی به پروس
ندارد با زوجه اش معرفی کردند دختر پادشاه انگلیس هم زوجه پسر یا نبیره همین والی است که چندی قبل
پسرش از پنجره افتاده مرده و هنوز هم عزادار است تفصیل را سابق نوشته بودم خلاصه وداع کرده
بکالسکه نشسته راندیم بشهر هیدلبرغ Heidelberg که از خاک گراند دوک باد است
رسیدیم آنجا ایستاده چند نفر حاکم و معلمین مدارس باد آمدند یکنفر از معلمین نطقی بزبان فارسی کرد بعد
راندیم بشهر کارلسروه که پای تخت گراند دوک باد است رسیدیم خود گراند دوک با جمیع بزرگان
مملکت از وزرا و سرداران و غیره همه در گار حاضر بودند پیاده شده تعارف رسمی بعمل آمد موزیکانچی
یکدسته سربازی از دوک صف کشیده بودند ملاحظه کردیم وضع لباس و تفنگ و کلاه و همه چیز
قشون باد شبیه است بپروس اما کلاهشان نشان دولت باد را دارد و در جنگ فرانسه قشون باد خیلی
رشادت کرده است بیست هزار نفر از قشون باد در جنگ بوده اما الحال قشون [illegible]شان ده
پانزده هزار نفر است شهر کارلسروه پای تخت باد و شهر خوب آبادیست سی و هفت هزار نفر جمعیت
دارد کوچهای راست طولانی دارد کل حاصل اینجا بادیم است خلاصه من و دوک سوار کالسکه شده
راندیم سایرین هم آمدند هوا متصل ابر است زن و مرد زیادی طرفین راه کوچه ایستاده بودند بسیار
مؤدب و آرام خود دوک هم بسیار آدم نجیب مؤدب خوبیست ریش زرد بلند و موهای زرد دارد رو
سرخ و سفید چشمهای بزرگ بنیه قوی مدتی بزبان فرانسه با هم حرف زدیم تا رسیدیم بمیدان جلو عمارت
میدان خوبی بود با باغچه بندی گلکاری حوض فواره سواره نظام جلو ما میرفت این عمارت قدیم

قدیم اجدادی دوک است دم عمارت پیاده شدیم زوجه دوک آمد جلو دست دادیم زن برادر
دوک که از شاهزاده خانمهای معتبر روس و اسمش ماری Marie و برادرزاده یا دختر عموی امپراطور
روس است او هم بود جواهرهای اعلی بر سر زده بود با او هم دست داده رفتیم بالا عمارت خوبیست پر
زینت و اسباب دوک ما را برد باطاق مخصوصی که بجهة ما معیّن شده بود قدری نشسته تغییر لباس
داده رفتیم باطاق شام همه بودند دست راست ما دوک دست چپ زوجه دوک نشسته بودند شام خوبی
خورده شد بعد از شام قدری گشته رفتیم بباغچه پایین عمارت گلهای خوب داشت همه آنجا بودند قدری
گشته باز سوار کالسکه شده با دوک از همان راه که آمده بودیم رفتیم براه آهن سوار کالسکه شده راندیم
برای شهر بادن با دوک بمنزل برگشت که صبح بیاید از دارمستاد که گذشتیم همه جا دست چپ کوه
و جنگل نزدیک و دست راست جلگه بود اما ابتداء کوههای دست چپ تپه مانند و کم جنگل است
رفته رفته که نزدیک بادن میشود جنگلش بیشتر و قدری بلندتر میشود زمین و کوه آنجا چمن هوایش بسیار
ییلاق است خلاصه بعد از غروب بشهر بادن با درسیدیم شهریست در میان دره اطرافش همه کوه
با سبزه و جنگل و چمن بعضیها کوههای کلاردشت مازندران هوای ابر و مه بسیار سرد و گاهی هم
باران تندی میاید خیلی شبیه بهوای اشرف و صفی آباد مازندران است متمولین فرنگستان در
اینجا املاک خانهای بسیار عالی خوب ساخته که در تابستان اغلب عیاشان اینجا جمع میشوند هوائی مثل
بهشت رودخانه مثل رودخانه شهرستانک از دره میاید از وسط شهر میگذرد والحق شهری نیست که
آدم از تماشای آن سیر شود برای عشاق و مردم عیاش راحت طلب خوب گوشه ایست زنهای
خوب خانمهای خوشگل متصل در خیابانها و چمنها و کوهها پیاده سواره و با کالسکه در گردش هستند در
حقیقه شهر پاریست کلیساهای معتبری از کاتولیکی مذهبان دارد از پروتستانی هم هستند تمام شهر
با چراغ گاز روشن است حمامهای خوب از آب گرم معدنی وغیره دارد تا بالای کوهها همه جا
پیچ و خم راه کالسکه و خیابان است که کالسکه همه جا میرود پرنس منچکوف که در روسیه مهماندار
ما بود اینجا خانه خوبی و بنا و اوضاع زندگی دارد خود او هم بود آمد صحبت شد زن پرنس هم مخصوص

آمد خلاصه در مهمانخانه بسیار خوبی منزل ما بود پیاده شده رفتیم بالا زن و مرد زیادی تماشاچی
بودند شب را بعد از شام پائین آمده گردش کردیم موزیکان میزدند باران هم کم کم میآمد در نزدیکی
دکانهای بسیار قشنگ و میدانگاهی بسیار خوب بود که همه چمن و درخت گل بود رفتیم توی دکانها بعضی
اسبابهای خوب خریدیم همه جا زن و مرد تماشاچی زیاد بودند خلاصه خرید ما خیلی طول کشید برگشتیم بعمارت
آتشبازی کردند رفتیم بالا قدری نشسته خوابیدم

روز شانزدهم ربیع الثانی

صبح برخاسته رخت پوشیدم پرنس گرچکوف وزیر اول روس هم برای گردش و عیش دیروز باینجا آمده
است حضور آمد صدر اعظم هم بود نشستیم خیلی صحبت شد او رفت منهم رفتیم حمام حمام خوبی بود با بخاری
وغیره گرم کرده بودند خزانه کوچک مرمری داشت رفتیم توی آب آمدم بیرون رخت پوشیده رفتیم منزل
قدری که گذشت دوک آمد باهم سوار کالسکه روبازی شده رفتیم بگردش جنرال هم با ما بود هوا ابر و بسیار
سرد بود گاهی هم باران میآمد من عرق دار از حمام درآمده و بالاپوشی نپوشیده بودم در بین راه خیلی سردم
شد گردش میکردیم سربالا سرازیر از جاهای باصفائی گذشتیم تا رسیدیم ببالای بلندی کلیسائی بود پیاده
شده داخل کلیسا شدیم این کلیسا را حکمران سابق افلاق و بغدان که پرنس رومانی لقب داشت ساخته است
بیادگار پسر جوانی که از او مرده بود خود پرنس و زنش الآن در این شهر اقامت دارند مجسمه پسرش را
از مرمر خوب ساخته بودند مقبره اش هم در یک ضلع کلیسا است روی مقبره مجسمهای مرمر ساخته اند مقابل
آنهم مقبره برای خودش ساخته است که بعد از فوت در آنجا دفن کنند مجسمه خود و زوجه اش روی آن مقبره است
که خودش با دست اشاره بقبر پسر میکند کلیسا را از سنگهای مرمر الوان ساخته اند بنای عالی است گنبدش
هم بنظر مطلا آمد از بیرون مثل مقبره دختر میشل برادر نیکلا امپراطور روس است که در ویزباد دیده شد
از آنجا بیرون آمده باز سوار کالسکه شده با دوک و جنرال رفتیم از پست و بلندیها و جاهای بسیار خوب
گذشتیم باران شد بدی می آمد آمدیم پائین از دم خانه پرنس منچیکوف گذشته از خیابان بسیار خوبی عبور شد
لب رودخانه فواره خوبی بود که دورش را از سنگ مثل سنگ یکوصل طبیعی ساخته اند آب از فواره مثل
شمار توی حوض میریخت دوک عمارتی را که پادشاه انگلیس و ناپلیون فرانسه و پادشاه پروس وغیره در

در ایام آنجا منزل میکرده اند بما نشان دادند و در این راه که باران گرفت من و دوک تنهائی در
کالسکهٔ سرپوشیده نشستیم خلاصه باز رفتیم بمنزل قدری ایستاده باز با دوک بکالسکه نشسته رفتیم بعمارت
و قصر دوک که عمارت بسیار قدیم و در بالای تپه واقع است که اجداد دوک ساخته اند چشم انداز
بسیار خوبی دارد باطراف و شهر و جنگل و کوه وارد رسیدیم بدر قصر زن زیادی بود پیاده شده
بالا رفتیم در مرتبهٔ دوم عمارت نهار حاضر کرده بودند اطاقهای عالی با زینت از چهل چراغ و سایر اسباب
و پرده های اشکال خوب دارد بخصوص اشکال اجداد و پدران دوک که بدیوارها نصب کرده اند
قدری گشته بعد رفتیم سر میز صدر اعظم و شاهزاده های ما و غیره بودند هوا بواسطهٔ باران بسیار سرد
و لطیف است بعد از نهار برخاسته قدری از پنجره های عمارت بصحرا و کوه و شهر نگاه کردیم بسیار
خوب چشم اندازی دارد کوهها و سرحدات سابق فرانسه که پیش از این جنگ در جزو دولت
فرانسه بوده پیدا بود اما حالا که مملکت الزاس و لورن پروسها از فرانسه گرفته اند سرحدات
فرانسه از اینجا دور شده است بعد از چند دقیقه گردش دوک ما را برد بمرتبهٔ بالای عمارت
اشکال شکارها و انواع مرغهائیکه درین مملکت پیدا میشود از قدیم کشیده بدیوارها نصب کرده اند
نشان داد از جمله مرغیست که کوک دو بوا Coq de bois یعنی خروس جنگلی میگویند
در همین جنگلها پیدا میشود سر و ترکیبش بقرقاول شبیه است اما بزرگتر لکن دمش مثل قرقاول بلند نیست
مثل دم مرغ چتریست بسیار حیوان خوبیست هیچ از این جنس مرغ در ایران پیدا نمیشود این جنگلها مرال
و شوکا و خوک و از این مرغها و غیره زیاد دارد بعد پائین آمده سوار کالسکه شده رفتیم بگار قدری
معطل شدیم پرنس گرچکوف وزیر روسیه و پرنس منچیکوف و جمعیت زیادی بودند بالاخره رفتیم
بکالسکه بخار نشستیم دوک هم با صدر اعظم پیش من بودند براه افتادیم مابین بادن و کارلس روه
شهر و قلعه ایست مشهور براستاد که از قلاع سخت معروف فرنگستان است از دور دیده شد
در قصر دوک یک آئینهٔ بسیار بزرگی دیده شد پنج ذرع ارتفاع داشت و دو ذرع متجاوز عرض
میگفت در کارخانهٔ آئینه سازی همین مملکت باد که شهر مانهم است ساخته اند خلاصه راندیم تا رسیدیم

بشهر کارلسروه که پای تخت دوکست باهم وداع کرده او رفت و ما از همان راهی که آمده بودیم راندە عزوبی بویزباد رسیدیم از بادن باد تا ویزباد قریب سی و پنج فرسنگ مسافتست که براه آهن در پنجساعت طی میشود دوک ازدختر امپراطور المان سه پسر دارد پسر بزرگش که هفده هیجده ساله است ولیعهد است خود دوک بنظر چهل سال بیشتر داشت

روز هفدهم ربیع الثانی

امروز باید برویم بشهر اسپا که اول خاک دولت بلجیک است صبح زود از خواب برخاسته رخت پوشیده با صدر اعظم و جنرال مهماندار سوار کالسکه شده از خیابانی که به بیبریش Bibrich میرفت رفتیم تا باسکله رسیدیم قشون ایستاده بودند آنهارا دیده بعد رفتیم بکشتی صندلی و گلدانهای گل وغیره در عرشه کشتی چیده بودند نشستیم بسیار سرد بود همراهان ما با بارها همه توی این کشتی بودند اطاقهای کشتی دو مرتبه و بسیار طولانی و خوب بود اطاق مرتبه دوم سفره خانه و جای نهار شاهزادها و سایرین بود اطاق زیر آنرا برای ما معین کرده بودند اما ما همه وقت بالا بودیم گاه گاه بپائین میرفتیم هنگام سوار شدن بکشتی امین السلطان و غلامحسین خان عقب مانده همراه نبودند تا ما کشتی را راه انداختیم آنها باسکله رسیده هرقدر اشاره کرده کلاه بردا شته تکان داده بودند کسی ملتفت نشده بود خلاصه یکی مأمور شد که از راه آهن آنهارا بشهر کولون بیاورد و ما راندیم رودخانه رن مثل بهشت و طرفین آن همه جا قصر و کوشک و آبادی و زراعت و راه آهن و متصل کالسکه در تردد است کشتی تجار مثل این کشتی که ما نشسته بودیم زیاد آمد و رفت که حامل سیاح و مسافر و بار و مال التجاره بود عمق رودخانه تا ده ذرع میشود طرفین رودخانه همه جا کوه پست و تپه است اما کوه مرتفع هیچ ندارد همه کوه جنگل و زراعت انگور است آدم از تماشای اطراف رودخانه سیر نمیشود هر دقیقه قصر و عمارت تازه بطرح دیگر دیده میشد که مردمان متمول برای ییلاق آمدن و عیش کردن ساخته اند الحق برای تفرج جائی بهتر از اینجا پیدا نمیشود بعضی عمارات در بالای بلندیها و توی جنگلها و روی سنگها ساخته و در جلو باغچهها و باغات گلکاری خوب احداث نموده اند که

بلجیک که از حد تعریف خارج است خلاصه قصبات و دهات و کارخانجات زیاد دیده شد که
مشغول کار بودند تا رسیدیم بشهر کوبلانز Coblentz کشتی ما از زیر پل آهنی بسیار بزرگی گذشت که سه
چشمه دارد و از روی این راه آهن میگذرد در هر دو طرف قلعه بسیار محکمی ساخته‌اند تا آبادی عمده
شهر در دست چپ است از قلعه دست راست که روی سنگ کوه و تمام آن از سنگ است توپ
انداختند درین شهر سلطان عثمانی در سفر فرنگستان با امپراطور پروس ملاقات کرده سه شب مانده
بودند در شهر کوبلنس همه قلعجات بسیار محکم است خلاصه از اینجا هم گذشته رسیدیم بشهر بون کشتی
اینجا دم اسکله ایستاد همراهان با بارها رفتند بیرون برای راه آهن ما از عقب رفتیم جمعیت زیادی
از مرد و زن بود رسیدیم براه آهن واگون ما عوض شده بود رفتیم توی کالسکه براه افتاده رسیدیم
بشهر کولن از اینجا رو بسرحد بلجیک کرده راندیم همه صحرا سبز و چمن و آبادیست از یک سوراخ کوه
گذشتیم که تقریباً پانصد زرع راه بود اینجاها اغلب طرفین راه تپه و راه کالسکه از دره تنگیست
اینست که اغلب راه کالسکه امروز از زیر کوه میگذرد خلاصه تا شهر اسپا از پانزده سوراخ گذشتیم
شش سوراخ طولانی از دویست الی سیصد و چهارصد زرع سایر از پنجاه الی هفتاد و هشتاد زرع
بیشتر نبود رسیدیم بشهر دورن Duren که از شهرهای پروس است از اینجا گذشته بشهر اکس لا
شاپل که باز از شهرهای المان است رسیدیم اینجا نظام ایستاده بودند پیاده شده تا آخر صف رفتیم
باز سوار کالسکه شده قدری که رفتیم در یک استاسیون که نزدیک سرحد بلجیک است کالسکه ایستاد
جنرال بوین مهماندار بحضور آمده وداع کرده با اتباع خود مراجعت کرد کرپل مترجم با یکنفر روسی دیگر
که تا اینحال همراه ما بودند از اینجا مرخص شده رفتند باز راندیم قدری که رفتیم برودخانه کوچکی رسیدیم
پل کوچکی هم داشت سرحد بلجیک و المان گویا همین رودخانه است اما خداوند عالم قادر طوایف
و ممالک را چگونه از هم سوا کرده که عقل حیران است در آن واحد یکباره آدم زبان مذهب وضع
خاک آب کوه زمین تغییر کرد که هیچ شباهتی بالمان نداشت کوهها قدری بلندتر و پر جنگل هوا سردتر
زبان همه فرانسه مردمانش فقیرتر وضع و لباس قشون و مخلوق بالمره تغییر کرد جمیع اهل بلجیک زبان فرانسه

حرف میزنند زبانی هم خودشان علیحده دارند مذهبشان اغلب کاتولیک است اهل این مملکت آنها اند
ازالمان هستند اسم پادشاهشان لئوپلد Leopold دوم پای تخت بروکسل است امروز
باد تا اسپا با کشتی و راه آهن در هشت ساعت بشهر [illegible] آمدیم خلاصه از دره تپه جنگل و غیره راندیم تا
رسیدیم باسپا اگرچه رسما وارد نشدیم اما باز حاکم شهر و بزرگان اینجا سواره نظام و جمعیت زیادی از
تماشاچی و غیره آمده سر راه بودند از کالسکه آمدیم بیرون حاکم نطقی کرد جواب دادم مردمان خوبی هستند
اسم حاکم پانسی پلزراست سوار کالسکه شده راندیم شهر کوچک قشنگی است توی دره و کوه واقع است
اطرافش کوه و جنگل است همه جا جمعیت بود رسیدیم به مهمانخانه اورانژ منزل کردیم ما در طبقه زیر
منزل کرده بودیم سایر همراهان و مردم در اطاقهای بالا و پائین بعد از شام با صدراعظم و سایرین
رفتیم بکوچه برای گردش جمعیت زیادی از مرد و زن دور ما را گرفته همه جا همراه بودند کوچه را چراغان
کرده بودند اسم کوچه ساعت هفت است کوچه خوبی بود توی دکانها رفته بعضی اسبابها از قبیل [illegible]
وشکل و غیره خریدیم اسبابهای خوب داشتند جلو دکانها آئینه شکلی یکپارچه است که تمام اسبابها
از پشت آئینه پیداست رفتیم تا آخر کوچه حوض و فواره ساخته بودند با الکتریسیته روشن میکردند
با بلور الوان رنگ آب فواره پیدا بود بالاخانه از چوب ساخته چراغان کرده بودند اینجا موزیکان
میزدند و آواز و تصنیف میخواندند بسیار خوش آیند بود کم کم برگشتیم منزل امین السلطان و علاء [illegible]
خان آمدند بعد از با کشتی بخاری نشسته بشهر کلون رفته و از آنجا با کالسکه بخار آمده بودند به سر [illegible]
در اینجا یک شخص [illegible] از اهل [illegible] پیدا شده که زبان فارسی میدانسته بکار آنها خورده است [illegible]
در المان زنها خیلی مشغول کار و زحمت هستند بخصوص در امر زراعت و باغبانی خیلی بیشتر از مردها
کار میکنند گوش اسبهای کالسکه و غیره را در المان با ماهوت قرمز و غیره میپوشانند که از مگس محفوظ
باشد در برلن و سایر شهرها اطفال کوچک کوله بار سربازی بدوش بسته توی کوچه ها میدوند و
شیپور میزنند چه قدر خوبست که از طفولیت آنها را عادت بلشکری میدهند. سنگ فرش کوچه ها
بسیار خوب است سنگها را مربع کوچک بریده کار میگذارند خیلی خوب بهم وصل میکنند اجرهای فرنگستان

مثل آجرهای ایران مربع و بزرگ نیست بلکه ترکیب آجر تراش طهرانست اسپا شهر کوچکی است
یک کوچه معتبر بیشتر ندارد باقی همه پس کوچه است

روز هیجدهم ربیع الثانی

صبح در اسپا از خواب برخاسته نهار خورده سوار کالسکه شده رفتیم بگردش حاکم هم در کالسکه نشسته
از جلو میرفت و بلدیت میکرد از کوچه رفتیم سر بالا بجائی رسیدیم که گفتند حمام پطر کبیر است وقتی پطر
ناخوش بوده آنجا آب معدنی رفته است بعد راندیم سر بالا بمسافت کمی شهر تمام شد بخیابان
و راه کالسکه رسیدیم ابراهیم خان هم با جلودار دیگر اسبهای ما را همراه می‌آوردند رسیدیم بجائیکه مهمان
خانه بود دو حوض آب معدنی داشت یعنی چشمه بود و از زمین میجوشید پله میخورد پائین زنی ایستاده
استکانها داشت که بمردم آب میداد کسانیکه ضعف معده دارند یا لاغر هستند بخصوص زنها
انجا رفته قبل از نهار از آن آب آشامیده روی صندلیها نشسته از آنجا بمهمانخانه غذا گرفته میخورند از
غربا بخصوص از انگلیس خیلی سیاح آنجا می‌آیند قدری از آبش خوردم بسیار بدمزه بود در بیرون چشمه
اثرهای بزرگی بر روی سنگی بود حاکم میگفت این جای پای سنت رمکل است که یکی از مقدسین فرنگیها
هر زنیکه حامله نمیشود آنجا آمده پای خود را میگذارد توی این اثر حامله میشود خیلی عجیب است در ایران
هم این اعتقادات زیاد است خلاصه از اینجا سوار شده از خیابان دیگر برای مهمانخانه و آب معدنی
دیگر رفتیم چند نفر مرد و زن فرنگی هم توی کالسکه عقب ما بودند من سوار اسب سیاح شده قدری
توی جنگل و خیابان اسب دوانیده تا رسیدیم بمهمانخانه و آب چشمه دیگر که از آن بدمزه‌تر بود
از دور دو نفر فرنگی دیدم اسب دوانده پیش آمد نهار رفته قدری بزبان فرانسه صحبت کردم
مردی بود نجیب از اهل انگلیس که اغلب در الهٰ آباد هندوستان سکنی داشته و تازه بفرنگستان
آمده است زنش کتاب نقل میخواند کتاب را گرفته قدری نگاه کردم بعد سواره از راه باریکی
رفتیم که بقدر یک سنگ آب هم از نزدیکش جاری بود کالسکه ما را از راه دیگر برده بودند
باران هم می‌آمد بعد در مهمانخانه دیگری بکالسکه رسیده نشسته رفتیم منزل احوالم هم خورد از نهار

همان حمام بادن باد که عرق دار یا دوک کشته و سرما خورده بودم حالا بروز کرد یکساعت
لرزیدم سرم درد گرفت دیکسون آمد طولوزان هم که پیش سیوکروپ رفته بود امشب آمد خلاصه شب را
خوابیده الحمدلله احوالم خوب شد

روز نوزدهم ربیع الثانی

صبح برخاستم احوالم خوب بود هوا ابر است و باران میاید آفتاب اینجا ها هیچ دیده نمیشود امروز روز
عیدی از فرنگیها است جمعی از دختران و زنها از کوچه مقابل هوتل ما گذشته بکلیسا میرفتند در کوچه ها همه
چراغ گذاشته بودند و درختهای متعدد که توی کوزه ها بود آورده زمین کوچه را از علف سبز فرش
کرده کشیش بزرگ را با تشریفات بردند بکلیسا دخترهای قشنگ بقدر دویست نفر همه با لباسهای
سفید خوب طور سفیدی بسر کشیده همه با دسته گل یا دسته دیگر از آنها کوچکتر دویست سیصد نفر
سر چوبها گل بسته در دست گرفته بودند بچههای کوچک از دخترها و پسرهای خوشگل با لباسهای خوب
دستشان چوب سر چوبها شمع علمهای زری و مخمل صورت حضرت مریم ع را میبردند و با آهنگ خوش
میخواندند ذکر میکردند عقب سر آنها چهارچوبی را زینت کرده صورت عیسی ع و مریم ع بالای آن زده
چهارچوب خالی بود کشیش آمیانه پیاده راه میرفت و این چهارچوب را مثل چتر چهار نفر گرفته بالای سر
کشیش میبردند خلاصه شب را رفتیم بتماشاخانه بسیار بعمارت ما نزدیک بود پیاده رفتیم زن و مرد
زیادی بودند تماشاخانه بسیار کوچکی است از تماشاخانه حاجی طرخان هم کوچکتر اما بسیار قشنگ
و سه مرتبه چهل چراغ خوبی داشت از گاز روشن کرده بودند پرده بالا رفت قدری مرد و زن
بزبان فرانسه گفتگو کردند بازی عشق و عاشقی وغیره در آوردند بعد حقه بازی آمد مردی بود جوان
کوتاه قد زن بسیار خوشگلی هم دارد اسم حقه باز کازنو Kaznow حقه بازی را در فرانسه پرستیدیژ
تاسیون Prestidigitation میگویند بازیهای عجیب در آورد که آدم حیرت میکرد از جمله
ساعتهای مردم را از بغلشان در میاورد بدون اینکه ابداً دستی بکوکش بزنند یا بجوابانند مثلا
در همه ساعتها سه از شب رفته بود باز میکرد و میشد در ساعتی چهار از شب رفته بود دیگری هشت
دیگری دو ساعت قفل بزرگی را باز کرده و قفل نموده واد معتمدالملک که در حجره نزدیک باو نشسته

بود معتمد الملک خودش قفل کرده نوزده بار نشد قفل را توی چوبی کرده دو سر آنرا داد دست
مردم بعد معتمد الملک گفت تا چند عدد میخواهی بشمارم قفل باز شود معتمد الملک گفت دوازده حقه باز یکی یکی
شمرد سر دوازده که شد گفت قفل باز شو یکباره قفل باز شد کنجفه بازیهای غریب میکرد معتمد الملک یک
چیزی در کاغذی نوشت حقه باز کاغذ را در حضور مردم سوزانده بعد رفت پاکتی لاک زده خیلی
محکم آورد داد دست معتمد الملک بزور پاکت را باز کرد از توی آن پاکت بسته دیگر در آمد همچنین
الی بیست پاکت همه بسته و محکم در توی پاکت آخری نوشته که معتمد الملک بخط خود نوشته بود
در آورد چهار عدد پول بزرگ در حقه کوچکی یکی یکی جا داده بدست یکی سپرد و بعد از دور میزی
گذاشته روی میز گلدان حلبی بود اشاره میکرد از اینجا یکی این پولها از این قوطی جرنگ صدا
کرده میرفت توی آن گلدان میافتاد بعد که قوطی خالی شد رفت گلدان را از آنجا آورد
پولها همه توی گلدان بود اول هم که گلدان را آنجا گذاشت خالی بود همه دیدند خیلی کارها کرد که
دیگر نمیتوان نوشت بعد زنش را آورد روی صندلی نشاند بسیار زن خوشگل و خوش لباسی بود بیچاره او را
دست مالیده ها میخواباند پس از خوابیدن زنش غیب میگفت از جمله معتمد الملک نوشت که امشب
شب خوبیست حقه باز از زنش پرسید که چه نوشته است بعینها آنچه نوشته بود بطور بسیار قشنگ گفت

روز بیستم ربیع الثانی

انشاءالله بسلامتی امروز بروکسل پای تخت بلجیک باید رفت خانیکوف روس را در اسپا دیدم
بحضور آمد دوازده سال پیش از این در اردوی سلطانیه دیده بودم حالا جوان تر و چاق تر شده است
از اعضای مجلس علوم روس است در پاریس توقف دارد خلاصه امروز الحمدلله هوا هم خوب بود
سوار کالسکه شده با صدر اعظم رفتیم بگار کالسکه‌های پادشاه بلجیک را آورده بودند بسیار خوب
کالسکه‌هائی بود سوار شدیم جمعیت زیادی بود زن حقه باز دیشبی هم دیده شد صدر اعظم حکیم
طولوزان هم در کالسکه ما نشسته بودند راندیم کالسکه بخار بلجیک بسیار راحت و خوبست
کم تکان میدهد و بسیار تند میرود بعد از ساعتی بشهر لیژ Liege رسیدیم که کارخانهای

تفنگ سازی و کالسکه بخار سازی معتبر دارد از اسپا تا لیژ همه راه دره و تپه و جنگل است
از سه چهار سوراخ هم که گذشتیم که یکی از آنها سیصد ذرع میشد امّا از لیژ بانطرف جلگه است در لیژ ایستادیم
جمعیت زیاد از حد جمع شد حاکم و اعیان شهر آمده بودند از کالسکه بیرون آمدیم نظام با لباسهای
ماهوت ایستاده موزیکان هم میزدند ازدحام بطوری بود که راه رفتن نبود و بعد از گردش برگشتیم مردم را
پس کرده رفتیم توی کالسکه راندیم شهر لیژ بسیار بزرگ و آباد و قشنگ است همه شهر در پست و
بلندی دره و تپه واقع است باغات و گلکاریهای بسیار خوب دارد و راههای کالسکه رو
بلژیک را تماماً با سنگ فرش کرده اند تمام صحرا سبز و خرم و زراعت و آبادی است در بین راهها
الی لیژ گل زرد بسیار قشنگی که بگل باقلا شبیه است بسیار بود خلاصه چهار ساعت بلکه سه ساعت
که راندیم بشهر بروکسل رسیدیم که پای تخت مملکت بلجیک است در گار اعلیحضرت پادشاه لیوپولد
دوّم با برادرشان که کونت دفلاندر است و همه صاحبمنصبان نظامی و ولایتی و غیره حاضر بودند
تعارفات رسمی بعمل آمد پادشاه اتباع خود را معرفی کردند ما هم اتباع خودمان را معرفی کردیم سوار
کالسکه شده من و پادشاه باهم صحبت کنان رفتیم جمعیت زیادی طرفین راه بودند متصل من
و پادشاه با مردم تعارف میکردیم مردم هم هورا میکشیدند و میدویدند رسیدیم بعمارت
دولتی که در وسط شهر است رفتیم بالا در مرتبه دوّم اطاقهای ما را پادشاه نشان داده خود
رفتند بمنزلشان که اطاقهای آخر همین عمارت بود و نشان صورت خودم را برای پادشاه فرستادم
بعد رفتیم بباز دید ایشان زوجه پادشاه استقبال کرد نشستیم بعد از دقیقه برخاسته آمدم منزل پادشاه
مرد بیست و هشت ساله بلند قامت قدری لاغر ریش زرد بلندی دارند در زمان ولیعهدی
سیاحت هندوستان و اسلامبول و مصر و شامات را کرده ننه دختری لوی فلیپ پادشاه سابق
فرانسه و پسر داعی پادشاه حالیه انگلیس است سه دختر دارند و پسر ندارند و برادرش کونت دفلاندر
عجالةً ولیعهد است و سناً قدری کوچکتر از پادشاه است زوجه برادر پادشاه از شاهزاده خانمهای
پروس و زوجه پادشاه از شاهزاده خانمهای نمسه و اصلش از اهل مجار است مملکت بلجیک بسیار آباد

(بلجیک) ورتق وفتق امورات با مجلس پارلمنت است که وکلا آنجا جمع شده حکم میکنند مجلس پارلمنت
عمارتی عالی ودر شهر است حال هم باز بود وکلا جمع بودند روزنامه نویسان این ولایت بسیار آزاد هستند
هرچه بنویسند از هیچکس باک ندارند جمعیت بروکسل قریب یک صد وهفتاد ودو هزار نفر است
جمعیت کل بلژیک ده کرور کسر بیست مالیات قریب سی وهفت کرور قشون در وقت جنگ
صد هزار نفر سابقا تمام این مملکت تابع هولاند بوده است چهل ودو سال قبل از این دولتین انگلیس و
فرانسه وغیره جمع شده ازان دولت موضوع کرده به لیوپولد اول که داعی پادشاه انگلیس بوده داده
اورا پادشاه کردند خلاصه لارنس صاحب کامبل صاحب طمسون صاحب وچند نفر انگلیس دیگر که برای
مهمانداری آمده بودند اینجا بحضور آمدند صحبت شد لارنس دوازده سال قبل از این در طهران ایلچی بود
حالا قدری پیر شده است بعد از نهار قدری راحت شدیم باغ کوچکی از کوزهای گل توی عمارت
ساخته وسرش را از شیشه پوشیده بودند چهل چراغهای گاز وفواره وحوض کوچک بسیار قشنگی داشت
آب مثل حباب از فواره میریخت انواع واقسام گلها داشت آنجا گشتیم جلو عمارت میدانگاه وانظر
میدان باغ بسیار خوبیست برای گردش عامه ساخته اند تا من نرفتیم یکباغ هم مخصوص همین عمارتست
شهر بروکسل بسیار قشنگست کوچهاراست وعریض اما شهر در پست وبلندی است کوچها وخانهها اغلب
پست وبلند واقع شده اند وره وپته دارد کلیسای بسیار قدیم معتبری دارد که کمتر از کلیسای کلون نیست
خلاصه شب را با پادشاه وزوجه پادشاه بکالسکه نشسته رفتیم بتماشاخانه رسمی خیلی راه بود مردم هم
ازدحام غریبی کرده بودند رسیدیم بتماشاخانه بالا رفته در لژ مخصوص نشستیم صدراعظم وزوجه برادر
پادشاه هم در همین لژ نشستند شاهزادهها وهمراهان ما همه با لباس رسمی در لژهای دیگر با همه سفرا بودند
بقدر سه هزار نفر مرد وزن بود تماشاخانه شش مرتبه بزرگیست همه با گاز روشن بود از تماشاخانه
بزرگ پطر کمتر بود خلاصه تماشاخانه اپرا بود یعنی آواز میخواندند مونه یک خوب هم میرقصیدند خیلی
خوش آیند میخواندند بعد از خواندن ورقصیدن زنها وبالها دادند رقصیدند خیلی طول دادند
بالاخره پرده که پائین آمد من برخاستم پادشاه با زوجه ایشان باز با من بکالسکه نشسته رفتیم منزل وداع

کرده انهار قشنگ منهم خوابیدم اغلب پیشخدمتها در مهمانخانه منزل دارند این عمارت که ما منزل
داریم خیلی خوب عمارتیست با زینت پرده های اشکال خوب دارد اگرچه کوچک است اما بسیار خوب
کشیده اند چهل چراغهای متعدد بزرگ خوب سایر اسباب زینت اطاق از میز و صندلی وغیره همه
خوب و مهیاست چراغ شهر با گاز روشن و بسیار است

روز بیست یکم ربیع الثانی

درین شهر توقف شد صبح بعد از نهار سفرای خارجه بحضور آمدند از همه دول آنجا ایلچی هست وزرای
بلجیک هم بحضور آمدند و رفتند بعد پادشاه آمدند با هم سوار کالسکه شده رفتیم بگردش کوچهای شهر را
گشتیم بمیدان کاهی رسیدیم که مجسمه پدر این پادشاه را ساخته برروی مناری نصب کرده اند چشم
انداز خوبی بشهر و صحرا داشت شاهزادهای خود مارا اینجا دیدم پیاده میکردند گفتیم با ما بیایند
راندیم برای کلیسای بزرگ پیاده شده توی کلیسا رفتیم بسیار بنای عالی است پانصد سال است
ساخته اند کشیش آمده مارا باطراف کلیسا برده تماشا داد مقبره ژرژ پادشاه سابق انگلیس و همچنین
قبر یکی از سلاطین قدیم بلژیک درین کلیساست بنا و عمله مشغول تعمیر بودند خیلی بنای عالی مرتفعی
منبر و محرابهای عجیب داشت از چوب منبت کاری بسیار خوب بعد از گردش از اینجا بیرون آمده
برجی دیدم عمارت مانند که از قدیم در این شهر ساخته و بهمان ترکیب نگاهداشته موزه کرده اند
از اسباب و اسلحه ملل حتی قمه و خنجر و کارد ایرانی هم خیلی در اینجا بود خیلی بسلیقه چیده بودند پوست
اسبهای معروف قدیم را که فلان پهلوان یا فلان پادشاه سوار میشده بصورت همان اسب
ساخته آنجا بپا داشته اند کلاه خود زره زره اسب اسلحه تمام از سر تا پا که پهلوانهای قدیم فرنگ
وغیره میپوشیده اند آنجا بود قدری گشته آمدیم پائین راندیم برای قصر لاکن Laken
که عمارت ییلاق پادشاه و ملکه است از یک خیابان طولانی بسیار خوب میرفتیم طرف دست
چپ رودخانه بود که دستی ساخته اند که کشتی تا بندر انورس که از قلاع معتبره فرنگستان و متعلق
بدولت بلژیک است آمد و رفت کند رودخانه که از وسط شهر میگذرد اینجا نیست آبی از خارج
برحمت زیاد و برای خوردن بشهر آورده بنهرها راه داده اند خلاصه بعد از مسافتی در آخر شهر

بلژیک

بدر باغ قصر لاکن رسیدیم بسیار باغها و خیابانهای تمیز داشت این باغ مخصوص پادشاه است
کسی آنجا راه ندارد جنگلهای خوب و درختهای قوی دارد و بعضی جاها آب ایستاده مثل دریاچه شده
چمن و گل خوب دارد آهسته با کالسکه رفتیم تا رسیدیم بعمارت ملکه آنجا بود و استقبال کرد نشان
آفتاب را با حمایل آن بملکه دادیم خود نصب کرد در تالار گنبد داری نشستیم چشم انداز خوبی بشهر
و باغ داشت جنب این تالار اطاقها بود موزیکان میزدند شاهزادها و غیره آمدند در اطاقها گشتیم
فرشهای بافته کار قدیم منقش باشکال خیلی خوب که در خود بروکسل میبافند بدیوارها نصب کرده
بودند ولی کارخانه اش حالا کار نمیکند باغ و چمن عمارت لاکن بسیار خوبست خلاصه بشهر مراجعت
کرده بباغ حیوانات رفتیم اما چون وقت نبود درست نگشتیم میان قفسی انواع سگهای عجیب دیدیم
کوچک بزرگ رنگ برنگ ماهیخانه کوچکی هم داشت آنجا را هم تماشا کرده رفتیم منزل قبل از آنکه به
لاکن برویم بهوتل دویل *Hotel de ville* یعنی نشیمن حاکم و کارگذاران ولایتی رفتیم
بسیار عمارت عالی و قدیم است بالای عمارت برج بسیار مرتفعی است تالاری دارد که سقفش
نقاشی بسیار خوبی شده است صورت اسرافیل را که صور میدمد نقاش طوری کشیده است که
آدم بهر طرف میرود چشم آن صورت با وست عمل این نقاش بسیار عجیب و معروفی است بدیوارهای
عمارت فرش صورتی نصب کرده اند جلو هوتل میدانیست بزرگ جمعیت زیادی آنجا بود طولومبه
چیان آمده بسیار خوب مشق کردند اما طولومبه چیان اینجا سواره نیستند پیاده اند اغلب کوچها
و خانهای شهر را خراب کرده از نو میسازند دیوانخانه عدلیه میسازند بسیار عالی خلاصه عصری
مراجعت بمنزل شد شام را در همین عمارت بوعده پادشاه رفتیم همه با لباس رسمی رفتیم سفرای
خارجه و غیره همه بودند شام خوبی خورده شد برگشتیم بمنزل فردا صبح زود باید از راه بندر اوستاند
بانگلیس برویم از این جهت زود خوابیدیم

روز بیست و دوم ربیع الثانی

صبح زود با کسالت بیخوابی شب برخاسته بتعجیل رخت پوشیدیم بسیار سرد بود اهل شهر هم هنوز خواب

بودند یکفوج با موزیکان آمده پای عمارت صف کشیده بودند سواره هم بود پادشاه آمدند بکالسکه
نشسته از کوچها و خیابانها گذشته رسیدیم بکناره همان کالسکه‌های پریروزی حاضر بود فوج سرباز با موزیکان
وغیره بودند با پادشاه وداع کرده بکالسکه نشسته راندیم از مملکت فلاندر عبور شد همه جا جلگه آباد
سبزه چمن باغ و گل است اینجاها زبان فلمنکی که هولاندی باشد حرف میزنند خلاصه رسیدیم به بندر اوستاند
تجارتگاه معتبری نیست کشتیهای زیاد بود شهر آبادیست از بروکسل تا اینجا سه ساعت کمتر راه بود کالسکه
بخار امروز خیلی تند میرفت مأمورین بلژیک مرخص شده حاکم و کارگذاران اوستان حضور آمده نطق
زیادی کردند بعد پیاده شده از اسکله داخل کشتی اعلیحضرت پادشاه انگلیس شدیم که موسوم بویژیلان
Vigilant است لارنسون صاحب و انگلیسهائیکه همراه ما بودند معرفی و راهنمائی
میکردند امیرال معتبر کشتیهای انگلیس که موسوم بمک کلنتوک Mac-clintoc است
و بسیاحت جزایر قطب شمالی چندین دفعه رفته و مرد معروفیست باستقبال آمده در کشتی بود صاحب‌منصبان
دیگر بحری هم زیاد بودند رفتیم باطاق مخصوص خودمان نشستیم کشتی بسیار تند و خوبیست صدراعظم
با عمله خلوت و بعضی دیگر در کشتی ما و شاهزادگان و سایرین در دو کشتی دیگر که مثل همین کشتی بود بودند
خیلی منتظر شدیم تا بارها را آوردند و همراهان جابجا شدند من بواسطه کسالت باطاق پائین رفته
قدری استراحت کرده بعد آمدم بالا روی میز با میوه‌های خوب بود هلوی بسیار اعلی انگور سفید و
سیاه بسیار معطر خوب میوه مونز که چیز بسیار خوبیست خربزه کوچکی هم بود بسیار شیرین این میوه‌ها را کلا
در گرمخانه عمل میآورند و قیمت آنها بسیار گرانست مثلا یکخوشه انگور را بدو هزار میدهند و قس علی هذا
خلاصه راندیم نهاری خوردیم همراهان را نهار خوبی داده بودند از بندر اوستاند الی دوور که اول
خاک انگلیس است سه ساعت راه است این دریای مانش بطوفان و موج زیاد معروفست اما الحمدلله تعالی
دریا بسیار آرام مثل کف دست بود احوال احدی بهم نخورد مثل سیاحت روی رودخانه بود از عقب
سر ما سه کشتی بردیف میآمد دو کشتی بزرگ جنگی زره پوش هم یکی دست راست یا دیگری دست چپ
برای احترام می‌آمدند گاهی توپ می‌انداختند قدری که رفتیم کشتی دیگری آمد که دو برج و در هر برجی دو

دو توپ داشت بجرا هر طرف که بخواستند میگردانیدند این کشتی هم آهن پوش است گفتند
زور پنجهزار اسب دارد دیواره کشتی هم چندان از دریا بلندتر نبود میگفتند گلوله توپهای این کشتی
کشتیهای دیگر را خرد میکند دو سه تیر از توپهای آن انداختند بسیار صدا میکرد کشتیهای تجارتی و غیره
بسیار آمد و رفت میکردند تا نزدیک شدیم بسواحل انگلیس کوههای کنار دریا پیدا شد کشتی جنگی زیادی
باستقبال آمد همه توپ انداختند روی دریا از کشتی و قایق و کشتیهای تجارتی بزرگ که بزرگان و نجبای
انگلیس در آنها نشسته بتماشا آمده بودند پر بود کوههای ساحل چندان بلند نیست و سنگش سفید رنگ
مثل معدن گچ است خلاصه کشتی رسید به بندر دور سکوی سنگی طولانی ساخته اند تا کشتی در بندر از امواج و
طوفان محفوظ باشد خیلی توی دریا آمده است بالای آن زن و مرد و خانمها و نجبا و افواج و سوار
بسیار بودند اینجا ایستادیم پسرهای اعلیحضرت پادشاه انگلستان با وزیر دول خارجه لورد گرانویل و
اعیان و اشراف لندن همه آمده بودند پسر وسطی پادشاه دوک ادینبورغ و پسر سیمی پرنس ارتور در کشتی
ایستادیم پسرهای پادشاه و وزیر خارجه ایشیک آقاسی باشی پادشاه که مردی معتبر و هم پیشخدمت باشی
است آمدند توی کشتی رفتیم توی اطاق نشسته صحبت کردیم تا بارها از کشتی ببرند پسر دومی
ملکه دوک ادینبورغ خوشرو و با بنیه است چشمهای زاغ و قدری چین دارد قدش چندان بلند نیست
سنش باید بیست و هفت هشت سال باشد پسر سومی که از او کوچکتر است قدری رویش باریکتر و
چهار شانه است ایشیک آقاسی باشی اسمش لورد سیدنی Lord Sydney مرد پیر
قوی بنیه ایست خلاصه بعد از اسکله بالا رفتیم ازدحام و جمعیت غریبی بود سوار کالسکه بخار شدیم من و
پسرهای پادشاه و صدر اعظم و وزیر خارجه انگلیس و پیشخدمت باشی در یک کالسکه نشستیم بسیار
کالسکههای خوبی بود و هیچ جنبش و تکانها دیده نشده بود آهسته چند قدمی رفتیم بعمارتیکه غذا حاضر کرده
بودند پیاده شدیم رفتیم باطاق کوچکی حکیم الممالک که چندی بود اینجا بود دیده شد بعد گفتند حاکم
شهر دوور نطقی حاضر کرده است باید بخواند رفتیم بتالاری بالای پله بلندی ایستادیم همه شاهزادهها و اعیان
انگلیس شاهزادهها و سایر نوکرهای ما بودند حاکم نطق را مفصلا خواند بسیار تعریف و تمجید از ما بود ما هم

جواب دادیم لارنسون بانگلیسی بیان کرد مردم دست میزدند بعد برگشته رفتیم سر نهار همراهان همه
بودند غذای گرم پخته و میوه و غیره آورده بودند خوردیم بعد برخاسته باز با همان اشخاص در کالسکه بخار
نشسته راندیم همه جا از بغل کوه و دره میرفتیم از تونلهای متعدد گذشتیم که دو تای از آنها بقدر ربع
فرسنگ و بسیار تاریک و خفه بود زمین انگلیس هیچ شباهتی بسایر زمینها ندارد جنگل زیاد دارد
درختهای قوی آبادی متصل زراعت زیاد محصول انگلیسها معروف دنیاست ضرور بنوشتن
نیست از نزدیک قصبه و آبادی شیسلهورست گذشتیم که مقر ناپلیون سیوم بوده و هم انجا فوت
شده است قبرش هم انجا است کالسکه بخار بطوری تند میرفت که امکان نداشت کسی جائی را
به بیند از بس تند میرفت از هوا و با آتش درآمده یک کالسکه سوخت کم مانده بود که همه بسوزد
کالسکه‌ها را نگاهداشته آمدند پائین خاموش کردند درست شد دوباره براه افتادیم تا رسیدیم باول
شهر لندن دیگر آبادی و جمعیت و بزرگی شهر و کثرت راه آهن که علی الاتصال کالسکه از هر طرف
عبور و مرور میکند و از دود کارخانها و غیره نمیتوان شرح داد ما از روی پشت بامها میراندیم خلاصه
رسیدیم بگار ایستادیم تماشاچی و جمعیتی زیاده از حد نظام انگلیس سواره زره پوش خاصه نواب ولیعهد
انگلیس معروف به پرنس دوگال Prince de Galles همه وزرا و اعیان و اشراف حاضر
بودند پیاده شده من و ولیعهد و صدر اعظم و لرد مورلی Lord Morley مهماندار بکالسکه
روبازی نشسته راندیم طرفین راه و بامها و بالاخانها مملو از زن و مرد و بچه بود بسیار اظهار خوشحالی
میکردند هورا میکشیدند دستمال تکان میدادند دست میزدند خلاصه معرکه غریبی بود من متصل با سر و
دست تعارف میکردم جمعیت تماشاچی انتها نداشت جمعیت این شهر را میگویند از هشت
کرور نفس میگویند زنهای بسیار خوشگل دارد نجابت و بزرگی و وقار و تمکین از روی زن و مرد
میریزد معلوم است که ملت بزرگیست و مخصوصاً خداوند عالم قدرت و توانائی و عقل و هوش
و تربیت بآنها داده است اینست که مملکتی مثل هندوستان را مسخر کرده در ینگی دنیا و سایر جا
های عالم هم متصرفات معتبره دارند سربازهای بسیار قوی هیکل خوش لباس [illegible]های زره پوش خاصه

بسیار قوی و جوانهای خوب خوش لباس بودند مثل سوارهای روس اسبهای قوی خوب اما
عددش کم است چهار فوج است هر فوجی چهارصد نفر با این تفصیل نصف راه را که آمدیم باران شدیدی
آمد مردم سراپا تر کرد منهم خیلی تر شدم اما سر کالسکه را گفتم پوشیدند صدراعظم و لورد موالی سرشان باز
بود و بالمره تر شدند تا رسیدیم بعمارت بوکنکام Buckingham که منزل ماست پیاده شدیم
این عمارت منزل شهری پادشاه است عمارتیست بسیار عالی و بزرگ ولیعهد و سایر شاهزادگان همراهی
کرده ما را بردند بعمارت همه همراهان ما هم در این عمارت منزل دارند باغ بسیار وسیع با صفائی در
جلو عمارتست چمن بسیار خوبی دارد خیلی خوب اصلاح کرده اند اسباب دروگری دارند مثل عراده که اسب
میکشد و از عقب چمن بیک اندازه بریده شده میریزد توی عراده دریاچه طبیعی بسیار خوبی با کشتی
و قایق برای تفرج دارد و چند چادر بسیار خوب زده اند در هر گوشه باغ درختهای جنگلی بسیار قوی
و گلهای بسیار خوب طاوس زیادی آنجا یک درنا هم توی چمن راه میرفت خلاصه بسیار کسل و
خسته بودم شب را زود خوابیدم پادشاه در قصر ونیدزور هستند که شش فرسنگ الی شهر مسافت
دارد اما با راه آهن در یکساعت میروند در روی پلها و توی عمارت سربازان پیر انگلیس با لباس
چهارصد سال قبل از این از عهد الیزابت Elizabeth ملکه انگلیس ایستاده بودند لباس عجیبی است

روز بیست و سوم ربیع الثانی

صبح برخاستم امروز بدیدن نواب ولیعهد رفتم راهش چندان دور نبود خانه خوبی دارند هفت هشت
طفل بسیار شیرین دارند زوجه ولیعهد دختر پادشاه دانمارک و خواهر زن ولیعهد روس است
ولیعهد روس و زوجه ایشان هم آنجا بودند چند روز است بعزم دیدن آمده و یکماهی هم خواهند
ماند خلاصه قدری نشستیم صحبت شد همه جای عمارت از دیوارهای اطاق وغیره اشکال شکار است و
ببر وغیره بود خلاصه برخاسته رفتیم بدیدن پرنس الفرد که ملقب بدوک ادمبورغ است خانه او هم بسیار
خوب است سر مرالها و شکارها و سر فیلی که در دماغه افریقیه شکار کرده با انواع مرغهای خوش خط و خال
خشک کرده پشت شیشهها وغیره چیده بود اسباب شکار هم بود پرنس ارتور نبود رفته بود مشق افواج
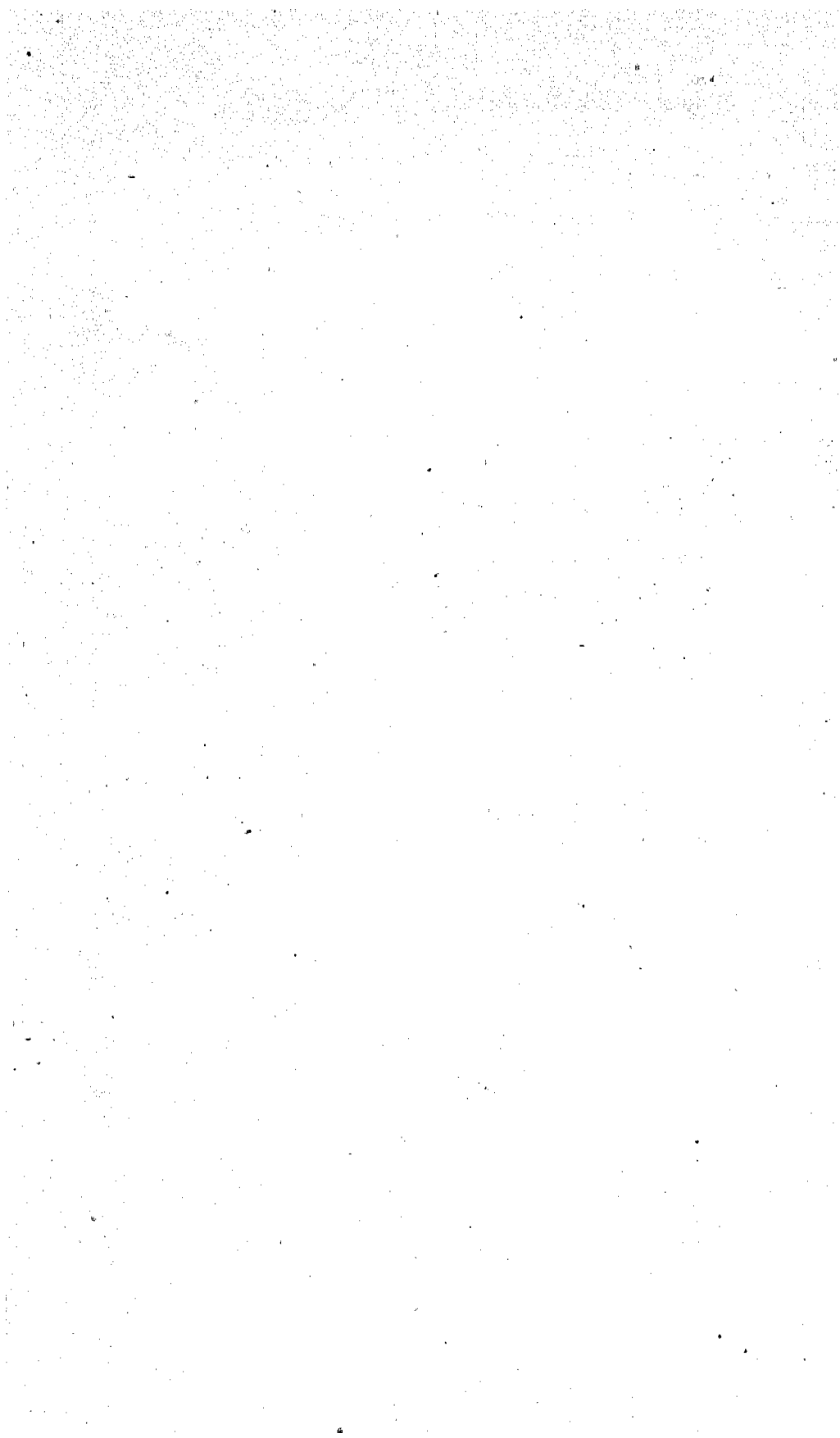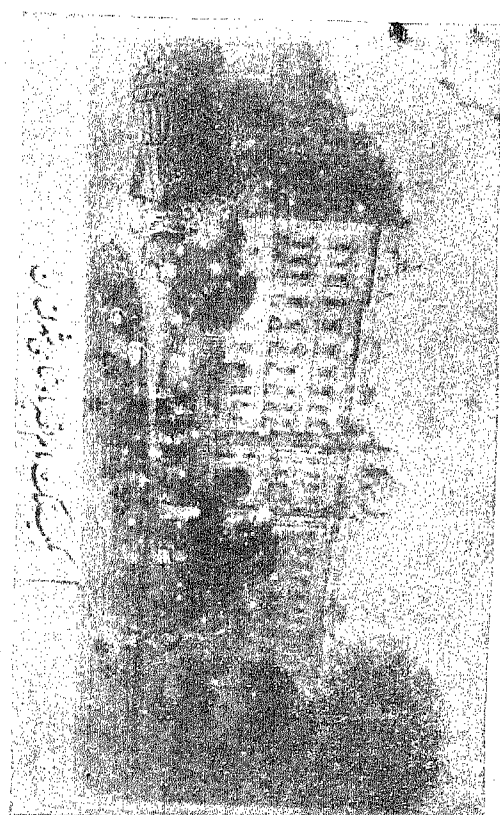
بکینگھم قصر بادشاہی شہر لندن

از انجا به خانه دوک دکامبریج پسر عموی پادشاه رفتیم خانه خوبی داشت سپهسالار کل قشون
انگلیس است بخصوص توپخانه و جبه خانه مرد پیریست اما با بنیه و قوی هیکل سرخ و سفید بسیار خوش منظر است
مرد معتبریست قدری صحبت شد رفتیم خانه خواهر همین دوک کامبریج که زوجه دوک دتک است
که یکی از شاهزادگان و نجبای المان و جوان بسیار خوبیست سبیل کمی دارد و خوشگل است خانه و باغ
خوبی دارد که از دولت داده اند خلاصه چون وقت آمدن سفرای خارجه و وزرای انگلیس بحضور بود
زود برخاسته آمدیم منزل رخت پوشیده رفتیم تالار بالای عمارت همه شاهزادهای ما و صدراعظم
وغیره بودند ایشیک آقاسی باشی پادشاه با همه سفرا آمده ایستادند یکان یکان احوال پرسی کردیم ایلچی
کبیر روس بارون برنف مردی پیر و حال سی سال است در لندن ایلچی است میسوروس پاشا ایلچی کبیر
عثمانی از اهل یونان و مرد معتبریست میسو بست ایلچی اوستریا مرد پیر عاقلی و بزرگیست سابقا صدر
اعظم نمسه بود و از اهل المان است سفیر فرانسه کنت دارکور از نجبای فرانسه است سایرین هم بودند
سفیر دولت ژاپون هم اینجا بود نواب راجه دولیپ سنگ پسر رنجیت سنگ معروف هم بود
بیست سال است در لندن است مواجب زیادی دولت باو میدهد جوان خوش چشم و ابرو و خوشگلیست
زبان انگلیسی حرف میزند جواهر و مروارید زیاد بخود زده بود شاهزاده هند است بعد از رفتن اینها
کل وزرای انگلیس که حالا از دسته ویک هستند لرد گرانویل وزیر خارجه لرد گلادستون صدر اعظم
دوک دارکیل وزیر هندوستان و سایر وزرا و معتبرین همه بحضور آمدند خیلی با لرد گلادستون و وزیر خارجه
انگلیس حرف زدیم بعد آنها هم رفتند تنها ماندیم عمارات بالا را هم گشتیم عجب عماریست اشکال و پرده های
بسیار خوب دارد شب بجهت شام بخانه ولیعهد دعوت شده بودیم که از انجا هم بخانه دوک دسو
ترلند که از نجبای انگلیس و سالی یک کرور مداخل دارد برویم که مجلس رقص است رفتیم خانه ولیعهد شام
خوردیم شاهزادهای ما صدراعظم وغیره وزرای انگلیس ولیعهد روس زنهای هر دو ولیعهد بودند بعد از
شام رفتیم خانه دوک دسوترلند زن نجیب معقوله دارد خانه اش خوبست جمعیت زیادی بود در
تالار طولانی روی صندلی نشستیم زنها و شاهزادهای انگلیس و شاهزاده هندی نواب ناظم بنگاله هم

انگلیس با پسرش بوده‌اند دو سال است برای امری بلندن آمده همین جا مانده‌اند نوه تیپو صاحب
معروفست خلاصه رقص تمام شد بمنزل آمده خوابیدم *

روز بیست و چهارم ربیع الثانی

باید برویم بقصر وینزور که مقر اعلیحضرت ویکتوریا پادشاه انگلیس است با کالسکه بخار یکساعت
مسافت است خلاصه رخت پوشیده با صدر اعظم و لرد مورلی سوار کالسکه شده رفتیم جمعیت زیاد
از حد سر راه و طرفین راه ایستاده بودند آنقدر کالسکه بود که حساب نداشت از خیابان باید پارک
و شهر گذشته رسیدیم بگار سوار کالسکه بخار شدیم کالسکه‌های بسیار عالی و طرفین کالسکه یکپارچه از بلور بود
از جاهای آباد و صحرا و چمن گذشتیم تا قصر وینزور از دور پیدا شد مثل قلعه چهار برجی بنظر میآمد
نزدیک رسیده پیاده شده سوار کالسکه اسبی شدیم جمیع ملتزمین با هم بودند پای پله قصر پیاده شدیم
اعلیحضرت پادشاه تا پای پله استقبال کردند پائین آمده دست ایشان را گرفته بازو داده رفتیم
بالا از اطاقها و دالانهای قشنگ که پرده‌های اشکال خوب داشت گذشته داخل اطاق مخصوص
شده روی صندلی نشستیم پادشاه اولاد و متعلقان و خدام خودشان را معرفی کردند ما هم شاه
زادها و صدر اعظم وغیره را معرفی کردیم لرد شامبرلاند *Lord Chamberland*
که وزیر دربار پادشاهیست نشان ژارتیر *Jarretiere* مکلل بالماس را که بزانو می‌بندند
معروفست و از نشانهای بسیار معتبر انگلیس است برای ما آورد پادشاه برخاسته بدست خودشان نشان را
بما زدند و حمایل را انداختند جوراب بند بلند را هم دادند داستان این نشان از قراریست
که در ذیل نوشته میشود مورخین را در باب نشان موسوم بژارتیر که ادوارد سیوم پادشاه
انگلستان در سنه هزار و سیصد و چهل و نه عیسوی در قصر وینزور اختراع نمود دو عقیده است یکی آنکه
بیادگار فتح کرسی که فیلیپ چهارم پادشاه فرانسه را شکست داد این نشان را اختراع کرد دیگر اینکه
در یکی از مجالس بال جوراب بند کنتس و سالیسبوری معشوقه ادوارد افتاده اسباب خنده حضار
شده بود پادشاه از کمال غیرت و علاقه که باو داشت جوراب بند را برداشته این عبارت را

او اگر مفتضح باد کسیکه خیال بد بکند Honni soit qui mal y pense
که همین عبارت الحال در تسمهٔ نشان زانوبند نقش است و گفت همین بند جوراب را بقدری محترم
خواهم کرد که همه برای تحصیل آن منت بکشند این شد که از نشان اول دولت قرار داد و سوای
پادشاه انگلیس که رئیس اداره این نشانست و شاهزادگان انگلیس و سلاطین خارجه باحدی این نشان
داده نمیشود و عدد حاملین نشان هم از داخله و خارجه زیاده از بیست و شش نفر نباید باشد
خلاصه نشان را با احترام تمام گرفته نشستیم منهم نشان و حمایل آفتاب مکلل بالماس را با نشان تصویر
خودم بپادشاه انگلیس دادم ایشانهم با کمال احترام قبول کرده بخود زدند بعد برخاسته سر میز رفتیم
سه دختر پادشاه و یک پسر کوچکی که هنوز از پیش ایشان جائی نمیرود و اسمش لیوپولد است نشسته بودند این
پسر امروز الی کاره باستقبال آمده بود بسیار جوان خوشگلی است لباس اکوسی پوشیده بود وضع لباس اکوسی
این است که زانو بالای ران یکشوفست یکدختر شانزده ساله پادشاه هم همیشه در خانه ایشانست هنوز
شوهر ندارد و دو دختر دیگرشان شوهر دارند شاهزادگان و صدر اعظم و لرد گرانویل و غیره بودند
نهار خوبی خورده شد میوه های خوب سر نهار بود بعد پادشاه دست ما را گرفته با طاق راحتگاه برده
خودشان رفتند قدری آنجا نشستیم سواره نظام زره پوش خاصه با یکفوج در میدان کوچک جلو
قصر ایستاده بودند بسیار سواره خوب و پیاده ممتاز است قشون انگلیس اگر چه کم است اما بسیار
خوش لباس با نظم و خوش اسلحه و جوانهای بسیار قوی دارند موزیکان بسیار خوب میزدند خلاصه
خیابان عریضی جلو قصر است که طولش یکفرسنگست و طرفین آن دو رده درخت جنگلی کهن قوی
سبز بسیار بلند است زمین همه چمن است و گل و سبزه آمدیم پائین سواره کالسکه شده با صدر اعظم
و لرد مهماندار از خیابان راندیم سایرین هم بکالسکه نشسته عقب ما میآمدند زن و مرد زیاد و زنهای
خوشگل و بچه و بزرگ از اهل خود وندزور سر راه بودند و در خیابانها سواره پیاده با کالسکه میگشتند
خیلی تماشا داشت تا قدریکه رفتیم جمعیت کم شد آهوی زیادی مثل گله گوسفند قریب هزار آهو در
چمنها و خیابانها ول کرده اند و بسته بچریدند و از آدم چندان وحشت نداشتند کسی آنها را اذیت نمیتواند

اذیت کند فی الحقیقه آهو نیست بلکه مابین مرال و آهو و شوکا حیوانیست بسیار خوب خلاصه خیابانها
و درخت و چمن انتها ندارد دو فرسنگ رفتیم از خیابانی دیگر گذشتیم مثل بهشت طرفین خیابان درختهای
انبوه بلند همه گلهای بزرگ آبی رنگ و قرمز وغیره داده بود از جنس جرزه انقدر با صفا بود که فوق
آن تصور نمیشد رسیدیم بدریاچه آبی بزرگ زن و دختر زیادی دور دریاچه بودند از دریاچه گذشته
بعمارتی کوچک بسیار باصفا رسیدیم که مال پادشاهست انجا پیاده شده قدری میوه خوردیم شاه
زاده ها وغیره همه آمده رفتند سر راه آهن با سوار قایق شده رفتیم آنطرف آب جمعیتی از زن و مرد
بودند قدری توی آب ایستاده رفتیم بنمونه کوچکی از کشتی جنگی ساخته بودند بیست و چهار توپ
بقدر بزرگ داشت توی آنرا تماشا کرده آمده بیرون با قایق باز رفتیم بعمارت سوار کالسکه
شده از راه دیگر که باز همه چمن و خیابان و آهوی زیاد بود رفتیم به وندزور و از انجا کالسکه
بخار نشسته راندیم برای شهر جمعیت مثل صبح ایستاده بودند تعارف زیاد بعمل آمد تا رسیدیم
بمنزل عمارت وندزور بسیار قدیم است و از خارج چندان زینت ندارد شبیه بابنیهٔ قدیمه است
که از سنگ ساخته اند و سنگهایش همه بقدر آجر است یک برج بزرگی دارد و چند برج کوچک بلند اما
میان عمارت بسیار بازینت و قشنگ و پر اسباب اطاقها تالارها دالانهای بسیار خوب و موزه
اسلحه دارد سن پادشاه پنجاه سال است اما بنظر چهل ساله مینمایند بسیار بشاش و خوش صورت هستند
امشب را در خانه لرد مر Lord Maire حاکم شهر قدیم لندن مهمان بشب نشینی و سوپه هستیم
شب را سوار کالسکه شده راندیم از عمارت تا منزل لرد مر یکفرسنگ تمام بود همه طرفین راه و
کوچه انقدر زن و مرد بود که حساب نداشت همه هورا میکشیدند منهم متصل با همه تعارف میکردم همه
کوچه ها از چراغ گاز روشن است علاوه بران از بامها و پنجره خانها روشنی الکتریسیته کوچه را مثل روز
روشن کرده بود و بعضی چراغهای گاز بشکلهای مختلف بالای خانها و کوچه وغیره درست کرده بودند شهر
و کوچه را آیین بسته بودند از عمارات عالی و دکاکین زیاد مرغوب و میدانها گذشته تا داخل دروازه
سیتیه شدیم یعنی شهر قدیم لندن که لورد مر حاکم همین سیتیه است دیگر اختیار بسایر شهر و محلات ندارد یعنی
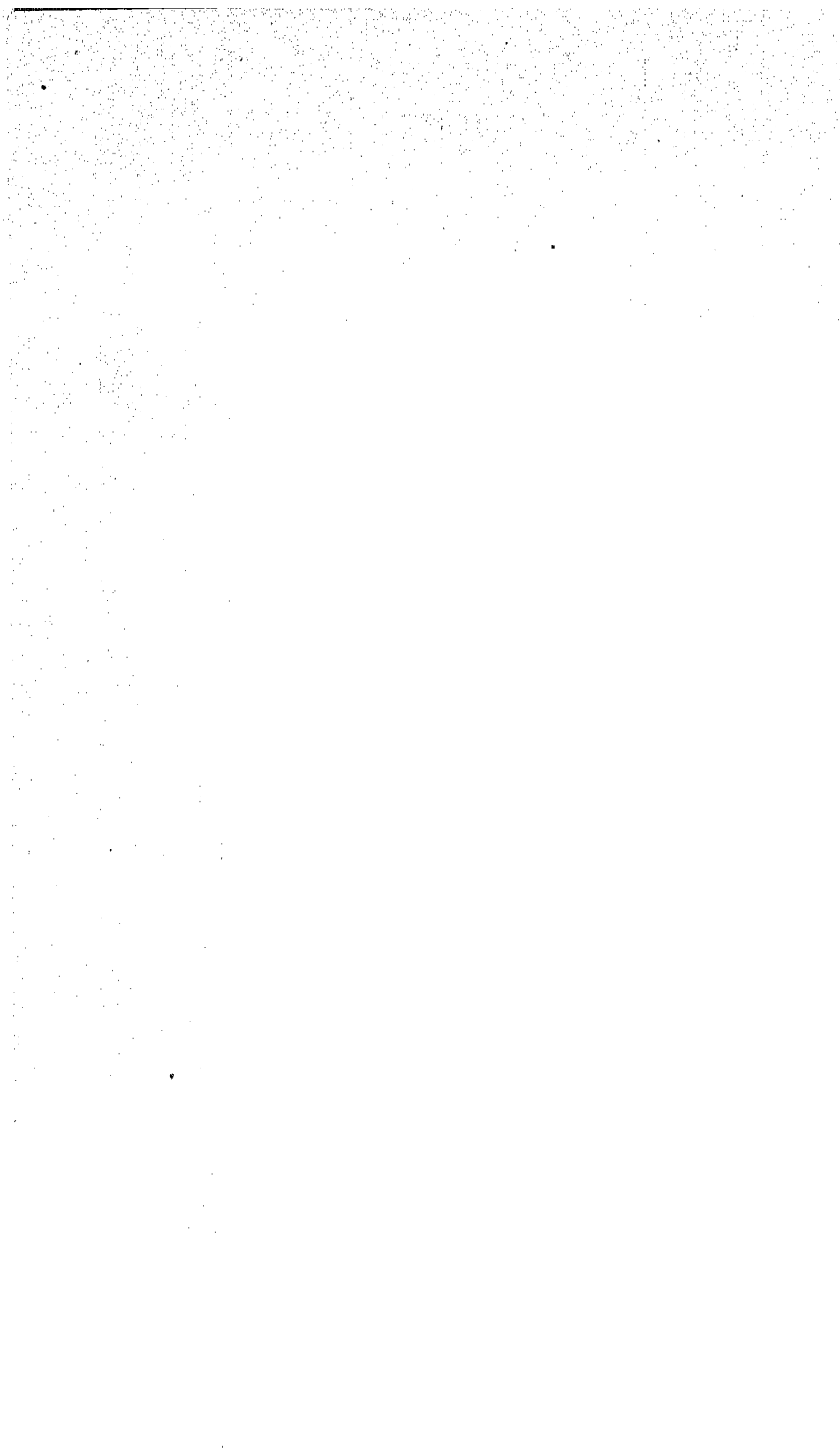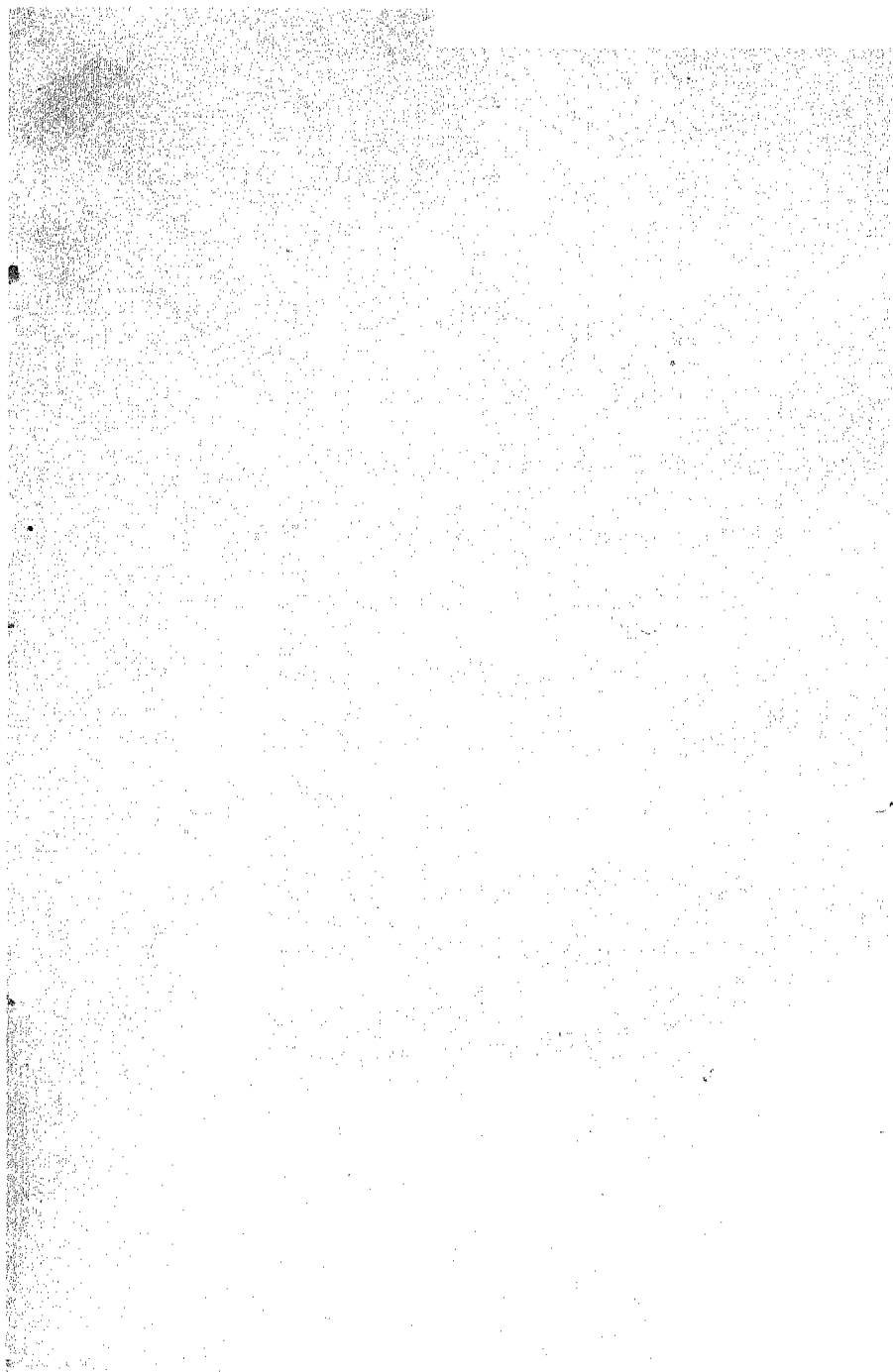
سایر شهرها حاکم ندارد هر محله شورخانه دارد و اگر امری اتفاق افتاد به پلیس یاسقی که کدخدا باشی آن
محله است رجوع میشود او هم بوزیر داخله رجوع میکند پلیس این شهر هشت هزار نفر است همه جوانهای
خوب با لباس معین اهالی شهر زیاد از پلیس حساب میبرند هر کس به پولیس بی احترامی کند قتلش واجب است
خلاصه وارد در خانه لورد مر شده از پله بالا رفتیم تالاری بود ولیعهد انگلیس و زن و بازنهایشان و همه
سفرای خارجه و شاهزادههای ما وغیره و شاهزادگان و شاهزاده خانمها و خانمهای معتبر و بزرگان
و وزرای انگلیس بودند با هر دو ولیعهد دست داده تعارف کردیم این عمارت دولتی است
که حاکم لندن می نشیند اسم عمارت گیلدهال Guild Hall است سالی یکمرتبه این حاکم
بانتخاب اهل شهر باید عوض بشود اجزای حکومتی لباسهای غریب داشتند کلاههای سمور بزرگ
خرقه و کلیجههای زیر سمور وغیره در دست هر یک چوب باریک بلندی دست دیگری شمشیر
وقداره بسبک قدیم جلو ما راه میرفتند خلاصه در همان اطاق ایستادیم لورد مر نطقی کرد جوابی دادیم
بعد با این تشریفات بتالار بسیار بزرگی که چهل چراغ و چراغهای گاز داشت رفتیم بازوجه ولیعهد
انگلیس بازو داده بودم زن و مرد زیادی بودند امشب سه هزار نفر دعوت شده بودند لورد
مر جلو که … خیلی دراز بود و بر زمین کشیده میشد پوشیده بود رفتیم صدر مجلس چند پله میخورد بالا
… نهای هر دو ولیعهد طرفین ما نشستند سایرین همه ایستاده بودند لورد مر بزبان
انگلیسی خطبه … ورود ما و دوستی و اتحاد دولتین انگلیس و ایران خواند همانرا
بزبان فارسی چاپ زده ورقی از آنرا بدست فارسی دانها دادند بعد از اتمام تقریر لورد مر
صدر اعظم همان فارسی را با فصاحت تمام خواند ما هم جوابی دادیم لارنس صاحب بزبان انگلیسی
ترجمه کرد بعد از آن مجلس سلام منقضی شد بدست هر کس قلمی از مطلا که مداد داشت با ورقی که در آن
اسم نوشته بودند دادند که هر کس با هر کس میل دارد برقصد اینجا بنویسد جعبه طلائی هم پیشکش کردند
بعد مجلس رقص شد من در همان جا نشسته تماشا میکردم هر دو ولیعهد با زنها وغیره همه میرقصیدند
بعد از اتمام رقص بازو داده بزوجه ولیعهد انگلیس رفتیم برای سوپه که شام بعد از نصف شب است

(لندن) از تالارهای بزرگ و پلها و راهروهای زیاد که همه مملو از مرد و زنهای خوشگل بود و انواع
گلها و درختها که در کوزه کاشته در پلها و اطاقها گذاشته بودند گذشته رفتیم بتالار بزرگی که میز سوپه
چیده بودند قریب چهارصد نفر سر سفره بودند شخصی از اهل سیتی که نایب لرد مر بود عقب سر
من ایستاده بود هر دفعه بصدای بلند اعلام باهل مجلس میکرد که حاضر باشند برای توس نمودن
یعنی که صاحبخانه بسلامتی بزرگان شراب میخورد همه باید برخیزند و بخورند اول لورد مر
بسلامتی ما خورد بعد ولیعهد انگلیس توس کرد بعد باز لورد مر توس کرد هر دفعه شخص اهل مجلس را
قبل از وقت خبر میکرد خلاصه بعد از اتمام سوپه برخاسته رفتیم بمنزلهای خود خوابیدیم و در بر
گشتن هم که نصف شب بود باز همان طور جمعیت بود امشب در کالسکه با من اتابیک آقاسی
باشی و صدر اعظم بودند پادشاه انگلیس کتابی دارند که هر کس در قصر وندزور بدیدن
ایشان رفته اسم خود را در آن ثبت کرده است من امروز نوشتم

روز بیست و پنجم ربیع الثانی

امروز رفتیم بکارخانجات ولویچ Volwitch که جبه خانه و توپخانه و آهنگرخانه دولت
انگلیس است از عمارات ما تا آنجا با کالسکه اسبی دو ساعت راه است که همه را از توی شهر و
آبادی میرود ولویچ که هم که شهر نیست در حقیقت محله از لندن و متصل بآبادی شهر است صبح سوار کالسکه
شده رفتیم شاهزادگان و غیره هم با پیشخدمتان کشیک بودند از محلهای آباد شهر و از پل رودخانه
تامیز گذشته بازار کوچهای آخر شهر که اغلب قصابخانه بود و کسبه و عمله که همه از دود و ذغال رویشان
سیاه شده بود گذشته تا رسیدیم بقصبه و شهر ولویچ که جای بسیار معتبر نیست و سربازخانهای
سواره و پیاده دولت انگلیس همه در آنجاست کنار رودخانه تامیز واقع است دوک
دکامبریج و پرنس الفرد و پرنس ارتور جنرال و وا امیر توپخانه و حاکم نظامی ولویچ و سایر سر
کردهای توپخانه و پیاده و غیره همه باستقبال آمده و جلو ما افتادند ما با کالسکه راندیم برای
تماشای کارخانجات خیلی راه از کوچه و برزن عبور شد جمعیت زیادی بود طرفین راه هورا

میکشیدند منهم تعارف میکردم تا رسیدیم بکارخانها پیاده شده توی کارخانجات رفتیم
حالا هم است توپهارا با قالب میریزند آهن تخته را با اسبابی که دارند لوله میکنند بهر اندازه
که توپ بخواهند بعد از آن بکارخانهٔ دیگر برده زیر چکش بخار گذارده فشار داده میکوبند و جوش
میدهند توپ میشود و گفتند این طور اعتبارش بیشتر است یکیک کارخانها را دیدیم جائی توپ
خاندار میکنند جائی دیگر میبرند جائی سوراخ میکنند جائی چکش میزنند توپهای زیادی مصرف
قدیم در جلو کارخانها گذاشته و گلوله و اسباب زیادی چیده بودند جبه‌خانهٔ همه انگلیس این جاست
بعد از گردش‌ها و رفتن نزدیک کورهای آتش که خیلی گرم بود سوار کالسکه شده راندیم بعمارت
اول که از پهلویش گذشته بودیم نهار آنجا حاضر کرده بودند تالاریست که صاحب منصبان
بری و بحری و توپخانه آنجا نهار میخورند جای خوبی بود نهار خوردیم بعد از نهار سوار اسب صباح
الخیر شده با پسرهای پادشاه و دوک و کامبریج و سایر صاحب منصبان رفتیم بصحرائی که
چمن بود برای مشق توپخانه چندان هم وسیع نبود متجاوز از بیست هزار زن و مرد دور صحرا و چمن
برای تماشا ایستاده بودند هفتاد هشتاد عراده توپ بزرگ و کوچک بود از قراری که گفتند این
توپخانه تازه از هندوستان آمده است و باز خواهد رفت توپچیها و صاحب منصبان خوش
لباس بودند توپهای انگلیس مثل قدیم است از دهن باسمه پر میشود شکل توپ کروپ از عقب
پر نمیشود توپخانه سواره پیاده از حضور گذشته بعد دوباره یورتمه آمده گذشته بعد یورتمه آمدند
بعد دوان دوان آمدند بعد مشق شلیک کردند یکی از توپهای نه پوندی را هم بما پیشکش کردند
بعد سوار کالسکه شده از همان راهی که آمده بودیم برگشتیم منزل شب را باید بتماشاخانه برویم رخت
پوشیده با امیرآخور پادشاه که مرد عاقلی است و لورد سامیرلان بکالسکه نشسته راندیم جمعیت
زیادی بود در راه با همه تعارف کرده رسیدیم بتماشاخانه ولیعهد انگلیس و زن و بچه هر دو
و شاهزاده خانمها و بزرگان همه بودند تماشاخانه بسیار بزرگ شش مرتبه خوب بیست پرده‌ها
خوب نشان دادند جمعیت زیادی هم بود پاتی Patti را که از خوانندهای معروف

لندن ۹۲ فرنگستان است مخصوصا فرستاده از پاریس آورده بودند بسیار خوب خواند بسیار زن
خوشگلی است مبلغ گزافی گرفته بلندن آمده بود دیگری هم بود البانی نام *Albani*
از اهل کانادای ینگی دنیا بسیار خوب خواند کارهای خوب کرد بالاخره برخاسته رفتیم منزل

روز بیست و ششم

امروز بعد از نهار رفتیم بباغ وحش حسام السلطنه و نصرة الدوله با من در کالسکه نشسته پیش
خدمتها وغیره هم همراه بودند چون روز یکشنبه بود کوچها خلوت بود همه مردم توی چمنها و باغها
بگردش رفته بودند چندین هزار نفر دیده شد که توی چمنها خوابیده بودند باز کالسکه ما را که میدیدند
از اطراف دویده می‌آمدند هورا میکشیدند خلاصه راه دوری بود از کوچها و میدانها وغیره
عبور کرده تا رسیدیم بباغ وحش پیاده شدیم کالسکه زیادی در باغ و کوچه بود معلوم شد جمعیت
زیادی بواسطه روز یکشنبه بباغ وحش آمده اند رئیس باغ که مردی پیر و گوشش هم سنگین بود
آمد قدری هم فرانسه میدانست صحبت کردم زن و مرد زیادی بود ما از میان کوچه تنگ مرد
مرد و زن عبور میکردیم و متصل هورا میکشیدند انصاف اینست که قلبا بما میل دارند و زیاده
از حد با حرمت و ادب حرکت میکنند خلاصه وحوش اینجا را قفس بقفس علیحده از هم جدا ساخته
اند چند حیوان عجیب اینجا بود که جای دیگر دیده نشده بود اولا *Hippopotame*
هیپوپوتام است که اسب دریائیست چیز غریبی است سه عدد بود یعنی یک جفت نر و ماده و یک
بچه هم همانجا زائیده بودند بچه هم خیلی بزرگ بود در بیرون آب ایستاده و بزرگها توی آب
بودند غذا بدهنش می انداختند دهنش را مثل یک دروازه باز میکرد دندانهای بسیار درشت
داشت بسیار عظیم الجثه بود آنچه من فهمیدم کرگدن دریائیست ثانیا میمونی بود بسیار بزرگ
کریه المنظر بعینه انسان بخصوص دست و پایش خیلی شبیه بانسان است صاحبش میرقصاند پا
بزمین میزد میایستاد حرف میزد انگلیسی بلد بود بعد جلو جلو ما راه میرفت اما میل داشت دستهایش
را گرفته راه برند بعد بقفس میمونها انداختند جست و خیز غریبی داشت بند بازی میکرد ثالثا شیر

و روباه بحری است که هردو توی حوض آبی بودند دور حوض محجر بود شخصی بزبان فرانسه با آنها
حرف میزد بسیار باهوش بودند جثه شیر خیلی بزرگ است تنش پشم نازکی دارد دست و پایش
ببال ماهی و پر شب پره شبیه است اما با همه اینها بسیار تند راه میرفت در کنار و وسط حوض
سکوئی بود صندلی گذاشته بودند روی صندلی میرفت می‌نشست روباهش هم شبیه به شیر بود
اما کوچکتر میرفتند زیر آب مستحفظ صوت میزد همان آن از آب بیرون می‌آمدند روی سکوی
حوض نشسته مستحفظ را ماچ میکردند میگفت یک ماچ دو ماچ هرچه میخواست او را ماچ میکردند
بسیار تماشا داشت رابگا میمونهای خیلی کوچک بقدر موش سلطانیه دیده شد بسیار غریب فیل
و کرگدن و شیر یال دار پلنگ سیاه ببر وغیره مرغ و طوطیهای الوان بودند غیر از این هم بسیار جاها
بود خسته بودم نتوانستم بگردم جمعیت زیاد هم بود معاودت بمنزل شد

روز بیست و هفتم

امروز برای سان کشتیهای جنگی باید برویم به بندر پورتسموت Portsmouth که
یکی از بنادر معتبره جنگی انگلیس است صبح زود برخاسته کسالت بخوابی داشتم رخت پوشیده سوار
کالسکه شده با صدر اعظم و شاهزاده‌ها وغیره رفتیم سر راه آهن پورتسموت جمعیت زیادی بود
رفتیم توی کالسکه قدری معطل شدیم تا ولیعهد انگلیس و ولیعهد روس با زنهایشان وغیره آمدند
آنها هم در کالسکه دیگر یعنی در ردیف کالسکه ما نشسته راندیم همه راه آباد و سبز و خرم و جنگل کاج
بود سه ساعت کمتر راه طی شد تا رسیدیم به پورتسموت شهری معتبر و بندر جنگی عظیمی است قلاع
و باستیانهای سخت دارد در اسکله پیاده شدیم حاکم شهر با اجزای خودش آمده نطقی کردند تعارفات
رسمی بعمل آمده توپ زیاد از خشکی و دریا انداختند داخل کشتی ویکتوریا البرت که کشتی مخصوص
پادشاهی است تند رو و بزرگ و خوب است شدیم با هر دو ولیعهد و شاهزاده‌ها و سرداران انگلیس
وغیره کپیتان این کشتی اسمش پرنس لینژ است نهاری حاضر کرده بودند ما و سایرین رفته در اطاق
کشتی سر نهار نشستیم بعد ولیعهد انگلیس گفت برخیزید برویم بالای کشتی باید کشتیها سلام بدهند

برخاسته رفتیم بالا همه آمدند دو پسر کوچک ولیعهد انگلیس هم با لباس ملاحی آمده بودند
ایستادیم کشتیهای جنگی قریب پنجاه فروند مثل کوچه در دریا از دو طرف ایستاده لنگر انداخته بودند
شلیک کردند ملاحان رفته بودند روی دکلها داد میزدند هورا میکشیدند سایر تماشاچیان هم
که از لندن و بنادر و غیره آمده بودند در کشتیهای بخار و قایقهای بزرگ و کوچک از حد بودند
روی دریا از تماشاچی سیاه شده بود همه هورا میکشیدند بیرقهای نشان ایران از در همه کشتیها
زده بودند یک هنگامه بود رفتیم تا نزدیک جزیره ویت Wight که در همین دریای
مانش و جزیره بسیار قشنگی است شهری در همین جزیره بغل کوه نمودار شد موسوم به راید که خانهای
بسیار قشنگ مرتبه بمرتبه داشت درین جزیره پادشاه قصری دارند که با شوهرشان ساخته اند
موسوم به اسبورن Osborne از دور پیدا بود علی الظاهر خوب عمارتی مینمود روی تپه
واقع و دورش جنگل و چمن بود از آنجا گذشته از میان کوچه کشتیهای جنگی عبور شد همه توپ
انداختند سلام دادند بعد از تمام گردش باز سوار قایق شده بجهت ملاحظه دو کشتی اول بکشتی ازنکور
Azincourt رفتیم که بزرگترین کشتیهای جنگی دولت انگلیس است کپتان این کشتی موسوم
به فیلیپس هوروبی با صاحب منصب زیاد اینجا بود طول کشتی صد و پنجاه قدم بیشتر بود و روزی پانزده
هزار اسب بخار داشت توپهای بسیار بزرگ داشت بعضی توپها در طبقه بالا و اکثر در مرتبه پائین
بود رفتیم پائین همه جا حتی آشپزخانه و جای خوراک ملاحان و غیره را دیدیم شیپور کشیدند که حاضر
جنگ شوند در یک دقیقه کل ملاحان از طبقه بالا پائین آمده بچابکی تمام مشق جنگ کردند توپهای
بآن عظمت را با اسبابیکه داشت میگردانند بسیار تعجب داشت بقدر سی عراده توپهای بسیار
بزرگ بود کشتی هم زره پوش است ازین کشتی با قایق رفتیم بکشتی دیگر موسوم بسلطان این کشتی
هم بسیار بزرگ و از هر دو و زره پوش هم ناخدایش و زیارت توپهای این کشتی کمتر اما بسیار
بزرگتر بود بعد از ملاحظه پائین توی قایق نشسته رفتیم رو بکشتی خودمان در قایق با ولیعهد
روس و انگلیس و زنهایشان و معتمد الملک و دوک دکامبریج و غیره بودند یک کشتی بخار

کوچکی قایق ها را میکشید همینکه بپای پله کشتی ما رسید از آنجا گذشته رفت زیر چرخ بخار کشتی
همان آن چرخ بخار هم بحرکت آمد کم مانده بود پره چرخ بخورد بقایق ما اگر خدا نکرده یک پره میخورد
همه غرق میشدیم الحمد لله چرخ ایستاده ما بخیر گذشته آمدیم بالای کشتی برگشتیم به بندر پورتسموت
آنجا در اطاقی ناهار حاضر کرده بودند خوردیم بعد سوار کالسکه شده رفتیم کارخانجاتی را
که اسباب کشتی بخار و از هر قبیل میساختند گشتیم بسیار تماشا داشت از آنجا پله را گرفته بالا
رفتیم کشتی بسیار بزرگ جنگی میساختند توی کشتی رفتیم عمله جات کار میکردند اسم کشتی را ناصرالدین
شاه گذاشته بودند پائین آمده سوار کالسکه بخار شده راندیم برای شهر غروبی رسیدیم شب را
به مجلس کنسرل یعنی ساز و آواز که در عمارت البرهال است Albert Hall باید
برویم شب را بعد از شام سوار کالسکه شده با صدراعظم وغیره رفتیم از هاید پارک گذشته
داخل در عمارت شدیم ولیعهد انگلیس و روس با همه صاحبمنصبان انگلیس وغیره بودند اول داخل
دالانی شدیم که عرضش متجاوز از شش هفت ذرع و سرش با شیشه پوشیده بود گویا آهن هم بود
طرفین دالان همه اسباب کارخانجات دیده شد شیرینی سازی سیگار سازی و توتون
سازی رشته آردبری که فرنگیان ماکارونی Macaroni میگویند شربت
آب لیموسازی او دسلس سازی که بطرها را در آن واحد پر نموده سرش را محکم میکردند قوطی حلبی
سازی ابریشم کشی پارچه بافی چاپ روزنامه وهکذا انواع و اقسام کارخانجات صنایع که بنوشتن
نمی آید در کمال آسانی این اسبابها و کارها را درست میکردند خیلی مفصل بود ریاست این اکسپوزیسیون
با بزرگان انگلیس مثل لورد گرانویل وزیر دول خارجه وغیره است آنها هم پیشاپیش ما راه میرفتند
ولیعهد انگلیس و روس وغیره همه بودند خیلی تماشا کرده از پله زیادی بالا رفته رسیدیم تالارها
متعدد که همه با پرده های اشکال و رنما وغیره بود و پرده های روغنی اشکال بسیار ممتاز که در هیچ
جا پرده باین خوبی ندیده بودم رئیس این پرده ها پرنس الفرد پسر پادشاه انگلیس است که رئیس
بحریست و این پرده ها را صاحبمنصبان و اجزای بحریه هر یک بخیال خود نقاشی کرده باینجا

فرستاده اند خلاصه ازین تالارها گذشته بالاها افتادیم که امتعه که در کارخانهای
زیر بسازند اینجا آورده برای فروش می چیدند زنها و دخترهای خوب چه در کارخانهای پایین مشغول
کار چه در بالا مشغول فروش امتعه بودند از اینجا گذشته رسیدیم بجائی مثل بهشت همه این والاها
و عمارات و کارخانها از چراغ گاز بطورهای مختلف عجیب روشن بود اصل کونسرت در محوطه
ایست بسیار بزرگ که سقفش بطور گنبد بسیار وسیع بلند است دور این گنبد هفت مرتبه
دارد که همه جای نشستن مردم است همه مملو از زنهای خوشگل با زینت جمعیت زیاد همه اینجا
و بزرگان سطح زمین هم از مرد و زن پر بود چراغهای زیاد از گاز روشن بود ما هم رفتیم پایین
توی آنهمه جمعیت صندلیها چیده بودند با ولیعهد انگلیس و روس و بزرگان ایران و وزرا و اعیان
انگلیس همه بترتیب روی صندلیها نشستیم جلو ما ارغنون بسیار بزرگی که بقدر یک عمارت است
و ستونهای آهنی و لولهها دارد که صدای ساز از آنها در می آید بقدر چنار متصل بیک ضلع دیوار
عمارت بود در چپ و راست ارغنون هشتصد نفر دختر و زن بسیار خوشگل چهار صد اینطرف چهار
صد نفر آنطرف بمراتب نشسته بودند همه سفیدپوش چهار صد نفر حمایل آبی داشتند چهار صد نفر
حمایل قرمز بالای سر این زنها پسرها با لباسهای خوب آنها هم هشتصد نفر میشدند همه اینها به
آهنگ بسیار خوش بنوای موزیکان و ارغنون میخواندند ارغنون را یکنفر میزد و صدایش خیلی دور
میرفت بسیار خوب زد اما باد را با بخار میدهند والا یکنفر چطور میتواند با پا یا با دست
باد بدهد موزیکانچی زیادی هم در مراتب پایین بود چنین مجلس تا حال کسی ندیده است
دوازده هزار نفر بودند از احدی صدا در نمی آمد همه آسوده گوش میدادند و تماشا میکردند
خلاصه یکساعت بیشتر طول کشید بعد از اتمام رفتیم بمنزل خوابیدم

روز بیست و هشتم

امروز باید دو ساعت بعد از ظهر برویم بقصر و بیندزور برای قشونیکه پادشاه میخواهد بهندوستان
صبح از خواب برخاستم وزیر هند و وزیر دولت خارجه و صدر اعظم انگلیس بحضور آمدند خیلی

صحبت شد یکساعت و نیم طول کشید صدر اعظم هم بود مجلس خوبی گذشت بعد رفتیم سر نهار صدر
اعظم آمده عرض کرد که وزیر هند معطل است میخواهد اجزای خود را معرفی کند و اهالی شهرهای انگلیس
ادرس یعنی عریضه تهنیت ورود آورده میخواهند بخوانند رفتیم توی تالار از شهرهای بزرگ
انگلیس وکلا آمده بودند تهنیت ورود عرض کردند اجزای سفارت ایران معرفی شدند یهودیها
لندن مجوسها ارامنه منچستر وغیره همه ادرس و نطق داشتند عرض کردند بعد وزیر هند اجزای
خود را معرفی کرد زیاد بودند از جمله کولد اسمیت که بسرحد سیستان و بلوچستان رفته بود و اسمیت
تلگرافچیهای طهران وغیره بودند بعد سوار کالسکه شده رفتیم براه آهن ولیعهد انگلیس و روس با
زنهاشان وغیره و ملتزمین ما اکثری بودند سوار شده رفتیم به ویندزر در قصر ویندزر ورود کردیم حقیقةً
قلعه محکمی است از قدیم با سنگ ساخته اند روی تپه واقع است دم پله قصر پیاده شدیم پادشاه
شاه بانو تا پای پله پذیرائی آمده بودند با ایشان دست داده رفتیم بالا همه آمدند قدری
ایستادیم بعد من با هر دو ولیعهد و سایرین پائین آمده سوار اسب شدیم من سوار اسب
یمین الدوله شدم جنرالها و صاحبمنصبان انگلیس یک دسته سواره نظام همه جلو افتادند از
خیابان طویل جلو عمارت راندیم برای آخر خیابان که آنجا وسعت کاه میدان مشق است یکفرسنگ
درست راه بود طرفین راه زن و مرد بطوری ایستاده بودند که خیال میشد [illegible] و متصل هورا
می کشیدند بطوریکه از صدای آنها اسبهای همراهان رم میکردند و دیوانگی میشدند اما اسب
من بواسطه طول سفر و صدمه که در دریا و راه آهن دیده بود هیچ جا رم نمیکرد و آرام بود خلاصه
همانطور رفتیم الی آخر خیابان نزدیک میدان مشق آنجا ایستادیم تا پادشاه و زنهای هر دو
ولیعهد که با ایشان در یک کالسکه نشسته بودند برسند آنها که نزدیک شدند ما هم راندیم بلافاصله
پادشاه عقب ما بودند رفتیم میدان مشق چمن وسیعی بود دورش درخت و جنگل در یکطرف بطور
نیم دایره زن و مرد تماشاچی آنقدر ایستاده بودند که حساب نداشت ده پانزده اطاق
چوبی وغیره خوب مثل چادر بقطار ساخته بودند که مردها و زنهای اعاظم و اشراف بردیف طبقه

به طبقه نشسته بودند بیرقهای شیر و خورشید و بیرق انگلیس را همه جا جلو این نصف دایره
زده بودند دو بیرق بزرگ هم یکی علامت ایران دیگری انگلیس در مرکز دایره بپا کرده بودند
که ما آنجا بایستیم خلاصه رسیدیم بزیر بیرق ایستادیم پادشاه هم آمده ایستادند توی کالسکه
تعارف بعمل آمد بعد من و ولیعهد با دوک کامبریج وغیره رفتیم از جلو صفوف قشون گذشته
باز آمدیم در هم کالسکه پادشاه ایستادیم امروز هوا ابر و مستعد باران بود خدا را شکر کردیم که باران
نیامد هفت هشت فوج بودند سه چهار فوج خاصه که با لباسهای بسیار خوب و کلاههای پشم بسیار
بزرگ از پوست خرس وغیره داشتند بسیار کلاه عجیبی بود این افواج بسیار خوب بودند دو
فوج با لباس اکوس بودند یکفوج دیگر هم باسم ولیعهد انگلیس است که فوج روی هم رفته قریب هشت
هزار نفر میشدند بسیار خوب مشق کردند چند دفعه میدان را دور کردند بعد دور رفته مشق شلیک
کردند شمشیر مرصعی بدست خودم به دوک و کامبریج سپهسالار انگلیس دادم با پادشاه بسیار
صحبت شد خلاصه بعد از تمام مشق که نزدیک بغروب بود من با هر دو ولیعهد و دوک دو کامبر
یدج وغیره تا قصر وینزور که یکفرسنگ راه بود همه را از توی جمعیت دوانده تا رسیدیم به قصر
پیاده شده رفتیم بالا در اطاق خلوتی راحت شدیم بعد از نیم ساعت باز رفتیم پیش پادشاه وداع
کرده رفتیم براه آهن امشب در خانه لرد گرانویل وزیر دولتخارجه بشام و بال موعود بودیم چون ولیعهد
انگلیس و زنهایشان خسته بودند از وینزور تلگراف کرده بودند که امشب مهمانی موقوف باشد
بواسطه این تلگراف شام را منزل خوردم اما چون وعده داده بودم برای شب نشینی و بال رفتیم
خانه وزیر خارجه اما بال در فورن آفیس Foreign Office یعنی در وزارتخانه خارجه
دولتی بود ولیعهدها وغیره بودند رفتیم آنجا عمارت عالی بسیار خوبیست زن وزیر خارجه آمد
جلو دست باو داده از پلها بالا رفتیم گل و درخت زیادی در پلها و راهروها چیده بودند همه
نجبای انگلیس از زن و مرد سفرای خارجه همه با زنهایشان موعود بودند رفتیم در اطاقی نشستیم میزی
بود دورش صندلی بعد برخاسته دست زوجه وزیر خارجه را گرفته دور اطاقها و پلها راه رفتیم.

بعد با همه تعارف کرده بمنزل رفته خوابیدیم

روز بیست و نهم

امروز به گرینویچ باید برویم که متصل بشهر است نه خارج کنار رودخانه تامیز واقع است و در حقیقت از محلات
دور دست شهر حساب میشود صبح زود از خواب برخاستم صدر اعظم بود با معتمد الملک و لرد [illegible] آمد
در کالسکه نشسته راندیم از کوچهای شهر گذشته داخل سیتی یعنی شهر قدیم لندن شدیم از کوچه معروف
به رژان استریت Regent Street که همه دکاکین مرغوب بود گذشتیم همه خرید و فروش
اینجا میشود کوچه بسیار مشهوریست آنقدر جمعیت و ازدحام و کالسکه بود که آدم حیران و مبهوت
میشد باز از کوچها عبور نموده داخل قلعه قدیم لندن شدیم حاکم قلعه که جنرالیست با همه اعیان و اشراف
سیتی آمدند دیوار و بروج قلعه همه از سنگ و جواهر و اسلحه و غیره سلاطین قدیم در اینجا ضبط است
میخواستم امروز تماشا کنم فرصت نشد رسیدیم بلب رودخانه تامیز یکفوج سرباز سوزنیکان و غیره
ایستاده بودند جمعیت هم بطوری بود که آدم حیرت میکرد همه لب رودخانه را فرش کرده بیرق
زده بودند صاحبمنصبان و بزرگان انگلیس همه بودند کشتی بخار بزرگ خوبی برای ما حاضر کرده بودند
ولیعهد انگلیس و ولیعهد روس با زنهایشان و غیره همه قبل از ما آمده در کشتی دیگر نشسته بودند ما که نشستیم
همه همراهان و شاهزادگان ما هم سوای عماد الدوله حاضر شدند رفتیم بکشتی هوا بسیار سرد بود باد
بدی می آمد دود کشتیها و کارخانها را توی کشتی می آورد این رودخانه جزر و مد دارد صبح الی ظهر
آب زیاد است از عصر آب کم میشود بطوریکه یکذرع دو ذرع تفاوت میکند از انگلیسها دیگر شنیدم
فلاسون لاینیون و غیره بودند کشتی ما جلو و کشتی ولیعهدها عقب افتاده راندیم آنقدر تماشاچی
روی کشتیهای تجاری و شراعی بودند که حساب نداشت قایق کوچک و بزرگ بسیار بود در
همه همراه می آمدند از وسط لندن گذشتیم طرفین رودخانه همه عمارت و کارخانه و بناهای عالیست
داخل دوک Dock شدیم دوک یعنی حوضهائیست که برای کشتیها ساخته اند کشتیهای
تجارتی و غیره را در آنجا تعمیر میکنند و لنگر انداخته بارگیری متاع تجارتی مینمایند یا متاع خالی
میکنند انبارهای مال التجاره هم در لب دوک ساخته شده است اسباب جر اثقالی دارند

(انگلیس) بسیار بزرگ که بارهای تجارتی را از کشتی به خشکی یا از خشکی بکشتی بآسانی حمل میکنند و برای
این دوکها دری از آهن ساخته اند برودخانه که وقت عبور و مرور کشتی بآسانی باز و بسته میشود عرضش
کم است کشتی بزرگ بصعوبت داخل میشود اینقدر کشتی و تماشاچی دیده شد که انسان تعجب میکرد
که این همه مخلوق کجا بوده اند و همه با بیرق و زنهای خوشگل زیاد بودند خلاصه باز از دوک خارج شده
برودخانه تامیز افتاده راندیم همین طور جمعیت توی کشتیها چه همراه ما می آمدند چه در طرفین راه
ایستاده تماشا میکردند همه جا توپ می انداختند راه زیادی رانده وارد گرینویچ شدیم اینجا
مدرسه بحری انگلیس است و عمارات عالیه دارد از کشتی درآمده رفتیم بعمارت وزیر بحری که بسیار
عمارت بزرگ کهنه ایست دویست سال است ساخته شده است ولیعهد ها با زنهایشان
وغیره بودند در این تالار اشکال سرداران قدیم و بعضی جنگهای بحری بیست شاه نشینی داشت پله
میخورد رفتیم بالا میز نهاری آنجا برای ما چیده بودند باشاهزادگان وغیره نشستیم میز نهار سایرین
خیلی طولانی جمعیت زیادی از مرد و زن نهار خوردند بعد از نهار رختهای خونی لورد نلسن را
Lord Nelson که در جبه بود بما نشان دادند گلوله به اپولیت او خورده بشانه
اش فرو رفته بود جلیقه سفید او که خونی بود دیده شد این جنگ معروف به ترافالگار است
که کشتیهای انگلیس با فرانسه و اسپانیول جنگ کردند و با وجودیکه لورد نلسن کشته شد باز فتح را
انگلیسها کردند خلاصه بعد رفتیم ولیعهد با زنهایشان وداع کرده رفتند من خواستم برصد
خانه بروم رفتم بمیدان مدرسه بحریه کشتی جنگی بزرگی با تمام اسباب وسط میدان بود برای تعلیم اطفال
بحری که در آنجا مشق عمل بحری کنند بقدر پانصد شاگرد بحری هم صف کشیده بودند ایستادیم
قدری مشق کردند بعد سوار کالسکه شده رفتیم برای برج رصدخانه روی تپه بلندی ساخته اند
چهار شکل دارد و دوربین های بزرگ توی برج مانندی قرار داده اند که آن برج را با اسباب میگردانند
و بهر طرف که بخواهند دوربین حرکت میکند منجم باشی معروفی دارد که چندین دفعه با بالون بهوا رفته است
چشم انداز بسیار خوبی بشهر لندن و اطراف رودخانه تامیز داشت بعد آمدیم پائین سوار شده رفتیم
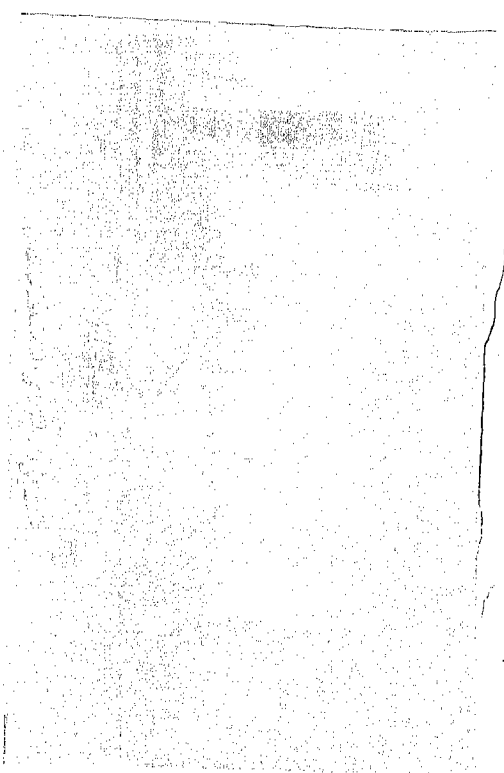
پاسکله سوار همان کشتی شده راندیم آب رودخانه طرف عصر بواسطه جزر و مد کم میشود این
دفعه چون از دوکهار گذشته از راه راست رودخانه رفتیم از زیر چندین پل معظم آهنی و سنگی گذشتیم
جمعیتی پیاده زیاد ایستاده بودند تا رسیدیم بجای پارلمنت عجب بنای عالیست برج بلند دارد گفتند دوازده
کرور خرج بنای اینجا شده است پارلمنت طرف راست رودخانه است و مقابل آن طرف
چپ مریضخانه سنت توماس Saint Thomas که بسیار عالی است از کشتی درآمده
سوار کالسکه شده راندیم برای منزل شب را در مرتبه بالای همین عمارت ما مجلس بال است
شب رفتیم بالا همه بودند دست زوجه ولیعهد را گرفته رفتیم نشستیم همه رقصیدند رقص متعارف
بال بعد مرد اکوسی با لباس اکوس آمده نی انبان زد مثل سورناهای ایران صدا میداد پرنس الفرد
پرنس ارتور و دیگران رقص اکوسی کردند خلاصه بعد از این رقص مجلس بهم خورده رفتیم اطاق دیگر
برای سوپه غذا و میوه وغیره سر میز چیده بودند همه خوردند شاهزاده هندی هم بود بعد پائین
آمده خوابیدیم فردا باید برویم شهر لیورپول و منچستر و قصر ترنتام که مال دوک دوسوترلاند است

روز پنجشنبه سلخ ربیع الثانی

صبح زود از خواب برخاستم سوار کالسکه شده راندیم معتمدالملک و لرد هورتلی توی کالسکه
نشستند صدراعظم و شاهزادها و اجلی در لندن ماندند خلاصه از کوچه رژانت استریت گذشتیم
که دکاکین بسیار خوب پر اسباب دارد از همه چیز دنیا مهمانخانه بسیار عالی هم که اغلب ینگی
دنیائیها آنجا منزل میکنند در همین کوچه دیده شد اسمش مهمانخانه امریکائیست رفتیم با گار
رسیدیم سوار کالسکه بخار شده راندیم از لندن تا لیورپول پنج ساعت راه است و پنجاه
فرسنگ مسافت امروز کالسکه بخار خیلی از سوراخهای کوه گذشت زمین پست و بلند داشت
همه جا جنگل و سبزه و زراعت و آبادیست از شهرهای بزرگ و کوچک که سر راه بود گذشتیم
شهر استوک که کارخانه چینی سازی بسیار معروف دارد سر راه بود چینی انگلیس را آنجا میسازند
نزدیک شهر لیورپول از سوراخ بسیار طولانی عبور شد که پنج دقیقه طول کشید بعد از گذشتن

۱۰۲ (لیورپول) بلافاصله کار لیورپول پیدا شد جمعیت زیاد از حدی حاضر بودند امروز وسط راه از پل
بسیار بزرگ بلندی عبور شد که بر روی رودخانه مرسی Mersey ساخته اند که همین رودخانه
از وسط شهر لیورپول گذشته داخل دریا میشود طول رودخانه زیاد نیست اما عریض و عظیم است
خلاصه از کار در آمده سوار کالسکه شدیم حاکم و صاحبمنصبان و بزرگان شهر دم کار حاضر بودند
حاکم سوار کالسکه شده جلو افتاد ما هم از عقب معتمد الملک و لورد پیش ما بودند شهر لیورپول
شهر و بندر تجارتگاه بزرگ انگلیس است که اغلب با ینگی دنیا مراوده دارد از ینگی دنیا تجارت
گندم و پنبه زیاد میکنند گندم انگلیس کفایت خوراک خودشان را نمی کند مهاجرین زیاد از
انگلیس و المان وغیره ازین بندر به ینگی دنیا میروند از قراریکه معلوم شد سالی زیاده از دویست هزار
نفر مهاجر ازین بندر به ینگی دنیا میروند که هیچیک از آنها دیگر بر نمیگردند خاک فرنگستان یک کمپانی
معتبری برای فرستادن مهاجرین دارد دو کشتی بزرگ هم از مهاجرین روی رودخانه جلو شهر لنگر
انداخته بود امروز صبح بنا بوده است بروند محض تماشای ما مانده بودند امشب خواهند رفت
اسم یکی از آن دو کشتی اوسیانی و خیلی بزرگ و هزار نفر مهاجر در آن بود خلاصه انقدر جمعیت در دو
طرفین راه بود که حساب نداشت و راه را تنگ کرده بودند کالسکه نمیتوانست عبور کند از بالای
پنجره ها با جها کوچها انقدر هورا میکشیدند که گوش آدم کر میشد یکنفر پیره زن با طفل در شهر نبود که تماشا
نیامده باشد شهر تجارت و صنعت است مردمان کارگر بسیار دارد البته با اهالی لندن اینجا ها فقیر
بسیار دیده شد که از صورتشان معلوم بود که بصعوبت امر معاش میگذرانند میدان گاهی رسیده
پیاده شده داخل عمارت سن ژورژ Saint-Gorges شدیم تالار و ایوان بزرگی
بود تختی بالای سکوی تالار گذاشته بودند آنجا نشستیم زن و مرد زیادی در تالار بودند حاکم خطبه
خواند نطقی از دوستی و اتحاد دولتین ایران و انگلیس کرد ما هم جوابی دادیم لارد تیسون ترجمه کرد طمسون
و دیکسون هم بودند بعد برخاسته باز سوار شده راندیم برای عمارت حاکم نشین عمارت خوبی بود
در اطاق قدری معطل شدیم باران کمی هم آمد بعد از آنجا رفتیم در تالار بزرگی میز نهار گذاشته بودند

نشستیم میوه و غیره خوردیم حاکم بسلامتی ما توس کرد بعد نهار تمام شد جمعیت زیادی در میدان
و محوطه عمارت جمع شده بودند رفتیم جلو پنجره قدری با آنها تعارف کرده بعد رفتیم باز باطاق خلوت
قدری ایستاده رفتیم پائین سوار کالسکه شده راندیم برای لب رودخانه نشستیم بکشتی بخار این هم
همه اهالی و همه در بار تمام مراجعت کردیم رودخانه بسیار عریض و از دو طرف شهر است
هوای شهر سرد بود بعد برگشته بکالسکه نشسته از میان جمعیت گذشته رفتیم بگار سوار کالسکه شده
از راهی که آمده بودیم برگشته بفاصله سه ساعت بقصر ترنتام که ملک دوک دوسترلاند است
رفتیم کالسکه بخار دم در باغ ایستاده دوک و اتباعش حاضر بودند سوار کالسکه شده راندیم چمن
خیابان گل و سبزه با شکلی که در وینزور دیده شد اینجا هم بود توی چمن پیدا بود خانهای تکتک
دوک برای باغبانها و سرایدارها و غیره ساخته است مهمانخانه هم ساخته معبد کوچکی دارند
رسیدیم در قصر پیاده شده وارد اطاقها شدیم رفتیم بگرمخانه مخصوص که توی عمارت بود اقسام
گلها و درختهای خرما و غیره در آنجا دیده شد که کمتر جائی بود حوضی در وسط بود کوچک دو
زن لخت نشسته از مرمر روی فواره ساخته بودند از زیر آن آبی جاری بود بسیار صاف عطر
گلها در آنجا پیچیده بود بخصوص عطر یکنوع زنبق سفید بزرگ و ابلق تخم ژاپنی که زیاده از حد
خوشگل و معطر بود آنجا قدری نشسته غلیانی کشیدیم بعد رفتیم بجلوخان عمارت که باغ بزرگیست
اما درختهای کوچک سرو و کاج و درختهای شبیه بنارنج که توی چلیک کاشته در باغچها گذاشته و سرشانرا
گرد کرده بودند باغچهای بسیار وسیع قشنگ پرگل با نواع اقسام باقی زمین و خیابان چمن مثل مخمل
فوارهای زیاد در حرکت جلو این باغ و باغچه دریاچه طبیعی است طولانی و کج و معوج که توی آن چند
جزیره کوچک است همه با جنگل و گلکاری و خیابان که با قایق آنجا میرفتند دور این دریاچه تپهها است
همه جنگل سبز و خرم و اطراف این باغ و باغچها همه خیابانهای سرپوشیده از درخت گل و تاک چفتها
مورا از آهن ساخته اند اطراف چفتها و خیابانها گرمخانهای دوکست که بسیار تمیز و انواع گلها
و برگهای رنگارنگ ینگی دنیا و غیره دارد میوه باغش که چیز یا کول خوبیست مثل کدوی کوچک تازه دارند

(انکلیس ۱۸۴۱) انار رنگ پوستش که زرد شد آنوقت میرسد مزه خربزه میدهد بد نیست همین طور با انگشت
لیموان خورد قدری ثقیل است بزبان هندی موز میگویند و در بلوچستان متصرفی ایران دیگر ان
بسیار هست شلیل هلو انگور سفید و سیاه انجیر آلو چیالاک خیار وغیره دارد و جمیع این میوه ها از پارسال
و پیرار رسیده در گرمخانه ها اینطور یافت میشود با اسباب و پیچی که تعبیه کرده اند باغبان می
پیچاند پنجره ها باز و سقفهای شیشه بلند شده باز بسته میشود خلاصه آمدیم با طاق عمارت طاقهای
عالی پر اسباب باروح و پرده های اسکال خوب دارد و قونسول جنرال انگریز که در مصر بود تازه اینجا
آمده است لرد شرلی شاهتن که از اینجاست و در همین نزدیکی عمارت و باغی بطرح سویسی دارد
او هم بود شخص انگلیسی که قبل از جنگ انگلیس و فرانسه بدست مردم چین اسیر شده بود اسمش گک
ریش بلند بزرگی دارد آنجا بود از احوالات اسیری او پرسیدم میگفت چینیها در
اسیری ما را بسیار اذیت کردند بعضی از نجبای انگلیس آنجا بودند که سالها از رفقا و مصاحبهای
دوک بوده اند برادر و پسر برادر و پسر دوک هم بودند اسم پسر دوک مرکی دو ستافرت
اسم برادر بزرگ دوک لرد البرکا و اسم برادر کوچک لرد رنلد خلاصه شب غذائی خوبی خورده شد
چراغان خوبی هم کرده بودند گردش کردم یک جائی برای گلوله بازی ساخته اند در وسط تخته دراز بیست
میانش خالی دو مرتبه گلولهای بزرگ و کوچک زیادی توی آنها گذاشته اند طرفین این خط در
زمین از تخته مفروش است بطور پشت ماهی در هر دو طرف آن نهر نیست گلوله را باید بقوت
انداخت که برود به نشانهائی که در آخر چیده اند بخورد هر گلوله که بنشانه خورد میبرند و هر کدام
نخورد بآن نهرها می افتد اشخاص بازی کن دو قسمت میشوند قسمتی اینطرف خط چوبی قسمتی آنطرف
بازی میکنند چند نفر هم در آخر ایستاده اند گلولهها را بتوی خط انداخته خودش می آید نزد اشخاص
بازی کن و نشانهائی هم که خورده و افتاده است دوباره بلند میکنند رفتیم آنجا در بین دوک
و سایرین آمدند به دوک گفتم خودتان بازی کنید یکبار دوک و سایر انگلیسها لخت شده کلاه
از سر برداشته بازی کردند خیلی بازی با تماشای خوبی بود ناظر خانه دوک که چند روز قبل در صحرا

تیر تفنگی از دست آدمش رها شده بپایش خورده بود می لنگید سمتش رایت بود

روز جمعه غرّهٔ جمادی الاولی

نهار را منزل خورده سوار کالسکه بخار شده رفتیم برای شهر منچستر کالسکه بخار بسیار تند حرکت کرد اغلب پشته ها و غیره در منزل ما ندیدیم امروز هم از بعضی سوراخهای تاریک کالسکه عبور نمود از شهرها و جاهای آباد گذشته اول بکارخانه کروی رفتیم از راه آهن بزرگ پیاده شده سوار کالسکه بخار بسیار کوچکی شدیم که از توی کارخانه میرفت بسیار چیز قشنگ تازه بود از او پیاده شده بتماشای کارخانها رفتیم در آنجا اسباب چرخ و آلات لوکوموتیو و کالسکه بخار میسازند و بطوری آسان آهنهای بسیار بزرگ ضخیم را گرم کرده که سرخ بود اره مینمودند و زیر منگنه برده نرم و تخته میکردند که مایهٔ تعجب بود و همچنین آهنهائی که برای زنجیر ساختن دراز و باریک میکردند مثل مار سرخی بود که روی زمین راه برده و برای ترکیب آوردن تخته های آهن و کوبیدن و جمع کردن آنها اسبابی داشتند مثل دو قوچ که با هم کله بزنند آهنها را وسط آنها میگذاشتند و آنها میکوبیدند خلاصه بعد از تماشا بیرون آمده بکارخانهای دیگر که نازک کاری اسباب میکردند رفته تماشا کردیم از انجا سوار کالسکه بخار شده به منچستر رفتیم دو ساعت و نیم از لیورپول تا منچستر راه است رسیدیم بکار جمعیت اینجا و تماشاچی بیشتر از لیورپول بود شهر منچستر بواسطه کارخانجات زیاد در و دیوارش مثل ذغال سیاه است حتی رنگ رو و لباس آدمها هم همه سیاه است و جمیع خانهای اینجا اغلب اوقات رخت سیاه میپوشند بجهت اینکه تا رخت سفید یا رنگ دیگر پوشیده اند فوراً سیاه میشود حاکم و بزرگان و نجبای شهر و حکام اطراف در کار حاضر بودند سوار کالسکه شده راندیم تا بدار الحکومه رسیدیم تالار بزرگی بود در روی یک صندلی که گذاشته بودند نشستم حاکم نطقی کرد من هم جواب مفصلی دادم در اظهار دوستی بدولت انگلیس و خوشوقتی و رضایت از اینکه از اول ورود بخاک انگلستان از دولت و ملت کمال احترام بما شده است لارد اینستون صاحب زبان انگلیسی جمه کرد همه تحسین کردند بعد رفتیم باطاق دیگر که نهار چیده بودند قدری خوردم بعد سوار کالسکه شده رفتم برای تماشای کارخانه پنبه ریسی کوچه بسیار طولانی طی شد

انگلیس

طرفین راه بطوری ازدحام بود و هورا میکشیدند که گوشها نزدیک بود کر شود بسیار اظهار
میل بملاقات ما میکردند رسیدیم بکارخانه پنج مرتبه داشت در هر مرتبه کاری میکردند اغلب
زنها مشغول کار بودند ریسمان و غیره درست میکردند در مرتبه پائین پارچه پنبه میبافند که این
پارچه را بجاهای دیگر برده نقش چیت زده بتمام دنیا حمل میکنند کارخانه پائین بسیار تماشا داشت
بقدر یک میدان بزرگ بود البته بقدر دو هزار دستگاه بافندگی داشت در هر دستگاه چهار نفر
زن کار میکردند همه را گشتیم یکبار کارخانه از صدا افتاد دخترها و زنها و مردها آواز خوبی خواندند
بعد از تمام خواندن بیرون آمده سوار کالسکه شده رفتیم براه آهن سوار کالسکه بخار شده راندیم
برای قصر ترنتام یکساعت و نیم بغروب مانده رسیدیم دوک و غیره همه بودند پیاده رفتیم کنارهای
باغ را تماشا کرده بعد رفتیم توی قایق نشستیم خود دوک زحمت کشیده پارو میزدند رفتیم در جزایر گشتیم
بسیار خوش گذشت شب را بعد از شام بازی گلوله بازی کردند همه بودند پسر دوک از همه بهتر بازی کرد

روز سه‌شنبه دوم باید برویم لندن و عصر را در شزیک Chezike
برای گردش و صحبت و عصرانه مهمان ولیعهد انگلیس هستیم صبح برخاسته سوار کالسکه شده با دوک
وداع کرده راندیم سه ساعت بیشتر راه بود از بعضی شهرها و تونلهای متعدد گذشتیم دو سوراخش
خیلی راه بود که هر کدام پنج دقیقه طول کشید از دو دره تنگ و طولانی هم عبور شد ارتفاع دره هم
زیاد بود اما مثل دیوار بود یکی از درها همه سنگ بود دیگری سنگ و خاک بهم آمیخته معلوم میشود
که بچه زحمت و چه قدر مخارج این راههای آهن را ساخته اند خلاصه وارد کار شهر لندن شدیم
جمعیت زیادی بود رسیدیم بمنزل بعد از یکساعت رفتیم به چیزیک این عمارت و باغ مال دوک دو دونشیر
Duc de Devonshire است که از متمولین انگلیس و با دوک دو سوترلاند خویش است
و او امانت بولیعهد انگلیس داده است که ییلاق او باشد جمعیت زیاده از حدی در کوچها و پنجرها و بامها
بودند صدر اعظم و لرد مورلی با ما در کالسکه بودند بقدر یکساعت راه بود کالسکه زیادی هم که حامل
موجودین بود بچیزیک میرفت داخل خیابان باغ شده راندیم تا رسیدیم دم باغ مخصوص پیاده شده

(انگلیس)

داخل باغ شدیم شاهزادگان وغیره بودند چند چادر توی چمن باغ زده بودند عمارت مختصری
داشت رفتیم به چادر ولیعهد روس و انگلیس زنهای ایشان با خانمهای زیاد و سفرای خارجه و وزرای انگلیس اینها
وغیره بودند قدری ایستادیم پادشاه هم آمد رفتیم پیش ایشان در چادر قدری نشسته صحبت کردیم
بعد من با ولیعهد انگلیس رفتیم بگردش باغ گلکاری خوبی بود گرمخانه هم داشت همه مرد با زنهای گشتند
در چادر بزرگ خوراکی زیاد چیده بودند مردم سرپا ایستاده هر کسی چیزی میخورد بعد در باغچه در جنب
کاجی با بیلی حاضر کردند که من باید کاج را خود بکارم کاشتم این عمل در فرنگستان یکنوع احترام بزرگی نسبت
باشخاص بزرگست بعد بچادر پادشاه رفته وداع کرده ایشان رفتند به ویندزور و ما هم قدری
معطل شده بعد از همان راهی که آمده بودیم رفتیم بمنزل شب را فراغت بود خوابیدم برادر زنهای
ولیعهد روس و انگلیس که پسر پادشاه دانمارک باشد امروز تازه وارد شده بود جوانیست بسن چهارده
سال در بحریه منصب دارد اسمش والدیمر Valdemir با او هم تعارف کردیم بدیدن خواهرانش
آمده دو روز دیگر باز میرود

روز یکشنبه سوم

امروز هوا ابر شدید
وهواست و باران شدیدی هم میاید بعد از نهار با معتمدالملک و مرلی بکالسکه نشسته قدری
در هاید پارک گشتیم با اینکه روز یکشنبه بود و کسی در راهها نبود باران هم بشدت میامد باز مرد
و زن خیلی دیده میشد بعد افتادیم براه چیزیک که دیروز رفتیم از چیزیک گذشته براه ریشمون
Richemond افتاده از پهلوی باغ نباتات گذشتیم مردم زیادی آنجا سیر میکردند
باغ بسیار بزرگیست اما میانش نرفتیم اما برج باریک بلندی بترکیب چین میان باغ ساخته اند
چندین مرتبه دارد بسیار جای قشنگی است از دور دیدم خلاصه رفتیم بریشمون در بالای تپه
واقع است ریشمون جای علیحده نیست در حقیقت یکی از محلات آخر لندن است جای با نهایت چشم
انداز بسیار خوبی باطراف دارد خصوص صحرا و رودخانه تمز از نوع سبزه زارهای و بیدزار و رود چمنهای
اینجا بسیار بود چون باران میامد نشد گردش بکنیم گفتند خانه لرد روسل که از وزرای قدیم معروف
انگلیس است باینجا نزدیکست میل کردم بدیدنش بروم رفتم پیاده شده داخل شدم خود با زوجه اش

استقبال کردند مرد پیریست قریب هشتاد سال دارد قدش کوتاه است باوجود پیری با
هوش و عقل خوبی دارد از فرقهٔ ویک Vigh است لازم شد تفصیل ویک نوشته شود کل وزرای
دولت انگلیس دو فرقه هستند فرقه که حالا وزارت دارند از ویک هستند که رئیس آنها لرد گلادستون
صدراعظم حالیه و لرد گرانویل وزیر دول خارجه و سایر وزرا هستند فرقهٔ دیگر را که برضد خیالات
این دسته هستند توری میگویند که رئیس آنها دیسرائیلی Disraeli و لرد دربی و غیره است
هروقت فرقهٔ اولی معزول شوند کل وزرا و غیره باید تغییر کرده از فرقهٔ ثانی نصب شوند خلاصه قدری با هم نشستیم
دوبست سفیر استریا و سایر مردمان پولیتیک آنجا بودند بعد از چند دقیقه سوار شده رفتیم
بمهمانخانهٔ ریشمون که بسیار مهمانخانهٔ خوبیست چند سال قبل آتش گرفته بود تازه ساخته اند چشم
انداز خوبی دارد اما مه و ابر مانع از دیدن بود باران متصل میبارید قدری آنجا نشسته چای و میوه
خورده رفتیم منزل

روز دوشنبه چهارم

صبح برخاستم امروز بعد از نهار کل
وزرای توری بحضور آمدند ناظم بنگاله و پسرش هم بودند لرد روسل هم که دیروز خانه اش رفتم آمده بود
سیمور که در عهد نیکلا امپراطور سابق روس و قبل از آنکه جنگ سواستاپول قطع مراوده با دولت
روس کند وزیر مختار پطربورغ بود دیده شد و همچنین لرد دربی و لرد مامزبری که هر یک سابقاً وزیر
امور خارجه بوده اند از معارف و وزرای توری همه بحضور آمدند خلاصه بعد بعضی تجار هند و غیره
آمدند ترکیب و لباس عجیب داشتند رؤسای ارامنه و یهود و نصاری و بعد بعضی مردم دیگر از
اهل پنجاب هند و غیره آمدند در میان آنها اسکندر احمد پسر مرحوم سلطان احمد خان افغان را
دیدم که مدتی با پدرش در طهران بود جوان زرنگ و سوار خوبی است میگفت چند سال در روسیه
بوده است مدتی هم در انگلیس است لباس و عمامهٔ افغانی را مبدل بلباس انگلیسی کرده ولی کلاه آبد
بود رنگ رویش زرد و پریده بود خلاصه بعد لرد رادکلیف معروف بحضور آمده نشست صحبت زیاد
کردیم این شخص از دیپلوماتهای بزرگ فرنگستان است بیست سال بیشتر در اسلامبول وزیر مختار
انگلیس بوده و بسیار با اقتدار در آنجا حرکت میکرده است در جنگ سواستاپول ممد خیالات انگلیسها
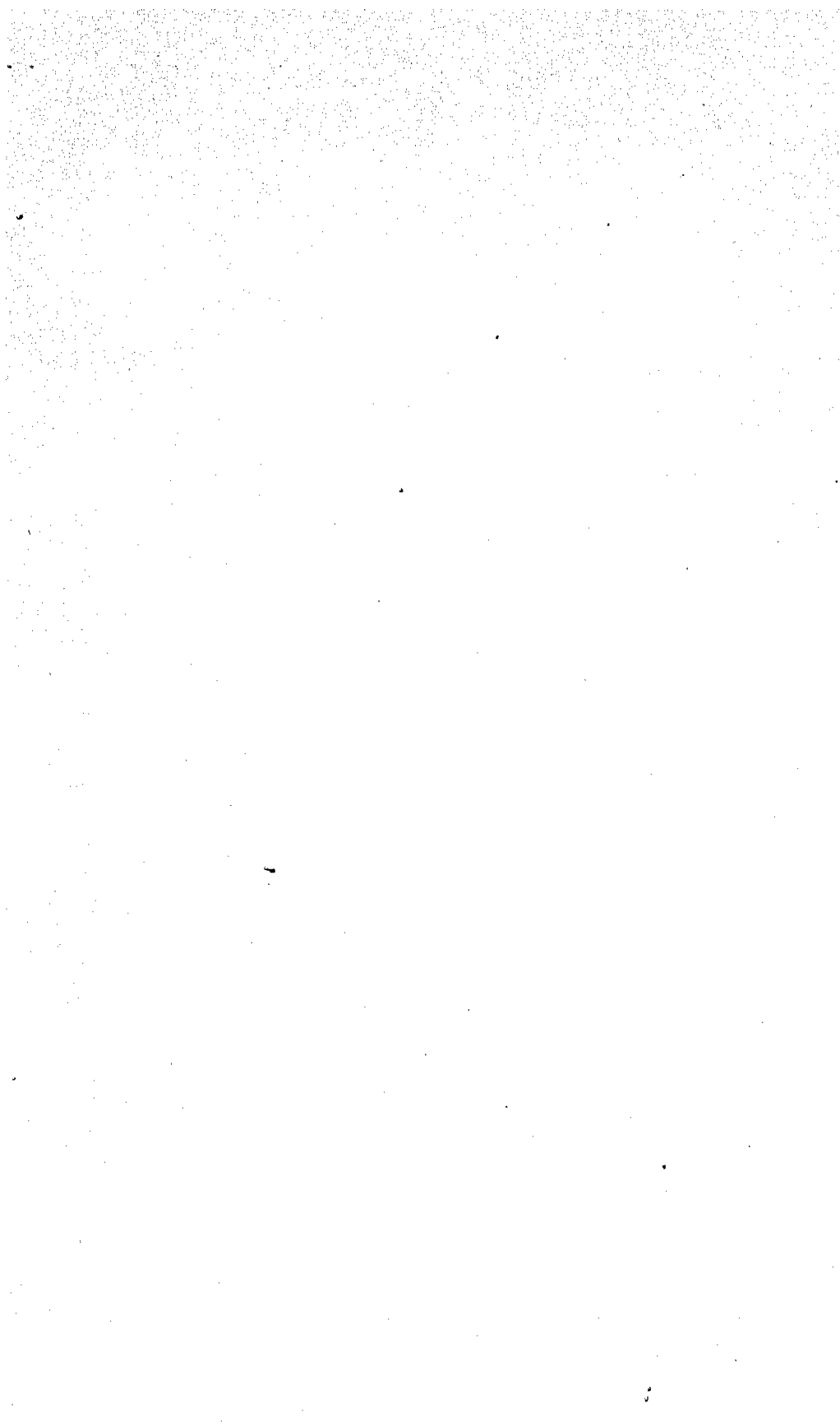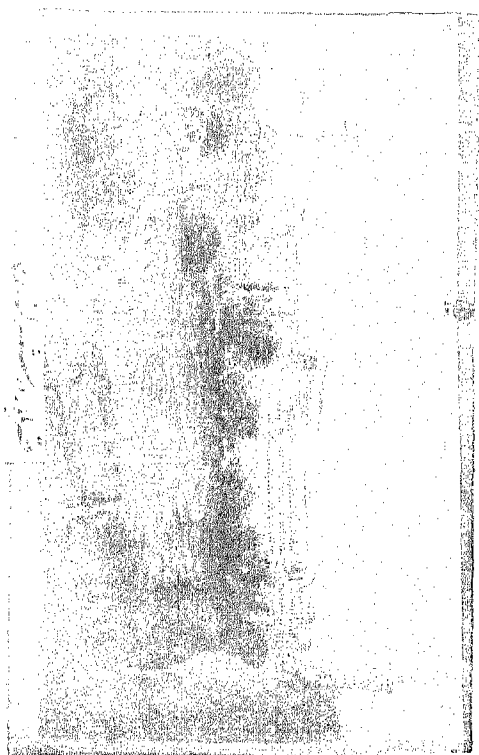
و بر ضد روسها بوده است و از ایام ناپلیون اول که قاردان خان ایلچی فرانسه از ایران بیرون
رفته و انگلیسها از خاقان مغفور فتحعلی شاه قبول کرده بود داخل خدمت بوده است اما نه در ایران
و نه بخاطر داشت آن ایام را قریب هشتاد و پنج سال دارد حالا هم با کمال عقل و شعور صحبت میکرد
ناخوشی نقرس دارد اگر این ناخوشی را نداشت باعتقاد من حالا هم آن عقل و هوش و بنیه را دارد که
دولت انگلیس مأموریتهای بزرگ باو بدهد بعد او هم رفت بخانه ناهار کردم امشب را باید بعمارت
بلور که خارج شهر لندن است برویم آنجا آتشبازی و مهمانیست امروز قبل از دیدن وزرا و غیره تلمبه
چیان انگلیس آمده در باغ جلو عمارت مشق کردند نردبانها گذاشته بخیال اینکه عمارت مرتبه بالا آتش
گرفته است بچابکی و جلدی تمام از نردبان بالا رفته مردم سوخته و نیم سوخته و سالم بعضی را بدوش
کشیده پائین آوردند بعضی دیگر را طناب بکمرشان بسته بزمین فرود آوردند برای استخلاص مردم اختراع
خوبی کرده اند اما تعجب در این است که از یکطرف این نوع اختراعات و اهتمامات برای استخلاص
انسان از مرگ میکنند از طرف دیگر در قورخانهای جبه خانهای ولیچ Woolwich
انگلیس و کروپ المان اختراعات تازه از توپ و تفنگ و گلوله و غیره برای زودتر و بیشتر کشتن
جنس انسان میکنند و هرکس اختراعش بهتر و زودتر انسان را تلف میکند افتخارها مینماید و نشانها میگیرد
خلاصه در این بین چند نفر پهلوان انگلیسی آمده بوکس کردند بوکس مشت زدن بهمدیگر است که خیلی
اوستادی و چابکی میخواهد اما دستکش بزرگی که میانش ابریشم و پنبه بود در دست داشتند اگر این
دستکش نبود همدیگر را می کشتند بسیار مضحک و با تماشا بود عصری سوار کالسکه شده راندیم برای عمارت
بلور که اول اکسپوزیسیون فرنگستان در هیجده نوزده سال قبل در این عمارت واقع شده هنوز هم این
عمارت برپاست یکساعت طول کشید تا رسیدیم بدر عمارت اما باران شدیدی میآمد که بسیار اوقات
مردم را تلخ کرده بود با وجود این بار جمعیت زیادی از زن و مرد سر راهها ایستاده تهنیت می گفتند
رسیدیم دم عمارت پیاده شدیم صدر اعظم و شاهزاده های ما و سایر نوکرها بودند دم عمارت
چادری زده پرنس الفرد و شاهزاده خانمها و نجبا آنجا منتظر و میوه و بستنی و غیره حاضر کرده بودند چند

(انگلیس ۱۱) دقیقه آنجا مکث شد تا ولیعهد انگلیس و ولیعهد روس و زنهای ایشان وغیره رسیدند دست
زن ولیعهد انگلیس را گرفته داخل عمارت شدیم عجب مجلسی بنظر آمد طرفین راه همه صندلی گذاشته
زنهای خوشگل با زینت و مردها بمراتب نشسته کوچه برای رفتن ما داده بودند که باید از میان
آنها بگذریم عمارت از آهن و بلور است و بطوری مرتفع و وسیع که امشب چهل هزار نفر با بلیت
باین عمارت آمده بودند خلاصه رفتیم بوسط عمارت که گنبد بزرگ مرتفعی دارد وسط گنبد
حوضی است که بطور سنگ طبیعی و کوه ساخته اند فواره بسیار خوبی داشت آب زیادی میریخت
طرف دست چپ ایوانی بود پله داشت در بالا شاه نشینی داشت صندلی زیادی گذاشته بودند
من و ولیعهد ها و زنهای ایشان و شاهزاده خانمها و شاهزاده ها همه آنجا نشستیم دوک کامبریج
نبود گفتند ناخوشی نقرس گرفته است روبروی ما ارگ بزرگی بود مثل ارگ البرت هال موزیکان
چی زیاد با خوانندها بودند میزدند میخواندند و آنقدر جمعیت در آنجا از بالا و پایین و جوانب
و اطراف روی صندلیها نشسته بودند که چشم انسان خیره میشد دوربین دوچشمی آوردند تماشا
کردیم از پشت شیشهای پشت سر ما فوارهای آب بسیار خوب میجست زوجه دوک دوسوزرلند
با دخترش عقب سر ما نشسته بودند دختر دوک بسیار خوشگل است در جلو ما انگلیسها بازی ژیمناستیک
Gymnastique کردند بسیار کارهای عجیب از جست و خیز و معلق شدن روی طناب
وغیره نمودند که کار کمتر کسی است بعد میلهای پهلوانی ایرانرا آورده میل بازی کردند بعد دسته
از اهالی مملکت ژاپون آمدند از طفل کوچک الی مرد و زن بزرگ بلباس ژاپونی کارها و بازیهای
عجیب کردند که عقل متحیر میشد اغلب کارها را با پاهای ایشان میکردند میخوابیدند یک صندوق بزرگ
چوبی را مثل پرکاه هرطور میخواستند میچرخواندند و بهوا می انداختند باز بروی پا می افتاد شخصی با چشم
بسته میخوابید نردبان بسیار بلندی را روی پای خود راست نگاه میداشت بچه ده ساله میرفت
روی نردبان بازیها در می آورد گلولهای عجیب بهوا می انداخت جعبه سوراخ داری هم در دست
داشت که گلولها هر دفعه توی سوراخ جعبه می افتاد یک لنگه در را هم همین طور خوابیده روی پایش

پیچ خاند بطوریکه نمیتوان نوشت طناب قطور بلندی از سقف گنبد که تا زمین چهل ذرع میشد
آویخته بودند دو سه نفر انگلیسی که کارشان بندبازیست بمیل خودشان بازی میکردند طناب را گرفته بجائی
تا نزدیک گنبد رفته بعد آنجا بیک پا ایستاده کج میشدند یکی از آنها از بالا سرازیر با کله پائین آمد
خیلی عجیب بود بعد از اطراف طاق طنابها آویخته توری زیر آنها بسته شخص انگلیسی بندبازی کرد
که الی امروز ندیده نشنیده بودیم همین قدر مینویسیم که بندبازی نبود سحر میکرد و پرواز مینمود مثلا ده ذرع
بیشتر از این بند به بند دیگر که در هوا معلق بود میجست و در آخر از بالای بند خودش را پرت کرده توی تور
افتاد بازی تمام شد مجلس بهم خورد رفتیم بالای عمارت شام را در سر میزی که همه اعیان و اشراف
بودند خوردیم باغ عمارت بلور که بهترین باغهای انگلیس است از بالا پیدا بود فوارهای متعدد
که هر یک متجاوز از بیست ذرع میجست توی باغ بود منبع این فوارها برج بلندی است که دم
در عمارت بلور ساخته اند خلاصه مردم زیادی چتر بسر گرفته با وجود باران شدید توی باغ
پای عمارت ایستاده هورا میکشیدند بعد از شام در باغ آتشبازی شد آتشبازیهای قشنگ و
خمپاره هائیکه ستاره های رنگارنگ از میان آنها بیرون میآمد زیاد در کردند بعد از اتمام آتش
بازی آمدیم پائین از الکتریسیته سیمی تلگراف مانند ساخته بودند همین که من دست بآن زدم
فشنگهای آتشبازی زیاد از توی باغ بهوا رفت تماشا داشت باز در مراجعت دست
زوجه ولیعهد را گرفته رفتیم بمنزل

گداهای فرنگستان عوض گدائی ساز میزنند

کمانچه میکشند هیچ سؤال نمیکنند اگر کسی پول داد میگیرند والا متصل ساز میزنند در باغ جلو عمارت
باقرقاول نر و ماده زیاد توی درختها دیده شد کبوتر در فرنگستان زیاد است و مثل ایران کبوتر
بازها هوا میکنند خصوصا در خاک بلژیک خیلی دیدم اطفال کوچک شیرخواره وغیره را در کا
لسکه های کوچک می نشانند و روزها در خیابانهای باغ و چمنها با دست میگردانند بوضع بسیار
قشنگ و اطفال در کالسکه بخواب میروند چهار عدد از شکارهائیکه در چمن میچریدند و از جنس ار
قالی بودند اما شبیه بمرال از دوک دوسوترلاند گرفته بابراهیم خان سپردیم که انشاءالله بطهران ببریم را

انگلیس (۱۱۲) زاد و ولد کرده زیاد شوند   روز ۳ شنبه پنجم   امروز بتماشای بانک و برج
سیتی لندن و کلیسای سنت پول و وست منستر و پارلمنت باید برویم صبح نهار خورده سوار کالسکه
شده رفتیم بسیتی داخل سیتی و برج شدیم رؤسای آنجا بحضور آمدند رفتیم بالای برجی بسیار کهنه
و قدیم میان آن جعبهٔ بزرگی از آیینه بود دورش محجری از آهن داشت چند تاج از سلاطین قدیم
انگلیس در آن بود جواهر نفیسه داشت بخصوص در یک تاجی یاقوت سرخ بزرگی بود بسیار خوشنما نه
عصاها دیده شد از طلا و ظروف طلا هم قدری بود و شبیه الماس کوه نور را از بلور درست کرده
بودند در آنجا بود و اما اصل الماس را در لندن تراشیده برلیان کرده پادشاه سنجاق کرده بسینه
میزنند روزیکه برای وداع به وینیدزور رفته بودم بسینه زده بودند بسیار الماس خوبیست خلاصه
چون وقت تنگ بود باسلحه خانه که در همین قلعه است نرفتیم رفتیم بکلیسای سنت پول کشیش اول اینجا ناخوش
حضور نداشت نایب او بود توی کلیسا گردش کردم بسیار بنای مرتفع قدیمی است زن و مرد زیاد
بود کسانیکه از معارف درین کلیسا مدفون هستند ازین قرار است   لرد نلسون   دوک دو
ولنگتون   از آنجا آمده ببانک دولتی رفتیم از بورس Bourse که تجارت خانه است گذشتیم
تجار معروف لندن با جمعیت زیاد آنجا بودند بدر عمارت بانک رسیدیم رئیس بانک و همه
نویسندگان و اجزای این کار حاضر بودند از پله‌ها بالا رفتیم عمارت عالیست دفترخانه و اطاقها
نشیمن همه را دیدم برای چاپ زدن کاغذهای بانک از قبوض و اسکناس و برای سنجیدن وزن
طلا و نقره و قیچی کردن پولهای سبک اسباب و آلات خوب و کارخانهای بخار دارند همه دیده شد
بعد اسم خودمان را در کتاب آنها ثبت کرده از آنجا پائین آمده رفتیم زیر زمین شمش طلا و نقره زیاد
دیده شد که هر شمشی دو هزار تومان ایران بود بقدر سه چهار کرور پول در آنجا موجود بود خلاصه
برگشته رفتیم منزل سه چیز بسیار عجیب در آنجا دیده شد اولا در هر ماشینی که کاغذ بانک را چاپ میکردند
سه قطب نما که هر یک مثل ساعت عقربها داشت نصب کرده بودند که هر عدد یکه چاپ میشد خود
قطب نما از گردش عقربک حساب نگاه میداشت یک حرکت که بماشین میدادند یک کاغذ

چاپ در می‌آید و عقربک از خطی بخطی میرفت و این برای آنست که عدد کاغذهای بانک کسی
نتواند دزدی کند ثانیاً اسبابی بود جهة میزان کردن و سنجیدن وزن پولها که پول زیادی از طلا از جائی
مثل ناودان بپائین میریخت و طرفین آن جعبه مانند جائی بود که هر پولی که وزنا سبک بود بواسطه
اسباب بیک جعبه می‌افتاد و پولی که سنگین و تمام بود بجعبه دیگر ثالثاً اسبابی بود که پولهای سبک را قیچی
میکرد و از اعتبار می‌انداخت که دوباره سکه بزنند خلاصه رفتیم منزل ساعتی استراحت کرده سوار
کالسکه شده رفتیم خانه گلادستون صدر اعظم زن مسنّی داشت هر دو استقبال کردند و دست بزنش
اش داده از پله بالا رفتیم اطاقهای خوب داشت یک حوض بسیار کوچکی در بالاخانه با فواره‌ای
آب بسیار خوب بود چشم انداز خوبی داشت بپارلمنت و شهر ایلچی کبیر نمسه و عثمانی و المان و وزراء
اعاظم انگلیس گرانویل وزیر امور خارجه و دوک سوترلاند و غیره بودند قدری نشسته رفتیم به پارلمنت
از تعریف این عمارت و تعدد اطاقها و بالاخانه‌ها و دالانها شخص عاجز است میگویند مبلغ گزافی
بمرور ایام خرج این عمارت شده است و بنای آن از ششصد سال قبل از این است اما ده سال
قبل از این خیلی بر بنای آن افزوده‌اند ناظم مجلس لردها که مرد پیری بود و اسمش کلیفورد جلو ما افتاده اطاق
باطاق گردش کردیم بسیار بنای عالی و محکم و مهیب است واقعاً پارلمنت انگلیس را چنین عمارت
عظیمی شایسته و لایق است از تالار بزرگی گذشتیم که تالار واترلو Waterloo مینامند دو
پرده بزرگی که بسیار خوب کشیده‌اند در چنین تالار نصب است یکی جنگ معروف ترافالگار است
که تفصیل آن در سابق نوشته شد دیگر پرده ملاقات ولنگتون با مرشل بلوکر Blucher
سردار سپاه پروس که شریک جنگ واترلو بود بعد از شکست ناپلیون در صحرای واترلو که
اسب بهم یکدست داده تهنیت میگویند خلاصه رفتیم باطاق لردها همه بودند عدد لردهای
این مجلس از صد نفر متجاوز است قدری نشسته برخاستیم از اطاقها و دالانها گذشته داخل تالار
وکلای ملت شدیم عدد اینها سیصد و پنجاه نفر میشود لورد گلادستون و دیسرائیلی و سایر وزرای دولت
و توری بودند یکطرف ویک بودند طرف دیگر توری ما در بالا که راه باریکی بود مشرف بمجلس بود

انگلیس ۱۱۴ روی صندلی نشسته بودیم مسئله طرح کردند اختلاف آرا شد رئیس مجلس حکم بطرف اغلب کرد
که ماژوریته Majorite میگویند وطرف اقل را مینوریته Minorite کل وکلا رفتند بیرون
که در بیرون بشمارند مجلس خالی شد بجز رئیس کسی نماند بعد از دقیقه آمدند طرف غالب ویکها بودند که
حال وزارت دارند بعد لرد گلادستون صدر اعظم آمد پیش با قدری صحبت شد برخاسته رفتیم بکلیسای
وست منستر که نزدیک پارلمنت است بسیار کلیسای عالی خوش طرح خوبیست بنایش قدیم وهمه از
سنگ است سقف مرتفع طولانی دارد هانری هفتم پادشاه انگلیس معبدی ساخته است بسیار عالی متصل
بکلیسای بزرگ است مثل شاه نشین واقع شده حجاری بسیار در سقف و دیوارها شده است مقبره
خود هانری هم در آنجاست در وسط محجر آهنی بزرگی دارد از پادشاهان دیگر و سرداران معروف
و شعرا هم درین کلیسا بسیار مدفون هستند طول این معبد پانصد و سی پای انگلیس است ارتفاع ۳۲۵
پا اسم سلاطین دیگر که آنجا مدفون هستند ادوارد کونفسور هانری سیوم هانری پنجم هانری هفتم الیزابت
ستوارت تمام خانواده سلاطین ستوارت و خانواده هانوور ازوزرا پیت فکس روبرت پیل لورد
پالمرستون از سرداران اوترام لورد کلید تخت بسیار کهنه آنجا بود که سلاطین انگلیس باید در این کلیسا
روی این تخت تاج گذاری کنند سنگ حضرت یعقوب علیه السلام هم درین تخت نصب است
سنگی است بزرگ که حضرت یعقوب روی آن میخوابیده است از مصر بفرنگستان افتاده یعنی دست
بدست گشته بسلاطین انگلیس رسیده است خلاصه برگشتیم منزل در عمارت پارلمنت کتابخانه بسیار
معتبریست که گفتگوهای قدیم و جدید پارلمنت و قوانین انگلیس وغیره در آنها نوشته شده است
با نسخهای دیگر روز چهارشنبه ششم باید بوینزور بجهت وداع با پادشاه برویم
نهار را منزل خوردیم ولیعهد روس آمد با ایشان صحبت شد چون ما میرویم وخود ایشان هم فردا
میخواهند به بندری از بنادر انگلیس بروند یعنی فرمایش کشتی سواری بجهت خود داده حال تمام شده میخواهند
آب بیندازند بعد از رفتن ایشان روانه وینزور شدیم همه شاهزادها و صدر اعظم وغیره در رکاب
بودند رسیدیم به وینزور پادشاه تا دم پله استقبال کردند دست هم را گرفته رفتیم بالا ما را بردند

در جمیع اطاقهای عمارت کرده‌اند اطاقها و تالارهای بسیار عالی و چشم انداز بسیار خوب بطرف
شهر لندن و صحرا دارد باغ گلکاری خوبی در پای عمارت طرف صحرا بود کتابخانه معتبری داشت
بعضی کتابها بخط و زبان فارسی دیده شد از جمله تاریخ هند بود مثل روزنامه نوشته بودند مصور
بنقاشی هند بسیار خوب کتابی بود اسلحه خانه خوبی هم بود همه سلاحهای قدیم که از هندوستان
وغیره بدست آورده پشت آئینها چیده اند بعضی اسباب جواهر و طلا که از جمله تخت سلطنتی
و زین اسب مرصع تیپو صاحب هندی بود که جواهر زیاد داشت و همچنین از اسلحه طرز قدیم
اروپ و از هدایای سلاطین و چیزهای دیگر در اطاقها زیاد بود گلدان بسیار بزرگی از سنگ
ملخیت بود که نیکلا امپراطور روس فرستاده بود گلوله تفنگی که در جنگ ترافالگار نلسون را
کشته بود از بدن او در آورده در قوطی نگاهداشته اند دکل همان کشتی که نلسون در آن بوده که
گلوله توپ سوراخش کرده است با چند عدد از گلولهای آن توپها در اطاق بود و دورش محجر
بود بعضی گلولهای توپهای روس هم که در جنگ سواستاپل گرفته اند با دو قبضه تفنگ کی
سربازی از سالدات روسیه برای نمونه آنجا گذاشته بودند مجسمه نصف تنه نلسون را هم از
سنگ تراشیده روی نصفه دکل کشتی گلوله خورده نصب کرده بودند دو توپ هم که رنجیت سنگ
بهدیه فرستاده آنجا بود در تالارها اشکال پادشاهان و وزرای معروف عهد ناپلئون اول را
که سنت الیانس Sainte Alliance میگفتند کشیده بودند خیلی گشته بعد رفتیم در اطاقی
بنهار نشستیم من بودم و پادشاه و دختر کوچک ایشان و پرنس لئوپولد که امروز هم تا دم کالسکه باستقبال
آمده بود باز لباس اسکوسی پوشیده بود و شاهزاده بسیار خوب هیئت بعد از آنکه قدری میوه خوردیم
برخاستیم پادشاه تا دم اطاقی که برای ما معین کرده بودند آمده رفتند من عکس خود مرا بپادشاه
دادم بیادگار ایشان هم عکس خود و پرنس لئوپولد را بمن دادند الحق کمال مهربانی و دوستی از پادشاه
از اول ورود بخاک انگلیس الی امروز نسبت بما بعمل آورده اند بعد آمدیم پائین دست پادشاه
را گرفته رفتیم تا دم کالسکه وداع کرده توی کالسکه نشستیم پادشاه خواهش کردند که عکاس مخصوص ما

ایشان توی کالسکه عکس ما را بیندازد عکاس چند شیشه عکس ما را انداخت بعد براه افتاده
قدری که از خیابان رفتیم راه را کج کرده رفتیم بخانه پرنس هلنا دختر پادشاه زوجه پرنس کریستیان
Prince Christian که از شاهزادهای هولستین المان است که دولت پروس حالا
ولایتش را متصرف است و شاهزاده هنوز ادعای این ولایت را دارد که یکوقتی بلکه صاحب شود خلاصه
وارد خانه شاهزاده شده قدری نشستیم خانه و باغچه گلکاری خوبی داشت بعد از صرف میوه برخاسته
با کالسکه رفتیم بمقبره پرنس البرت شوهر پادشاه خیلی راه بود از پهلوی مقبره دوشس دو کنت
مادر پادشاه گذشته تا رسیدیم بمقبره البرت پیاده شده رفتیم سر مقبره بسیار عالی و با روح است
از سنگهای رنگین ساخته اند صندوق مقبره از سنگ است مجسمه خود البرت را خوابیده با حالت
موت از مرمر بسیار خوب روی صندوق ساخته اند دسته گلی که در دست داشتم بالای قبر گذاشتم
بسیار افسرده و مهموم شدم بیرون آمده سوار کالسکه شده رفتیم همه جا پرنس لیوپولد همراه بود
اینجا با گرمخانه‌های گل و میوه جات و سبزی کاری و باغات و جای گاوها و گرفتن شیر و کره برای
پادشاه است پیاده شده درخت سرو کوهی بیادگار کاشتم سوار شده رفتیم سر راه آهن با
شاهزاده لیوپولد وداع کرده رفتیم بشهر وارد منزل شده قدری نشستیم بعد سوار شده بتماشاخانه
مادام توسو رفتیم مادام توسو زنی بوده و حالا بیست سال است مرده پسر و نبیره دارد جائی ساخته
که مجسمه سلاطین و مردمان معروف و شعرای بزرگ قدیم و جدید را از موم ساخته اند و رخت
همان شخص و همان عهد را بعینه چه مرد چه زن حتی از جواهرات مصنوعی مثل تاج گردن بند انگشتر
غیره بآنها پوشانده و نصب کرده و همه آنها را در اطاقها و تالارها ایستاده و نشسته
قرار داده اند بطوریکه امکان ندارد شخص بتواند تشخیص بدهد که این آدم یا موم است خلاصه پسر
مادام توسو ناخوش بود نوه اش معرفی میکرد صورت ناپلیون سوم را با همان لباس توی رخت خواب
با حالت نزع ساخته اند شبیه آدم جاندار است که مشرف بموت باشد بعضی آدمهای جاندار میان
آنها نشسته بودند هر قدر خواستم فرق بدهم که آدم حقیقی کدام و آدم مومی کدام است نتوانستم تا اینکه

زنها برخواسته راه رفتند وخنده کردند آنوقت معلوم شد که آدم جاندار هستند اشکال پادشاه
عالیهٔ انگلیس و اولادشان و وزرا همه بود و همچنین تصویر لوی فلیپ و ولیعهد فرانسه و مادرش اژنی خلیفه
صورت بود علاوه بر اشکال پادشاهان و بزرگان بعضی اشخاص قاتل و بدنفس را که در شیطنت و شقاوت
از معارف دنیا بوده‌اند کشیده‌اند خیلی شبیه مثل ارسینی که میخواست ناپلیون سیوم را بکشد و مزینی
ایطالیائی یکدار یکه آدم را با آن آویخته بقتل میرسانند از فرانسها خریده بودند آنجا بود که طرز آدم
کشتن را نشان میدادند میگفتند با این چوبه دار قریب بیست هزار نفر را کشته‌اند علاوه براینها ازیاد
کارهای قدیم در اطاق بسیار بود اغلب اسباب ناپلیون اول در آنجا بود مثل کالسکه‌ها ئیکه در جنگ واطرلو
بدست انگلیسها افتاده بود همان کالسکه که خود ناپلیون سوار میشد دیده شد نقشه که ناپلیون
خودش طرح جنگ کشیده بود و قمچی کالسکه‌چی روز واطرلو مثل و بعضی رخوت ناپلیون دیده شد و همچنین از
بعضی پادشاهان و بزرگان قدیم و جدید انگلیس وغیره بعضی اسبابها بعد آمدیم بیرون زیر اینجا بازار
وسیعی است که از هر قبیل اسباب که تصور شود میفروشند قدری گشته بعضی بلور آلات وغیره خریدیم
از اینجا بمنزل برگشته خوابیدیم

روز پنجشنبه هفتم شهر جمادی الاولی

امروز نهار را در
منزل خورده بعمارت بلور رفتیم سوار شده رفتیم بگار ویکتوریا سوار کالسکه بخار شده راندیم راه آهن
مشرف ببام خانها بود نه یک جا نه دو جا متصل کالسکه یا از بالای خانها یا از سوراخ کوه میگذشت
بیست دقیقه کشید که رسیدیم بگار عمارت بلور پیاده شده از پلها بالا رفته زن و مرد زیاده از حد
بودند قدری صورت عکس وغیره خریدیم فروشندگان این بازار همه زن هستند از هر جور اسباب بود
تفصیل این عمارت از این قرار است بیست سال قبل از این که دولت انگلیس بازار اکسپوزیسیون را
در هایت پارک که توی شهر لندن واقع است ساخت بعد از اتمام بعضی از اجزای آنرا آورده
در اینجا که بیرون شهر است بهمان ترکیب عمارت ساخته و اکسپوزیسیون دائمی قرار داده جهان
خانها ساختند جای تعیش برای اهالی لندن بنا کردند فواره با حوضها باغچها باغها و هر جور چیز یکه آدم را
مشغول کند ایجاد کرده اند الحال بهترین تماشاگاههای لندن است همه روزه بسبیل استمرار هفت

انگلیس (۱۸) هشت هزار نفر برای گردش و تماشا آنجا میروند و آن اشخاصی که اینجا را ساخته اند مبالغی منفعت
میبرند خلاصه بعد از خریدن بعضی اسبابها از میان زن و مرد گذشته چند زن سیاه دیدم از اهل جزیره
ژامائیک Jamaique که بسیار خوشگل بودند شوهر هم داشتند با وجود چهرهای سیاه که
در میان زنهای سرخ و سفید انگلیسی نشسته بودند باز از آن ملاحتی که داشتند بسیار با جلوه بودند گیسشان
برنگ قهوه سوخته بود و زلفهای خوب داشتند خلاصه عبور کرده بجائی رسیدیم که یک شیر یال دار افریقا
با یک ببر هندوستان که با هم جنگ میکردند و مرال مرده زیر آنها افتاده بود و ببر سر این حیوانرا
که اصل بدن همان جانورها بود بطوری ساخته و برپا داشته بودند که هیچ از شیر و ببر زنده و مرال
مرده نمیشد فرق داد پنجهائیکه بهم زده و خونی که جاری شده بود مثل این بود که حالا گوشت بدن
پاره شده و خون میریزد آنقدر خوب درست کرده اند که ده روز تمام شخص از تماشای اینها سیر
نمیشود بعد رفتیم عمارتی را که از روی قصر الحمرا که اعراب هنگام تسلط خودشان در اندلس و تولید در
اسپانیول بنا کرده اند ساخته اند تماشا کردم بسیار قشنگ و خوب است گچ بری و کاشی کاری خوب کرده اند
این عمارات چند سال قبل آتش گرفته سوخته بود و دوباره بوضع اول ساخته اند هنوز هم تمام نشده است ا
گچ بری و غیره میکردند اما گچ بری اینجا مثل ایران نیست و در ایران همه گچ بر بهای زحمت تمام با
دست میشود اینجا قالبها از سریشم ساخته اند که انواع نقشها دارد و بهر نقشی که میخواهند همان قالبرا
بروی تخته گچ گذارده فوراً منقش میشود و فوراً هم خشک میشود آنوقت مثل آجر بدیوار با کار میکنند
حوض و فواره خوب بوضع اعراب داشت بعد از اینجا رفتیم به پائین چند پله میخورد زیر زمین
دالان طولانی مسقفی بود هوای خنک خوبی داشت اقسام حیوانات و نباتات بحری در آنجا
بود مثل برلن اما در برلن نوع ماهیها و بعضی چیزهای دیگر بیشتر از اینجا بود بعد آمدیم بالا باز از میان مردم
گذشته از پلهائیکه شب آتش بازی بالا رفته بودیم رفتیم بالا باغ و فواره هارا تماشا کرده بعد پائین رفتیم
از توی باغ برای تماشای دو بالونی که میخواست با آدم هوا برود خیلی راه پیاده رفتیم زن و مرد
و عمله احتساب زیادی هم بود تا رسیدیم بآخر باغ دو بالون بسیار بزرگ از اینجا رها کرده مستعد

بالارفتن بودند بطوری که هیچ مجال نمیدادند پارچه ابریشمی مخصوصی دارد که روی آنرا مثل مشمع
چیزی میگیرند که مستحکم تر شود و چند طناب برهم بافته مثل تور ماهی گیری بر روی بالون است در زیر
بالون سبدی ساخته شده است که آدم در آن می نشیند سبد بقدر جای دو سه نفر بود بالون اول که
هوا رفت سمیت Smithe نام با یکنفر دیگر اونو Evenau نام در بالون نشسته بودند رفتند
و بالون از چشم گم شد بالون دیگر را هم با بخار پر کرده پسر سمیت که جوانی بود و میگفت تا بحال صد و
هفتاد مرتبه با پدرم به بالون نشسته ایم او هم رفت بهوا فردا خبر آمد بالون اولی در ده فرسنگی لندن
و دومی در یکفرسنگی فرود آمده بود بعد باز پیاده آمدیم سر حوضها و فواره ها مردم بطوری ازدحام
کرده بودند که مانع از تماشا بودند اما ما هم هر طور بود همه حوضها را تماشا کردیم در مراجعت کالسکه
حاضر کرده بودند بکالسکه نشستیم با اینکه راه سربالا بود و خیلی تند هم میرفتیم باز خانمها و دخترها و پسرها
همه جا با کالسکه همراهی کرده هیچ عقب نمی ماندند باز رفتیم بالای عمارت قدری میوه خورده یک عکس
هم از ما انداختند بعد رفتیم پائین سوار کالسکه بخار شده رفتیم منزل قدری در منزل مانده به البرت
هال رفتیم کارخانه آنجا کار نمیکرد بعد رفتیم تالارهائیکه اقسام چپقها و انواع قلیانها و ظروف آبخوری
برلنی را با اقسام پارچههای حریر چینی و ژاپونی و فرنگی و غیره از قدیم و جدید همه را آنجا ها چیده اند
تماشا کردیم و از آنجا بالا رفتیم بتماشای پرده های صورتی که مردم در سه ماهی که اکسپوزیسیون باز است
بعضی را برای فروش و بعضی را محض تماشا آنجا آورده میاویزند همه را تماشا کردیم اما اغلبی از پرده ها
بسیار خوب نبود اما از پیش فروخته یا مطلقا نمی فروختند بقدر ده پانزده پرده خوب منتخب کردیم اسمیت
صاحب برای ما ترجمه میکرد صورت خری دیده شد پرسیدم قیمتش چند است رئیس اکسپوزیسیون که
مرد فربه ریش سفیدی بود و قیمتها را میخواند گفت صد لیره انگلیسی که معادل دویست و پنجاه تومان است برا
گفتم قیمت خر زنده نهایت پنج لیره است اینکه شکل خر است چرا باید باین گرانی باشد رئیس گفت چون
خرجی ندارد و جو و کاه نمیخورد گفتم اگر خرج ندارد بار هم نمیکشد و سواری هم نمیدهد بسیار خندیدیم بعد وقت
تنگ شده بسیار هم خسته بودیم رفتیم منزل البرت هال باغ مخصوص بسیار خوبی هم دارد روز جمعه هشتم

(انگلیس ۱۲) امروز بعد از نهار دیدن ولیعهد انگلیس رفتیم زنهای ولیعهد روس و انگلیس و پرنس الفرد هم بودند
قدری نشسته بعد برخاسته آمدیم منزل قدری مکث کرده رفتیم بمریضخانه سنت توماس که در مقابل پارلمنت
واقع است این مریضخانه را ملت ساخته است از زمان ادوارد چهارم بنا شده و حال دو سه سال است
تمام کرده اند موقوفات دارد و از آن زمان تا حال هم مردم همه ساله بمیل خود پول جمع کرده بجهت
مصارف مریضخانه میدهند که دوا و غذای همه مرضی مفت است بسیار بنای خوبیست همیشه
بقدر چهار صد یا پانصد مریض از مرد و زن و بچه و بزرگ در آنجا هستند حکیم طولوزان هم حضور داشت
رئیس حفظ الصحه لندن که اسمش سیمون Simon است با سایر اطبا و جراحان معروف
لندن آنجا بودند اطفال کوچک هر یک تخت خواب و رختخواب علیحده و رخت تمیز داشتند همه
بچه مشغول داشتن اسباب بازی و چیزهای قشنگ فراهم آورده بودند خدمتکاران زن بسیار
بودند رفتیم باطاقهای دیگر که مردها بودند با وجود ناخوشی هورای بلندی کشیدند در مراتب زیر
اسبابی دارند که ناخوش را بروی تخت گذاشته بهر بنید بالا می کشیدند بدون اینکه خود مریض
حرکت کند اول سنگ بنای مریضخانه را پادشاه گذاشته اند بعد رفتیم خانه لرد دارکیل وزیر هند
خانه اش دور بود از هاید پارک و غیره گذشته رسیدیم بزوجه وزیر هند که خواهر دوک سوترلاند
و زن ششم الیست با دختر پادشاه که زن پسر وزیر هند است جلو آمدند دست داده قدری
در باغ گردش کرده رفتیم باطاق بسیار نشسته قدری میوه خوردیم دوک سوترلاند هم بود بعد رفتیم
پائین توی باغچه چادری زده بودند نشستیم شخص اکوسی با لباس اکوس آمده قدری نی و سرنا زد شخص
دیگر با لباس اکوس رقص اکوسی کرد روی تخته مدوری چهار شمشیر گذاشته قدری رقص دور شمشیرها
کرد شخص معروفی که اسمش ویتستن است اختراع تلگرافی کرده است که مثلا از لندن بطهران که بواسطه این
تلگراف مکالمه میکنند همان عبارت روی کاغذ چاپ شده بکمال آسانی خوانده میشود توی باغ
گذاشته بودند رفتیم تماشا کردیم بعد برگشتیم در هاید پارک پیاده شده به بنائی که پادشاه بیاد
کار البرت شوهرشان ساخته اند رفته تماشا کردیم همه از سنگ است و حجارهای بسیار خوب دارد

که صورت معارف و شعرا و نقاشان عالم و غیره را از سنگ درآورده‌اند بمناسبت اینکه خود دولت
از اهل علم و صنعت بوده است ما ازدحام مانع از تماشا بود برگشتیم بکالسکه نشسته رفتیم منزل شب بتماشاخانه
دروری لان رفتیم جمعیت زیادی توی کوچه بود رسیدیم بتماشاخانه ولیعهد انگلیس هم آنجا بود استقبال کرده
دست داده رفتیم بالا در حجره نزدیک سن نشستیم پرنس الفرد هم آمد اوپرا و باله هر دو بود خوب خواندند و
رقصیدند رقاصان خوشگل خوش لباس بودند تماشاخانه پنج مرتبه است قدری کوچک اما خوب
زن جوان خواننده معروفیست نلسن Nelson نام از اهل سوئد ولیعهد آوردش بالا قدری صحبت کرد
بسیار حراف و زرنگ است همه ساله بتماشاخانهای پطر و نیکی دنیا و غیره رفته مداخل زیادی میکند حالا بشخصی که موسوم
نام فرانسوی شوهر کرده است بعد از اتمام در مراجعت از عمارت سن ژام گذشتیم این عمارت از قدیم
ساخته شده است حالا هم باولیای دولت انگلیس اولیای سن ژام مینویسند پادشاه سابقا اینجا
سلام می‌نشسته بعد از مردن شوهرشان ویکتوریا باین عمارت نرفته‌اند حالا گویا مادر دوک دکامبریج اینجا
می‌نشیند آمدیم منزل صنیع الدوله دیروز برای تعیین منازل و غیره بپاریس رفته است خلاصه اگر احوالات
شهر لندن یا کلیه انگلیس را بخواهیم کما هو حقه بنویسیم باید یک تاریخ بزرگی از انگلیس بنویسیم در مدت توقف
هیجده روزه لندن فی الحقیقه بیش از این نمیشد نوشت انصافاً وضع انگلیس همه چیزش خیلی بقاعده و منظم
و خوب است از آبادی و تمول مردم و تجارت و صنعت و کار کردن پی کار رفتن مردم سرآمد ملل است

روز شنبه نهم امروز باید برویم به بندر شربورغ فرانسه صبح زود از خواب برخاستم در
این هیجده روز توقف لندن همه روز ابر بود خورشید زیادی هم در لندن نشد خلاصه ولیعهد انگلیس با
لرد گرانویل وزیر خارجه لرد سدنی پرنس الفرد پرنس ارتور و غیره همه آمدند سوار کالسکه شده آمدیم
برای کار جمعیت زیادی با کمال تاسف حاضر بودند معلوم بود که اهالی انگلیس همه از رفتن ما قلباً ملول و
متاسف بودند رسیدیم بکار و یکتوریا ولیعهد وداع کرده رفتند اما پرنس الفرد و ارتور با صدر اعظم
در کالسکه ما نشستند پسر حکیم الممالک در لندن ماند که درس بخواند راندیم برای بندر پرتسموت سه
ساعت کمتر راه بود اما وقت آمدن از این راه نیامده بودیم در نزدیکی بندر ملحق براه اول میشود از آبادیها

فرانسه ۱۴۲

و شهرهای معتبری که گذشتیم تنشام اپسوم دورکینک هوسشام ارونذل پتشستر بود وارد بندر
شدیم جمعیت زیادی بود از قلعجات کشتیها توپ انداختند امیرال بزرگ مقیم آنجا روشام سیمور پذیرایی
کرد بعد داخل کشتی فرانسه شدیم این کشتی اسمش اکل و از ناپلیون سوم بوده است که برای سواری خودش
ساخته بوده است حال که جمهوری شده اسمش را عوض کرده اپید گذاشته‌اند کشتی بسیار خوبیست نهار خوردیم
مسیو سیگالای مترجم فرانسه با پیبرستن مترجم و مسیو بلینه وزیرمختار فرانسه که تازه مأموریت دارد در طهران
است مسیو بل شارژ دافر سابق فرانسه که در طهران بود با مسیو بلی کپیتان کشتی و سایر صاحبمنصبان بحری
حضور آمدند بعد از چند دقیقه کشتی براه افتاد در راه راست خوب نزدیک بندر دور از انگلیس است ابکاله بندر
فرانسه که از دریا یکساعت و نیم راهست اما از این راه پورتسموت بشربورغ هشت ساعت راه دریاست
خلاصه کشتی دیگر هم عقب ما بود که سایر نوکرها و غیره آنجا بودند چهار کشتی بزرگ جنگی انگلیس هم طرفین
کشتی ما بجهت احترام میآمدند داخل دریا که شدیم امواج بحرکت آمد هوا هم ابر و مه بود بطوری احوال
همه را منقلب کرد که هیچیک را قدرت راه رفتن و نشستن نبود همه افتادند من هم بسیار بد احوال شده
رفتم خوابیدم تا نزدیک بندر شربورغ رسیدیم تا نیمه راه هشت فروند کشتی جنگی فرانسه باستقبال آمد
توپ زیادی انداختند کشتیهای انگلیس هم توپ انداختند ما را بفرانسها سپرده مراجعت کردند
غروب آفتاب به بندر رسیدیم کشتی لنگر انداخت آسوده شده شام خوردیم صاحبمنصبان فرانسه از این قرار
آمدند بکشتی وییس امیرال پتوا حاکم بحری شربورغ وییس امیرال ربو سردار کشتیهای جنگی ژنرال دومولن
سردار قشون فرانسه در شربورغ مسیو بیته حاکم کل ایالت مانش مسیو لادناک حاکم شهر شربورغ
با سایر صاحبمنصبان و اجزاء اینها بری و بحری بحضور آمده رفتند در کشتیهای جنگی آتشبازی و چراغان خوبی کردند
روز یکشنبه دهم امروز باید برویم پاریس صبح زود از خواب برخاسته سوار قایق
شده راندیم برای ساحل بسیار هوا سرد بود رسیدیم باسکله پله بسیار خوب و طاق نصرت خیلی قشنگ
همه از گل و بوته و دستهای گل و چهل چراغ و غیره و انواع نقشها با اسلحه از قبیل طپانچه و تفنگ و غیره
ساخته بودند الحق صنعت کرده بودند رفتیم بالا جمعیت زیادی از صاحبمنصبان نظامی بری و بحری و

وحکومتی و ارباب قلم وغیره صف کشیده بودند حاکم بانش همه را معرفی نمود و بنهم احوال پرسی
میکردم تا رسیدیم بکالسکه‌های راه آهن سوار شده قدری ایستادیم اکثری اینها ومرد فرانسه کم جثه
ولاغر اندام هستند مثل اهالی روس والمان و انگلیس نیستند شباهتشان باهالی مشرق زمین بیشتر است قلعهٔ
شربورغ خیلی مستحکم است ازطرف دریا بروج و باستیانهای محکم و از سمت خشکی هم قلعه و خندق عریض
دارد که همیشه پر آبست گرفتن این شهر بغلبه بسیار مشکل است شهرش چندان بزرگ نیست تجاوز از
سی و هفت هزار نفر جمعیت دارد بندرگاه خوبیست ابتدای این قلعه از عهد ناپلیون اول است و در زمان
ناپلیون سوم تمام شده است و حالا هم کار میکنند خلاصه کالسکه‌ها براه افتاد امروز از مملکت نور
ماندی عبور شد بسیار مملکت خوب پرحاصلی است چمنهای بسیار وسیع و درخت و گل و گیاه زیاد و گا
گاوهای خوب با دیان گوسفند زیاد نگاه میدارند بواسطهٔ مرتع زیادی که دارند بوته و درخت گز زیاد
دیده شد مثل ایرانست اغلب گلها و درختهای ایران را امروز در اینجا دیدم مثل درخت بید و تبریزی
وگز وغیره زمینهای اینجا همه پست و بلند است سیب زیاد دارد سیب این مملکت بخوبی مشهور است
درخت سیب زیاد دیده شد خلاصه بشهر کان رسیدیم پای تخت نورماندی است نیم ساعت اینجا
ماندیم نهار خورده شد شهر بسیار خوبیست بعد از این شهر از چند سوراخ کوه گذشتیم که یکی از آنها قریب
یکفرسنگ میشد قلب آدم در وقت عبور خیلی خفه میشود از شربورغ تا پاریس با راه آهن هشت ساعت
راه و نود فرسنگ مسافتست یکساعت بغروب مانده بحوالی پاریس رسیدیم از پل رودخانه سن که در خارج
شهر واقع است گذشته داخل شهر پاریس شدیم از خط راه آهن که از کنار قلعه و در داخل شهر بود در شهر
میگردد رفته بمحلی رسیدیم موسوم بپاسی Passay که همه رجال و اعیان عالیه دولت فرانسه
وسایر مردم تماشاچی در آنجا حاضر بودند صنیع الدوله و مرشال ماک ماهون که رئیس دولت است با دوک
دو بروگلی که تازه وزیر خارجه شده و صاحبمنصبان دیگر و وزرا وغیره دم کار حاضر بودند آمدیم بیرون
با مرشال و وزیر خارجه تعارف شد خیابانی بود که فرش کرده و زینت زیادی داده بودند بمسافتی
پیاده رفتیم مرشال امرا و صاحبمنصبان عسکریه وغیره را معرفی میکرد تا رسیدیم بکالسکه اسبی من و صدر

(فرانسه) و صدر اعظم و مارشال و وزیر خارجه در کالسکه نشسته سایر همراهان هم در کالسکه‌های دیگر سوار
شده براه افتادیم شلیک توپ شد و از همین محل در طرفین راه سرباز پیاده و سواره نظام
و ژاندارم با لباسهای خوب ایستاده بودند الی کرلژیسلاتیف که منزل ما را معین کرده بودند خلاصه
عقب سر صفوف نظامی تماشاچی زیادی ایستاده بودند از بوادوبولن عبور شد که خارج قلعه است
دوباره داخل قلعه شهر شده از خیابان وسیعی که موسوم است بادوتو دولاگراند ارمه عبور کرده بارک
دوتریومف رسیدیم که از بناهای بزرگ ناپلیون اول است از سنگ ساخته‌اند صورت جنگهای
ناپلیون را در داخل و خارج و اطراف آن حجاری کرده‌اند بسیار بنای عالی است اما در این جنگ
آخر پاره سنگها از گلوله توپ زیاده خرابی در آن بهم رسیده است و میان آنرا هم فرش کرده صندلیها
چیده خیلی زینت داده بودند از کالسکه پیاده شده آنجا قدری نشستیم حاکم شهر که مردی فربه و تنومند
و اسمش مسیو دووال Mr Duval است با کلانتر آمده نطقی کردند ما هم جوابی دادیم از جانب
وکلای شهر پاریس هم ماموری چند آمده نطقی کردند جواب دادم بعد برخاسته سوار کالسکه شده داخل
خیابان شانزالیزه شدیم بسیار باصفا و وسیع است از همه این خیابانها که عبور شد طرفین درختهای
خوب کاشته‌اند و خانهای قشنگ باشکوه ساخته‌اند تا رسیدیم به پلاس دولاکنکرد که میل بلندی از
مصر آورده آنجا نصب کرده‌اند میدان با روحی است دو حوض با فواره داشت اما فواره‌ها امشب
نمی‌جهد هر وقت که بخواهند جاری میکنند از پل رودخانه سن گذشته داخل عمارتیکه بجهت ما معین کرده
بودند شدیم در پله عمارت مسیو بوفه که حالا رئیس دار الشورای ملتی است با بعضی وکلا نطقی مبنی بر تهنیت
ورود ما کردند جوابی دادیم بعد رفتیم بالا اطاقها و تالارهای وسیع بسیار خوب دارد تخت خوابی که
بجهت ما زده بودند تخت خواب ناپلیون اول بوده است در زمانیکه ماری لوئیز دختر پادشاه اطریش
را عروسی کرده بود امروز حالت غریبی از فرانسه‌ها دیدم اولاً آن حالت عزای بعد از جنگ المان را
هنوز دارند و عموماً از کوچک و بزرگ مهموم و غمناک هستند رخت زنها و خانمها و مردم همه
رخت عزا است کم زینت بسیار ساده و گاهی بعضی از مردم آواز زنده باد مرشال زنده باد پادشاه ایران

میکردند از یکی دیگر هم شنیدم در گردش شب باواز بلند میگفت سلطنت و قواعد محکم و باقی باد
ازینها همه معلوم میشود که فرق زیادی حالا در فرانسه میباشند که طالب سلطنت هستند یعنی آنها هم سه
فرقه هستند فرقه اولاد ناپلیون را میخواهند فرقه اولاد لوئی فلیپ را فرقه هانری پنجم را میخواهند که از
خانواده بوربون و با اولاد لوئی فلیپ اگرچه یکطایفه هستند اما جدائی دارند جمهوری طلبان هم فرقه
زیادی دارند اما آنها هم بیک عقیده نیستند بعضی جمهوری روژ Rouge یعنی جمهوری سرخ را
طالب هستند که اصل جمهوریست بعضی جمهوری وسط را طالبند که هم قواعد سلطنت در آن باشد
هم پادشاه نباشد بعضی دیگر طورهای دیگر طالبند درمیان این فرق مختلفه حالا حکمرانی کردن بسیار
کار مشکلی است و عواقب این امور البته بسیار اشکال خواهد پیدا کرد مگر اینکه همه متفق الرای شده با
پادشاهی مستقل یا جمهوری مستقل برقرار شود در آنوقت دولت فرانسه قوی ترین دول است و همه
کس باید از او حساب ببرند اما با این اختلاف آرا بسیار مشکل است که منظم شود خلاصه قشونی که امروز
ایستاده بودند قریب بیست هزار نفر میشدند این عمارتیکه منزل ماست سابقا دار الشوری یعنی
مجلس اجتماع وکلای ملتی بوده است بعد از خلع ناپلیون سیوم از پادشاهی و جمهوری شدن دولت
فرانسه وکلا و اولیای دولت همه بورسایل رفته شهر پاریس را بالمره از ادارات دولتی خالی گذاشتند
شهر پاریس فی الحقیقه حالا مخصوص رعیت و عامه مردم است هر طور بخواهند حرکت کنند دولت
چندان قدرت ممانعت ندارد عمارت تویلری که بهترین عمارات دنیا بوده است بالمره خراب شده است
کمونها آتش زده اند از عمارت همان دیوارها باقی مانده خیلی تاسف خوردم اما بحمد الله عمارت
لوور که متصل بعمارت تویلریست محفوظ مانده و خراب نشده است هوتل دوویل را که از عمارات
خوب دنیا بوده است و عمارت نشان لژیون دونور را بالمره آتش زده اند مناره وندوم
که ناپلیون اول از مصالح توپهای دشمن ریخته و شکل خودش را هم بالای آن نصب نموده و جمیع
جنگهائیکه کرده بود در آن نقش بوده کمونها شکسته و برده اند حالا هیچ باقی نمانده مگر همان سکوی
پایه مناره پاریس شهریست بسیار قشنگ و خوش شکل و خوش هوا اغلبها آفتاب بسیار شبیه است بهوا

(فرانسه ۱۲۶) ایران شب را سوار کالسکه شده با معتمد الملک و جنرال ارتور General Arture
در شهر گردش کردیم از کوچهٔ ربولی و از خیابان سباستپول که از کوچهای معروفست و از میدان اوپرا ادم
و عمارت تویلری عبور کرده از بعضی بازارها و غیره گذشتیم چراغ شهر همه از گاز است بسیار روشن
و خوب شهر با صفائیست مردم زیادی در کالسکه نشسته میگشتند و در قهوه خانهها و غیره مشغول عیش
بودند رود خانهٔ سن مثل رود خانهٔ تمیز نیست کم عرض و کم آبست کشتی بزرگ هیچ نمیتواند سیر کند توی
عمارت باغ کوچک خوبیست حوضی دارد با فوارهٔ سنگ سماق سه مرتبه چادری هم زده بودند
از آنجا میرود بعمارت وزارت خارجه که شاهزادگان را منزل داده اند عمارت بسیار عالی خوبیست
سابقا اینجا وزارتخانه خارجه بوده است باغ گلکاری خوبی هم دارد فوارهٔ کوچکی میجهد مرتبه فوقانی
عمارت حمام خوبی دارد بسیار پسندیدیم آب گرم و سرد هر دو دارد و هر طور شخص بخواهد ممکن است
روز دوشنبه یازدهم بعد از نهار سوار کالسکه شده بتماشای شهر رفتیم از کوچه پارک
مونسو که بسیار خوب کوچه ایست و از باغ گلکاری خیلی خوبی گذشته بارک ترمویف رسیده رفتیم
رو به بوا دبولون اول رفتیم به ژاردن دکلیماتاسیون پیاده شده داخل باغ شدیم بعضی گلها داشت
و جائی از سنگ ساخته بودند که بعینه کوه طبیعی بود از آنجا در آمده رفتیم بباغات وحوش و طیور دور
اطاقها را با سیم شبکه کرده و توی آنها آب و درخت برای طیور و حیوانات قرار داده بودند اقسام
مرغها و طوطیهای ینگی دنیا و افریق و هند و استرالی دیده شد میمون و غیره هم بود حیوانیست مسمی
بکان گورو که در استرالیا پیدا میشود خیلی شبیه است به موش دو پا خیلی عجیبی است تند میجهد راه نمیتواند
برود دستهایش کوتاه است پاها بلند متصل با پا میجهد بقدر شغال بزرگست ماده اش هم در زیر شکم
کیسه دارد که بعد از زائیدن بچهایش را توی آن کیسه گذاشته میجهد و میدود بسیار بد و بیشو و قرقا
ولهای بسیار عجیب خوشرنگ با نواع اقسام دیده شد و دو فیل هم بود که تخت بر روی آنها گذاشته
زنها و بچهها سوار شده راه میرفتند یک درشکه را هم که آدم در آن نشسته بود بیک شترمرغ بزرگی
بسته بودند در کمال سهولت میکشید بقدر یک اسب کوچک قوه داشت بعد از گردش زیاد رفتیم

ماهیخانه مثل ماهیخانه‌های سایر ممالک بود اما بسیار مختصر و محقر بعد این باغات و نباتات و دیدن
درولوین است که سابقا در عهد ناپلیون وزیر دول خارجه بوده خودش حاضر بود نایبش که اسمش ژفروا سنتیلر
حاضر بود معرفی نباتات و غیره را میکرد بعد سوار کالسکه شده رفتیم بگردش بوا د بولون جزیره میان
آب بود سوار قایق شده رفتیم آنجا یکی از صاحب‌منصبان قشون در آنجا پیدا شد از حالات جنگ تعریف
میکرد گلوله‌های توپ و تفنگی که بدرختها خورده بود نشان میداد اغلب درختها داغ و نشان گلوله
داشت معلوم شد که در آنجا جنگهای سخت شده است هم با پروس و هم با کمونها در آخر جزیره
کلاه فرنگی چوبی کوچکی بود موسوم به پاویلون دلمپراطریس Pavillon de l'Imperatrice
یعنی کلاه فرنگی زن ناپلیون از چوب ساخته‌اند بسیار قشنگ و کوچک قدری تماشا کرده مراجعت
باین طرف آب نموده سوار کالسکه شده گردش کنان رفتیم رو بمنزل شب را هم رفتیم بگردش بازار سر
پوشیده دیده شد مثل دالان قدری هم اسباب خریده آمدیم منزل روزنامه پاریس را روز بروز به
تفصیل نوشتن بسیار مشکل است تماشای گردشگاههای خوب در شب و روز مجال روزنامه نوشتن
نمیدهد ولی آنچه لازمست نوشته میشود بطور اختصار سفرای خارجه یکروز همه بحضور آمدند از هر
دولتی اینجا ایلچی کبیر و وزیرمختار و شارژدافر هست حتی از ژاپون و جمهور جزیره هائیتی ایلچیان کبیر
شیژی نونس پاپ یعنی فرستاده پاپ لرد لیون ایلچی کبیر انگلیس الوزاگا ایلچی کبیر اسپانیول پرنس
ارلوف ایلچی کبیر روس که چشم چپش در جنگ کریمه در محاصره قلعه سیباستپل گلوله خورده معیوب شده است
بعضی زخمهای دیگر هم از شمشیر و غیره خورده است دستمال سیاهی محکم بر روی چشم معیوب بسته بود
اپونی ایلچی کبیر اطریش سرور پاشا ایلچی کبیر عثمانی میسو نیگرا وزیرمختار ایطالیا میسو واشبرن وزیرمختار
دولت ینگی دنیا ناائوبین شام شیما وزیرمختار ژاپون پرنس منچیکوف مهماندار روس و میرزا عبدالرحیم خان
ساعدالملک وزیرمختار مقیم پطر هم اینجا دیده شدند میسو بیشون میسو بلنیاک میسو سرتیژ وزرای مختار
سابق فرانسه در طهران و موسیو مونی شارژدافر فرانسه که مقیم طهران بود همه دیده شدند همه فربه
تر و جوان‌تر بودند یکروز بعد از نهار رفتیم بتجارت و باغ ورسایل هوا بسیار گرم بود رسمار رفتیم جمعیت

زیادی در طرفین راه بود هندار شان الیزه وارک تریومف و بوا دو بولون و رود خانه سن گذشتیم
حاکم و مأمورین سن و اواز که آنطرف رودخانه و ایالتی است علیحده همه بحضور آمده نطقی کردند جوابی
دادیم از قصبه سور که معروفست بکارخانه چینی سازی و ده شاویل و ده ویلداوری گذشته داخل ور
سایل شدیم از دو طرف قشون سواره و پیاده صف کشیده ایستاده بودند جمعیت زیادی بود رفتیم بعمارتیکه منزل
میسیو بوفه رئیس وکلای ملت و از عمارات لوی چهاردهم است یعنی کل ورسایل را از عمارت و باغ
او ساخته است پرده ها و اشکال خوب در این چند اطاق دیدم همه عمارت از سنگ و بسیار محکم است
و در حجاری و نقاشی و علم معماری اول بنای فرنگست میسیو بوفه دم کالسکه استقبال کرد وکلای دیگر
دولت هم بودند رفتیم بالا در اطاق روی صندلی نشستیم زن میسیو بوفه آمد حضور بعد برخاسته از
همان راهیکه آمده بودیم رفته تا نیمه راه بعمارتیکه مارشال ماکماهون منزل دارد رسیدیم پیاده شده
مارشال و سرداران دیگر استقبال کردند رفتیم بالا در اطاق نشستیم آنجا هم عمارت عالی خوب بسیار با
زینتی است جزء عمارات ورسایل است زوجه مارشال بحضور آمد بسیار زن نجیبی است مارشال یک
پسر بزرگ که بنظر هفده هیجده ساله آمد و دو دختر دارند آمدند توی اطاق وزیر خارجه دوکاز
هم آنجا بود بعد رفتیم پائین ما و مارشال بکالسکه نشسته رفتیم بباغ ورسایل گردش کردیم حوضها و فواره های
زیاد دارد که منبعش مثل فواره های عمارت بلور لندن از چرخ بخار است منبعها را باز کرده آب بفواره ها
انداخته بودند دریاچه طولانی پائین حوض و فواره ها داشت خیابانهای وسیع بسیار خوب درختهای جنگلی
همه سرهای درختها را بهم بسته مثل سقف کرده اند و گاه گاه یک میدان مدوری از درخت
و سبزه پیدا میشود که در میان آن حوض عظیم و فواره مرتفعی بسیار با صفا جائیست محلی را شکل کوه
ساخته اند آبشار از کوه میریزد چند مجسمه بزرگ مرمر در زیر آبشار گذاشته اند که یکی از آن مجسمها موسوم
به اپولون *Appollone* که رب النوع حسن مردانه و روشنی و شعر است آرایش میکنند سایرین
دور او آئینه و گل و اسباب آرایش نگاهداشته آنقدر خوب حجاری شده است که بتصور درنمی آید
خواستم بروم بالا نزدیک آن مجسمها زیر آبشار مارشال و جنرال اربوتون گفتند رفتن آنجا بسیار اشکال دارد

MAC MAHON

بجهة انکه راهش همه پرتگاه و سنگ و سربالاست من گفتم میروم و از کالسکه پائین آمده رفتم بالا
اگرچه راهش بد بود اما برای ما که خیلی بدتر از این راهها را در شکارگاه های ایران رفته و دیده بودیم هیچ
اشکال نداشت تا رسیدیم نزدیک مجسمها جنرال ارتون آمد اما زمین خورده همه رختهایش گلی و شمشیرش
کج شد بلکه شکست مرشال هم آمد اما خیلی زحمت و با امداد چند نفر دیگر لکن این طور آمدن مرشال و
جنرال فرانسه باینجا منافاتی با رشادت و شجاعت آنها ندارد خلاصه این مجسمها بسیار خوب بود قدری
چرک شده و تار عنکبوت همه آنها را گرفته بود آمدیم پائین جای دیگر بود که مدور ساخته بودند میانش
حوض و فواره دور تا دور همه ستون سنگ دو قطار ما بین ستونها حوض بلند سنگی پایه داری ساخته اند که
از میان آن فواره بلندی میجهد قریب شصت و نود حوض داشت که از میان هر یک فواره میجست این ستونها
و فوارها و سطح زمین وغیره همه از سنگست و همچنین در سایر جاهای باغ فواره و مجسمه مرمر وغیره بسیار است
خیابان زیاد وسیع با صفا تعریف آنها کما هو حقه بنوشتن ممکن نمیشود مگر اینکه خود شخص همه را ببیند زن
و مرد تماشاچی ازدحام غریبی کرده فریاد میزدند و هورا میکشیدند برگشته رفتیم بالای عمارت قدری
در اطاقها گردش کردم مارشال کان روبر و پالیکاو *Palikao* که سردار قشون مامور چین بوده است
بحضور آمده صحبت شد پالیکاو حالا بیکار است میگفت از بیکاری مشغول نوشتن روزنامه چین هستم کار دیگر هم
حالا شغلی ندارد اما بسیار مسن کرده قابل است باهوش و رشید در جنگ سواستاپول سردار بوده و در محاصره
قلعه متز در تحت حکم مارشال بازن که در تسلیم شدن قلعه بالمانها او هم جزء اسرا اسیر شده است
و کمال افسوس را داشت که چرا در تحت حکم بازن بوده است خلاصه بعد پسرهای لوی فیلیپ را
دیدم در عهد ناپلیون از مملکت فرانسه اخراج و در انگلیس بوده و بعد از جمهوری بخاک فرانسه آمده
اند دو نفرشان را که یکی دوک دمال و دیگری پرنس ژوان ویل باشد امروز دیدم شاهزاده دومال بسیار
آدم قابلی است ژوان ویل هم شاهزاده خوبیست قدری گوشش سنگین است کنت دپاری که
نوه لوی فیلیپ است و حالا سلطنت طایفه اورلیان باو میرسد آنجا نبود یعنی رفته بود بشکار که در ییلاق
حوالی پاریس دارد با شاهزادها صحبت شد رفتند اینها حالا از جانب ملت در دار الشوری وکالت

(۱۳۰) وارند چون در عهد پدرشان در نظام هم منصب داشته حالا هم در روزهای رسمی رخت
نظامی میپوشند و تعیین سلطنت فرانسه را دارند تا خدا چه خواهد اسامی و ترتیب شاهزادهای این
قرار است پسر بزرگ لوی فیلیپ دوک دنمور است بعد از آن ژوان ویل بعد از آن دوک دومال
بعد از آن دوک دومون پانسیه که حالا در اسپانیول است ادعای سلطنت اسپانیول را دارد
کونت دوپاری نوه لوی فیلیپ است و پسر دوک و پسر دوک دورلئان که پسر لوی فیلیپ و ولیعهد
بود و بعد از آنکه از کالسکه افتاده مرده بود این ولیعهد شده خلاصه بعد از ساعتی با مارشال ماکماهون
آمدند رفتیم باطاقی که تخت خواب لوی چهاردهم با اسباب خوابش آنجا بود تماشا کرده بعد آمدیم سر
شام نشستیم میز طولانی و شام خوبی بود اغلبی از بزرگان و صاحبمنصبان نظامی و وکلا وغیره بودند
دست راست ما میسیو بوفه رئیس دار الشوری نشسته بود و دست چپ وزیر دول خارجه دوبه دوما مارشال
دست راست ایشان صدر اعظم همین طور شاهزادهای ایران وغیره هم در دو طرف نشسته بودند صنیع
الدوله عقب صندلی ما ایستاده ترجمه میکرد بسیار خوش گذشت این تالار تالار طولانی بسیار خوب فرنگی
است چهل چراغهای متعدد دارد و بعد از شام پائین آمده من و مارشال در کالسکه نشسته چراغان عمارت و باغ را
تماشا کردیم سواره زره پوش که در دست هر یک مشعلی بود جلو بودند جمعیت زیادی بود بالاخره
رفتیم بطرف دیگری از باغ که دریاچه بود و آنطرف دریاچه چند مرتبه داشت که از مراتب آب میریخت
مثل آبشار و از حوض فواره‌ها میجست اغلب بزرگان و سرداران و سفرای خارجه و نجبا و اعیان
و وکلای ملت وغیره حضور داشتند صندلی گذاشته بودند نشستیم همه نشستند آتشبازی بسیار خوبی
شد مهتاب بود هوا هم خیلی خوب و خوش بود بعد از اتمام آتشبازی سوار کالسکه شده از راه سنت
کلو Saint Clou که عمارت عالی دولتی بوده و در جنگ المان همه آتش گرفته و سوخته
اما خیابان و باغش برجا مانده است رفتیم بوا دو بولون و از آنجا بشهر و منزل رفتیم در این راه با
جنرال ارتون همه جا تا منزل صحبت کردیم   روزی رفتیم با نوالید که مقبره ناپلیون اول و سایر
سرداران و برادران ناپلیون و سرداران قدیم ایام لوی چهاردهم وغیره در آنجاست بمنزل ما که دا

۱۳۱

(۱۳۱)

دارالشوری قدیم است یعنی بعمارت پالهٔ بوربن در جلو انوالید میدان وسیعی است چمنها با
پر درخت هم دارد وارد شدیم سربازان پیر قدیم که زخمی و بعضی بی پا و بعضی بی دست و برخی کور بودند
صف کشیده احترامات نظامی بعمل آوردند با هم تعارف کردیم در حیاط انوالید بعضی از توپهای بزرگ
قدیم و خمپاره وغیره گذاشته‌اند حاکم انوالید که شخص بسیار پیر و افلیج هم بود اسمش مارتن پره با اجودان
ها و سایر صاحبمنصبان استقبال کردند این حاکم سابقاً در الجزایر حکومت داشت در جنگ کریمه
و ایطالیا رئیس اتاماژورها بوده است رفتیم توی کلیسا محراب بسیار خوبی از سنگ و مطلاکاری
دارد لوی فلیپ پادشاه سابق فرانسه ساخته است بسیار بنای عالی است از طرف محراب تو
گنبد مقبره ناپلیون اول است که جسد او را از جزیره سنت هلن لوی فلیپ آورده اینجا دفن
کرده است سنگ روی قبر را که رنگ ماشی دارد از جزیره کرس آورده‌اند بالای آن که سنگ
بسیار خوب سبز است و رنگ مایل بسرخی دارد امپراطور نیکلای روس فرستاده است بنای این
کلیسای انوالید کلیه از لوی چهاردهم است محراب و بعضی چیزهای دیگر را لوی فلیپ ساخته توی
گنبد را هم او گود کرده است که سنگ مقبره را آنجا گذاشته‌اند دورش از بالا راهرو دارد که مردم
آمده تماشا میکنند عمارت انوالید بسیار عالیست گنبدش را هم ناپلیون مطلا کرده است چند نفر
از سربازهای قدیم که در جنگهای واترلو و فریدلند و اینها بوده آنجا دیده شدند با هم با کمال بنیه
بودند از جنگهای آنوقت تعریف میکردند اسامی آنها از این قرار است کاپیتان دوشمان شا
برانش آن طرف مقبره جائی بود در پشت آئینه کلاه ناپلیون اول که در جنگها بسر میگذاشته آنجا
بود کلاه را برداشته بتماشا نگاه کردم کلاه پادشاه و سردار بسیار بزرگی را بدست گرفته بودم
از کلاه معلوم بود که ناپلیون همیشه این کلاه در سرش بوده است کلاه ساده بود و شمشیر ناپلیون
که در جنگ استرلیتس کمرش بوده اینجا بود برداشته دیدم شمشیری بود کوچک [illegible] دار است و قبضه
اش طلا بود اما شمشیر را زنگ زده بود از غلاف کشیده نمیشد با احترام تمام هر دو را بجای خود
گذاشته بیرون آمده رفتیم بموزه که نمونه توپهای قدیم و جدید و اختراعات آنها را گذاشته و اسلحه

قدیم سرداران و پهلوانان سابق و زره‌ها و از آدم و اسب همه را با نمره و اسم صاحب
آنها مرتباً چیده بودند بعضی جاهای دیگر هم محل اسلحه وغیره بود چون قدری خسته بودیم تماشای آنها را
بروز دیگر گذاشته آمدیم منزل آنچه الآن در انوالید از صاحب‌منصب و سرباز موجود است پانصد
و نود نفر است سی و پنج نفر از عهد ناپلیون اول مانده‌اند مابقی از عهود بعد بنای عمارت را در ۱۶۷۱ سنه مسیحی
بر حسب حکم لوی چهاردهم لوو وا وزیر جنگ کرده است سی و دو عراده توپ در انوالید است
هر وقت کار بزرگی مثل فتوحات عظیمه وغیره رو بدهد توپهای انوالید را شلیک میکنند در روز تولد
باهم بپاریس از انوالید شلیک توپ کردند بیرقهائیکه در عهد ناپلیون اول بعد از آن از دولتها
دیگر در جنگها گرفته همه را در انوالید ضبط کرده‌اند همچنین بیرقهائیکه از زمان لوی چهاردهم گرفته‌اند
آنجا موجود است در دور مقبره ناپلیون چهل و شش بیرق است که خودش در جنگها گرفته است در
کلیسا دویست و چهل و پنج بیرق است که از عهود قدیمه و جدیده گرفته‌اند مقبره اغلب سرداران
فرانسه از قدیم و جدید در این کلیسا است از آنجمله تورن و وبان و لانس و کلبر که از سرداران
و وزرای لوی چهاردهم بوده‌اند مرشر و ژوردان از سرداران ناپلیون اول هستند در دور مقبره
ناپلیون قبر ژروم برادر ناپلیون و مرشل دورک و مرشل برتران است سه روز قبل از ورود ما بفرانسه
در راه آهن شهر [illegible] دو ترن بهم خورده جمعی کثیر تلف و زخمی شده بودند مسیو کرمیو Cremieux
که یکی از وکلای ملت فرانسه و یهودیست و همیشه بر ضد ناپلیون سیم بوده و ناطق غریبی است
بحضور آمد مرد بیست پیر بسیار کوتاه حالا هم در مجلس پارلمنت فرانسه حرف میزند و باز بر ضد
روسا است و چند مرد معروف یهودی هم که بسیار با دولت است بحضور آمد صحبت شد حمایت
یهودیها را زیاد میکرد و از یهودیهای ایران حرف میزد و استدعای آسایش آنها را مینمود باو
گفتم شنیده‌ام شما برادرها هزار کرور پول دارید من بهتر آن میدانم که پنجاه کرور بیک دولت
بزرگی یا کوچکی داده مملکتی را خریده و یهودیهای تمام دنیا را در آنجا جمع کنید و خودتان رئیس آنها
بشوید و همه را آسوده راه ببرید که این طور متفرق و پریشان نباشند بسیار خندید و هیچ جوابی نداد

و باو حالی کردم که من از جمیع ملل خارجه که در ایران هستند حمایت میکنم مسیو لسپس معروف که دریای
سفید را با بحر احمر وصل کرده است یعنی کمپانی زیادی جمع شده باهتمام این شخص راه را باز کرده و بدینها
واسطه راه تجارت هند و ایران و چین وغیره بفرنگستان تقریباً دو هزار فرسنگ نزدیک تر شده
با پسرش که جوانیست بحضور آمد خیال تازه حالا در سر دارد که راه آهنی از شهر اورانبورغ روسیه تا
الی شهر سمرقند تا پیشاور خاک هندوستان انگلیس اما این خیالی است بسیار دور و دراز نادار
که عکاس قابل پاریس است بحضور آمده عکس ما را انداخت سابقاً با بالون زیاد بهوا رفته است اما
حالا از این خیال افتاده مشغول عکاسی است شخص با مزه با بنیه ایست مسیو تاردیو که رئیس مجلس حفظ الصحه
پاریس است بحضور آمد بالری که جراح معروف و پسر جراح باشی ناپلیون اول است و ژول کلوکه
عموی کلوکه که حکیم باشی شاه مرحوم و حکیم ما بود و خودش در طهران شب بفهمیده عوض شراب زرنیخ
خورده مرد مسیو بوره که سابقاً در طهران وزیر مختار بود و بعد در اسلامبول و جاهای دیگر در ایام سلطنت
ناپلیون وزارت مختاری داشته است بحضور آمد بسیار صحبت کردیم آدم قابلی است خلاصه گلوله
زیادی از پروسها بهمین عمارت پاله بوربون خورده که جای گلوله هنوز باقیست روزی رفتیم
به لنشان Longchamps برای سان قشون نهار خورده سوار کالسکه شده همه همراه بودند
از ارک دو تریومف و شانزالیزه و بوادبولون گذشتیم وسط بوادبولون مرشال ماکماهون با جنرالها
و صاحب منصبان وغیره سواره ایستاده بودند جمعیت زیادی از زن و مرد بود دوک دومونپانسیه پسر
بزرگ لوی فلیپ را هم که ندیده بودم سواره آنجا بود با او صحبت شد منهم از کالسکه در آمده سوار
اسب صباح الخیر شدم ژنرال لادمیرو که سردار کل قشون پاریس است با اتاماژور یعنی اجودانش
بودند خلاصه بهمین طور رفتیم بصفوف سوارهای زره پوش کویراسیه و سوارهای سبک هوسار
رسیدیم از دو طرف ایستاده و هزار نفر سواره بودند بعد از اتمام صفوف سواره رفتیم بصحرای چمن
لونشان که چمن وسیعی است طرف دست چپ کوه مصنوعی ساخته اند آب زیادی آبشار مانند میریزد
جزء بوادبولون است پیاده نظام هم قریب صد و بیست فوج بودند اما هر فوجی چهار صد یا پانصد نفر

بیشتر بودند باقی مرخص خانه هستند از جلو پیاده و توپخانه گذشتیم این قشون اطراف بعید پاریس
است مثلا بعضی ازین افواج از سی فرسنک راه برای سان دادن آمده بودند سیصد عراده توپ هم
بود که با اسبها بسته بودند همه افواج سلام نظامی داده بیرقها را برای تعظیم و احترام میخوابانیدند ما هم
جواب میدادیم دور چمنها توی جنگل بالای درختها کلاً آدم بود بعد از تماشای صفوف رفتیم بالاخانهای
چوبی که از قدیم در همین میدان مخصوص همین طور سانها و اسب دوانیها ساخته اند بالا رفته
نشستیم مارشال رفتند توی سبزه و چمن سرداران فرانسه هم با بعضی از ایستگان نظامی عثمانی و اطریش
و روس و پروس پیش مرشال ایستاده بودند در بالاخانه که ما بودیم وزیر خارجه فرانسه مسیو بوفه وزیر
دارالشوری مرشال کان روبر و غیره بودند کانروبر چون حالا داخل قشون نیست ابوالجمعی ندارد
سوار نشده بود خلاصه افواج و توپخانه آمده گذشتند بعد سوار پاگذشتند کل وکلای ملت فرانسه
که پانصد نفر بودند آمده نشسته بودند در عمارت طرف دست چپ سفرای خارجه و غیره نشسته بودند
زوجه مارشال ماکماهون هم بود جمعی از زنها و خانمهای خوشگل هم در اطراف ما نشسته بودند هر فوجی
که از جلو میگذشت وکلای ملت دست میزدند هورا میکشیدند مارشال ماکماهون هم برای هر فوج
کلاه بر میداشت قریب سه ساعت طول کشید تا همه افواج سواره و پیاده و توپخانه گذشتند
بر سر هم متجاوز از هشتاد هزار نفر بودند قشون خوبی سان دادند بعد از آن همه شکست و خرابی فرانسه
امید اینطور اجتماع و نظم قشون بود لباسهای خوب داشتند تفنک افواج همان شاسپو قدیم است
توپها همه همان توپهایست که در جنگ المان و پیش از آن داشتند بعد از اتمام سان که
نزدیک بغروب بود برگشتیم بمنزل روزی هم به لونشان برای اسب دوانی رفتیم
مرشال بعمارت آمده سوار کالسکه شده رفتیم سایرین هم بودند از همان راه که آنروز بمشق قشون رفته
بودیم الابوادبولون رفته از آنجا از دم ایشان گذشته رفتیم بهمان بالاخانه که روز سان قشون
نشسته بودیم وزیر خارجه مسیو بوفه زوجه مرشال سرداران و غیره و ایلچی عثمانی و ایلچی اطریش بودند
زن و مرد زیادی هم دور اسب دوانی بودند چهار دفعه اسب دواندند هر دو دفعه یکی از

ولایات ایران گذاشته بودند مثل اصفهان شیراز وغیره دور اول نصف دایره که یک میدان اسب
باشد دوانیدند چابک سواری که لباسش سبز بود برنگ حمایل ایران اسب او پیش آمد بعد دو دور دیگر
تمام دوانیدند اما چون مسافت زیاد نیست اسبها اغلب باهم می آیند اسبی که پیش می آید مثلا یک
سر و گردن از سایر اسبها پیشتر بود در ایران قاعده اسب دوانی بهتر است و بیشتر تماشا دارد
هر دور دایره اسب دوانی ایران نیم فرسنگ شش دور که سه فرسنگ باشد گاهی هفت دور بیک نفس
میدوانند هر اسبی که پیش بیاید هنر کرده است اینجا منتهای اسب دوانی یکدور است که نیم فرسنگ
باشد هنر اسب خوب معلوم نمیشود دور آخر چند سد از تخته بارتفاع یک ذرع که روی آنها خار و
کون صحرائی گذاشته بودند اسبها از روی آنها چندین دفعه سرتاخت میجستند این طور بسیار تماشا
داشت اسب دوانی یکساعت بیشتر طول کشید بعد رفتیم منزل مرشال رفتند که شب برای آتشبازی
و چراغان حاضر شوند ما آمده دم ارک ترویسف پیاده شدیم جمعی از تماشابین بودند رفتیم بالای
ارک ترویسف دویست و هشتاد و پنج پله میخورد و بسیار مرتفع است پلههای تنگ پیچ پیچی دارد
بسیار مشکل است بالا رفتن من بیک نفس رفتم اما سایرین آهسته آمدند از بالا کل شهر پاریس و
اطراف و قلعجات همه پیداست مردمیکه از لونشان و اسب دوانی برمیگشتند همه پیدا بودند
از بوادبولون الی آخر شانزلیزه هفت قطار کالسکه بود و همچنین در سایر کوچها کالسکه زیاد بنظر آمد
خیلی تماشا داشت قدری آنجا ایستاده آمدیم پائین سوار کالسکه شده رفتیم از بس کالسکه و جمعیت
بود امکان عبور نداشت بزحمت بمنزل رسیدیم شب را مرشال آمدند باهم سوار شده رفتیم از
شانزلیزه وغیره گذشتیم از دم عمارت ما الی محل آتشبازی از دو طرف آدم بود امشب البته یک
کرور جمعیت از زن و مرد دیدم همه فریاد میزدند که شاه ایران زنده باد مرشال را هم توصیف
میکردند و میگفتند فرانسه زنده باد چراغان بسیار خوبی کرده بودند در جمیع کوچها لامپهای بلور
مثل گوی گرد آویخته بود باد قدری چراغها را اذیت کرد خیلی راه رفته رسیدیم بجائیکه رودخانه
سن در میان بود و آنطرف رودخانه آتشبازی حاضر کرده بودند آمدند دست رودخانه مقابل با

(۱۳۶ ورق) میدان مشق و مدرسه نظامیست که همه چراغان بود جائیکه ما نشسته بودیم اسمش تروکادرو لی
Frocadero بود اینطرف رودخانه هم همه چراغان بود برای ما از چوب طاقهای عالی
ساخته چهل چراغ زیادی آویخته بودند پرده‌های زیاد که تازه از حریر و مخمل و تافته بافته بودند آویزان
بود ولی باد و باران قدری اوضاع را مغشوش کرد اما باز چراغها چون از گاز بود کمتر خاموش شد
آتشبازی بسیار خوبی کردند همه سرکردگان فرانسه و سفرای خارجه و غیره حاضر بودند الحمدلله بسیار
خوش گذشت آمدیم منزل مرشال الی منزل در کالسکه همراه بودند در این آتشبازی سواره زره‌پوش
کویراسیه که سه هزار نفر میشدند از لب رودخانه مشعل بدست هورتکان زنان میگذشتند شکوهی داشت
شب رفتیم سیرک که نزدیک عمارت ماست مثل تماشاخانه جائیست اما تمام عمارت مدوری ساخته
اند دورش از چوب مراتب دارد جهة نشستن مردم سقف هم دارد چهل چراغ زیادی آویخته اند میان
این عمارت را مثل گود زورخانه خاک ریخته اند وسعتی دارد سه هزار نفر آدم میگیرد خصوصاً شبیکه
ما رفتیم خیلی آدم بود صندلی سی تومان و پنجاه تومان اجاره کرده بودند زنهای بسیار خوشگل بودند
صدر اعظم و شاهزاده‌ها و غیره همه حضور داشتند آنجا سه در دارد یکی در طویله اسبهای سیرک است هم
که نزدیک محل بازیست که از همان در آمد شد میکنند بقدر پنجاه شصت اسب بسیار خوب دارند
برنگهای غریب هیچ جا چنین اسبها ندیده بودم اسبهای خالدار عجیبی بودند البته هر یک هزار تومان
و پانصد تومان قیمت داشتند و طوری این اسبها را تعلیم و عادت داده اند که بیک اشاره هر
حرکتی که بخواهند میکنند همه اسبها زبان میدانستند معلم میگفت بایستید همه میایستادند میگفت
تند بروید میدویدند میگفت سرها بلند شود فوراً بلند میشدند میگفت کج بدوید میدویدند خلاصه هر چه
میگفت همان میکردند خیلی محل عبرت بود شلاق بزرگی دست میرآخور اسبها بود متصل حرکت میداد
مثل تفنگ صدا میکرد زنهای خوشگل خوش لباس سوار اسبها شده دور میدواندند روی اسب میجستند
معلق میزدند پشتک میزدند باز روی زمین میافتادند بدون اینکه صدمه بخورند چند نفر در اطراف
دایره قطیفه‌ها نگاه داشته بودند همه دستها را بلند داشته زن خوشگلی سوار اسبی شده بنا کرد دور میدان

۱۳۲
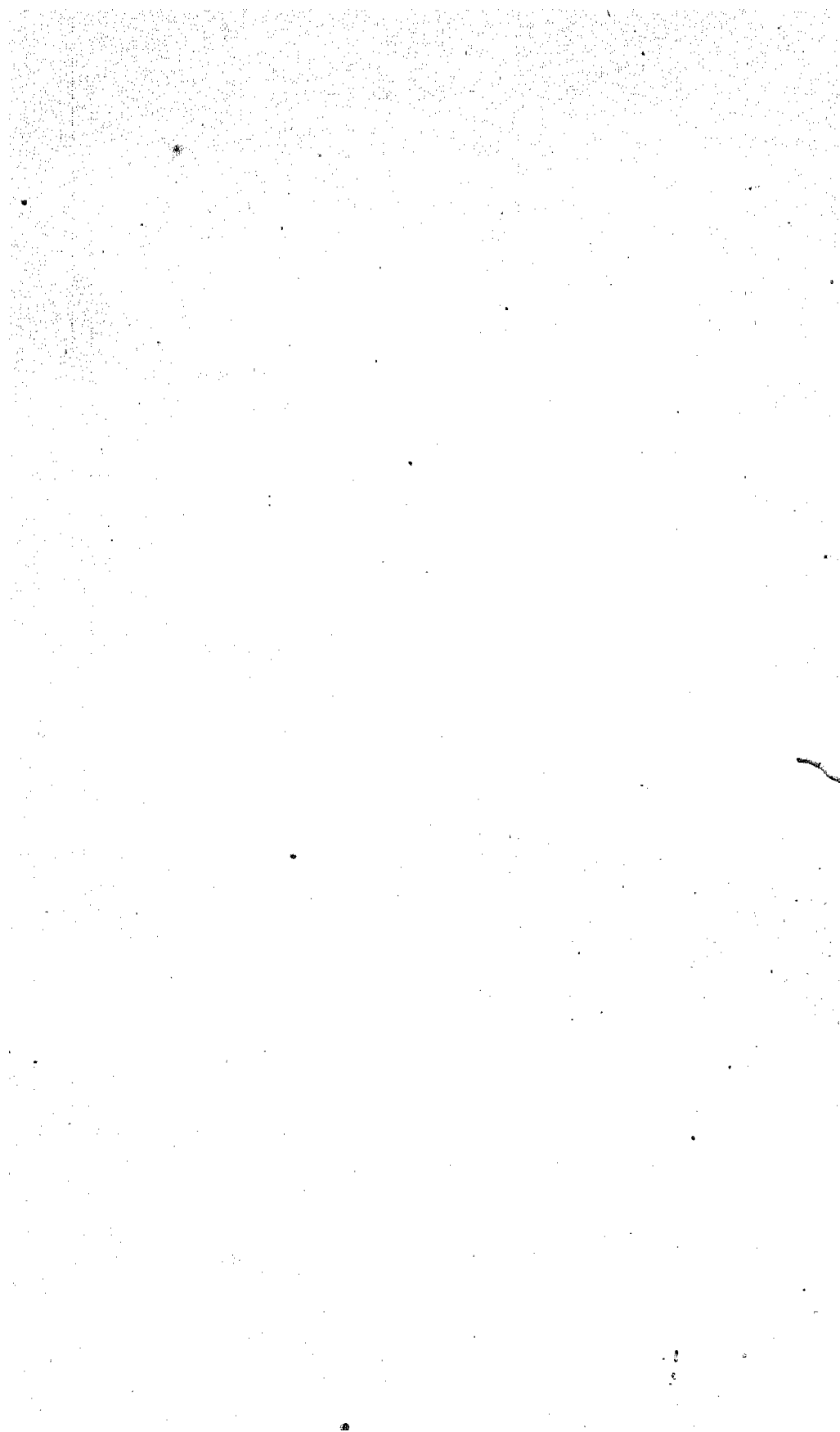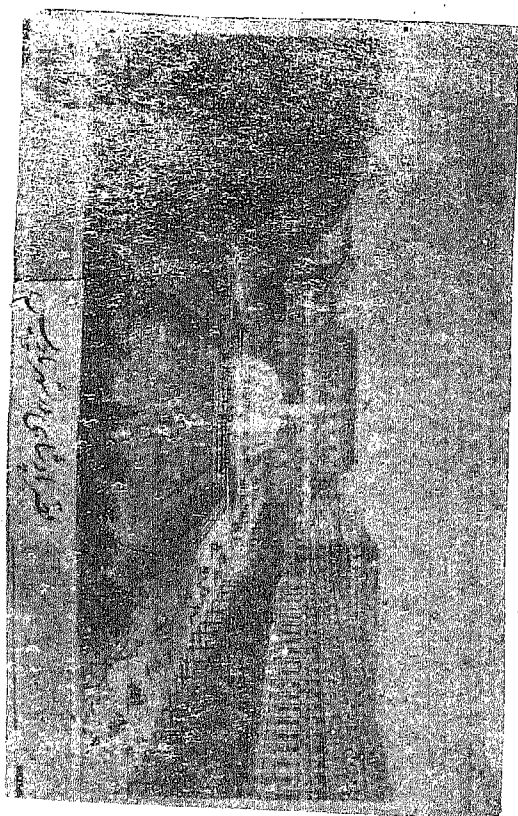
دوانیدن درحالتی که اسب سرتاخت بود بهر قطیفه که میرسید از روی اسب بلند شده در روی
هوا معلق وارونه زده آنطرف قطیفه دوباره با پا روی اسب پائین می آمد دو دفعه معلق زده درست
روی اسب پائین آمد دفعه سیوم زمین خورد اما عیب نکرد دوباره جست روی اسب سه معلق دیگر
زد حلقه‌های بزرگ چوبی نگاه میداشتند جوانی سوار اسب بود در سرتاخت اسب نزدیک حلقه
که میرسید بهوا جسته از توی حلقه در رفته آنطرف حلقه دوباره با پا روی اسب میآمد بعضی حلقه‌ها را
مثل دایره پوست کشیده بودند اینها در سرتاخت بقوت پوست را پاره کرده از توی حلقه رد
میشدند دو آدمی هم که سوار بود از بالای حلقه جسته آنطرف روی اسب میافتاد زنها و پسرهای سواره
کارها میکردند که بتعریف و نوشتن نمیآید مثلا در یک نفس و یک دفعه بالای اسب پانصد معلق
وارونه میزدند که از قوه بشر خارج است اطفال کوچک خوشکل طوری معلقها میزدند که بتصور نمی آید بند
بازی بسیار خوبی کردند که بجز میمون و عنکبوت کار هیچ ذی نفسی نیست خلاصه کارهای غریب کردند خیلی
تماشا داشت بعد رفتیم بعمارت لوور جمیع حکما و دانشمندان پاریس آنجا بودند وزیر علوم که مردی بسیار
خوب بلند و اسمش باتبی است آنجا بود رفتیم بمرتبه پائین عمارت که مجسمه‌های مرمر قدیم و جدید آنجا بود
سواره زره پوش مشعلها در دست جلو ما میرفتند حکما و علما از دو طرف و وزیر علوم نزدیک ما
راه میرفت بعد از گردش بپا دا آمدیم منزل مجسمه‌های بسیار خوب دیده شد یک مجسمه بزرگی بود از مرمر
بسیار عظیم الجثه و قوی هیکل تکیه بکوه داده نشسته پایش دراز و ظرفی در دستش بود که آب از آن میریخت
این آب همان رودخانه تی بر است که در شهر رم پای تخت ایطالیاست و مجسمه‌های مرمر و نوس
که رب النوع حسن است یکی را بسیار خوب حجاری کرده اند اما هر دو دستش از بازو شکسته بود و صورتهای
دیگر هم بسیار بود که در جاهای دیگر مثل اینها کم دیده شد   روزی رفتیم بجائی که پانوراما میگویند
یعنی دورنما این یک علم و صنعتی بسیار عجیب است و مخترع آن یکی دنیائی است نزدیک بعمارت ما بود صدر
اعظم و دیگران همه بودند رسیدیم بجائیکه عمارت مدوری بنظر آمد در کوچکی داشت داخل شده اول
رسیدیم بدورنمائی که کوچه از کوچه‌های پاریس را مینماید در هنگامیکه پروسها شهر را محاصره کرده گلوله و نارنجک

مثل تکرگ از هوا میبارد فصل زمستان هم هست مردم از خانهها بیرون آمده دست زن و بچه
خود را گرفته فرار میکنند هر قدر شخص بنظر دقت بیشتر نگاه میکرد این حالات مجسم میشد بطوریکه هیچ
نمیشد تشخیص داد که این پرده صورت نقاشی است یا حالت حقیقی و همان زمان گیر و دار است شخصی زمین
خورده سرش شکسته خون میریخت هیچ معلوم نبود که خون حقیقی است یا مصنوعی و همچنین بسایر حالتها بعد از
آنجا پله میخورد میرود بالا آنجا یک محوطه گرد نیست که شخص از هر طرف نگاه میکند شهر پاریس و قلعجات
اطراف شهر و توپ و گلوله و هنگامه جنگ و محاصره و هوا رفتن و ترکیدن گلوله توپ و خرابیها
نظر می آید مثل اینست که الآن شخص در شهر پاریس است و جمیع حالات جنگ با پروس و شورش را ملاحظه
میکند خلاصه شخص با چشم خود نه بیند نمیداند چگونه است که پرده مصنوعی و امر معدوم را با حالت حقیقی و شیئی
موجود نمیتوان فرق گذاشت همین محل همیشه محل پرده و زمین صنعت بوده که هر وقت هر کس خواسته پول
داده و رفته تماشا کرده است موکلین اینجا را مداخل بسیار است تعجب در این است که مدت زمانیست
دوربینهای فتح سواستاپول را که انگلیس و فرانسه کرده و روس را شکسته بودند اینجا ساخته بعد از چند
مدتی فتح قشون فرانسه را که قشون دولت استریه را در سولفرینو و ماژانتا و غیره شکست داده
بودند نمایان آورده نشان میدادند حال شکست و بدبختی فرانسه را کشیده نشان میدهند اما
در اینجا چون هوا بسیار حبس است بیشتر از ده دقیقه هر کس بماند سرش گیج خورده احوالش بهم میخورد
زود برگشتیم روزی رفتیم بکلیسای نتردام و سینه شهر که در جزیره رودخانه سن توی شهر واقع است
از پهلوی هوتل دو لا مونه و انستی توت و فرانس و کنسیل دتا که عمارت بزرگ وزارتخانه و از عهد
ناپلیون اول بنا شده و کمونها با لمره آتش زده اند گذشته بکلیسا رسیدیم کشیشها جلو آمدند بنای این
کلیسا بسیار عالی و همه از سنگ است و قریب ششصد سال است که ساخته اند داخل شده همه جا را بدقت
گردش کردیم سنگها و حجرها از چوبهای منبت کاری قدیم بسیار اعلی دارد و حجرها همه از شیشههای الوان
بسیار خوب بست خزانه کلیسا را دیدیم بعضی اسبابها مثل تنگ و ظروف طلا و مطلا و نقره و غیره بود
در آنجا با کشیش بزرگ صحبت کردم پرسیدم اعتقاد شما در حق حضرت عیسی ع چیست شراب میخورده یا نه

یکبار همه کشیشها مثل اینکه من سؤال عجیبی کرده باشم باجتماع گفتند البته میخورده سلست خودش هم
شراب می انداخته است بعد گفتیم کم میخورده است یا زیاد همه گفتند زیاد هم میخورده است بعد گشته
رفتیم بمدرسه معادن که اکل دمین *Ecole de mine* میگویند اسم رئیس اینجا مسیو دوبره است
بسیار جای عجیبی است از جمیع سنگهای معادن دنیا نمونه در اینجا هست از معدن طلا گرفته الی ذغال
و همه را با نمره و تفصیل توی جعبهای شیشه گذاشته اند معدن سنگ زمرد یکه در مملکت نوول گرناد
ینکی دنیاست حالا سنگ زمرد را از آنجا می آورند قطعهای زمرد خوش رنگ بی عیب توی سنگها بود
نمونه معدن زمرد سبز وغیره را هم دیدیم اما همه بزرگ نیست بود خلاصه انقدر از نمونه معادن
بود که حساب نداشت و مجالی میخواست که مدتها یکیک را بدقت دیده با معلمین سؤال و جوابها
بکنند تا چیزی بفهمد نه که در پنج دقیقه ما میخواستیم جمیع سنگها را دیده و بدانیم که هر یک را از کدام معدن
آورده و خواص و طبیعتش چیست البته محال بود رفتیم مرتبه بالا که فسیلها را آنجا چیده بود یعنی استخوان
حیوانات از قبل از طوفان نوح و بعد از آن و حیواناتیکه حجریت یافته اند بسیار چیزهای عجیب و غریب بود
دانستن تفصیل آنها علمی مخصوص است و در اینجا نوشتن مناسب نیست و بعد از این گردشها رفتیم
بمنزل   روزی رفتیم بگردش عمارت لوکسامبورغ باغ و عمارتیست بسیار بزرگ و عالی که از
عهد لوی سیزدهم بنا شده است باغش حالا عامه است که مردم هر روز آنجا بگردش میروند گلکاریها
بسیار خوب دارد چون هوتل دویل دار الحکومه حالا خراب است و آتش زده اند این عمارت را دار الحکومه
شهر پاریس قرار داده اند رسیدیم بباغ مسیو دوال حاکم پاریس و مسیو الفاند مهندس شهر پاریس وغیره
اینجا بودند کوچهای پاریس که باین طور راست و وسیع و مسطح شده و خیابانها را باین نظم و سلیقه درخت
کاشته اند همه از روی دستور العمل و اهتمام مسیو هوسمان حاکم سابق پاریس که در عهد ناپلیون بوده و
این مهندس درست شده است قدری در توی باغ نشستیم و از آنجا برای تماشا و اشکال وغیره
بعمارت رفتیم مسیو تیرن که رئیس مجلس شهری پاریس است بحضور آمد عمارت لوکسامبورغ از عمارات
عالیه پاریس است لوی فلیپ مجلس سنای دولت را آنجا قرار داده بود عمارتی بسیار عالی لوی فلیپ

ساخته است متصل باین عمارت است که اجزای سنا آنجا مینشینند تا آخر عهد ناپلیون هم اهل
سنا آنجا بودند بعد از جمهوری موقوف شد حالا در همان اطاق سنا دیدم یکصد نفر معلم شاگردان
مدارس را امتحان میکردند هر شاگردی که از این امتحان بیرون برود میتواند مفت داخل سایر مدارس عمده
شد سنا عبارت بوده است از صد نفر که بعضی از بزرگان و اعیان و سرداران مسن دولت که بیکار
باشند بهر یک سه هزار تومان مواجب میدادند و داخل این مجلس میکردند که آنچه مصلحت از مجلس
دارالشورای وکلای ملت بیرون می آمد تا بامضای اهل این مجلس نرسد مجری نمیشد حالا بالمره متروک است
خلاصه تالارها و اطاقهای بسیار عالی داشت اما صد حیف که همه اطاقها را از میان بریده تخته
بندی کرده اند در هر مکان یک دایره و مجلسیست از اجزاء حکومت شهر که در هر یک جمعیت
زیاد و دفترها و کتابها و اسباب تحریر بسیار از کاغذ و قلم و مرکب و غیره ریخته است خلاصه عمارت را
از شکوه انداخته اند اما هر وقت بخواهند تخته ها را برداشته مثل اول میکنند پرده های اشکال بسیار خوب
داشت از کارهای قدیم و جدید خیلی تماشا کردم کلیسای بسیار خوب بزرگ بلندی در پاریس است
که از بالای ارک تریومف دیدم اسمش پلنتئون *Pantheon* لوی پانزدهم ساخته است
اول کلیسا بوده بعد محل قبور اشخاص معتبره شده در این اواخر باز کلیسا و عبادتگاه است منجنیق زیاد
دورش بود تعمیر میکردند گویا هنگام شورش خراب کرده بودند کلیسای دیگر هم بعد از کلیسای نتردام
در پاریس است که سنسولپیس میگویند بسیار بنای عالی است کلیسای مادلن هم که ناپلیون اول ساخته است
خیلی عالیست کلیسای زیاد دیده شد که دیگر نوشتنش لازم نیست شبی رفتیم به پاله رویال جائی است
بسیار وسیع میان حیاط باغچه و حوض است و دورش ستون و راهرو و مسقف و جلو و عقب این راهرو
دکاکین است چهارصد یا پانصد دکان دارد از هر جور چیز اینجا فروخته میشود جواهرات اصل بسیار خوب
و بدل اسباب خرازی و بلور چینی و غیره کل دکاکین را گشتم مبالغی خرید شد جمعیت زیادی بتماشا جمع
بودند روزی رفتیم بتماشای صرافخانه که هوتل دولا مونه میگویند رئیس آنجا که اسمش مسیو پارکت بود
آمد جمعی دیگر هم بودند اول رفتیم مرتبه بالا از سکه های قدیم و جدید دولتها زیاد آنجا پشت آینه ها چیده اند

از سلاطین قدیم ایران و ترکستان و چین و هند و سایر ممالک فرنگ هر جور سکه بود و هر
قسم مدال دیده شد از آنجا باطاقی که اسمش اطاق ناپلیون اول است رفتیم که همه چیزهای متعلق بناپلیون
اول آنجا بود مثل سر سکه و ته سکه و مدالهائیکه در عهد ناپلیون زده بودند برای یادگار جنگها و ولایات
مفتوحه و نشانهای قشون وغیره کلا آنجا بود نمونه ستون واندم هم که کمونها بالمره خراب کرده اند آنجا
بود بقدر دو ذرع ارتفاعش میشد از چدن ساخته اند بعینه همان ستون است اما ارتفاع ستون
اصلی چهل و شش و قطرش دو ذرع بوده است این ارتفاعش دو ذرع و قطرش یک وجب است بعضی صورتهای
ناپلیون آنجا بود گلوله از کمونها آمده و شیشه روی سر سکه ها را سوراخ کرده بدیوار رفته بود همان طور
نگاهداشته شیشه را عوض نکرده بودند گفتند برای یادگار نگاهداشته ایم گفتم بد یادگاریست خلاصه پائین
آمده اسباب سکه را تماشا کردیم با بخار حرکت میکند آنچه پول میزدند نقره بود و هر یک پنج فرانک
پول خیلی بزرگی بود گفتند حالا طلا بواسطه پولی که به پروس داده اند بسیار کم است اما نقره زیاد
و تمام پول حالا نقره است سه عدد مدال بزرگ یکی طلا و یکی نقره دیگری مس بیادگار رفتن بضرابخانه
رو بروی ما سکه زدند بخط فارسی نوشته بودند پیشکش کرده بعد آمده سوار کشتی بخار کوچکی شده
برخلاف جریان آب رفتیم بالا از قلعه شهر بیرون رفته بجائی رسیدیم که رودخانه مارن داخل سن
میشد از آنجا باز برگشتیم کنار رودخانه صفائی نداشت رودخانه سن کم عمقش دو ذرع بود قدری که
از شهر میگذرد طرفین رودخانه خانهای پست رعیتی است اغلب رخت شورخانه و حمامهائیکه
همه را توی رودخانه از چوب ساخته اند دیده میشود حمامش اینطور است که اطاق چوبی مسقف بزرگی
در توی رودخانه ساخته اند که آب از میان آن جاریست هر کس میخواهد حمام برود باید برود توی آن
اطاق خودش را بشوید رخت شورخانها هم همین طور است آنها میان جائی مینشینند و رخت میشویند رخت شوئی
همه زنست این حمامها را با بخار گرم میکنند که آدم خوب سر و تن را پاک و تمیز کند خلاصه برگشتیم
بمنزل روزی رفتیم بکارخانه گوبلن Gobelin بسیار دور بود کارخانه ایست بسیار قدیم که
فرش و قالی و چیزهای دیگر میبافند بقیمتهای گزاف خرید و فروخت میشود کارخانه متعلق بدولت است و

و رؤسای کارخانه و کارگرها مواجب خوار و اجیر دولت هستند این قالیها و بافتها بطوری خوب
و نفیس است که در اطاقها و تالارهای سلاطین محض زینت عوض پرده نقاشی نصب میکنند و در پترسبورغ
و بلجیک و فرانسه و انگلیس دیدیم که با کمال احترام در عمارات نگاه میدارند قالی در دستشان بود
میبافتند برای تالار عمارت فونتن بلو Fontainebleau که شهریست از شهرهای فرانسه
اما میگفتند در هر قالی که باین بزرگی باشد هشت سال باید کار بکنند بسیار دیر تمام میکنند اما خوب
عیبی که دارد آفتاب رنگ بافته را میبرد اما رنگ قالی ایرانی مشکل است که آفتاب ببرد از هر
شکل و پرده معروفی که بخواهند ببافند نمونه آن نقش را روبرو گذاشته اگر نمونه کوچک است بزرگتر
و اگر زیاد بزرگست کوچکتر نقش قالی را میبافند خلاصه بهر طرز بخواهند ممکن است و این کمال مهارت
و صنعت است که بیک ملاحظه نمونه بعینها میبافند چند پرده خوب برای تماشاخانه بزرگ نیمه تمام
که ناپلیون سیوم فرمایش داده بود هنوز در دست داشتند اما بنا هم تماشاخانه و این پردها
تمام خواهد شد بسیار کارخانه وسیعی است و کارگر زیاد دارد و اسم رئیس اینجا مسیو دارسل از اینجا رفتیم
بچاپخانه دولتی که کتب وغیره چاپ میکنند بعضی را با دست بعضی را با بخار هر چه بخواهند بسیار
زود میتوان چاپ زد از آنجا برگشته بتماشای عمارت لوور رفتیم در بین راه بعضی جاها که کمونها آتش
زده خراب کرده بودند دیده شد از جمله یک بنای بزرگ عالی دیوانی بود که بسیار عمارت عالی بزرگی
بود بالمره ویران شده بود و چند پل را هم خراب کرده بودند از میدان باستیل که مناره دارد معروف
بمناره ژوئیه که از بناهای لوی فیلیپ و بسیار بلند است مجسمه ملکی را از برنج مطلا ساخته اند در آن
بالاست اصل مناره هم از چدن است خلاصه وارد لوور شدیم بسیار عمارت عالی است و از
حیثیت حجاری و پردهای نقاشی وغیره نظیر ندارد تالار طولانی بود بسیار خوش وضع که اسمش گالری
داپولن میگویند یعنی والان رب النوع حسن و شعر و آواز اسباب زیادی از ظروف سنگ مرصع و بلورهای
معدنی وغیره از مصنوعات زرگرهای قدیم از طلا و نقره و بعضی اسباب طلا وغیره که از زیر خاک
در آورده اند و از بدایع و نفایس دنیا همه را در جعبهها و پشت آینهها گذاشته اند استخوان بازوی شارلومان

که پادشاه کل فرنگستان بوده درجعبه ضبط کرده اند جعبه طلائی از قدیم که بسیار خوب زرگری کرده
مال آن دتریش *Anne de Autriche* مادر لوی چهاردهم است این تالار هم از بناهای لوی
چهاردهم است شبیه تاج لوی پانزدهم است که از سنگهای بدل ساخته آنجا گذاشته اند شمشیر و عصای
شارلومان هم بود خلاصه اوطاقهائیکه پرده های اشکال بود همه را دیدم کار نقاشان معروفست و پای
هر پرده باید شخص یکروز تمام بنشیند تا نکات نقاشی آنرا بفهمد با این تعجیل که من داشتم البته درک نکات
نقاشی ممکن نمیشد از کارهای رفائیل نقاش معروف هم بود اما من پرده های کار آلبانی را بسایرین ترجیح
میدادم بسیار باسلیقه نقاشی بوده است کارهای مورلو هم بسیار خوب بود پرده های زیاد از کارها
اوستادان دیگر هم بود مثلا پرده بود که سی هزار تومان بیشتر قیمت داشت بعد از تماشای اینجا
رفتیم بباغ طویلری عمارت سوخته آنرا تماشا کردم این عمارتی بوده که در عالم مثل نداشته حال بالمره
خراب شده است و دیگر مثل آنرا هم ساختن بسیار مشکل است چراکه مخارج زیاد دارد عمارت را
با تمام اسباب سوزانده و خراب کرده اند که بهمه جهت البته صد کرور تومان متجاوز ضرر وارد
آمده است زیاده از حد افسوس خوردم باغ طویلری هم بواسطه خرابی عمارت و عدم مواظبت
از صفا افتاده است عصرها در باغ موزیک میزنند خلاصه پیاده رفتیم تا آخر باغ خیلی خسته بودم
آنجا سوار کالسکه شده رفتیم منزل ناپلیون سوم یک تماشاخانه ساخته است که از همه تماشاخانهای
فرنگ بهتر و بازینت تر است پنج کرور خرج کرده هنوز هم ناتمام است دو کرور دیگر خرج دارد
که تمام شود حالا همین طور مانده است اگرچه من بتماشای آنجا نرفتم اما خیلی تعریف میکردند
روزی رفتیم بورسایل اول بکارخانه چینی سازی سور رفتم کارخانه ایست بسیار مشهور و قدیم در
بلندی واقع شده است چینیهای زیادی که از قدیم و جدید ساخته اند همه را در اطاقها
چیده اند چیزهای بسیار بود تماشا کردیم چینیها بیشتر که از روی کارهای نقاشان قدیم مثل رافائیل
وغیره نقاشی کرده بودند و درجه هر یک مثل پرده های نقاشی بسیار نفیس اعلی بود اگر هر یک را
بهر قیمت میفروختند میخریدیم اما این نمونه ها را از کارخانه بیرون نمیبرند و هیچکس نمیفروشند کارخانه

مال دولت است هر فرمایشی بدهد تمام میکنند مثل کارخانه قالی بافی عمله مرد میگیرند روسا
مواجب کارخانه تازه گفتند ساخته اند که این کارخانه را متروک و کارخانه جدید را دایر خواهند
کرد بسیار گردش کرده تا جائی که چینی را میساختند و نقاشی میکردند و بکوره میبردند رفته دیدیم بعد
برگشته از همان راهیکه آمده بودیم مراجعت کردیم دو گلدان بزرگ بسیار اعلی و دو هزار پیشه جای
اسباب چای خوری چینی بسیار ممتاز برسم یادگاری بما هدیه دادند از آنجا سوار شده رفتیم بورسایل
منزل مسیو بوفه رئیس استقبال کردند رفتیم بدار الشوری وکلا از یک گالری مجسمهای بسیار خوب مرمر
کار اوستادان قدیم که همه صورت پادشاهان قدیم و وزرا و مردم بزرگ و سرداران و غیره
بود گذشته تا رسیدیم بدار الشوری در اطاق نشستیم هفتصد نفر وکلا در آن مجلس حاضر بودند در مرتبه
بالا زن و مرد زیادی هم محض تماشا نشسته بودند این مجلس که حال وکلا می نشینند تماشاخانه قدیم ور
سایل است که لوی چهاردهم ساخته است مسیو بوفه رئیس چون برای پذیرائی ما در عمارت خود بود
نایبش در جای رئیس نشسته بود پسرهای لوی فلیپ دومال و ژوانویل هم بودند وکلای دست
چپ و دست راست همه بودند دست چپها برضد دولت حالیه هستند چند نفر از ژنرالها و غیره
حرف زدند از انجمله ژنرال نواتل بود صدایش بسیار باریک و کم بود کسی نمیشنید که چه میگوید متصل
وکلای دست چپ داد میزدند که بلندتر حرف بزن قال و مقال غریبی بود نایب رئیس متصل زنگ
میزد که ساکت باشند بسیار مشکل است که درین مجلس کسی بتواند حرف بزند بسیار تماشا داشت
یکساعت آنجا نشستیم بعد برخاسته از همان راهی که آمده بودیم برگشتیم مرشال ماکماهون هم آمده
بودند با مرشال و مسیو بوفه و غیره جمیع اطاقها و تالارهای ورسایل را گردش کردیم اوطاقها و
تالارهای بسیار بزرگ خوب دارد آنقدر پرده نقاشی و مجسمهای مرمر و غیره دارد که حساب
ندارد پرده های بسیار اعلی از کارهای نقاش هوراس ورنه Horace Vernet
که بسیار خوب کشیده است پرده های جنگهائیکه با اعراب الجزایر در زمان لوی فلیپ و غیره شده
و جنگهای ناپلیون سوم در ایطالیا با دولت نمسه و غیره و پرده های جنگهای ناپلیون اول و غیره از

از کارهای استادان قدیم بسیار بود بطوریکه اگر شخص یکسال تمام بخواهد بدقت پردهها را تماشا
کند تمام نمیشود اغلب این اطاقها را هم دفترخانه وکلا و وزرا قرار داده اند از آنجا آمدیم رفتیم باد ور سخنش
کاغذ و دفتر و گذاشتن میز و صندلی وزرا و محررین دفاتر تالارها را از شکوه انداخته اند بسیار خسته
شدیم آمدیم پائین قدری هم در باغ در کالسکه گشتیم منبع فواره یکطرف باغ را باز کرده بودند آب
از فواره میجست خیلی صفا داشت برگشته رفتیم منزل از ده و اور ده گذشته بسنکلو رسیدیم از آنجا
بده بولن و از آنجا به بوا دو بولن تا رسیدیم بمنزل در سن کلو چند قوچی از دو زده بودند در ده لوسیا
بازار خوبی بود که اسباب زیادی چیده بودند امروز در ورسایل میان اشکال مجسمه تمثالها دیدم که
که پرنسس ماری Princesse Marie دختر لوی فلیپ که شوهر کرده بود ان مرد خودش حجاری
کرده بود دیدم بسیار خوب ساخته بود   روزی رفتیم بباغ وحش و نباتات از منزل تا اینجا راه طولانی
بود رئیس اینجا که اسمش مسیو بلانشار و هفتاد و پنجسال از عمرش رفته بود استقبال کرد با نایش و غیره جمعیت
زیادی بود از محلات آخر شهر پاریس که اغلب رعیت و کارگر بودند بازنهاشان همه تماشا آمده
بودند باغ حیوانات و نباتات بسیار وسیع است در باغ نباتات گلهای بسیار خوب با سلیقه
کاشته اند از همه گلها و نباتات در اینجا هزار و صد گذاشته اند و گیاهها و دواهائیکه مربوط بعلم طب است
همه را کاشته بعمل آورده اند معلمین علم نباتات و حیوانات برای فهمیدن و فهماندن خاصیت
هر گیاهی همیشه در اینجا کار میکنند اوّل گرمخانهها را که نباتات ولایات گرمسیر را در اینجا بعمل آورده
اند گردش کرده بعد بباغ حیوانات رفتیم هر نوع حیوانی را از پرنده و درنده و چرنده و قفس مخصوص
کرده اند مرغهای بزرگ و کوچک الوان خوشکل حیوانات سبع و غیره از همه جور دیده شد اما باغ
وحش سایر ممالک وسیع‌تر است ولی هر حیوانی که در اینجا دیدم در آنجاها هم دیده بودم مگر چند حیوان
که در جای دیگر نبود من جمله مرغیست بزرگ قوی هیکل که اسمش را کازوار میگویند از استرالیا آورده اند
بسیار حیوان عجیبی است بقدر شترمرغ و اندک شباهتی هم بشترمرغ دارد اما جنس دیگر است دیگر حیوانی
تاپیر میگویند از زنگی و بنای جنوبی آورده اند بسیار شبیه است بکرگدن اما کوچکتر شبیه به کرگدن و خوک .

فرانسه ۱۴۶

و گوساله حیوانیست ببرهای درنده وحشی و پلنگهای عجیب داشت یکنوع حیوانی بود میانه
پلنگ و ببر اسمش را ژاگوار میگویند امّا به پلنگ بیشتر شباهت دارد بسیار حیوان درنده وحشی است
پلنگها و بچه کوچک زاییده بودند بسیار خوشگل شیر بال از افریق و شیرهای دیگر هم بودند یک
فیل هم بود در یک قفس بزرگ هم بقدر پنجاه میمون دیده شد حیوانات دیگر از اقسام شکار
و غیره بود چیزیکه زیاد تماشا داشت حیوانات مرده بود که در موزهٔ عمارت نگاهداشته بودند
که در دول دیگر ندیده بودم از هر قسم حیوان و ماهیهای جمیع دریاها و حیوانات دیگر از مار و خرچنگ و
نهنگ و لاک پشت و انواع طیور دیده شد تماشا و عالم غریبی داشت مثلا از ماهی کوچک تا
نهنگ را همان طور که مرده نگاهداشته اند بدون اینکه کسی بفهمد زنده است یا مرده هر مرغی از
کوچک و بزرگ که در دنیا هست از مرغ کوچک مگس ینگی دنیا الی شترمرغ همه در آنجا هست
مرغ مگس مرغیست بسیار خوش رنگ و کوچک بقدر زنبورهای بزرگ امّا همه چیزش مثل مرغ است
دیگر از این قشنگتر مرغی در عالم نیست و جز در ینگی دنیا هیچ جا نیست همه مرغهای مرده را از زنده‌ها
با تخم خودشان و با همان لانه که بجهت خود درست کرده اند تحصیل نموده در پشت آینهها چیده
و حالتی که در روی لانه و تخم میخوابند چنان مجسّم کرده اند که هیچ با زنده فرق ندارد از تخم مرغ مگس که
کوچکتر از آن تخمی نیست و بقدر یک پسته نمیشود گرفته تا تخم مرغ رخ و شترمرغ که از جمیع تخمها بزرگتر
است در یک اطاق گذاشته اند امّا در آنجا چهار عدد تخم مرغ دیدم که هر یک بقدر خربزه بزرگ بود
گفتند این نوع مرغ حالا در دنیا وجود ندارد و این چهار تخم را از جاهای زیاد و سیاحت بسیار در
جمیع بلاد عالم عاقبت گویا در افریقیا و ینگی دنیا بدست آورده اند تخم را بلند کردند بسیار وزین
بود بقاعده باید جوجه که از میان این تخم بیرون می آید بقدر خروس خیلی بزرگی باشد مرغ سیمرغ و رخ
که در کتب ملاحظه شده است باید از همین تخمها باشند و الآن این بیضه ها را یکی هزار تومان نمیدهند
ماهیهای عجیب و غریب بود دیده شد که از بزرگی و غرابت بنوشتن نمیآید میمونهای عجیب و غریب بود باقسام
مختلفه که یکنوع از بزرگی بقدر اسب و دیگری از کوچکی بقدر موش بود بمراتب جثه اجسام آنها را

که

همانطور مثل زنده نگاهداشته اند از جمله میمونیست که اسمش گوریل است در مملکت افریقیه هم
میرسد که از بزرگی و هیبت و قوة و بازو و پنجه و پا و دندان از ببر بزرگتر و بالاتر و قدش و قد انسان بلکه
بلندتر است یک جفت نر و ماده بودند ماده اش کم جثه تر است دیگر میمونیست که در جزایر برنیو و
سوماطرا و جزایر تیمور هم میرسد اسمش اورانگ اوتانگ *Orang Outang* است
اگرچه از میمون گوریل کوچکتر است اما این هم خیلی تعقل دارد بسیار درنده و بزرگست یک لاک پشت
روی میزی گذاشته بودند بقدر حوض بسیار بزرگی آنهم چیز غریبی بود که جز بدیدن نمیتوان تصور آنرا نمود و مارها
بسیار بزرگ که درحقیقه همان اژدهای معروفست دیده شد در حوض مصنوعی ساخته و جثه مارهای عظیم را
بر دور آن پیچانیده بودند که هیچ با مار زنده فرق نداشت تماشای عجیبی داشت نه اینکه مثلی این حیوانات را
برای فریب مردم از روی صنعت کم و زیاد کرده باشند بلکه از بزرگ و کوچک هرچه درین موزه است
همان حیوان اصلی است که خداوند عالم خلق کرده است و فرنگیها درحقیقت زحمت زیاد و مخارج
بسیار و مبالغ گزاف اینها را از اقصی بلاد عالم جمع کرده برای ترقی علم و زیادی بصیرت و نمودن
قدرت خداوند در خلق اقسام مخلوقات عجیبه بمردم فراهم آورده و متصل هوا طلب نگاهداری
آنها هستند الحق زحمت بسیاری کشیده اند این حیوانات مرده و استخوانها و مرغها را باید حقیقة انسان
یکماه بنشیند تماشا کند تا چیزی بفهمد من درین ربع ساعت چه میتوانم بفهمم آمدم پایین و با اینکه
دیگر هیچوقت بجهة تماشا نداشتم بقفس حیوانات زنده رفته همه را دیده از آنجا رفتم منزل آتارییس که
سنّش هفتاد و پنج یا هشتاد سال بود و همه جا با من همراهی کرد بقدر یکفرسنگ راه رفت هرچه میگفتیم برگردد
باز میآمد میگفت مدة العمر مسکرات نخورده و همیشه دیگرانرا هم منع میکنم در فرنگستان مجلس مخصوصی
است و اجزایش یادداده که همیشه در تدبیر متروک کردن شرب هستند اما بسیار خیال مشکلی است
بخصوص در فرنگستان مگاتریوم حیوانی در دنیا بوده است قبل از طوفان نوح که از جنس فیل ولی بزرگتر است
خرطوم هم ندارد استخوان آنرا پیدا کرده در باغ وحش گذاشته اند پاریس تماشاخانهای متعدد دارد
یکشب هم بتماشاخانه بزرگ رفتیم همه سفرای خارجه با زنهایشان و مرشال ماکماهون و مسیو بوفه هم

فرانسه ۱۱۴۸ صاحبمنصبان وغیره و همراهان ما بودند تماشاخانه بسیار بزرگ معتبریست پنج مرتبه با چهل چراغ
زیاد و جمعیت بسیار هم بود رقاصها و خوانندها خوب خواندند و رقصیدند بخصوص در پرده زیر
دریا که دخترهای دریائی هم رقصیدند شبی رفتیم بعمارت الیزه برای شب‌نشینی همه خانمهای معروف
شهر و سفرا و زنهایشان و صاحبمنصبان فرانسه و ایرانیها موعود بودند آتشبازی و چراغان خوبی در باغ
الیزه کردند باغ بسیار خوبیست با حوض و فواره و چمن و اشجار توی باغ از روشنی الکتریسیته که
از پشت بام بزمین افتاده بود مثل مهتاب روشن بود مرد و زن که درین روشنی مصنوعی راه میرفتند
جلوه و تماشای مخصوصی داشتند رفتیم مرتبه بالا گشتیم عمارت بسیار خوبیست کوبلن‌های خوب دارد
این عمارت را کنت دورو ساخته است صد و پنجاه سال قبل ازین بعد از فوتش معشوقه لوئی پانزدهم
که اسمش پومپادور Pompadour بود خرید و خیلی وسعت داد بعد از مردنش بپادشاه
رسید بعد مورات داماد ناپلیون اول خرید خلاصه بعد از گردش و صحبت آمدیم منزل شبی را هم دوک دو بروگلی
وزیر خارجه در عمارت وزارت خارجه که نزدیک کوردسیلا توی منزل ماست سواره و بوفه داد شب را
با وجود اینکه از راه منزل ما آنجا بسیار نزدیک بود اما با کالسکه و تشریفات و سواره نظام و غیره
از دور عمارت گشته بوزارت خارجه رفتیم همیشه درین عمارت مهمانیها و بالها بوده است اما بعد از
جنگ با پروس و رفتن وزرا بورسایل تا امشب در این عمارت بسته بود مرشال ماکماهون و مسیو بوفه
و همه صاحبمنصبان و جنرالها و سفرای خارجه و سایر نجبا و بزرگان از زن و مرد بودند عروس وزیر
دولت خارجه چون صاحبخانه بود دست باو داده در باغ و اطاقها گشتیم توی باغ چراغان و آتشبازی
خوبی کردند خوش گذشت بعد از ساعتی مراجعت بمنزل شد روزی رفتیم بگردش ونسن که بسمت
جنوب پاریس خارج از شهر است صحرائی بوده است چمن و جنگل ناپلیون سوم در آنجا خیابانها و دریا
چها و جاهای باصفا ساخته است از بولوار پرنس اوژن و از پلاس دشاتله و از پلاس باستی
گذشته رفتیم از دروازه شهر بیرون دروازهای شهر پاریس مثل دروازهای ایران نیست که در
داشته باشد درش از زنجیر آهنی است خلاصه از کالسکه پیاده شده رفتیم قلعه و خندق پاریس را تماشا کردیم

فرانسه ۱۴۶۹

دیوار قلعه که در حقیقت دیوارهٔ خندق شهر است نه ذرع ارتفاع دارد یک ذرع هم خاکریز
بالای دیوار است که ده ذرع ارتفاع میشود نه ذرع دیواره هم از سنگ تراش است بقدر آجر یک
اندازه و بالای آن لبه ایست از سنگ بزرگ تراش ساخته و در زوایای دیوار هم سنگ بزرگ
تراش گذاشته اند اما دیوار خندق از طرف صحرا ارتفاع زیادی ندارد و مالیده ساخته اند که میتوان
پیاده توی خندق رفت عرض خندق هم ده ذرع میشود همه اطراف شهر پاریس بهمین طور است این
قلعه را در عهد سلطنت لوی فلیپ که سی سال میشود ساخته اند برگشته سوار کالسکه شده رفتیم بدر باغچه
رسیده بکنار نهری که آب خوبی میامد رفتیم بسیار جای باصفائی بود گل و گیاه زیادی داشت خلاصه
از پلی رفتیم بجزیره که توی دریاچه بود کلاه فرنگی کوچکی از ستونهای سنگی غیره روی تخته سنگی ساخته
بودند و زیر آنرا امغاره درست کرده بودند که سنگها مثل غار برفی آویزان شده بود و از بالا
سوراخی کرده و لولهٔ نازکی گذاشته بودند آب باریکی بسنگها میخورد و قطره قطره مثل حالت طبیعی آب
میریخت پائین بسیار باصفا بود قدری آنجا نشستیم چند نفری از فرنگیان و زنها آنجا بودند صحبت
شد بعد پیاده رفتیم توی همین جزیره مهمانخانه بود کلاه فرنگی خوبی برای موزیک زدن ساخته
بودند دو قایق آوردند سوار شده قدری گشته رفتیم بمحلی که کالسکه‌ها بود بیرون آمده سوار شده
از دروازهٔ دیگر از بولوار دوسبستپل رفتیم بمنزل در کوچه نزدیک عمارتی جمعیت زیادی دیدیم اینها
منتظر ما هستند معلوم شد جنرال باژول مدرسه خواهران ترحم دینی را خبر کرده بود پیاده شده وارد مدرسه
شدیم یکی از کشیشان فارسی خوب حرف میزد چندی در مدرسه خسروآباد ارومیه آذربایجان معلم اطفال
کاتولیکی آنجا بوده است زنهای از دنیا گذشته که سیاه پوش هستند و کلاههای سفید عجیبی دارند مثل
گوش فیل خیلی بودند و در کمال خوبی مراقب تربیت شاگردها هستند این شاگردها شش مرتبه هستند
و مدرسه هم شش مرتبه دارد که در هر مرتبه یکدرجه از شاگردان هستند از اطفال سه ساله و چهار ساله
الی دخترها و پسرهای بیست ساله آنجا تحصیل میکنند هزار نفر شاگرد آنجا نگاه میدارند اغلب اطفال
یتیم را آورده پرستاری میکنند و از هر علمی درس میدهند از مدرسه جغرافیا زبان خیاطی گلسازی

فرانسه ۱۵

وغیره دختر با گلهای خیلی خوب میسازند یک دسته گل بسیار خوب بیادگار بما دادند بقدر دویست
نفر بچه چهار ساله را در کمال ادب وخوبی در مراتب پلهای تخته اطاق تعلیم خانه نشانده بودند زن
پیرزاده که معلمهٔ آنها بود آواز و تصنیفی برای مدح ورود ما بشعر فرانسه یاد داده بود که اطفال بنظم
تمام میخواندند دخترهای بزرگ هم در مراتب بالا آواز و اشعار خوب میخواندند خیلی از وضع و حالت
پرستاری اطفال آنجا و شاگردان خوشم آمد معاودت کردم شب را رفتیم در سیرک آنقدر بازیهای
عجیب از اسب بازی وغیره در آنجا دیده شد که عقل حیران ماند مثلا یک اسب جلو میزی نشسته
غذا میخورد اسب دیگر میرفت دستمال سبد شراب وغیره بدهن گرفته میآورد خدمت میکرد اسب
دیگر با دستش خمره میچرخاند معلم میگفت لنگ شو فورًا لنگ میشد میگفت بمیر میمرد و همچنین سایر
احوال حجار یکه مجسمه از مرمر میسازد و همه روزه در منزل از گل شکل ما را میساخت حوصله غریبی داشت
از صبح الی غروب آفتاب کار میکرد صورت ما را بسیار خوب از گل میساخت بعد از مرمر خواهد ساخت
اول گلیست مخصوص این کار که صورت را از روی هر کس که بخواهند شبیه درست کرده بعد از
گچ میسازند بعد از آن از مرمر حجاری میکنند صورت ما را از قراریکه میگفت بعد از چهار ماه
بطهران خواهد فرستاد در پاریس قهوه خانهای متعدد دارد اما از قراریکه میگویند دو قهوه خانه
که در آنجا ساز و رقص و آواز هست بسیار معتبر است که کافه شانستان میگویند مثل تماشاخانه
جائیست میان شهر نزدیک بهم هستند درخت زیاد و خیابانهای خوب دارد هر شب چراغ زیاد
روشن میشود از اول غروب شروع میکنند بموزیک زدن صندلی زیادی چیده اند مقابل
نشیمن مردم عمارت قهوه خانه است مقلد خواننده رقاص شعبده باز آدم باز وغیره جلو مردم
توی عمارت میروند میخوانند آدم باز چیز غریبی است شخصی است جوان پهلوان لباسی میپوشد
برنگ بدن تنگ و چسبان مثل اینکه لخت باشد یک بچه چهار پنج ساله را که بدذات ترین
اطفال است با یک پسر بزرگتر که سنش دوازده سیزده سال است اینها را بطوری دو دست
و پا بازی میدهد و بهوا میاندازد باز بروی دو پا زمین میآیند و در آن واحد پسر یا طفل را به [illegible]

سر پا روی انگشتها بر ده چرخ میزند و هوا انداز[ن]د میگیرد و آنها هم روی سر و دست و پای این
مرد طوری معلقها میزنند که نوشتن نمی آید البته بچه را که بهوا پرت میکرد پنج شش ذرع بالا میرفت و در روی
هوا معلق زده باز دو پا بزمین میافتاد اگر چه من خودم قهوه خانه نرفتم شنیدم و در سیرک دیدم این سیرک
تابستانی است سیرک زمستانی هم هست که بمسافت زیادی دورتر از اینجاست مهمانخانهای متعدد
بسیار خوب در پاریس است گراند هوتل که از همه بزرگتر و بهتر و مثل عمارات خوب سلاطین است
از اسباب زینت هرچه شخص بخواهد در این مهمانخانه موجود و از ماکولات و مشروبات همه چیز
حاضر است باغی در پاریس است که اسمش را مابیل میگویند باغ بسیار خوبیست هرشب باز است
دری دارد محکم از آهن از هرکس که داخل میشود پنج هزار میگیرند البته هر شب قریب دو هزار نفر آمد
شد میکنند چراغ زیاد در باغ روشن میشود خیابانهای خوب حوضها جا بجا که مثل کوه و آبشار طبیعی
ساخته اند دارد وسط باغ کلاه فرنگی جائیست که موزیک میزنند قهوه خانه و اطاقهای خوب
پرچراغ دارد زنهای خوشگل از هر قبیل زیاد اینجا میروند جای غریبی است مثل این باغ هم یکی در لندن
است اما هیچیک بنظر ما نرسید جمعیت پاریس را قریب چهار کرور میگویند   در پاریس خبر رسید
از طهران که فخرالدوله عمهٔ ما که دختر نایب السلطنه و زنی بسیار محترم بود رحلت کرده مایهٔ هم و غم
واندوه شد   در پاریس و انگلیس و المان اسبهای غریب قوی هیکل که دست و پا و سم آنها مثل
فیل است و بار زیاد میکشند خیلی دیدم که بارها های بارکش بسته بودند در فرنگستان رسم است
که هر خانواده همه یکرنگ لباس میپوشند مثلا چهار خواهر همه باید لباسشان مثل هم باشد خوب
رسمی است   **روز شنبه بیست و سیوم شهر جمادی الاولی**   از پاریس حرکت شد
بشهر دیژون که یکی از شهرهای فرانسه است صبح زود از خواب برخاسته با مارشال ماکماهون وزیر
دولخارجه سفیر کبیر استریه میسیو بوفه رئیس دارالشوری و سایر بزرگان و جنرالهای فرانسه و اهل قلم
همه بودند سوار کالسکه شده راندیم مارشال ماکماهون وزیر دولخارجه صدراعظم در کالسکه بودند
از بولوار دایطالیا و مونمارتر و بولوار دساتود و عبور شد از میدان باستیل و غیره گذشتیم جمعیت

زیادی بود هوا هم گرم تا رسیدیم بکار جنوب پیاده شده قدری در اطاق کار نشستیم ن و مرد
زیادی آنجا و غیره آمده بودند میسو بیتر یرا که در عهد ناپلیون سیوم جزو وزرا و رئیس مجلس کسیل و تا بوده
و حالا رئیس راه آهن جنوب لیون و دیژون است مارشال معرفی کردند تا دیژون همراه ما است
خلاصه بعد از یکربع ساعت نشستن بکالسکه بخار داخل شدیم گویا همان کالسکهائی بود که از شربورغ
سوار شدیم راندیم و پاریس از نظر غایب شد رفتیم رو به دیژون حالت و هیئت اراضی مثل سایر جاها
همه جا حاصل خیز و سبزه و چمن و درخت آبادی پیوسته بود ده و خانهای کوچک و بزرگ و دره
و تپه هم بعضی جاها دیده شد و تفصیل اسامی شهرها و استاسیونها از پاریس الی دیژون از این قرار است
مونتورو لاروش تونر دارسی دیژون خلاصه شش ساعت و نیم بلکه هفت ساعت طی مسافت
شد کالسکه هم در نهایت سرعت میرفت ساعتی ده فرسنگ غروبی رسیدیم به دیژون حاکم
شهر که حاکم کت دراست اسمش لیون دوناسان با نایبش و بزرگان شهر و غیره دم کار حاضر بودند این
حاکم از جانب مرشال بگاه است مأمور شده است این مملکت را کلیته Bourgogne
بورگن میگویند یک قسمت از بورگن کوت دور است که پای تختش دیژن است حاصل انگور در این
مملکت زیاده از حد است شراب اینجا مشهور است بهمه دنیا میبرند هر کس آن صحرا و تپه های تاکستانها
ملاحظه میکند که این همه انگور کجا صرف میشود وارد شهر شده از کوچهای تنگ گذشتیم این شهر را در
جنگ آخر دو مرتبه قشون پروس گرفته و داخل شده و انواع اذیت باهالی اینجا کرده جریمه زیاد
سیورسات و آذوقه بسیار گرفته اند حتی چند زن دیده شد که زخمی کرده بودند و بیچاره ها معیوب
شده بودند عمارت بزرگی دیده شد که از قدیم ساخته اند یعنی امیر بورگن ساخته است برج بلندی
هم داشت مثل برجهای عمارات ایران چون در قدیم اینجا مملکتی علیحده بوده و رئیس مستقلی داشته است
لهذا بنا و شهر را مستحکم کرده بودند بعد فرانسه بمملکت خود منضم کرده که هنوز جزو آن دولت است
چند کلیسای بسیار قدیم دیده شد بناهای کهنه عالی است یکی خراب شده بود تعمیر میکردند یک تماشا
خانه داشت که حالا بسته بود رفتیم بخانه حاکم خانه خوبی بود تازه ساخته و تعمیر کرده بودند باغ کوچکی

در جلو داشت خلاصه شب را زود خوابیدم خردل خوبی در این شهر عمل می‌آورند

روز یکشنبه بیست و چهارم امروز از دیژن به ژنو رفتیم صبح بزرگان شهر حضور آمدند بعد رفتیم بکالسکه الی کار صدراعظم و حاکم پیش بار نشسته بودند جمعیت زیادی بود جمعیت این شهر چهل هزار نفر است راه امروز تا ژنو هفت ساعت و شهرهای عرض راه باین تفصیل است شانی ناکن بورغ امبریو کولوز بلگارد که آخر خاک فرانسه است تا امبریو همه راه صحرا و دره و تپه کوچک بود و از این استاسیون ببعد کوهها و درهای بزرگ افتادیم که رودخانه رن از دست راست از توی دره جاری بود که از دریاچه ژنو خارج میشود و بشهر لیون وغیره رفته در مارسیلیا بدریای سفید میریزد منبعش از کوه سن گوتار الپ است همانقدر آبیکه داخل دریاچه میشود همانقدر هم خارج شده موسوم برود رون میشود خلاصه نهار را توی کالسکه خوردیم کالسکه بسیار تند میرفت از استاسیون امبریو که گذشتیم همه جا دره و تپه و کوههای عظیم و در طرفین راه دهات و آبهای خوب بسیار با صفا بود کم کم پیش رفتیم از چند سوراخ کوه پیاپی گذشتیم یکی از سوراخها بسیار طولانی بود پنج دقیقه طول کشید از دره‌ها و کوهها که گذشتیم قدری جلگه دیده شد اما باز هم کوهستان است کوهها برف دارد الپ و مون بلان و قله‌های بزرگ کوههای ساووا و ایطالیا پیدا است شهر غروبی بود که ژنو رسیدیم رئیس جمهوری ژنو که پرزیدان است اسمش مسیو سرزل است و رئیس مجلس شورای ژنو که اسمش اوژن ویل است با ایلچی سویس که در پاریس بود و سایر بزرگان شهر و ژنرال دوفور که مرد نود ساله ایست و در قشون ناپلئون اول هم خدمت کرده و در سویس معتبر و در علم نقشه کشی بسیار معروف است اینجا بودند مهمانداران فرانسه که اسامی آنها از قرار تفصیل است ژنرال پاژول و ژنرال اردونه کلونل شوردن و مسیو لی برستن از اینجا که آخر خاک فرانسه است مرخص شده رفتند در اطاق کار ایستادیم پرزیدان نطقی کرد جوابی دادیم بعد من و صدراعظم و هر دو رئیس جمهوری بکالسکه روبازی نشسته راندیم منزل ما مهمانخانه بزرگ Hotel de Berg است تا مهمانخانه مسافتی بود از کثرت

جمعیت امکان عبور از کوچه‌ها نداشت با اینکه چند نفر عمله احتساب بودند باز دفع و منع مردم
ممکن نبود زن مرد پیر جوان بچه همه توی هم ریخته بودند و اسبها بطوری زور می‌آوردند که کم مانده بود
کالسکه را خطری برسد اسب و مردم طوری بهم فشار میدادند که نزدیک بود مردم زیر چرخ و کالسکه
بروند اطفال گریه میکردند دخترها و پسرها از فشار بهم داد میزدند بالاخره با هزار زحمت رفتیم
منزل مهمانخانه بسیار عالی است بالا و پائین و طاقهای بسیار دارد و مثل عمارت سلطنتی است
آنچه بناهای عالی در فرنگستان بخصوص درین شهر دیده میشود همه مهمانخانه است از جلو مهمانخانه
رودخانه رون Rhone میگذرد بسیار آب گوارای خوبی دارد آبش از صفا کبودی
میزند جزیره مشجر کوچکی در توی رودخانه مقابل مهمانخانه است دورش مشجر است پلهای متعدد قشنگی
دارد ولی دو پل طولانی از چوب و پایه‌های محکم دارد که بسیار معتبر و وصل مهمانخانه است شهر در دو
طرف رودخانه واقع شده بسیار عمارات عالی و مدارس خوب و کوچه‌های سنگ فرش وسیع تمیز دارد
تمام عمارات پنج شش مرتبه است اما با وجود این ارتفاع شهر خیلی دلباز و قشنگ است مردم مهمان
نوازی دارد و کارخانه‌های ساعت سازی و موزیک سازی اینجا مشهور است جمیع سازهای
جعبه و بلبلها و مرغهای مصنوعی که میخوانند همه را اینجا ساخته بسایر ممالک میبرند همراهان همه در
همین مهمانخانه منزل دارند چون وضع حکمرانی دولت سویس طوری دیگر است و قواعد دیگر دارند
و خانه و مکان دولتی نداشتند لهذا در مهمانخانه منزل شد سایر سلاطین و معتبرین هم که اینجا
بیایند سوای مهمانخانه جائی نیست که بتوانند منزل کنند کوههای الپ و مون بلان از منظره
مهمانخانه پیداست بسیار پربرفست اما کوه دماوند ایران ازین کوهها خیلی بلندتر و قشنگتر
راست حکیم طولوزان که بشهر سنت اتین فرانسه رفته بود هنوز نیامده است روز
دوشنبه بیست و پنجم ۲۵ در ژنو توقف شد امروز صبح سوار کشتی بخار سویس شده
رفتیم برای سیر دور دریاچه ژنو همه همراهان با دو نفر از رؤسای سویس و ایلچی سویس و ایلچی ایطالیا مقیم
پاریس و مسیو دوبسکی ایلچی اطریش مقیم طهران که تازه از اطریش آمده است و سایر فرنگیان بودند

طرف راست دریاچه قدری ابتدا خاک سویس است بعد از آن خاک مملکت ساوا و متعلق
بدولت فرانسه است که این مملکت را بعد از جنگی که ناپلئون سیم با نمسه کرده آنها را شکست داد و
مملکت لومباردیا که از ایطالیا بود و نمسه ها چندین سال بود گرفته بودند باز بدولت ایطالیا داد
دولت ایطالیا هم در عوض زحمتهای فرانسه ایالتین نیس و ساوا را بدولت فرانسه واگذار کرد که
خاک ساوا تا لب دریاچه حالا مال فرانسه است و چند فرسخی که از آن طرف رودخانه شهر ژنو
میگذرد داخل فرانسه میشود خلاصه اول که از بندر ژنو حرکت میشود عرض دریاچه کم است بعد کم کم
عریض میشود که منتهای عرض این دریاچه متجاوز از دو فرسنگ است عمقش از اینجا الی صد ذرع می گفتند
همه جا کشتی بخار بزرگ میرود سنگ بزرگ و جزیره هیچ چه در میان و اطراف دریاچه نیست گاهی
که طوفانی میشود امواج بزرگ هم بر میخیزد طول دریاچه دوازده فرسنگ است در شش ساعت با کشتی
بخار سیر کردیم کشتی ساعتی سه فرسنگ میرفت اما دور دریاچه از خشکی بایستی فرسنگ باشد از دولت
و کمپانی سویس سی چهار کشتی بخار هست که همه روزه سیر و عبور میکنند و سیاح وغیره حمل میکنند از دولت فرانسه
هم دو سه کشتی بخار هست کشتی بادی هم زیاد هست سواحل خاک فرانسه آباد و بیش از سواحل سویس
است اطراف دریاچه همه کوههای بلند است کوههای الپ هم از دور پیداست خیلی پر برف
و با صفا نهار مختصری در کشتی خورده راندیم از آخر خاک فرانسه رد شده از دره هم که رود رن
بدریاچه میریزد گذشته بشهر ووی Vevay رسیدیم شهریست بسیار قشنگ در کنار دریاچه
رو بطرف مغرب واقع است کنار دریاچه و دامنه کوه تک تک خانه داشت حاصل اینجا هم همه
انگور است هرچه نگاه میکردیم از پای دامنه تا سر قله کوهها هرجا که ممکن شده و زمینش نرم بوده درخت
تاک کاشته بودند توی شهر فواره های زیاد داشت که منبع آنها را از بالای کوهها قرار داده
بودند که بواسطه ارتفاع منبع خیلی بلند میجست زیاد و تماشا داشت مهمانخانه های بسیار عالی داشت
مسیو سرفل پیر ایران که وطنش شهر ووی است ما را نهار مهمان کرده بود در مهمانخانه [illegible]
یعنی سه تاج نهار حاضر کرده بودند از کشتی بساحل آمده سوار کالسکه شدیم زنهای بسیار خوشگل دیده

شد از اهل نیکی دنیا. انگلیس و غیره اینجاها زیاد بسیاحت میآیند اهل بلد دعوا خیلی بودند
داخل مهمانخانه شدیم بسیار عمارت عالی است پادشاه هولاند کیوم ویلحلم که چندیست در اینجا سیاحت
میکنند در تالار مهمانخانه ایستاده منتظر ما بودند وارد شده دست با ایشان دادم صحبت شد
بعد رفتیم سر میز نشستیم نهار مفصلی خورده شد موزیکان میزدند همه همراهان در سر میز بودند پادشاه
هولاند هم جلو ما نشسته بودند زیاد صحبت شد بعد از نهار برخاسته در باغ کنار دریا جلو مهمانخانه
گردش کردیم زنها و دخترهای زیاد و مردها از هر جور بودند در این گردش پادشاه هولاند آمده
گفتند میخواهم مرخص شوم دست با ایشان دادم بعد در دکانی رفته چند عکس بسیار خوب از دور
نماهای کوههای الپ و غیره خریدیم سوار کالسکه شده از راهی که آمده بودیم رفتیم بکشتی راندیم
طرف ساحل سویس از چند قصبه و شهر معروف اطراف دریاچه که بدین تفصیل است لوزان
Lausanne بیون رول مورژ کولی گذشته وارد ژنو شدیم آتشبازی و چراغان خوبی کنار
دریا و توی کشتی کرده بودند بعد رفتیم منزل از کنار دریاچه در خاک سویس دو خط راه آهن کشیده
اند تا دره و شهر سیون میرود دست راست دریاچه رشته کوههای الپ و دست چپ سلسله
کوههای ژورا است **روز سه شنبه بیست و ششم** ۲۶ صبح بعد از نهار سوار کالسکه شده از
رودخانه گذشته طرف کوههای ساوا که خاک فرانسه است بگردش رفتیم و بهمین راه صنیع الدوله
مرخص شده برود شهر تورن برای تعیین مکان همراهان امروز اعتضاد السلطنه عماد الدوله علاء
الدوله میرزا ملکم خان حکیم الممالک مسیو ریشار هم رفتند بشهر برن خلاصه رانده از حول و حوش ژنو
گذشتیم راه کالسکه سربالا و با پیچ و خم بود هوا هم بشدت گرم بود از شهر ژنو که میگذرد خاک ساوا
و فرانسه است خاک فرانسه و سویس مخلوط بهم است دهات کوچک با صفا سر راه روی تپه ها
و دامنه کوهها بود از رودخانه عظیمی هم گذشتیم که از کوهها و دره های ساوا میآید و آخر منتهی برود
رون میشود راه سربالا را با کالسکه رفتیم آخر راه مهمانخانه خوبی رسیده بمهمانخانه من سوار
اسب امین الدوله ابراهیم خان سوار اسب حسام السلطنه شده چند اسب دیگر هم از فرنگیها آورده

بودند سایر همراهان سوار شدند معتمدالملک با کالسکه‌ها رفت بمهمانخانه ما راندیم ببالای کوهی
که مشرف بمهمانخانه بود سایرین هم عقب ما بودند فرنگی صاحب اسبها که مرد معتبری بود و اسبهای
خوب داشت همراه بود اما نمیتوانست سواره با ما بالای کوه بیاید همه جا از عقب پیاده میآمد
راه بدی بود جنگل کوچک درهمی هم داشت که هیچ راه آن معلوم نبود اما من هر طور بود از توی
جنگلها و درختها رفتیم بالای کوه دریاچه ژنو و همه کوههای پر برف آلپ و ساوو و اومون بلان
وغیره از بالا پیدا بود قدری تماشا کرده بعد از شدت گرما رفتیم بسایه جنگلی قدری نشستیم بعد سوار
شده از راه بدی پایین آمده رفتیم بمهمانخانه زن و مرد زیادی از سیاح وغیره در بین راه مهمانخانه
دیده شد در مهمانخانه هم بجز آب یخ چیز دیگر نبود قدری در باغ کوچک مهمانخانه نشسته دست
و روی شستیم درین بین با خستگی و هوای گرم معتمدالملک گفت کشیش و نایب الحکومه این محل که متعلق
بفرانسه است میخواهند بحضور بیایند اذن دادم آمدند نایب الحکومه نطقی کرد مثل اینکه من وارد
شهر پاریس شده باشم ما هم جوابی دادیم بعد از راهی که آمده بودیم رفتیم منزل چون کالسکه در راه زیاد
آرام میرفت دیر بمنزل رسیدیم یعنی شب وارد شدیم روز چهارشنبه بیست و هفتم
امروز در مهمانخانه هوتل دولاپه نهار موعود دولت سویس مقیم برن بود نهار آمدند سوار کالسکه
شدیم رفتیم راه بسیار نزدیک بود پیاده شده رفتیم بالا قدری در اطاق ایستادیم ایلچی ایطالیا
مقیم سویس و ایلچی سویس مقیم پاریس که اسمش دکتر کرن است و ایلچی روس مقیم سویس که پسر پرنس
گرچاکوف وزیر اعظم روس است و از برن اینجا آمده حضور داشتند با سایرین بعد از چند دقیقه
رفتیم سر میز نشستیم شاهزادگان و صدر اعظم وغیره همه بودند قوطی طلای مینای خوبی که ساعت هم
دارد و مرغی در آن میخواند با یک تفنگی که از اسلحه قشون سویس بود و هزار گلوله تفنگ اهل شهر
ژنو پیشکش کردند نهار بسیار طول کشید موزیکانها هم میزدند زن و مرد زیادی هم در راهها و بامها
و اطاقها بودند بعد از نهار برگشتیم بمنزل دو ساعت که گذشت باز پرزیدان وغیره آمدند
سوار کالسکه شده رفتیم بتماشای بعضی جاها با همراهان سر نهار بودند که شاهزاده‌های ما اول رفتیم

(سویس ۱۵۸) بعد اطاقیکه اسباب فزیک و بعضی چیزهای دیگر مثل موزه و حیوانات مرده و استخوانهای آنها
بود چنانکه در پاریس هم دیده شد اما اینجا نسبت بپاریس و غیره بسیار کم و مختصر است معلم فزیک اطاق
تاریک کرده بعضی تجربیات و تماشاها در شیشه‌های الوان از قوه الکتریسیته بما نمود و در وقت تماشا
چون پرده‌ها را انداخته پنجره‌ها را بستند اطاق بسیار تاریک و گرم شد بعد در سایر اطاقها قدری
گشته رفتیم بعمارت دیگر بعضی پرده‌های کار نقاشان سویس و غیره اینجا بود شش هفت پرده خوب
خریدیم هم نقشه کل مملکت سویس که ژنرال دوفور چندین سال زحمت کشیده ساخته است در اطاق
بود الحق نقشه باین خوبی تا بحال دیده نشده است ده بده دره بدره کوهها و رودخانه‌ها را تجسیم کرده
قدری آن نقشه را تماشا کرده رفتیم پائین سوار کالسکه شده رفتیم بگردش برای عصرانه هم در باغ
مسیو فاور که یکی از متمولین و نجبای سویس است موعود بودیم باغ خارج شهر کنار دریاچه ژنو سمت
خاک سویس است خیلی راه بود از نزدیک عمارت و ییلاق روچیلد معروف گذشته رسیدیم بخانه
مسیو فاور خانه قشنگی بود خانه‌های خوشگل زیادی از نجبا و غیره اینجا بود قدری نشستیم قدری گشتیم چمن
شد چمن و چشم انداز خوبی بدریاچه و غیره داشت غروبی برگشتیم به پریدان و غیره اینجا ماندند آمدیم
منزل شب را از صدای کالسکه و رعد و باران و صدای زنگ ساعتها و زنگ مهمانخانه‌ها بیا
بدخواب شدم دولت سویس جمهوریت بسیار قواعد عجیبه در حکمرانی دارند کل سویس پنج کرور جمعیت
دارد و منقسم به بیست و دو ایالت است هر ایالتی رئیس و حکمرانی و دیوانخانه علیحده دارد و هفت نفر هم
رئیس دارند که یکی از ایشان هم بر سایرین ریاست دارد اما یکی نمیتواند حکمی در کارهای عمده
مملکتی و غیره بکنند آن بیست و دو نفر اطلاع باین هفت نفر میدهند هفت نفر هم باطلاع و امضا
همدیگر آن کار را میگذرانند در حقیقت رئیس کل و حکمران مستقل در هیچ ایالت و ولایتی ندارند هر وقت
همگی در کاری اتفاق کردند مجری میشود و الا فلا وضعی است که نوشتن و بیانش اشکال کلی دارد و این
روزنامه گنجایش شرح قانون حکمرانی و جزئیات قواعد دولت سویس را ندارد و بیش از این هم لازم
نیست قشون حاضر رکاب هم هیچ ندارند هر وقت جنگ باشد رعیت را مسلح و منظم کرده بجنگ

میبرند و در وقت جنگ صد هزار قشون میتوانند حاضر کنند این هفت نفر وکیل دولت
در شهر تورن اقامت دارند چهار رودخانه است که سرچشمهٔ آنها از کوه سنکوتا الپ است متعلق بسیستم
که دو رودخانه معتبر از آنها یکی رنت که بدریاچه کونستانس میریزد و دیگری رون که بدریاچه ژنو داخل
شده هر دو خارج میشود روز شنبه ۲۸ بیست و هشتم از شهر تورن رفتیم بشهر تورن پای تخت قدیم مملکت
ساردن و پیه مون که حالا بعد از جنگهای با اطریش و گرفتن ممالک لومباردی و ونیز و چهار قلعه
محکم کوادری لاتر و ضمیمه شدن مملکت ناپل و جزیره سیسیل و اضافه کردن شهر رم با دولت ایطالیا
دولت واحد معتبری شده است و پای تخت حالیه اش شهر رم است که قدیما در عهد قیاصره
پای تخت بوده است بعد در دست پاپها که بزرگان مذهب کاتولیک هستند و سلطنت میکردند
و در عهد این پادشاه پاپ بالمره مسلوب الاختیار شده شهر رم پای تخت همه ایطالیا شد
صبح زود برخاسته بکالسکه نشستیم پرنس پیدان و صدر اعظم در کالسکه بودند وارد رفتیم بکالسکه بخار نشستیم تا
بلکارد که اول خاک فرانسه است چنانکه آمده بودیم رفتیم از اینجا براه تونل از ایطالیا افتاده اند
در خاک ساوا واگذشتیم همه جا دره و سبز و پر آب و درخت بسیار با صفا طرفین راه همه
کوههای بلند پر برف که آبشارهای زیاد از کوهها میریخت راه آهن را در اینجا با بسیار خوب
با زحمت و خرج زیاد ساخته اند همه جا سنگ و کوه و پست و بلندیست روی رودخانهای عظیم
پلها از آهن ساخته اند ولایت آباد قشنگی است تا رسیدیم بشهر شامبری Chambery
بشامبری نرسیده از محال اکس لبن گذشتیم جزو ساوا است دریاچه صاف بسیار قشنگی داشت کم
عرض بسیار طولانی و عمیق خلاصه در شامبری که پای تخت مملکت ساوا است کالسکه ایستاد
جمیع صاحب منصبان نظامی و ژنرال قشون ساوا و حکام و اهل قلم با یکفوج پیاده و یکفوج سواره نظام
با موزیکان حاضر بودند از کالسکه پایین آمده از جلو صف پیاده عبور کرده باز داخل کالسکه شده
براه افتادیم همه جا کوهستان سخت پر جنگل و پر آب و درخت است اینجا متصل از طرفین کوهها میریخت
تا رسیدیم بمودان که آخر استاسیون فرانسه است در مودان عمال دولتی ایطالیا که

(ایطالیا) که باستقبال آمده بودند بحضور رسیدند امّا سرحد فرانسه و ایطالیا وسط سوراخ مون سنی
که نصف آن از ایطالیا و نصف دیگر از فرانسه است از مودان راه افتاده رسیدیم بسوراخ بیست
و هشت دقیقه گذشت تا از سوراخ گذشتیم دو فرسنگ و نیم تقریبا طول این سوراخ است مثل این است
که از منظریه کوه البرز ایران سوراخ کرده از شهرستانک سر در بیاورند بسیار کار عجیبی است اوّل همه
شیشهای کالسکه را بجهت اینکه دود بکالسکه نیاید بستیم چند دقیقه که گذشت نفس تنگی کرد چند شیشه را
انداختیم نسیمی آمد گاهی صداهای عجیب میآمد مثل اینکه اژدهائی بسرعت بگذرد و صدا کند و گاهی در
این تاریکی کالسکه بخار دیگر میآمد میگذشت صدای غریبی میکرد طرفین راه گاهی چراغ و مستحفظ راه دیده میشد
نمیدانم این آدمها چه طور اینجا گذران میکنند آخر تونل که کم کم قطر و ارتفاع کوه کم میشود بعضی پنجرها ساخته
روشنی بسوراخ داده اند پنجرهای دست چپ بزرگتر و دست راست کوچکتر است نرسیده بپنجرها
برای هوا دادن باین سوراخ از طرف دست چپ یک سوراخ طولانی دیگری از تونل بصحرا باز
کرده اند که روشنی و هوا از اینجا داخل میشود امّا همه این تونل که دو فرسنگ و نیم است بسیار تاریک
و مهیب است قریب بیست سال مهندسین قابل فرنگستان با مخارج کلی درین راه کار کرده اند
قبل از مفتوح شدن این سوراخ مسافرت از خاک فرانسه بایطالیا با کالسکه یا اسب یا قاطر از روی
کوه بوده است خلاصه از سوراخ بدر آمده داخل مملکت پیه مون Piemont شدیم که
شهر تورن پای تخت آنست باز کوههای بلند پر برف با جنگل و آبشارهای زیبا در طرفین راه
دیده میشد کالسکه بخار باز از دو سوراخ بسیار طولانی و بعد از چندین سوراخ دیگر عبور کرد روی هم رفته
البته از هشتاد سوراخ گذشتیم راه کالسکه در مملکت ایطالیا از جاهای غریب و خوفناک مثل تلهای
کوه و پرتگاهها و درههای عمیق و رودخانهای عظیم و سیلابها که پل بر روی آنها ساخته اند میگذشت
بسیار کارهای عجیب در ساختن این راهها کرده اند که بعقل راست نمیآید بطوری هم راهها و پلها را
محکم ساخته اند که تا هزار سال دیگر عیب نخواهد کرد رودخانه که از این کوهها بسمت ایطالیا میریزد
رودخانه پو است رود عظیم امّا آبش سیاه رنگ و بد است این رودخانه از پهلوی شهر تورن
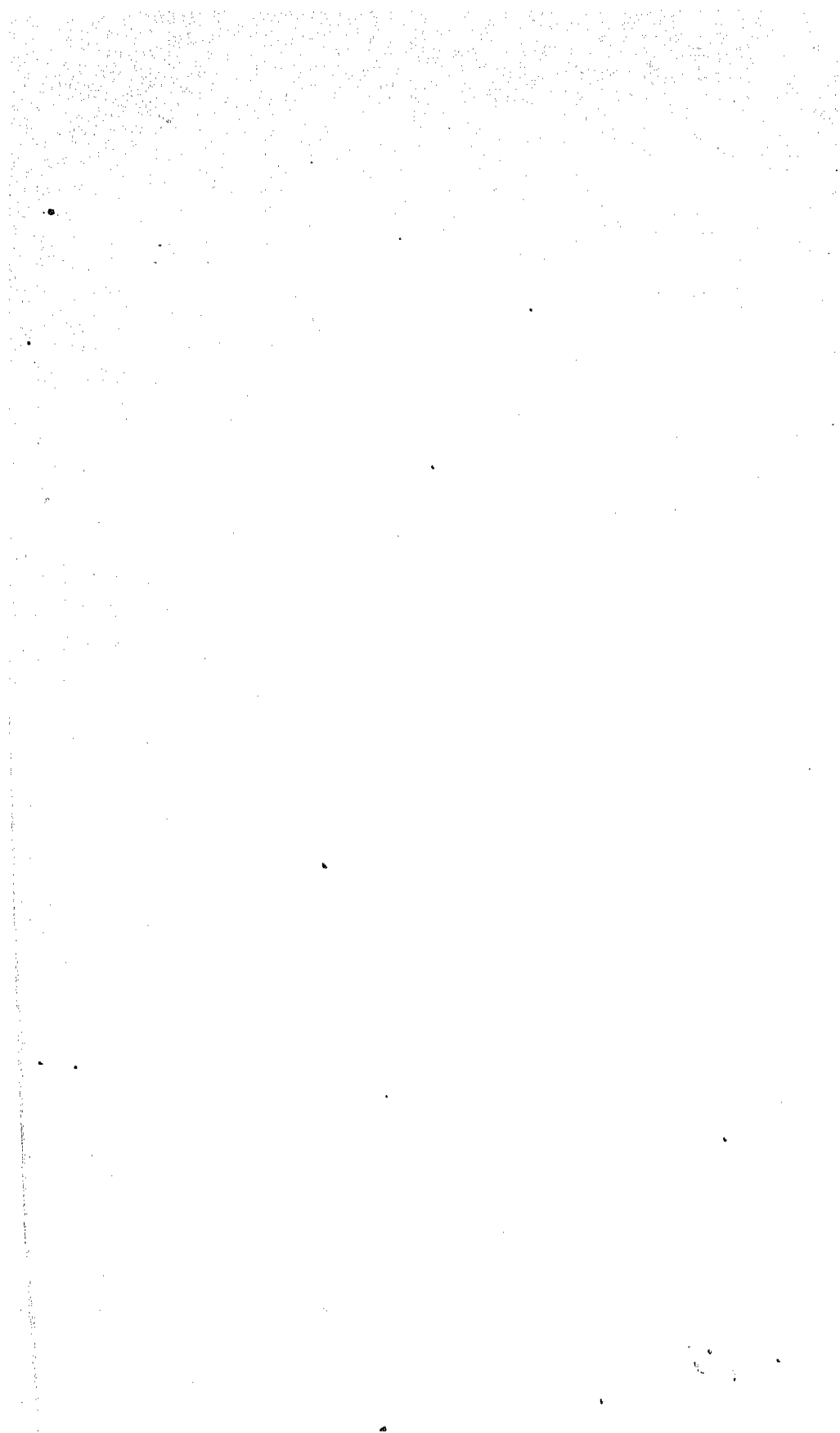
گذشته پایین تر از شهر ونیز بدریای ادریاتیک میریزد هر قدر میرفتیم دره وسیع تر میشد تا آنجا که بکلی وسیع
شد صحرای پر درخت بود اما تا بکنار شهر تورن رسیدیم آفتاب غروب کرده هوا تاریک شد از کالسکه
پایین آمدیم اعلیحضرت ویکتور امانوئل Victor Emmanuel II ثانی پادشاه
ایطالیا و نواب پرنس هومبر ولیعهد پرنس امده پسر دوم پادشاه که دو سال در اسپانیول سلطنه
نموده بعد استعفا کرده بود مسیو مِن کِبی صدر اعظم مسیو ویسکونتی ونوستا وزیر دول خارجه پرنس کارینیان
پسر عموی پادشاه که مرد بسیار معتبر نجیبی است سپهسالار ایطالیاست و در قشون بحری منصب دارد
هر وقت هم که پادشاه در جنگ و ولیعهد هم غایب باشد او را نایب السلطنه قرار میدهند
و صنیع الدوله که جلو آمده بود با سایر صاحب منصبان و حاکم و معتبرین شهری دم کالسکه حاضر بودند
با پادشاه و شاهزادها دست داده تعارف کردیم بعد با پادشاه در کالسکه روباز نشسته
راندیم شب بود چراغان بسیار خوبی کرده بودند جمعیت زیادی از زن و مرد در کوچها و پنجرها
بودند کوچها وسیع و عمارات بسیار عالی پنج شش مرتبه دارد و از آن کوچه که عبور میکردیم اسمش
کوچه رُوم است اول بمیدان کوچکی رسیدیم که اسمش سن شارل است مجسمه چودنی روی اسب
وسط میدان بود که از اجداد پادشاه است بعد بمیدان شاتو رسیدیم میدان وسیعی است
مجسمه سربازی از مرمر با بیرق در وسط این میدان بود که اهالی لومباردی بعد از آزادی خودشان
از دست اتریش بشهر تورن داده اند رسیدیم بعمارت پیاده شده با پادشاه رفتیم بالا پلها و دیوارها
راهروها همه از مرمر بود سقفها بسیار مرتفع و با زینت و اشکال خوب و مطلاکاری گلدانهای مرمر
روی دستاندازها گذاشته بودند که از سر هر گلدان چند شعبه چراغ گاز بیرون آمده بود بسیار قشنگ
از اطاقهای متعدد تو در تو گذشتیم که همه مطلا کاری قدیم و بعضی آئینه کاری و همه پر زینت و بنا
از پرده های نقاشی بسیار اعلی و تخت و میز و صندلی و غیره بود بعد از آنکه پادشاه همه اطاقهای
منزل ما را نشان دادند وداع کرده رفتند ما هم بعد از چند دقیقه بمنزل پادشاه که در همین عمارت است
باز دیدن رفتیم چند دقیقه مانده برگشتیم لباس در آورده راحت شدیم هوای اینجا هم بسیار گرم است

پادشاه در شکارگاهها و کوههای مرتفع در چادر بوده محض آمدن ما بشهر آمده اند و الا هرگز
میل بماندن شهر ندارند زمستان و تابستان همیشه در شکارگاهها هستند بمن میگفتند از شهر و عمارت
بدم میاید همیشه میخواهم در شکارگاه و کوه باشم سن پادشاه قریب بشصت سال میشود اما بسیار با بنیه
و قوی و معلوم نیست که مسن هستند ولیعهد سی سال دارد پرنس امده بیست و هشت سال دو دختر
دارند یکی زن پادشاه پورتغال است و اسمش ماری دیگری زن پرنس ناپلیون است اسمش پرنسس
کلوتیلد Princesse Clotilde زن دوک دااوست که همین امده باشد
چند روز است بسیار ناخوش است منزلش هم در اطاق زیر عمارت ماست سه پسر کوچک دارد
یکی شیرخواره دوتای دیگر سن سه و چهار سال دارند اینها شان هر روز در باغی که جلو عمارت است اورده
میگرداندند یکی از میدانهای شهر فواره بسیار بزرگ بلندی بود آبش خیلی معجبت رودخانه پو از
انتهای دست راست شهر میاید آنطرف رودخانه کوه و جنگل است و کلنگ خانهای بسیار خوب
توی درها ساخته اند این رودخانه و کوه متصل بشهر است در سر یکی از اینها که از همه بلندتر است
کلیسای خوبی ساخته اند که اسمش سوپرگا و مدفن اجداد این پادشاه است طرف دست چپ شهر
تا کوههای الپ جلگه است معبد یهودیها درین شهر میسازند بسیار بنای عالی است یعنی یهودیهای
معمول ایطالیا جمع شده بشراکت میسازند هنوز ناتمام است **روز جمعه بیست و نهم** ۲۹
در منزل بودیم بعد از نهار پادشاه آمدند همراه ایشان رفتیم باسلحه خانه که در همین عمارت است اسلحه
از قدیم و جدید خیلی بود از شمشیرهای ایران که بخط فارسی هم اشعار از آب طلا نوشته بودند چند عدد
دیده شد زره کلاه خود ایرانی هم بود بعضی اسبهای مرده را مثل زنده واداشته و آدمی که اسلحه قدیم
فرنگ پوشیده روی اسب سوار کرده بودند بعضی سلاحها از اجداد و پدران همین پادشاه مثل شمشیر
وغیره در آنجا بود شمشیری از ناپلیون اول که در وداع شهر فونتن بلو بیکی از سرتیپان ایطالیا که در خدمت
او بوده بخشیده بود دیده شد شمشیری دیده شد دراز تیز بطور نیزه خیلی گشتیم جمیع اسلحه را تماشا
کرده مراجعت بمنزل خودمان کردیم عصر در همین عمارت مجلس ضیافت شام بود پادشاه آمدند

رفتیم در تالار بسیار خوبی میز بزرگی گذاشته بودند صد نفر در سر میز بودند نشستیم شام بسیار خوبی
آوردند موزیک هم میزدند خود پادشاه غذا نمیخوردند سبب را پرسیدم گفتند عادت من اینست
که نصف شب شام خورده بلافاصله میخوابم و همچنین پسرعموی پادشاه که او هم بواسطه همین عادت
شام نخورد و میگفت هرگز شراب نخورده ام آب یخ را بیشتر دوست دارم پسرعموی پادشاه
ریشش بلند و سفید است و رویش سرخ و سفید سنش گویا شصت و پنجسال باشد اما بسیار با بنیه
است همراهان ماسوای آنها که بوین رفته همه بودند امروز پادشاه بعضی اسباب بسیار خوب گران
بها برسم یادگاری برای ما فرستاده بودند از قبیل تصویر است خاتم سازی کار ایطالیا که هر یک
مبالغ گزاف قیمت دارد و این صنعت منحصر است بایطالیا این خاتم سازی دخلی بخاتم ایران
ندارد خاتم ایران از استخوان است اینجا از سنگهای معدنی الوان بسیار خوب میسازند و خیلی نادراست
میز بسیار بزرگ خاتم تفنگهای سنگاری بسیار اعلی پرده تصویر خود پادشاه که بسیار شبیه و خوب ساخته
بودند بعضی اشکال عمارات از سنگ مرمر و بعضی اشکال از چوب و جعبه خاتم خلاصه بسیار اسبابهای
خوب بود بصدر اعظم و شاهزادها و سایرین هم نشان داده بودند شب را باتفاق پادشاه
بتماشاخانه رفتیم در همین عمارت اما خیلی راه است از اطاقها و همان اسلحه خانه گذشتیم داخل
یک دالان قشنگ طولانی که چراغان کرده بودند شده رسیدیم بتماشاخانه در لژ اول نشستیم
بسیار تماشاخانه قشنگی است نه بزرگ نه کوچک پنجرسته چراغ گاز زیاد جمعیت زیادی هم بود
خواندند و رقصیدند پرده ها بالا رفت چون هوا گرم بود بیشتر از دو واکت یعنی دو پرده نشستیم
خواننده بود اسمش اوربن [illegible] بسیار خوشگل و جوان و خوش آواز از اهل نیکی و نیا
است و شوهر دارد دو روز دیگر بجهت خوانندگی بپطر میرود برخواسته آمدیم منزل شهر تورن
دویست هزار نفر جمعیت دارد لباس صاحب منصبان و اسبهای سواره نظامشان خوب بود
روز شنبه سلخ جمادی الاولی صبح برخواستم هوا بسیار گرم بود نهار خورده بعد
رفتیم اطاقهای عمارت را گشته پرده های بسیار خوب را تماشا کرده بعد رفتیم کتابخانه پادشاه

ایطالیا

که در مرتبه پائین عمارتست دیدیم کتاب زیادی بود وضع کتابخانه مثل دالان طولانی بود
بعد برگشته رفتیم بالا باغ عمارت گشتیم بعد رفتیم حیوانات مخصوص پادشاه را که درهمین باغ توی قفسها
تماشا کردیم شیر زیادی بود دیک پلنگ سیاه گرگ روباه شغال کفتار یک جفت فیل یک جفت
زرافه ببر پلنگ خرس سیاه تبت که حیوان عجیبی است در قفسی میمون زیادی بود انواع شکارها و
گوراسب وغیره بودند دو حیوان عجیب اینجا دیدم که در سایر باغهای وحش نبود یکی یوز شیر
نشنیده بودم شبیه بشیر است اما یوز مانند بسیار معقول دیگر میمونی بود بسیار کج خلق درنده که تنها نگاه
میداشتند آدم هم نمیتوانست نزدیک برود دندانهایش مثل ببر سر بسیار بزرگ ریش زرد پهنی
همه سرخ گونه‌ها آبی خط خط اسمش ماندریل است که از افریقا آورده اند آمدیم بعمارت بعضی جاها از پله
زیادی بزحمت باید بالا رفت اسباب عجیبی تعبیه کرده بودند مثل کالسکه صندلی داشت
نشستیم بجا پائیدند کم کم با کمال راحت رفتیم بالای عمارت منزل خودمان بعد از دقیقه گفتند
پادشاه آمده در اطاق معطل هستند باتفاق رفتیم سوار کالسکه شده همه شهر را گردش کردیم چراغان
بسیار خوبی کرده بودند زن و مرد زیادی بود زنهای بسیار خوشگل دارد بعد رفتیم میدان مشق را
که دور آن همه درختهای بزرگ بلوط و خیابان خوبیست گردش کرده از کوچها گذشتیم یک کوچه
طولانی بود بسیار خوب چراغان کرده بودند آخر کوچه برودخانه میرسید آنطرف رودخانه
روی کوه و تپه آتشبازی خوبی کردند بسیار تماشا داشت بعد از آتشبازی برگشتیم بمنزل
من در کالسکه بودم و پادشاه و صدراعظم و میرشکار در رفیق و آجودان پادشاه که اسمش
میسو برتولینیان است رسیدیم بمنزل پادشاه زن معتبره که داشته مدتیست فوت شده است
و بعد از آن دیگر زن معتبر عقدی نگرفته اما یک زن صیغه من غیر رسم گرفته اند زنشان اینجا
نبود کنار دریا رفته بود که آب دریا استحمام کند جواهری باو تعارف کرده بودم عکس خودش را
برای من فرستاد بتوسط الکو Mr. Aghemo منشی خاصه پادشاه که پسر عموی همین
زن است و پادشاه میگفتند این زن در همه جنگها با من بوده است و در شکارها هم با من است

دو شکار هم میگفتند زخم زده است از این زن یک پسر دارند که در سواره صاحب
منصب است و یک دختر که بسر هنکی شوهر کرده و شوهرش مرده و حالا بیوه است

روز یکشنبه غرّه جمادی الاخری باید از تورن بشهر میلان برویم با راه
آهن چهار ساعت مسافت است صبح از خواب برخاسته رخت پوشیدیم پادشاه آمد نشستیم *
صحبت کردیم پرنس امده پسر دوم پادشاه هم آمد زنش همانطور ناخوش است دلیموید دیروز رفته است
به ییلاق برای پذیرائی ما پادشاه گفتند شکاری زده اند توی تالار است به بینید از این جنس در
ایران هست پا شده برخاسته رفتیم شکار مرده را در تالار گذاشته بودند دیدیم از نوع همان شکارهاست
که در باغهای انگلیس دیدیم نوعی از مرال است که کوچک است رفتیم پائین سوار کالسکه شده پادشاه
هم بود رفتیم بگار از اینجا بکالسکه نشسته ترن بسیار خوبی بود همه را با بادها و غیره به همین یک
ترن بسته اند همه کالسکها هم بهم یکراه دارد مثل کالسکهای بخار مملکت روس است پادشاه
و همه ارکان و اعیان دولت لب گار ایستاده بودند تا ترن راه افتاد تعارف کرده گذشتیم نشستیم
طرف دست راست شهر همه کوه است تک تک عمارات ییلاقی بسیار قشنگ در روی کوه
ها و دره ها که همه جنگل است ساخته اند کالسکه بخار که مسافتی طی کرد کوهها طرف راست
دور افتاده و همه جا صحرا و جلگه شد بسیار آباد بود اغلب حاصل زرت بود زرت هم تازه رسیده
بود تفاوت زرت اینجا با ایران این است که اولا شاخه زرت اینجا بسیار بلند است ثانیا
وسط ساقهای این زرت مثل زرت ایرانست که میخورند اما سر شاخه طور دیگر است مثل گندم
خوشه بسته او بزان است آنرا هم آرد کرده میخورند دو نوع زرت در یک ساقه بود گندم و جو را درو
کرده بودند درخت توت ابریشم زیادی در حوالی شهر میلان دیده شد ابریشم ایطالیا بخوبی
معروف است اما چند سال است خوب نمیشود همه صحرا درخت و حاصل بود از چند رودخانه بزرگ
و کوچک عبور شد اسم یکی از رودخانهای بزرگ دونا دیگری سوزا و سفیسا و سیلو بود خلاصه
راندیم در شهر سانتیا Santhia قدری ایستادیم شهر کوچکی است در هر شهر که

کالسکه ما ایستاد و اهل شهر از سرباز و صاحبمنصبان نظامی و قلمی و حاکم وغیره استقبال میکردند
بعد بشهر نوار رسیدیم در دامنه کوه افتاده است اغلب خانها را روی کوه و توی درها ساخته‌اند
بسیار خوش وضع و قشنگ از تورن تا این شهر همه جا جلگه بود اینجا باز کوه پیدا شد یعنی طرف چپ که
شهر واقع است کوه بود و طرف دست راست جلگه و در این کوهها سبزه و جنگل کمیست همه جا
تک‌تک عمارات و خانهای ییلاق وغیره ساخته‌اند بسیار با سلیقه از این شهر که چند فرسنگی گذشتیم
بده ماژنتا Magenta رسیدیم که از زمان جنگ ناپلیون سیوم با دولت استریه
که در این ده و صحرا واقع شد مشهور شده است و قشون استریه از دولت فرانسه و ایطالیا
در این صحرا شکست فاحش خورده فرار کردند یک میل بلندی ناپلیون برای یادگاری و مقبره کشتگان
این جنگ که فرانسوی بوده‌اند ساخته است دیده شد دو ساعت و نیم بغروب مانده بشهر میلان
وارد شدیم کار بسیار خوب بزرگی داشت که دولت استریا در وقتی که این شهر را داشته
ساخته است باین وسعت و خوبی کمتر کار دیده بودم از کالسکه بخار پیاده شده ولیعهد ایطالیا که
دیروز اینجا آمده و مخصوصاً هم خود او حاکم و همیشه متوقف اینجاست با حکام و صاحبمنصبان نظامی
و قلمی حاضر بودند با ولیعهد تعارف کرده سوار کالسکه شدیم جمعیت زیادی در کوچه و پنجرها بودند
هوا بشدت گرم و از طهران گرمتر بود از کوچهای خوب عبور شد بسیار شهر قشنگی است زنهای
بسیار خوشگل دارد خیلی راه رفتیم تا رسیدیم بمیدان عمارت دولتی و کلیسای معروف مشهور دنیا که اینجا
ساخته شده است چنین کلیسا و بنائی در هیچ جای عالم نیست خلاصه وارد عمارت شدیم عمارت
بسیار عالی پر اسباب از میز و صندلی و تخت خواب و آئینه وغیره و همه طاقها و تالارها و درها
مطلاکاری و نقاشی است و همه را پارچهای خوب و پردهای نقاشی اعلی چسبانده و چهل چراغ زیاد
آویخته‌اند این عمارت را از قدیم ساخته‌اند ناپلیون اول که فتح ایطالیا و این شهر را کرد این
عمارت را تعمیر کلی و زینت زیاد داد و مدتها در تصرف ناپلیون بود که پرنس اوژن از جانب
ناپلیون هشت سال در این مملکت سلطنت میکرد بعد این مملکت و عمارت بدست دولت

استریه اینجا و سالها هم او سلطنت داشت و شاه زاده مکزیمیلین برادر امپراطور حالیهٔ
استریه که بالاخره امپراطور مملکت مکزیک ینکی دنیا شد و آنجا او را کشتند درین شهر و مملکت
از جانب امپراطور مزبور نایب السّلطنه و بعد از شکست نمسه تا حالا جزو دولت ایطالیا شده است
خلاصه بعد از قدری راحت میل کردم بروم بالای کلیسا که جلو عمارت است برخاسته اوّل رفتیم توی
کلیسا روز یکشنبه بود و جمعیت زیادی از مرد و زن آنجا بودند قدری گشتیم از توی کلیسا راه است
پله میخورد میرود بالا با ولیعهد رفتیم بالا تا بالا پانصد و هفتاد پله میخورد کم کم رفتیم بالا تا دویست
پله تنگ و باریک و پیچ پیچ است بعد از آن جاها پهن و پشت بامهای وسیع دارد و از آنجا باز
پله های خوب ببالا دارد و از آن بالا کوههای الپ و سمت برنارد که ناپلیون اوّل قشون فرانسه
را با ایطالیا داخل کرده بود پیدا بود کالسکه های بخار که دود میکردند و از اطراف داخل شهر
شده بیرون میرفتند از آن بالا بسیار صفا داشت دروازه ارک ترپومف که ناپلیون اول در فتح
ایطالیا بیرون شهر بنا کرده و نهری که ناپلیون ساخته و آب بشهر آورده است و بسیار
نهر عظیمی است همه پیدا بود از بس ارتفاع داشت مردم از پایین بقدر موریچه پیدا بودند تمام
این کلیسا از مرمر سفید است چهار هزار مجسمهٔ مرمر به ترکیبهای مختلف دارد که آنچه استادی در
صنعت حجاری است در آنها بکار رفته است اغلب اشکال مجسمه را خارج از بنا ایستاده
نشسته از پشت و رو ساخته بعضی را جسته از دیوار و بنا و بعضی را جدا بدیوار درست
کرده اند از بالا و پایین و خارج و داخل کلیسا جز سنگ مرمر چیزی نیست این کلیسا را بمرور ایام
ساخته اند چنانکه الان هم مشغول کار بودند حجّاری میکردند از پانصد سال قبل الی حال همه روزه مشغول
تعمیر و نوسازی هستند و میگفتند صد سال دیگر تمام میشود توی کلیسا ستونهای بزرگ عجیب از مرمر
دارد و سقف کلیسا را از مرمر چنان منبت کاری کرده اند که عقل حیران است و آنقدر سقف
بلند است که شخص ایستاده نمیتواند درست نگاه کند مگر با محرابها اشکال خوب همه چیز دارد
اگر یکنفر حجار قابل مدة العمر جمیع اوقات و صنعت خود را صرف ساختن یک مجسمهٔ کوچکی از مرمر

بکند باز نمیتوانند از عهده صنایعی که در حجاری این کلیسا شده است برآیند این کلیسا اینقدر دیدنی
قابلی است که اگر شخصی مثلا از ینگی دنیا آمده مخصوصاً همین کلیسا را دیده مراجعت کند دیگر مستغنی از
دیدن هر صنعتی میشود در پشت بامها و راهروها و پلّهها ده هزار نفر میتوانند راه بروند بنشینند
بدون اینکه جا بر کسی تنگ شود پشت بامها همه تخته سنگهای مرمر بزرگ است میلهای مرمر
منبت کاری بسیار دارد در سر هر میل هم مجسمه یکنفر آدم است و یک میل بزرگ میان که از
همه بلندتر است مجسمه از برنج دارد که در دستش پرقیست و از سر آن مجسمه تا زمین کلیسا صد و
چهارده ذرع است که تا پیش آن مجسمه همه جا پله دارد بعد پائین آمده از توی کلیسا گذشته
رفتیم ببازاری چهارسو مانند که سقفش از شیشه تازه ساخته اند طول و عرض زیادی ندارد اما
بسیار خوب بازاریست قدری گشتیم جمعیت زیادی بود برگشتیم بمنزل شب در تالار بسیار
عالی سر میز بزرگی شام خورده شد مهمان ولیعهد بودیم همه بزرگان ایران و فرنگستان بودند
شام هم بسیار خوبی آوردند خیلی طول کشید حاکم شهر میلان هم که مرد بسیار فرهی است بود بعد از
شام رفتیم دم پنجره که بکلیسا و میدان نگاه میکنند در میدان البته قریب بیست هزار نفر بودند
همه کلیسا را با چراغ بنگال که روشنی های الوان دارد روشن کرده بودند یکبار همه کلیسا از بالا
تا پائین سرخ یکبار سبز زرد در رنگ دیگر میشد کبوترهای سفید که در بالای منار یا آشیانه
داشتند از ترس پرواز میکردند در تاریکی شب و روشنائی چراغها در هوا برق میزدند بسیار
تماشا داشت **روز دوشنبه دوّم** باید رفت به سالبورغ که جزء
مملکت اطریش است صبح زود سوار کالسکه شده ولیعهد و صاحبمنصبان و اجزای حکومت
شهر بودند از راهی که دیروز آمده بودیم رفتیم بگار سوار کالسکه بخار شده راندیم از شهرهای متعدد
گذشتیم باین تفصیل اول از ترویلیو Treviglio دوّم برگام Bergame
سیّوم برسیا Brescia چهارم دسنزانو Desenzano پنجم ورن
که قلعه نظامی معتبریست الی شهر برگام جلگه بود همه حاصل زرت و توت ابریشم از چند رودخانه

هم گذشتیم از همه بزرگتر رودخانه ادیژ است که از شهر ورون میگذرد و آب گل آلودی داشت (۱۶۹)
بشهر رکام که رسیدیم دست چپ کوه پیدا شد و شهر هم در دامنه کوه افتاده است و بعضی جاهای
تکتک روی کوه ساخته اند که بسیار قشنگ است کوه هم سبزه و جنگل کمی دارد در هر شهر که
کالسکه بخار میایستاد جمیع اهل شهر با سرباز و سواره و حاکم و صاحبمنصبان باستقبال میآمدند طرف
چپ همین طور کوه و طرف راست تا چشم کار میکرد جلگه بود پر درخت و پر حاصل کوههای دست
چپ کم کم بلند میشد و در اغلب کوهها حتی قلها مردم عمارات ییلاقی خوب ساخته بودند همین
طور رفتیم تا بدریاچه بسیار بزرگ قشنگی رسیدیم که سه طرفش را کوههای بلند احاطه کرده آب
صاف بسیار خوبی داشت از دریاچه ژنو کوچکتر اما خیلی بزرگست جزیره بسیار قشنگی میان
دریاچه بود و عمارت زیادی در جزیره ساخته بودند یک راهی مثل پل بخشکی داشت اسم
دریاچه گاردا Garda ست دور دریاچه همه خاک ایطالیا است یکی در آخر
دریاچه جزئی خاکی متعلق باستریست قلعه پشیرا که یکی از قلاع محکمه ایطالیا است در کنار این
دریاچه واقع است که از آب دریاچه همیشه خندق قلعه پر از آب است سالی دو توپ
از طرف دولت همیشه اینجا هست از قلعه شلیک توپ کردند از اینجا گذشته بشهر و
قلعه ورون رسیدیم شهر ورون میانه جلگه و کوه واقع است و اطراف شهر قلعه و خندق
باستیانهای محکم دارد توپ زیادی اینجاست دور کوه را هم برج و باستیان ساخته اند
رودخانه عظیم ادیژ هم که از پهلوی قلعه میگذرد بر استحکامش افزوده است شلیک زیاد کردند
قدری از قلعه بالاتر بگار رسیده آنجا ایستادیم حاکم شهر و حاکم نظامی قلعه و سرباز و سواره
و اهل شهر همه اینجا بودند بعد کالسکها از همان راهی که آمده بودیم برگشته از قلعه و شهر ورن
گذشته افتادیم براه سالسبورغ و النسبورغ و داخل دره تنگی شدیم که رودخانه عظیمی از دره
میگذشت طرفین کوههای بلند و جنگل کم اسم رودخانه ایزاج است همه جا از کنار رودخانه
و دره و کوههای بلند رفتیم دره گاهی وسیع گاهی تنگ و کوهها رفته رفته بلندتر و سخت تر

و پر جنگل میشد و گاهی رودخانه اولی ناپدید و رودخانه دیگر پیدا میگشت که از دره دیگر
میامد پلهای متعدد در روی رودخانه ساخته اند اوایل دره آبادی کمتر بود هرچه پیش میرفتیم
زیادتر میشد درخت انگور بسیار کاشته بودند مسافت زیادی که ازین دره رفتیم بجائی رسیدیم
اسمش الاکه سرحد دولتین ایطالیا و آستریه است در استاسیون آنجا کالسکه ها ایستاده مامورین
و مهمانداران اطریش بحضور آمدند رئیس مهمانداران شخصی معتبر و پیشخدمت باشی امپراطور است
منصب نظامی هم دارد اسمش کنت دو گرنویل *Comte de Grenneville*
و مسیو بارب مستشار دربار که فارسی را خوب حرف میزد قدری با آنها صحبت شد بعد مامورین
ایطالیا که رئیس آنها کنت پیانلی بود آمده مرخص شدند نصف این استاسیون مال ایطالیا و نصف
دیگر مال استریه و سرباز هر دو دولت در اینجا ساخلو است خلاصه بعد از ده دقیقه راه افتاد
بسرعت رفتیم همه جا از کوههای بلند و دره و رودخانهای عظیم بود و از دره هرچه بالاتر
میرفتیم کوهها بلندتر و جنگل قوی تر میشد توی درها همه درخت انگور با چفته بود زیر چفتها سا
بسیار خوب داشت آبادی و دهات خوب قشنگ در دامنه کوهها بود دو قلعه محکم دولت
استریه در دهنه این دره ساخته است که قشون دشمن محال است بتواند ازین دره عبور کند
توپ زیادی بالای قلعه و باستیانها گذاشته اند همیشه صاحبمنصبان معتبر و ساخلوی درین
دو قلعه هستند اسم قلعه فرانزفواست خلاصه اینجا معلوم شد که الی شهر سالسبورغ که منزل ماست
خیلی راه است که اگر متصل برویم فردا عصر بانجا میرسیم غروب باستاسیونی رسیدیم کالسکه یکساعت
آنجا ایستاد شامی برای همراهان در اطاق حاضر کرده بودند منهم پائین آمده نظامی که ایستاده
بود دیدم ژنرالها و صاحبمنصبانی را که آنجا بودند معرفی کردند مسیو کرشبش معلم علم توپخانه را
که سابقاً معلم مدرسهٔ دارالفنون طهران بود که محمد حسن خان سرتیپ سردار و محمد صادق خان قاجار
از شاگردهای خوب او هستند اینجا دیدم قدری ریشش سفید شده است بنیه اش بسیار خوب است
بعد آمدیم توی کالسکه حالا شام نخورده ام همراهان بعد از شام آمدند راه افتادیم اگرچه تاریک بود

اما معلوم میشد که رودخانه زیاد است و از پلها میگذشتیم طرفین راه کوههای بلند پرجنگل و [illegible]
دره تنگ و راه هم سربالا بود و در این بین رعد و برق شدیدی شد باران تندی آمد شام خورده
خوابیدم یکبار از خواب بیدار شده صدا و همهمه زیادی شنیدم معلوم شد که کالسکه بشهر الفسبوغ
رسیده و ایستاده است اهل شهر از زن و مرد و حکام و صاحبمنصبان همه حاضر شده بودند هنگامه
غریبی بود بعد از خلوت شدن خوابیده صبح که بیدار شدم باز قال و مقال زیاد بود کالسکه براه
افتاده باز خوابم برد دو ساعت برخواسته رخت پوشیدیم در این وقت در خاک المان دولت
باویر *Baviere* بودیم به صحرا نگاه کردم مثل بهشت بود کوههای بزرگ پرجنگل و
درختان سرو و کاج جنگلی زیاد زمینها همه سبز و چمن گلهای زیاد از هر رنگ و با اینکه وسط تابستان
بود صحرا و کوه مثل اول بهار بود رودخانهای زیاد که از شعبات دانوب است و بدانوب ملحق میشود
همه جا پر حاصل هنوز حاصل اینجا درو نشده هوایش سرد و ییلاق است تا رسیدیم بشهر روزنهیم
Rosenheim که از شهرهای باویر است و از اینجا تا پای تخت باویر که مونیک است
با شهر سالسبورغ که منزل ماست راه مساویست که تا هر یک ازین دو شهر یکساعت و نیم راه است
قدری کالسکه ایستاده روی بسالسبورغ روانه شدیم همه جا از جاهای باصفا و جنگلهای کاج
گذشته از دریاچه باصفای کوچکی هم عبور شد تا رسیدیم باستاسیون شهر ترونستن جمعیت
زیادی بود با یکی از اهالی المان که فرانسه میدانست صحبت کردیم یکی از اهالی این شهر چوبی از
ساقه درخت ساخته صنعتی کرده بود بما داد که یادگار این شهر باشد قبول کردیم جمعیت
این شهر چهار پنج هزار است خلاصه وارد رودخانه سالز شدیم که سرحد دولت استریه و باویر است
و متصل بشهر سالسبورغ است از پل گذشته وارد گار شدیم اهل شهر و سرباز نظام حاضر بودند
شهر خوب خوش هوائیست در کنار کوه جنگلی واقع است چهارده هزار نفر جمعیت دارد
ناپلیون سیوم با امپراطور حالیه نمسه درین شهر ملاقات کرده بودند معدن نمک معروفی
دارد سوار کالسکه شده وارد عمارت شدیم عمارت خوبیست بسیار قدیم میدان کوچکی

در جلو دارد حوض سنگی با فواره بزرگی دارد از دهن دو اسب و آدم سنگی آب میریزد
کلیسا و مهمانخانه دور میدان است اغلب راه امروز و دیروز از خاک تیرول نمسه بود و کوههای
آنرا الپ تیرولین میگویند از میلان بسالسبورغ دویست و پنجاه فرسنگ بیشتر بود که
در بیست و سه ساعت طی شد این شهر و مملکت سابقا در دست کشیشها بوده و اینجا *
سلطنت میکردند و همین عمارت که منزل داریم از بناهای آنهاست کوهی پرجنگل و سبز
توی شهر واقع شده که سر آن کوه عمارت و قلعه سختی همان کشیشها در ایام سلطنت خود برای
حفظ شهر ساخته اند دیوار محکمی در وسط کوه کشیده اند یعنی یک رگ سنگ بزرگیست که این
دیوار را روی آن سنگ ساخته مهمانخانهای خوب درین شهر است بخصوص یک مهمانخانه
که هوتل دوروپ میگویند امروز در سر حد باویر و اطریش قلعه دیده شد که توپ انداختند
اسمش هوفنستن بعضی محبوسین پولوتیک را هم باین قلعه میفرستند   روز سه شنبه سیوم
انشاء الله تعالی باید رفت بشهر وین پای تخت استریا صبح برخاستیم در نزدیکی شهر جائیست
معروف به شونبرون که نیمساعت راه است که در ایام سلطنت کشیشها ساخته شده است
لفظ شونبرون بزبان المان یعنی چشمه صاف سوار کالسکه اسبی شده راندیم شاهزادها وغیره
هم عقب ما آمدند هوا قدری گرم بود از شهر گذشته خیابانی بود سایه داشت همه جا کالسکه
از خیابان رفت تا بباغ و عمارت رسیدیم در اینجا و بعضی جاهای دیگر درخت چنار زیاد دیدیم
چنار اینجا با ایران قدری تفاوت دارد یعنی رنگ ساقه و شاخهای چنار اینجا سیاهتر از
چنار ایران است اما در برگ تفاوتی ندارد خلاصه وارد باغی شدیم گلکاری و چمن بود زن
و مرد سیاح و تماشاچی زیاد بود این باغ با بعضی عمارات دیگر و حوضهای قدیمی ساز دارد و در دامنه
کوهی واقع است پرجنگل و سبز چمنهای خوب چشمهای آب صاف متعدد دارد از دامنه کوهها بیرون می آید
و در سر هر چشمه یک جائی مثل حوض و آبشار و پاویون Pavillon یعنی کلاه فرنگی ساخته اند
که آب چشمه داخل آنجا شده بعد بنهرهای عریض میریزد آب سرد گواراییست ماهی قزل آلای ایران

آنجا زیاد توی آب بود و از کنار نهر پائین رفته گردش کنان بجاهای بسیار خوب رسیدیم که باز
چشمها و حوضهای متعدد دیده شد و بعضی جاها را مثل حوضخانه مانند از سنگ بنا کرده بعضی جاها را مانند
جعبه ساخته سرش را بلند کرده بودند و شش هفت شیر که بزبان فرنگی روبینه Robinet
میگویند پیدا شد هر شیر را که میگردانیدند از یک فواره یا از زمین و سقف اطاق آب میجست
مثلا یک حوضخانه دیده شد که وسط آن حوض و فواره کوچکی و تاجی از برنج روی فواره بود شیر آن را
که بآرامی باز میکردند آب زیر تاج پر شده تاج را کم کم بلند میکرد تا بقدری که سر تاج بسقف حوضخانه
میرسید باز کم کم پائین میآورد باختیار خود شخص است اگر بخواهد ببیست ذرع هم تاج بالا رفته
پائین میآید تماشا و تازگی در آن بود که مردم تماشاچی بیخبر در خیابانهای ریگ ریخته و اطراف
و الانها مشغول تماشا و راه رفتن بودند غافل از اینکه تمام زمین خیابان توی ریگ همه
فواره و سوراخهای کوچک است که هیچ معلوم نیست یکبار شیر منبع فواره ها را باز میکردند
از اطراف زمین و خیابانها و بالا و پائین آب بلند شده مردم را تر کرده فرار میکردند خیلی
تماشا داشت انصافا خوب صنعتی کرده و از عهد قدیم الی حال هم خوب نگاه داشته اند هوای
اینجا سرد و ییلاق است دیگر یک شهری با انواع و اقسام چیزها از مقوی یا چوب ساخته
در آنطرف نهر روبروی چشمه گذاشته اند مردم شهر هر یک بکاری مشغول هستند یکی میرقصد یکی
خرس بازی میدهد یکی سوار کالسکه است میرود یکی از زیر چشمه و درختی آب میخورد همه وضعی یاد
ساخته اند این دستگاه هم بزور آب چشمها بحرکت میآید پیچی و شیری با اسباب کوکی داده
که تا دست زده اند مردم این شهر بحرکت آمده کارهای عجیب و غریب میکنند بسیار تماشا
داشت دیگر نهری بود که طرفین نهر دو لاک پشت ساخته بودند و چنان دهن این دو لاک
پشت را محاذی یکدیگر قرار داده بودند که از دهن یکی آب به تندی و زور تمام در آمده
بدهن لاک پشت دیگر میریخت که هیچ معلوم نبود این آبست یا میلی است از بلور که بدهن
این دو لاک پشت گذاشته اند تا وقتی که دست زده از هم بریده و معلوم میشد که آب است

بازکه دست برسید اشتند مثل سیل بلور میشد خیلی چیز عجیبی بود دیگر در بغل نهرها برای نمونه و
تماشا و بازی کارخانه چینی سازی و حلاجی و چرخ چاقو تیزکنی وغیره ساخته بودند همه آدمهای
کوچک و چرخ و اسباب بازیچه امّا بطوری که هیچ با کارخانه و کارگر حقیقی فرق نداشت همه اینها را
از صد و بیست سال قبل از این محض نمودن صنعت ساخته اند خلاصه بسیار گردش کردیم و چون
باید در ساعت معیّن سوار کالسکه بخار شده برویم بوین زیاده از این نتوانستیم تماشا کنیم مراجعت
بشهر کرده یک راست رفتیم بگار قدری در اطاق منتظر شده بعد رفتیم توی کالسکه بخار تا وین
با راه آهن هفت ساعت راه است صدر اعظم پیغام فرستاد که حاکم سالسبورغ میخواهد مرخص
شده برود درخواسته دم کالسکه آمده با حاکم تعارف کردم او رفت ما هم بعد راندیم این
راه کوه بزرگ ندارد امّا طرفین راه همه تپه های قشنگ سبز و خرم و جنگل پر سرو و کاج است
بعضی جاها که زراعت بود تازه چیده بودند زرد و حاصل توی چمنهای سبز و جنگل عالمی داشت
امّا طرف دست راست بمسافت زیادی بکوههای بزرگ میرسید و طرفین راه همه جا تپه
و درّه های کوچک آباد پرحاصل پرجنگل بسیار خوب داشت خیلی راه باصفائی بود هوا هم
معتدل و گاهی ابر بود باد خنکی هم میآمد در استاسیونها کالسکه میایستاد همه جا مستقبلین و سر
باز نظام با موزیکان بودند در شهر لنز که کالسکه ایستاد دم استاسیون زن و مرد زیادی
جمع بودند پائین آمده قشون را دیده بعد رفتم توی اطاقی که برای من معین نموده و نهار حاضر
کرده بودند اینجا زنهای بسیار خوشگل داشت مملکت نمسه در حسن و مقبولی سرآمد هر مملکت است
خلاصه همراهان که نهار خوردند بکالسکه نشسته راندیم حالت صحرا همه جا همانطور بود که نوشته
شد بلکه بهتر بشهر کوچکی رسیدیم که اسمش ملباش Hammelbach است قدری از اینجا
گذشتیم رودخانه عظیم دانوب سمت دست چپ دیده شد قدری از کنار رودخانه رفته بعد
دور شدیم بعد از این شهر بشهر سن پولتن رسیدیم در روی کوهی که وسط شهر است عمارت و کلیسا
و مدرسه بسیار عالی دیده شد که مال کشیشهاست بسیار جای خوب خوش منظری باید باشد هرچه

نزدیک شهر وینه میشدیم شهرها و آبادیها بسیار خوب و عمارات ییلاقی عالی در دره‌ها و دامنهٔ
کوههای جنگلی و جاهای باصفا دیده میشد وضع خانها بسیار خوب بود رودخانهای خوبی در راه بود
نزدیک غروبی رسیدیم باستاسیون پانزنگ آنجا کالسکه ایستاد اعلیحضرت امپراطور بنفسه دم
در کالسکه ایستاده منتظر بودند با نواب ولیعهد و شاهزادگان که تا دو فرسنگی شهر باستقبال آمده
بودند پائین آمده دست دادم اسم امپراطور فرانسوا ژوزف *Francois Joseph*
است که از خانواده هابسبورغ هستند و حال هم پدر امپراطور زنده است اسمش فرانسوا شارل
سنش شصت و پنج سال اشخاصی که همراه امپراطور بودند نمکت دوبلکارد بارن شلختا مترجم فارسی
که بسیار خوب حرف میزد از صاحب منصبان بزرگ و کوچک وغیره هم بسیار بودند بعد از
تعارفات آمدیم بکالسکه نشستیم من بودم و امپراطور و صدر اعظم و میرزا ملکم خان و بارون شلختا
و کونت دوبسکی وزیرمختار بنفسه مقیم طهران و کونت کرنویل مهماندار را ندیدیم منزل ما در قصر
لاکسانبورغ است که ماری ترز ملکه سابق اطریش ساخته است بشهر وین پنج فرسخ مسافت دارد
منزل امپراطور قصر شونبرون است که بشهر نزدیکتر است چون هوای شهر گرم بود از آن جهت
شهر منزل نکردیم خلاصه رسیدیم بقصر لاکسانبورغ چند خانواری مانند در اطراف قصر بود
خود قصر عمارتیست مربع دو طبقه میان عمارت حیاط و میدانی کوچک دارد و همه اطاقهای
عمارت بهم راه دارد شاهزادگان و علاء الدوله و حسنعلی خان وزیر فواید قدری دور از اینجا
در عمارتی منزل دارند باغ بسیار بزرگی با خیابانهای خوب و دریاچه و رودخانه کوچک در جلو
همین عمارت ماست خلاصه با امپراطور وغیره وارد عمارت شدیم امپراطور ارکان دولت
خودشان را معرفی کردند اول ولیعهد دولت که سن چهارده ساله است و همین یک پسر را
هم دارند بسیار پسر مؤدب با تربیت شیرین خوبیست اسمش رودولف شارل لویی که از شاه
زادگان است و لویی ویکتور ایضاً از شاهزادگان و کنت اندراسی صدر اعظم و سفرا و سایر
وزرا از نظامی و قلمی بعد ما هم صدر اعظم و شاهزادگان وغیره را معرفی کردیم بعد امپراطور رفتند

شاهزادگان وغیره که پیش بودین آمده بودند همه را دیدم شب شام خورده خوابیدم

روز چهارشنبه چهارم امروز رفتیم بعمارت شونبرون بیازدید امپراطور باراه آهن
نیم ساعت راه است بعد از قدری نشستن وصحبت داشتن مراجعت بعمارت خودمان کردیم

روز پنجشنبه پنجم صبح برخواسته نهار خوردیم هوا بطوری گرم بود که بیرون رفتن
ممکن نبود حکیم پولاک که قدیما در طهران معلم علم طب وچند سال هم حکیم باشی مخصوص ما بود بحضور
آمد بسیار از دیدن حکیم خوشحال آدم خوبیست قدری پیر شده زن گرفته چندی بمصر رفته بود حالا
در وین است عصری سوار کالسکه شده در باغ عمارت گردش کردیم نهر بزرگی دیده شد مثل
رودخانه از باغ میگذرد پلهای خوب دارد دریاچه بود ماهی زیاد داشت قدری نان ریختند
ماهیهای خیلی بزرگ دیده شد گفتند دویست سال است این ماهیها درین دریاچه هستند
باغ وخیابانها خیلی وسیع است دریاچه بزرگی هم بود اطرافش درخت وچمن داشت میان دریا
چه جزیره‌های خوب بود قاز وحشی در جزیره زیاد دیده شد لب دریاچه زن ومرد زیادی بتماشا
آمده بودند آنجا از کالسکه پیاده شده بقایق نشسته در دریاچه گردیدیم عمارت کهنه لب دریاچه
است که از قدیم ساخته‌اند قلعه محکم خوبی دارد اسمش عمارت پهلوانان است میلها دارد که
سر آنها آدمهای مفرغی وخروس وغیره است درهای آهنی محکم دارد بعینها این عمارت وقلعه
بعمارت دیوها وجادوگرها واجنه شبیه است که در کتب افسانه خوانده شده است از چند
در داخل شده با طاقها ودالانهای غریب رسیدیم بیک اطاقی وراهروی باریک در آهنی
داشت یک جای تاریکی بود بسیار مهیب گرگ مرده را مثل زنده با پوست وچشم
روی سکوئی گذاشته بودند شخص مهیبی را از مقوی ساخته نشانده ومثل محبوسین زنجیر کرده
بودند وزیر این اطاق اسبابی مخفی بود که چون تکان میدادند دست وپای این محبوسین حرکت
میکرد اگر شخصی تنها وبی خبر در آن جای تاریک این حرکت محبوس را ببیند یقینا واهمه میکند
جائی دیگر دیده شد مدور بود وسقف که مجسمه‌های مرمر بزرگ اجداد این امپراطور وپادشاهان
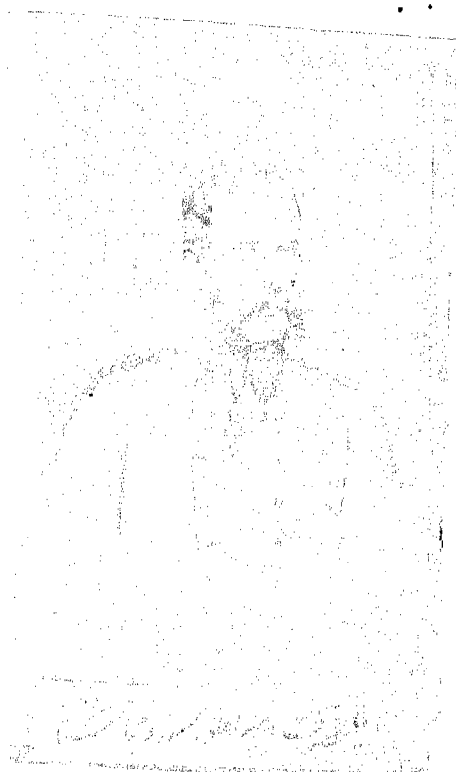
مملکت استریه را ایستاده گذاشته بودند خوب حجاری کرده بودند بعد دیگر هر چه اطاق از کوچک
و بزرگ و بالا و پائین دیده شد همه بسیار مهیب و دلتنگ و خفه بود یعنی قصر پهلوانان همین
طور باید باشد اطاق دیگری که اسلحه پهلوانان را که همه از آهن است با آدمهای مقوائی پوشانده
و سایر سلاحهای قدیم را بسقف و دیوارها آویخته بودند اطاقهای تو در توی مهیب زیاد
داشت مثل طلسم زنگوله بود و دامه و شمامه جادو که در افسانهها میگویند آنجا دیده میشد
خلاصه بعد از گردش مراجعت بعمارت کردیم صدر اعظم وغیره که با کپوزیسیون شهر رفته بودند
از گرمی و بدی هوای شهر صحبت میداشتند امروز منزل ولیعهد هم رفته قدری نشستیم صحبت شد
ولیعهد با وجود صغر سن بسیار با تربیت و دل چسب جوانیست در دولت امپراطور خوب
یادگاریست

روز جمعه ششم

امروز بعد از نهار بعضی از شاهزادگان نمسه
بدیدن ما آمدند که اسامی آنها از این قرار است پسر پادشاه سابق هانوور که حالا با پدرش در
مملکت نمسه اقامت دارند و مملکت آنها را دولت پروس ضبط کرده است اسمش ارنست
اوگوست یکی از شاهزادهای باویر اسمش ادولف دیگر از شاهزادهای ساکس ویمار اسمش هرمان
دیگر از شاهزادگان ورتمبرغ اسمش ماکزیملین بعد از نهار صدر اعظم دولت استریه گنت اندراسی
بحضور آمد خیلی صحبت کردیم بعد از ان ایلچی کبیر دولت انگلیس که اسمش بوکنان است و بعد ایلچی کبیر
دولت عثمانی قبولی پاشا بحضور آمد بعد از آن سوار کالسکه بخار شده راندیم برای قصر شونبرن
که شام را مهمان رسمی در سر میز امپراطور هستیم رسیدیم بکنار آنجا از پله بالا رفته کالسکه اسبی حاضر
بود سوار شدیم شونبرن قصبه ایست و خانهای آن وصل بخانهای بیرون شهر وین است چندان
از شهر دور نیست قصبه شونبرن عدد نفوس و خانوارش کمتر از ورسایل و پوتسدام برلن است
جلو عمارت امپراطور میدانی بود کالسکه تا دم پله توی دالان عمارت رفت امپراطور پائین
پله منتظر ما بودند پیاده شده دست داده بالا رفته داخل اطاق شدیم شاهزادهای نمسه و
المان و برادر امپراطور وغیره بودند مدتی ایستادیم امپراطور عذرخواهی کردند که چون پسر دوم

جمعه ۱۲۹ پادشاه هولاند که اینجاست او را هم بشام وعده خواسته ام نرسیده است از این جهت
سر میز رفتن دیر شد قدری که گذشت پسر پادشاه هولاند هم رسید اسمش الکساندر است رفتیم
سر میز همه بودند این تالار سفید کاریست قدری هم گچ بری و مطلا کرده اند سقفش هم نقاشی
است که گویا روی گچ نقاشی کرده اند همه اطاقها و تالارها ساده است چندان اسباب تجمل
از پرده ها و اشکال و غیره ندارد بعضی پرده ها از سرگذشت ایام سلطنت خود این امپراطور و مادر
تزار و غیره دیده شد جلو این تالار باغ است گلکاری و چمن و خیابانهای خوب دارد همه
برگ درختان طرفین خیابان را با قیچی چیده مثل دیوار سبز ساخته اند آخر باغ تپه سبز بلندیست رو
تپه عمارت مختصری که ستون زیاد دارد ساخته اند که مشرف بباغ است پائین تپه توی باغ
حوض است فوارهای بلند میجهد اما نه همیشه بلکه هر وقت بخواهند فوارها را باز میکنند شام خوردیم
موزیک میزدند بسیار طول کشید بعد از شام رفتیم باطاق دیگر اشخاصی که سر شام بودند همه
ایستاده هر کس با کسی صحبتی میکرد پرنس هوهن لوه Hohenlohe هم که از اکابر در
خانه امپراطور و وزیر دربار و شخص اول و جوان خوبیست آنجا بود نشان صورت خودم را
که مکلل بالماس بود بولیعهد دادم بعد سواره شده رفتیم سر راه آهن بمنزل رفته خوابیدیم شب
باد و باران شد بدی آمد هوا را سرد و زمینها را تر کرد   روز شنبه هفتم
امروز باید برویم بشهر وین و تماشای اکسپوزیسیون صبح برخواستم هوا بواسطه باران دیشب
و ابر امروز که از تفضلات غیبی خداوند تعالی بود بسیار سرد و خوش بود والا با آن گرمای شدید
و گرد و خاک راه بشهر رفتن بسیار مشکل بود شکر خدا را کرده رخت پوشیده سواره شده رفتیم
همه همراهان در رکاب بودند با راه آهن تا شهر از یکساعت کمتر است صحرا بسیار با صفا بود
هوای خوب چمن سبز گلکاری مختلف دیده شد خرگوش زیادی توی حاصلها بود نزدیک بشهر
رسیدیم چون شهر وین در گودی واقع است تا نزدیک شهر اثری از شهر پیدا نیست یکطرف
شهر تپه و کوههای شونبرون است شهر در پای آن تپه ها در محل بسیار گودی واقع است بهمین

جهت هوایش در فصل تابستان گرم و بد است قلعه و حصار و خندق هم ندارد و بواسطه
کوهی وسط شهر از اطراف شهر که داخل میشوند کوچها همه سرازیر است رودخانه دانوب از
کنار شهر میگذرد و یک شعبه از رودخانه را نهر دستی ساخته داخل شهر کرده اند از رود سن پاریس
بسیار کوچکتر است کشتی تجار بسیار کوچک در آن حرکت میکند آب این رودخانه هم خوردنی نیست
اهل شهر بیشتر آب خوردن نداشته و از خوردن آب دانوب که بکثافت از شهر میگذرد
اغلبی ناخوش میشده اند حالا امپراطور از مخارج خود اهل شهر از آب رودخانهای برفی کوهها
و چشمها نهر عظیمی کنده بشهر میآورد مخارج زیادی کرده هنوز هم تمام نشده گفتند یکسال دیگر
تمام میشود جمعیت شهر وین ششصد هزار نفر است خلاصه امپراطور با همه صاحب منصبان وغیره
دم کار حاضر بوده پیاده شده دست با امپراطور داده سوار کالسکه اسبی شده همه جا از توی
شهر و بولواردی که تازه ساخته اند و از پهلوی عمارت بلودر Belvedere که
عمارتی قدیمیست و حالا پردهای نقاشی آنجا گذاشته اند گذشتیم و از نزدیک ارسنال یعنی جائیکه
اسباب قورخانه میگذارند که دیوار بزرگ و بروج داشت عبور کرده و از پل شعبه رودخانه
دانوب گذشته وارد خیابان طولانی که طرفین آن اشجار قوی داشت شدیم که راست میرفت
بعمارت اکسپوزیسیون طرفین خیابان همه باغ وسیع و چمن است قهوه خانهای قشنگ از چوب
ساخته صندلی و چراغهای فانوس کار زیادی بود تا رسیدیم بنزدیک اکسپوزیسیون از اول شهر
تا اینجا همه جا جمعیت بود اما بواسطهٔ شهرت ناخوشی وبا و گرمی هوای شهر از معتبرین شهر همه
به ییلاقات رفته اند وارد پاویون که عمارت مخصوص امپراطور و در خارج اکسپوزیسیون است
شدیم میز نهار حاضر بود سر میز رفته نهار خوردیم بعد از نهار با امپراطور رفتیم باکسپوزیسیون محوطه
بزرگیست چهارسو مانند ساخته اند وسط بازار گنبد مدور بسیار بلند وسیعی است خیلی بنای عالی
باتماشائیست پله و راه هم دارد که مردم برای تماشا بالای آن میروند همه این طاق مدور
و بازارها وغیره از آهن و شیشه و آئینه است از این گنبد بزرگ سایر بازارها منشعب میشود.

(شنبه ۱۸) بهر طرف اطراف این بازار هم مدوّر است دو راه آمد شد دارد باقی بسته است در زیر
گنبد بزرگ حوض و فواره بسیار خوبی ساخته اند که آب میریخت جمعیت زیادی توی اکسپوزیسیون
بود برای هر دولتی که اسباب و متاع خود را آورده مکانها و جاهای مخصوص داده اند مثلا
دولت فرانسه یک بازار طولانی و دو بازار دیگر و جنبین آن دارد که متاع دولت خود را از
هر جوب چی ساقه فلان درخت جنگلی فلان ولایت فرانسه را فرستاده است با برگ خشک
آن یا فلان حیوان و شکار یا مرغ در فلان محال شهر فرانسه چه ترکیب است صورت آن بعینه
اینجاست از این جزئیات باید قیاس کرد به متاعهای کلی نفیس مثل پارچهای پشمی ابریشمی آینه بلور
اسباب حرب وغیره همه را با سلیقه تمام فرستاده اند سایر دول هم بهمین طور یعنی بعضی دول
بزرگ مثل روس و انگلیس و المان و خود دولت اطریش جا و اسباب زیاد دارند دولت
عثمانی و مصر و یونان و ژاپون و چین وغیره هم بقدر کفایت از هر قسم متاع فرستاده اند همین
طور بازارها را با امپراطور گردش کردیم تا رسیدیم بجائیکه متاع دولت ایران گذاشته بودند با وجود
آنکه سه ماه قبل از این حکم شد که تجار وغیره اسباب جمع کرده بفرستند و بسیار دیر بود و
اغلب متاعها نرسیده بود باز هم اسباب و متاع نفیس خیلی دیده شد قدری اینجا ایستادیم
چون امپراطریس ناخوش و در ییلاق است امپراطور هیچ ایستند بروند ییلاق وداع کردند
و رفتند ما دوباره همه بازارها گشته گراندوک قسطنطین برادر امپراطور روس را در بازار
دیدیم بسیار شاهزاده خوب بیست ایستاده با او تعارف و صحبت زیاد کردیم قدری بدحال و
رنگ و رو پریده بود علت را پرسیدیم گفت بعد از مراجعت از نیکولایف به پطر بورغ
کورنشتاد رفته آنجا از کشتی بکشتی دیگر میخواستم بروم زمین خورده پایم زیاد درد آمده است
معلوم بود خیلی صدمه خورده بود خلاصه بعد از اکسپوزیسیون بیرون رفته عماراتی که نمونه
از عمارات ممالک ساخته اند تماشا کردیم یک عمارت خوب و مسجد عالی با مناره بلند از
مصر و یک عمارت و قهوه خانه از دولت عثمانی و یک عمارت بسیار خوب از دولت

ایران ساخته بودند بجز اینها دیگر عمارتی از سایر دول ندیدم رفتیم بعمارت ایران چند
پله پخور و یکنفر بنا استاد اسمعیل نام و یکنفر نجار با آنکه سه ماه بود که مأمور بساختن این عمارت شده
بودند بسیار خوب از عهده برآمده باین زودی همچو عمارتی ساخته اند خیلی جای تحسین بود نجار
و بنّا حاضر بودند بنّا زبان المان را هم دراین سه ماه خوب یاد گرفته است این بیشتر مایه تعجّب ما
شد آنجا نشستیم رئیس اکسپوزیسیون در حضور ما بود بعد رفتیم بناهای دولت عثمانی و مصر را
تماشا کرده سوار کالسکه شده از سایر محلّات شهر و عمارات و بازارها گذشته آخر بعمارت
نشیمن امپراطور رسیدیم از آنجا هم گذشته وارد گار شدیم سوار شده بمنزل آمدیم الحمد لله
تعالی بسیار خوش گذشت خرج این اکسپوزیسیون از دولت است هفت کرور خرج کرده
اند بعد از سه ماه دیگر که برچیده میشود از قیمت مصالح و از منافع و از دینکه پول داده داخل
میشوند سه کرور و نیم عاید دولت خواهد شد نصف خرج ضرر دولت است امّا میگویند
از آمد و رفت از راههای دیگر هم مبالغی منفعت برعیّت و بدولت میرسد این امپراطور
متجاوز از بیست و سه سال است سلطنت میکند فردیناند Ferdinand I
اوّل که عموی این پادشاه است امپراطور بود از سلطنت استعفا کرد و حالا هم زنده است
هشتاد سال دارد و در شهر پراک که یکی از شهرهای بزرگ اطریش است زندگی میکند
سلطنت به برادر او که پدر امپراطور حالیه است میرسد او هم نخواست سلطنت را داد به
پسرش و پدر هم هنوز زنده است زمستانها در وین است تابستان در ایشل که ییلاق است
میرود حالا هم آنجاست   روز یکشنبه هشتم   امروز کاری نداشتم عصری
با کالسکه در باغ و با قایق در دریاچه خیلی گردش کردیم صدر اعظم و میرزا ملکم خان هم توی قایق نشسته
آمدند غروبی بمنزل رفتیم صنیع الدوله و محقق رفته اند بشهر بادن که یک فرسخی این قصر است در آنجا
آبهای گرم و سرد معدنی دارد که برای بعضی مرضها خیلی نافع است بخصوص برای ناخوشی فالج
و غیره درین فصل ناخوشها برای معالجه آنجا میروند   روز دوشنبه نهم جمادی الثانیه

امروز عصر امپراطور ما را دعوت بشکار کرده اند و بعد از شکار بقصر شونبرون برای شام خوردن
طرف عصر سوار کالسکه بخار شده رفتیم بعمارت وقصبهٔ هلبرون از کالسکه بخار پیاده شده
بکالسکه اسبی سوار شدیم امپراطور رفته بودند بشکارگاه ماهم رانده از دهات ییلاقی شهر وین
گذشتیم این چند ده که شمرده میشود ییلاق اهل شهر است بعد از شونبرون ده هتزن درف بعد
هیت زن بعد لنز که شکارگاه امپراطور است راه طولانی بود عمارت و مهمانخانه در این دهات
زیاد است راندیم تا از آبادیها گذشته بخیابانی رسیدیم طولانی طرفین جنگل صحیح بود بعد رسیدیم
بجائی که دور جنگل را تجیر کشیده بودند تجیر کتان سخت سفید رنگ بلند تا در لای تجیر چوب نداشت
بر تخته عوض طناب چهار چوبی داشت که تجیر تکیه داده بودند بسیار خوب چیزیست برای باد
خلاصه دور جنگلها را بقدر دو فرسنگ تجیر کشیده راه حیوانات را بسته بودند رسیدیم دیدیم
امپراطور پیاده با شکارچیها ایستاده لباس شکاری پوشیده پری بکلاه زده اند و قره بقره
کمه از تخته مثل صندوق مربع ساخته و دور صندوق را با برگ درخت کاج پوشانده اند
بقدر دو پله هم از زمین ارتفاع داشت بقدر صد نشیمن باین طور ساخته اند در هر یک سه
چهار تفنگ گلوله زنی ته پر با گلوله زیادی گذاشته و در هر یک هم دو سه نفر از اعاظم
نشسته اند که تیر بیندازند خواستیم از کالسکه پیاده شوم امپراطور مانع شدند ما با کالسکه و امپراطور
و دیگران پیاده میرفتیم تا رسیدیم دم کمه که از همه بالاتر و بیشتر بود که برای ما معین کرده بودند
پائین آمده رفتیم بالای تخته ایستادیم امپراطور بکمهٔ پائین تر رفتند ماهم تفنگهای امپراطور را
که در کمه ما بود پر کرده مستعد شدیم میرشکار امپراطور که از اهل حبک و اسمش کونت ویربنا است
مرد بیست بنفتاد ساله و از پیری گوشش سنگین و چشمش کم نور شده آنجا بود قدری صحبت از شکار
های ایران با امپراطور کردیم وضع شکار آنها از این قرار است اول گفتیم که تجیر زیادی کشیده
بودند آن تجیر همین طور آمده از مقابل ما کشیده شده تا پشت سر ما هم تجیر بود از آنجا که
ما نشسته بودیم تا تجیر روبرو سی قدم بود دری از تجیر بالاتر از جای من قرار داده بودند

برای دخول و خروج شکار دیگر هیچ راه آمد و رفت نبود بقدر چهل پنجاه نفر از جنگل شکار
بار آرانده دسته دسته که هر دسته بقدر بیست الی سی شکار میشوند از در این بحیره داخل
میکنند یکدسته که داخل شد آمده از ده قدمی تفنگ چیها میگذرد و بنای شلیک میگذارند
و متصل آنها را با گلوله میزنند اگر در این کمه نزدند در کمه دیگر همین طور تا آخر که راه زیاد نیست
این حیوانات میدوند که مفری پیدا کنند و هیچ مفری ندارند همه کشته میشوند همین که
متنفسی از اینها نماند دسته دیگر را داخل بحیره میکنند این دسته را هم همین طور قتل میکنند
چند تیری هم من انداختم این شکارها از جنس مرال هستند و چندان وحشی نیستند دو سه دسته
که داخل شد کشته شدند خلاصه شکار خوبی شد و بسیار خوش گذشت بعد امپراطور آمدند با هم سوار
کالسکه شده از راهیکه آمده بودیم رفتیم بقصر بلبرون بعد از چند دقیقه با کالسکه قدری در باغ
بلبرون گردش کردیم خیابانهای خوب دارد درختهای بلند مجسمه‌های مرمر خیابانها گذاشته
اند تپه در آخر باغ و عمارتی بالای آن است راه پیچ و خمی دارد از تپه که بالا رفتیم باغ وحشی دیده
شد مختصر تماشا کردیم فیل کرگدن طوطیهای خوب حیوانات دیگر بودند این باغها و باغ وحش
عامه است همیشه مردم برای گردش در این باغ هستند خلاصه برگشتیم بعمارت رفتیم سر میز
شام شام خوبی خورده شد بعد از شام با کالسکه بخار رفتیم بمنزل امروز صبح کور دیپلوماتیک
و بحضور آمدند اسم چند نفری نوشته میشود نویکوف Nowikoff وزیر مختار
روسیه ویکونت دو ژونگ Vicomte de Jonghe وزیر مختار بلجیک مسیو
جی Mr Jay وزیر مختار اتازونی کنت دورو بیلان وزیر مختار ایطالیا روز
سه شنبه دهم امروز عکاسی آمد چند شیشه عکس ما را انداخت قدری در باغ گردیدم
شخصی تلمبه آورده و اسبابیکه ده ذرع زمین را در ده دقیقه سوراخ کرده آب در میآورد
و با تلمبه بیرون میریخت این اسباب از فولاد و آهن است هر طور زمین سخت یا سنگ باشد
سوراخ میکند و هر اسبابی هم پانزده تومان قیمت داشت گفتم چند دستگاه خریده بایران

بیاورند عصری سوار کالسکه بخار شده رفتیم بشهر همه شاهزادها و اکثری از پیشخدمتها
بودند غروبی بکار شهر رسیده پیاده شدیم امپراطور بتماشاخانه رفته بودند ما هم رفتیم بتماشاخانه
که اوپرای بزرگ وین باشد که از همه جا بهتر است دم در تماشاخانه پیاده شدیم امپراطور
پای پله ایستاده بودند دست داده باتفاق بالا رفتیم امپراطور چند نفر از شاهزاده خانم
ها را از این قرار معرفی کردند ارشیدوشس الیزابت Archiduchesse Elizabeth
که زن شارل فردینان است ماری رنیر Marie renière پرنس دو ژوانویل
Princesse de Joinville که زن پسر لوی فلیپ و دختر پادشاه برزیل است
پرنسس کبورغ که دختر لوی فلیپ و زن شاهزاده کبورغ است رفتیم در لژ وسط نشستیم
این شاهزاده خانمها در دست راست و چپ و صدر اعظم عقب ما و شاهزادهای استریه
و المان همه بودند انصافاً تماشاخانه بسیار عالی است امپراطور حالیه خیلی در این تماشاخانه
بنائی کرده اند بهتر است سقف بلند وسیع خوبی دارد با چراغهای گاز بسیار خوب از چهل
چراغ و غیره جمعیت زیادی بود پرده بالا رفت انقدر خوب بازی در آوردند و رقصیدند
و موزیک زدند که در هیچ جا دیده نشده بود لباس اهل تماشاخانه هم هر دقیقه طرح و رنگ
دیگر میشد همه پارچهای خوب خوش رنگ امشب باله بود و هر دفعه باله عوض میشد و رقص
تغییر میکرد اسباب جادوگری و دیو و اجنه و پری بطوری نشان دادند که عقل حیران میشد
دخترهای پری شب در جنگل بسیار سبز و خرم که ماه هم تازه میخواست غروب کند عکس ماه
برودخانه افتاده بود و ماه و موج آب و جنگل همه مثل حالت طبیعی یک درخت قوی شکسته
مثل پل روی رودخانه افتاده بود و پریها روی آن میرقصیدند اجنه آمده دیوها میرفتند باز پریها
میآمدند بعد یکبار این جنگل سبز و حالت بهار میرفت قطب شمال با کوههای یخ پیدا میشد و
برف میآمد و قطعهای یخ را مثل کوه آب دریائی آورده و میبرد خرسهای سفید شمال روی یخها نهنگها
فکها یعنی فیل دریائی آمده میگذشتند روی یخ شاهزاده در این سرما گیر کرده میخواست بمیرد

یکبار دخترهای قطب شمال و پریهای اقلیم سرما با لباسهای سفید و موهای پر برف حاضر
شده از زمین آتش درآورده شاهزاده را اکرام کرده باهم رقصیدند با لباسهای قشنگ و
آهنگ موزیک را در هر مقامی بطوری میزدند که آدم حیرت میکرد شاهزاده با وزیرش درخانه
جادوگرها گیر کرده بودند آنقدر اسباب جادوگری نشان دادند که نوشتن آن ممکن نیست در
آخر پرده زیر دریا را نشان دادند ماهیها انواع صدفها گلهای مرجان علفها و گلهای دریائی
جوشش آب ته دریا دخترهای دریائی هر یک بچه طنازی زیر گلها و برگها خوابیده بودند یک
دفعه از میان صدفها و گلها یکدختر دریائی بیرون می آمد بسیار مقبول گاهی از آسمان ملکه ابرها
پیش آمده میرقصید گاهی بزمین فرو میرفتند گاهی با بالون بهوا میرفتند گاهی بر پشت عفریت
بهوا صعود و نزول میکردند حقیقة نمیتوان نوشت با اینکه شام هم نخورده بودم نمیخواستم تمام شود
بالاخره تمام شد برخاسته آمدیم امپراطور تا دم کالسکه آمده رفتند آمدیم براه آهن نشسته
بمنزل آمدیم شام خورده دیر خوابیدم   روز چهارشنبه پانزدهم   صبح گراندوک
قسطنطین برادر امپراطور روس آمد قدری صحبت شد بواسطه درد پا عصا در دست داشت
امروز عصری برای سان قشون باید برویم به هلبرون عصر سوار کالسکه بخار شده رسیدیم بگار
هلبرون سوار کالسکه اسبی شده راندیم از کوچها گذشته رسیدیم بصحرای چمنی که علف کمی داشت
ورزش شده بود امپراطور سواره با اجودانها خودشان ایستاده بودند منهم سوار اسب شده
صدراعظم و حسام السلطنه و سرتیپهای ما هم سواره بودند اعتضادالسلطنه و نصرة الدوله
وغیرهم بودند پیاده دم اطاق کوچکی که برای ما ساخته و صندلی گذاشته بودند ایستاده
بودند ما و امپراطور و صاحب منصبان اطریش و ایرانی وغیره راندیم افواج و سواره و
توپخانه پشت سرهم در پنج خط طولانی بطور ستون ایستاده بودند جمیع این پنج خط را با امپراطور
سواره گشتیم قشون بسیار خوب خوش لباسی بودند بخصوص افواج سواره هونگری که مجارستان
میگویند سواره هوسار دراقون اسبهای سواره و توپخانه هم قوی و خوب بود اسبها از مجارستان

از مجارستان می آورند اسب انجا خوب میشود لباس سرباز اطریش از قدیم الی حال اینطور بوده
و پارچه سفید است از قراریکه میگفتند امپراطور میخواهد این رنگ سفید را مبدل برنگ آبی
کند خلاصه بعد از گردش زیاد آمدیم دم همان اطاق چوبی ایستادیم افواج و توپخانه سواره
از حضور گذشتند تمام قشون پانزده هزار نفر میشد تماشاچی زیادی هم بود چند نفر
از معتبرین اعراب مملکت الجیر که جزء فرانسه است با کمپوزیسیون آمده اند همه سواره با همان
لباسهای عربی سفید و عمامه اینجا بودند امپراطور رفته با آنها تعارفی کرده آمد اسم این اعراب
از این قرار است علی الشریف فرحان محمد حنفی عبد الدین معسکر حسن بن قدبن احمد الجزایری
محمد بن محمد الصیفی همه زبان فرانسه را خوب حرف میزدند غروب آفتاب که سان تمام
شد مراجعت بمنزل کردیم امپراطور و همه صاحب منصبان معتبر روی کلاهشان پر پای سبز
رنگ بود **روز پنجشنبه دوازدهم** امروز عصری باید برویم به شنبرون برای
اینکه امپراطریس از ییلاق آمده در آنجا مهمانیست بعد از نهار برادر امپراطور که تازه از
ییلاق آمده بود اسمش شارلوی *Charles Louis* ملاقات شد دست داده
تعارف کردیم شاهزاده بسیار خوش روی خوش صحبتی بود قریب پانزده روز است
عروسی کرده با معنی که دو زن سابق گرفته و هر دو مرده اند تازه زنی از شاهزاده خانم
های مملکت پرتغال گرفته است این شاهزاده خانم در مملکت باویر نشو و نما یافته است
برادر امپراطور او را در همان مملکت باویر عروسی کرده است بعد از صحبت زیاد مراجعت
کرد وقت غروب آفتاب با کالسکه بخار به شنبرون رفتیم رسیدیم به پله عمارت امپراطور
آمده دست دادیم بالای پله امپراطریس ایستاده بود باو رسیده تعارف کرده دست
داده رفتیم باطاق اول جمعی از شاهزاده خانمها و شاهزادهای اطریش و المان که تازه
از ییلاقات آمده بودند مردها را امپراطور و زنها را امپراطریس معرفی کردند امپراطریس
بسیار خوش رو و خوش ترکیب و مهربان و برازنده است مزاجا قدری علیل و ازین جهة

اگر اوقات خود را در فصول اربعه خارج از پای تخت میگذراند سنّ اسی و شش سال دارد
خلاصه دست امپراطریس را گرفته وارد تالار بزرگ شدیم سفرای خارجه با زنهایشان و وزرا
و سرداران و بزرگان و اهل قلم مملکت اطریش با زنهایشان شاهزادهای پنسه و المان برادر
های امپراطور همه بودند در تالار میزهای کوچک برای سوپه گذاشته بودند اعراب الجیر هم
امشب همه اینجا بودند بعد از صحبت زیاد هر چند نفری دور میزی برای سوپه نشستند سر میز
ما امپراطریس صدر اعظم فوّلی پاشا ایلچی کبیر عثمانی کنت اندراسی صدر اعظم اطریش و یک زن
محترمه مسّنه دیگر هم بود خیلی نشسته صحبت زیادی با امپراطریس کردم بسیار افسوس میخورد
که چرا چند روز پیشتر نیامده و امشب برای وداع آمده است منهم از اظهار محبتهائی که
میکرد بسیار اظهار دوستی کردم بعد از تمام سوپه همه برخواسته امپراطور آمد منهم برخواستم
امپراطور هم با چند نفر دیگر در همین مجلس سر میز علیحده سوپه خورده بودند خلاصه رفتیم بهتالار
کوچک طولانی جلو عمارت که رو بباغ بود برای تماشای آتشبازی صندلی زیادی گذاشته
بودند نشستیم امپراطریس دست راست ما و زن برادر امپراطور دست چپ نشستند سایر
شاهزاده خانمها و زنها هم در راست و چپ قرار گرفتند خود امپراطور ایستاده بودند و
سایرین هم بعضی نشسته و بعضی ایستاده بودند توی باغ بقدر پانصد نفر موزیکانچی ایستاده
موزیکان میزدند جمعیت زیادی از تماشاچی بودند آب از فوّاره های حوضها جست عمارت
روی تپه جلو عمارت که ما نشسته بودیم چراغان و آتشبازی بود هوا هم صاف و مهتاب
بسیار خوبی بود آتشبازی خوبی کردند نشان شیر و خورشید را با آتشبازی بسیار خوب ساخته
بودند بعد از آن آتشبازی دیگر شد قلعه از آتش پیدا شد در کنار دریا و دریا را هم بعینه
از آتش ساخته و کشتیهای جنگی محاصره این قلعه را کرده بودند از قلعه و کشتی توپ میزدند و از
بام عمارت بلیرون هم روشنی الکتریسیته بروی تپه و حوضها انداخته بودند بسیار خوشگل
مثل آفتاب و مهتاب بعد از تمام آتشبازی برخواسته بازو ببازوی امپراطریس داده

امپراطور هم بازو بیازوی زن مختر مه مشّئه داده عقب سر ما می آمدند تا رسیدیم به پله
عمارت امپراطریس و امپراطور را وداع کرده بمنزل رفتیم الحمد لله خوش گذشت

روز جمعه سیزدهم ۱۳ امروز باید رفت به سالزبورغ صبح زود برخواستم بعد از
همساعت امپراطور هم و شاهزاده های بمنه وو زرا و صاحبمنصبان حاضر شده بودند اول
امپراطور با برادرهایشان و شاهزادها داخل اطاق شدند جلو رفته دست دادیم روی
صندلی نشستیم خیلی صحبت شد و از اقامت چندروزه خودم در لاکسانبورغ بسیار اظهار رضا
مندی کردم کرنوبل مهماندار وارد شده گفت وقت حرکت است برخاستم در اطاقی دیگر
کنت اندراسی وزیر اعظم و سایر وزرا بودند تعارف کردم اما وداع آخرین را با شاهزادها
واندراسی وغیره نکرده خیال کردم که تا دم کالسکه بخار خواهند آمد با امپراطور بکالسکه نشسته
رانده در کار پیاده شدیم شاهزادها و اندراسی عقب مانده نرسیدند بسیار افسوس خوردم
که چرا با آنها وداع نکردم با امپراطور مجدداً وداع کرده رفتیم توی کالسکه امپراطور دم کالسکه
تا آخر ایستاده بودند در حرکت ترن هم وداع کرده رفتیم هوا امروز در رو ین و صحرا بسیار گرم
بود باز در شهر لنز کالسکها یکساعت ایستاد در همان استاسیونیکه وقت آمدن نهار حاضر کرده
بودند امروز باز حاضر بود پائین رفته نهار خوردیم بعد از یکساعت سوار کالسکه شده راندیم در
استاسیون لامباش کالسکها ایستاد پادشاه هانوور با زن و دختر و نوکرهای معتبرشان دم
کالسکه ایستاده بودند رفتیم پائین با ایشان دست داده خیلی صحبت شد و بسیار اظهار مهربانی
به پادشاه کردم زن پادشاه بسیار عاقله و سنش متوسط است دخترشان بسیار خوشگل و
خوش اندام و مؤدب است منزل ییلاق پادشاه نزدیک این مکان است شنیده بود ما از
اینجا عبور میکنیم آمده بود اما از دیدن پادشاه بسیار افسوس خوردم این پادشاهی بود معتبر
صاحب خزانه و لشکر امپراطور المان که خواستند کل ممالکت المان را مملکتی واحد قرار دهند
لازم دید که مملکت این پادشاه را هم از دستش بگیرند لهذا جنگ کرده بزودی قشون پادشاه را

شکست داده و مملکت را جزء پروس کردند پادشاه هم با عیال و بعضی جواهرات نفیسه
خود فرار اینجا که دولت اسطریه آمده الی حال در خاک امپراطور نشسته روز میگذراند علاوه براین
بدبختی هر دو چشم پادشاه هم نابیناست زوجه اش دستش را گرفته راه میبرد پادشاه بسیار جوان
بلند بالای قوی بنیه ایست امّا حیف که چشمش نابیناست و از قراری که گفتند در طفولیت یک
چشمش عاجز بوده بعد از آن با کیسه پول یا چیز دیگر بازی میکرده کیسه بچشمش خورده چشم سالم را هم معیوب
کرده است سنش شصت و چهار سال است اسمش ژرژ پنجم است اسم زوجه اش لارن ماری
از شاهزاده خانمهای مملکت ساکس اسم دخترش پرنس فردریک *Princesse Frederique*
خلاصه با پادشاه وداع کرده رفتیم بکالسکه راندیم غروبی رسیدیم بشهر سالسبورغ در همان عمارتی
که وقت آمدن منزل بود منزل کردیم همان تشریفات بعینه بعمل آمد قبولی پاشا وزیر مختار
عثمانی مقیم اسطریه بمأموریت از دولت خود دارد که تا برندیزی همراه ما باشد

روز شنبه چهاردهم باید برویم به شهر انسبروک با راه آهن هشت ساعت
راه است صبح سوار کالسکه بخار شده راندیم از خاک باویر و از رودخانه آن که رود عظیمی است
و ملحق برود دانوب میشود عبور شد تا رسیدیم بقلعه کوفشتین که در سرحد اسطریه و باویر ساخته
شده است رودخانه که از زیر این قلعه میگذرد طرف دست چپش خاک باویر است و طرف
راست خاک تیرول که جزء مملکت اسطریه است قلعه سخت کوچکی است توی دره در روی
سنگ بسیار بزرگی واقع است توپ و ساخلو در قلعه بود شلیک کردند عراده یکی از لوکوها
عیب کرده بود یک ربع ساعت معطل شدیم تا بار آن کالسکه را بجای دیگر حمل کردند یکفوج
با موزیک و صاحب منصب زیادی حاضر بودند حاکم سالسبورغ از اینجا مرخص شد رفت براه
افتادیم وقت آمدن از این راه شب بود چیزی ندیدیم امروز که دیده میشود عجب جایی است
دره بسیار وسیع رودخانه آن از وسط دره میگذرد اطراف همه کوههای بلند پر جنگل سرو کاج
سر کوهها و دامنه و بغلها همه حاصل دهی است دهات همه در دامنه کوه واقع است بسیار

(ایطالیا ۲) باروح و صفا بهمین طور راندیم الی شهر انسپروک نزدیک شهر هوا ابر و باد و طوفان
شدیدی شد باران زیادی آمد هوا خوب شد سه ساعت بغروب مانده وارد شهر شدیم شهر بسیار
کوچک قریب ده هزار نفر جمعیت دارد ییلاق قشنگ خوبیست در میان دره واقع و دورش
کوههای بلند برف دار است باوجود باران تماشاچی زیادی بود موزیکانچی و افواج زیاد
از پیاده و سواره شلیک توپ کردند وارد عمارت دولتی شدیم اگرچه ساده اما عمارتیست
بسیار تمیز و قشنگ با میزها و صندلیهای خوب تالار بسیار بزرگ طولانیست اکثر طاقها سفید است
با گچبریهای مطلا زینت داده و بعضی اطاقها را پارچههای ابریشمی نفیس چسبانیده اند پردههای اشکال
خانواده سلطنت امپراطور استریه از قدیم و جدید در اطاقها نصب است اشکال دیگر هم در سقف
اطاقها وغیره بود امروز کالسکه بخار نزدیک شهر از پلی که روی رودخانه بود گذشت این پل
وصل است به پلی که الی کار شهر روی چمن و باتلاق ساخته اند بسیار پل طولانیست البته دو
هزار ذرع بیشتر طول دارد زحمت و خرج راه آهن از این بناهاست که در کمال استحکام باید بسازند

روز یکشنبه پانزدهم باید بشهر بولون ایطالیا برویم صبح در تالار بزرگ
قدری گشته پردههای اشکال را تماشا کردیم دیشب الی صبح باریده بود صبح خیلی هم باریده هوا هم
ابر بود اما کم کم باز میشد روبروی این عمارت تماشاخانه کوچکی بود گفتند حالا بسته است
زمستان باز میشود وقت حرکت شد آمدیم سوار کالسکه شده راندیم برای راه آهن نظر آقا
مرخص شده بپاریس رفت بکالسکه بخار نشسته راندیم چون راه سربالا بود کالسکه خیلی آرام میرفت
ساعتی دو فرسنگ و نیم طی میکرد با کوههای بلند درهای خوب چشمههای خوب با صفا رودخانه
با آبشارها دهات خانههای کوچک قشنگ گلهای رنگ رنگ چمن سبزه در طرفین راه
بسیار بود هوا هم از باریدن باران مثل بهشت چون در آمدن از این راه از بعد از استاسیون
فرانزن سفست که از قلاع محکمه استریه است الی شهر انسپروک شب بود و ندیده بودم
این است که حالا بتفصیل مینویسیم خلاصه همه جا سربالا میرفتیم و کالسکه از ده سوراخ کوه گذشت

(ایطالیا)

اما چندان طولانی نبود تا رسیدیم باصل قله و بلندی که اسمش برنر است که چهار هزار و سیصد و هفتاد و سه پا از سطح
دریا بلندتر است بسیار ییلاق و جای بسیار خوبیست کوههای بلند پر برف در اطراف این مکان است
و از انسپروک الی اینجا همه جا جنگل انبوه است که اکثر درخت کاج است کالسکهها ایستاد آبی که ازین
قله بطرف انسپروک و شمال میریزد داخل رودخانه دانوب شده بدریای سیاه میریزد و آنچه از قله بطرف
جنوب و سمت ایطالیا میریزد داخل رودخانه پو و ادیژ شده بدریای دریاتیک میرود خلاصه راندیم
چند فرسنگی که رفتیم بجائی رسیدیم که اسمش شلبرغ است کالسکهها ایستاد از اینجا دیگر راه آهن
سرازیر میشود دیدم صدر اعظم و دیگران همه از کالسکهها پیاده شده رو به پائین میروند پرسیدم
گفتند کالسکه بخار که ازین کوه سرازیر میشود تماشا دارد منهم پیاده شده رفتیم سرپائین راه
زیادی رفته تا رسیدیم بده کوسنساس از توی ده پیاده میرفتیم هیچکس در ده نبود عمادالدوله
و اعتضادالسلطنه را دیدم تنها راه میروند پرسیدم چه میکنید گفتند رفته بودیم تماشای
کلیسای ده چون روز یکشنبه است همه اهل ده در کلیسا بودند و کشیش روی منبر وعظ میکرد
چون چشمش بما افتاد از کمال تعجب روی منبر خشک شد و متحیر بود که اینها کیستند که با این کلاهها
و ترکیب وارد کلیسای این دهی که در یکی از گوشههای فرنگستان است شدهاند پیاده
بسیار رفتیم و آمدن کالسکه بخار را هم ندیدم کالسکهها پیش از ما پائین آمده ایستاده بودند و آنها
که طالب تماشا بودند همه مایوس و خسته شدند رفتیم توی کالسکه راندند هر چه میرفتیم کوهها
کوچکتر و کم جنگلتر و هوا گرمتر و کوههای سنگی سخت دیده میشد راندیم تا فرانزانسفت
رسیدیم آنجا پیاده شده نهار خوردیم یکساعت طول کشید در همه این استاسیونها فوج سرباز
با موزیکان و صاحبمنصبان وغیره برای احترام حاضر بودند بعد از نهار راندیم تا به الا که سرحد
ایطالیا و اطریش است رسیدیم شب بود آنجا ایستادند کرنوبل مهماندار با همه مهمانداران
دیگر آمده مرخص شدند کمال التفات را با آنها کرده از محبتهای امپراطور خیلی اظهار رضامندی
نمودم قستیقفر خان مهندس هم از آنجا رفت بولایتش که باز بطهران بیاید خلاصه الی قلعه

ایطالیا ۲۰۲

وروون را که در آمدن روز بود دیده بودم از وروون تا شهر بولون را ندیده بودم
اگر چه شب شد اما هوا صاف و مهتاب بسیار خوبی بود و کوهها تمام شده بجلگه افتادیم
شام را در کالسکه خوردم و بعد از شام نخوابیدم بخیال اینکه منزل بخوابم همه همراهان خوابیدند
من متصل به صحرا نگاه میکردم کالسکه بخار هم ساعتی ده فرسخ میرفت باز ملاحظه کردم که صحرا همه
حاصل زرت و شلتوک و درو درخت توت ابریشم بعضی تپها و کوههای کوچک هم دیده
شد آبادی طرفین راه بسیار بود عمارات در مهتاب سفیدی میزد با صفا بود از یک
سوراخ گذشتیم زیاد طولانی نبود از دو رودخانه عظیم هم که پل خوبی داشت عبور شد چهار ساعت
از نصف شب گذشته که سفیده صبح زده بود وارد گار بولون شدیم بسیار کسالت بیخوابی
داشتم حاکم شهر و حاکم نظامی آنجا که اسمش مزاکاپو *Mozzacapo* است با سایر بزرگان
حاضر بودند اهل شهر هم همه خواب آلود و کسل بودند نه آنها درست ملتفت ما و نه ما ملتفت
حالت آنها شده سوار کالسکه شدیم تلگرافی از پادشاه ایطالیا که در شکارگاه کوه الپ
بوده اند رسید بسیار اظهار خوشوقتی از ورود ما مجدداً آنجاک خود کرده بودند خلاصه راه
زیادی طی کرده رسیدیم بمنزل مهمانخانه که زنبیان خان مشخص کرده بود رفتیم بالا اطاق من
مقابل معبر عام بود صدای کالسکه و عراده و قال و مقال و موزیکان بطوری بود که امکان نداشت
دقیقه شخص بخوابد بهر طور بود چهار پنج ساعت خوابیده باز خیلی غنیمت شمردم

در وین و ایطالیا و غیره هندوانهای خوب بهم میرسد زرت سبزی خوب هم زیاد است
دیگر میوه خوبی بهم نمیرسد امشب از دو رودخانه گذشتیم اول رودخانه ادیژ که از شهر
کوچک رویکو میگذرد و این همان رودخانه ایست که همه جا از دره های ورون اطریش
بعد از ببراز بری شبلرک همراه ما بوده است دوم رود پو است که از نزدیک شهر فرارا
گذشته داخل دریای آدریاتیک میشود **روز دوشنبه شانزدهم** در شهر بولون
توقف شد نهار را در مهمانخانه خورده عصر با حکیم طولوزان و حاکم بولون که اسمش کنت بارسون

Comte Bardessone است در کالسکه نشسته رفتیم بگردش رسیدیم به برج
که ششصد سال قبل از این ساخته‌اند اما قطور نیست مثل میل مربع است از میانش هم پله دارد میتوان
بالا رفت اما بسیار خطرناک است در میان آن احتمال دارد نفس آدم بگیرد و صد و هشت ذرع ارتفاع
دارد و قدری هم کج است برج دیگر هم که عمدا بنا صنعت کرده کج ساخته است نزدیک این
برج است آنهم ارتفاع زیاد داشته است اما از بس کج ساخته بود مردم واهمه خرابی آنرا
داشته عمدا خراب کرده‌اند حالا نصفش مانده است بعد از بعضی کوچه‌ها و محلات و از پهلوی
عمارت ضرابخانه که تازه ساخته‌اند گذشتیم بسیار خوب ساخته‌اند کوچه‌های شهر همه سنگ فرش
و تمیز است با آبادی اطراف شهر صد هزار نفر جمعیت دارد و کالسکه و هواده زیاد دارد و میوه
جات بسیار خوب بخصوص هلو و هندوانه خوبی دارد از شهر بیرون رفته همه جا از کنار شهر که
دیوار آجری از قدیم دور آن ساخته‌اند و دروازه چند با خندق کم عمقی دارد و از پهلوی قور
خانه که تازه ساخته‌اند گذشته رفتیم سر بالا طرف جنوب شهر چند تپه است که بالای آنها مردم
عمارات خوب ساخته‌اند عمارتی بود بالای تپه که در قدیم معبد بوده و هر وقت پاپ بزرگ
باین شهر میآمده آنجا منزل میکرده است حالا پادشاه ایطالیا ضبط کرده و مال مخصوص پاد
شاه است چون این شهر پانزده سال قبل از این در دست پاپ و حکومت آن با کشیشها بوده
حالا بالمره مال دولت است رسیدیم بدر عمارت میانش رفته قدری گشتیم بنائی بسیار
قدیم است بعد بیرون آمده دور عمارت که چشم انداز بسیار خوبی بشهر و صحرا داشت و خیلی باصفا
بود قدری راه رفته دیدیم تا چشم کار میکرد صحرا سبز و آباد و حاصل زیاد و عمارات تک تک است
که از توی سبزها سفیدی میزد تپه بود از این تپه مرتفع‌تر روی آن عمارت ییلاقی خیلی یکی از
خوانین معتبر ایطالیا که اسمش ویسینی Vicini است ساخته است خلاصه خوبی
پائین آمده از دروازه دیگر وارد شدیم از پهلوی عمارت کهنه عالی گذشتیم که کتابخانه این
شهر است و از قراری که گفتند کتاب زیادی از خطی کهنه و غیره دارد و از عمارات جای نشستن
امپرا

ایطالیا ۲۰۶

گذشتیم دور عمارت از قدیم دیوار سختی مثل قلعه کشیده اند عمارت بزرگ قدیمی است
اغلب بناهای این شهر کهنه و قدیم است اکثر عمارات را از سنگ ساخته اند اسم این مهمانخانه
که منزل ماست هوتل برون Hotel brune است وارد منزل شدیم شب به تماشا
خانه رفتیم تماشاخانه بزرگ پنج مرتبه خوبیست چون ما اسب بازی خواسته بودیم زمین تماشا
خانه را سیرک ساخته یعنی گرد کرده دورش را چوب گذاشته خاک ریخته بودند مثل پاریس اسب
بازی کردند چهل چراغ و دیوارکوبهای خوب همه با گاز روشن بود تماشاخانه سفید است
چوبهای مطلا در سقف وغیره اشکال هم دارد جمعیت زیادی بود دو زن اسب بازی میکردند
یکی بد بازی میکرد متصل از اسب میافتاد و اما دیگری که نیکی دنیائی بود خوب بازی کرد الواط
هم بازی در آوردند چون شام نخورده بودیم زود برخاسته بمنزل رفته شام خورده خوابیدیم
شهر با چراغ گاز روشن است دختر خوش لباس خوشگلی در تماشاخانه تازیانه در دست گرفته
اسب را تعلیم میداد که میدوید میایستاد و بلند میشد اسبها هم اطاعت تازیانه را میکردند
هم مطیع حسن و قشنگی دختر بودند روز سه شنبه هفدهم باید برویم به بندری
که آخر بندر ایطالیاست و آنجا کشتیهای دولت عثمانی حاضر شده اند برای بردن ما باسلا
مبول صبح زود برخاسته نهار خوردیم همراهان از شوقی که برفتن ایران دارند همه رفتند
براه آهن اما حرکت ما دو ساعت بغروب مانده است ما هم بعد از نهار قدری در مهمانخانه
مانده بجهت گذراندن روز سوار کالسکه شده رفتیم بتماشای کتابخانه جمعی از بزرگان و صاحبمنصبان
ایطالیا آنجا بودند الان طولانیست بعضی نوشتجات دیده شد بخط قبطی که از دو هزار
سال پیش از این بر روی چوب که مثل کاغذ صاف و نازک کرده نوشته اند دیگر یکی از فراعنه
مصر سردار بزرگی را برای خریدن اسب مأمور جائی کرده بود سه هزار سال قبل از این تفصیل سفر
خود را باز بر روی چوب کاغذی نوشته است بخط قبطی و عبری میگفتند که خوانده اند اما
ترجمه اش حاضر نبود اغلب چوب و خطش ریخته بود و خط را هم برسم ایران و عثمانی از راست

عجیب نوشته اند بعضی اسباب موزه هم بود از حجّاری مصر وغیره بعضی اشیا که از همین شهر
بلون در قبرستانها پیدا کرده اند آنجا گذاشته بودند در قدیم رسم بوده است هرکس که میمرده خوراک
چند روزه او را با بعضی اسباب با او دفن میکرده اند آن اسبابها را که از دو هزار سال پیش بود
پیدا کرده حتی پوستهای تخم مرغی که گذاشته بودند مرده بخورد جمع کرده اینجا گذاشته بودند استخوان
چند مرده را همانطور بخاک چسبیده در آورده بپا داشته بودند دست یکی از مردها پول سیاه
آن ایّام بود که همان طور دستش دیدم مانده بود پول را بدستش میداده اند که وقتی که از پل صراط
میگذرد به مستحفظ پل بدهد که بگذارند بسلامت عبور کند یکی از مردها که زن بوده است دیدم
گردن بندی گردنش بود حلقه انگشتری هم در استخوان دستش مانده بود خلاصه کتابخانه و موزه
بسیار مفصلی است این کتابخانه که عمارت بسیار قدیمی است در آنوقت محل درس بوده است
علمای زیاد اینجا بوده و از اطراف آمده در همین مدرسه درس حکمت وغیره میخوانده اند
بعد از گردش سوار شده رفتیم براه آهن چون وقت نرسیده بود در اطاق گار نیم ساعت
معطّل شدیم حاکم شهر سرداران نظامی وغیره بودند تا وقت رسید رفتیم بواگون ترن عوض
شده است این ترن مال کمپانی ایطالیائی راه برندیزی است واگونها هم دیگر راه اند
در واگون پشت سر ما قهوه چی وغیره بودند که هر وقت غلیانی چیزی میخواستیم دست دراز
کرده میگرفتند راندیم دست راست تا نیم فرسنگ مسافت همه جا تپّه و پشت تپّه ها کوه
بلند هم بود و دست چپ صحرای سبز و آباد و درخت و حاصل از پشت کوهها میرود تا به
فلورانس که یکی از شهرهای معتبر ایطالیاست در ریمینی که شهر کوچکی است دریای ادریاتیک دیده شد
بسیار قشنگ امّا قدریکه رفتیم بعضی تپّها حاجب و مانع از دیدن دریا و کوههای دست راست بود
هم نزدیکتر شد آبادی و عمارات و دهات و قصبات خوب روی کوهها و صحرا بود از بزارو
وفانو گذشتیم در اینجا یا چند دقیقه کالسکه ایستاد مردم زیاد از حد طالب دیدن ما بودند
بطوریکه بزیر عرّاده راه آهن میریختند زنهای بسیار خوشگل و پسران نیکو شمایل که خلقتشان

(عثمانی) میان ایرانی و فرنگی بود دیده شد بعد رسیدیم به شهر انکون که بندر معتبریست اما
شب بود چیزی دیده نشد جمعیت زیادی همراه کالسکه آمده بود موزیکان هم میزدند
حاکم قلمی و نظامی و اعیان شهر بحضور آمدند وزیر تجارت و زراعت را مخصوصاً پادشاه ایطالیا
مامور کرده بودند که تهنیت ورود بگوید اسمش بارون فینال Baron Final
است بعد که گذشتیم شام خورده خوابیدیم روز چهارشنبه [illegible]
صبح برخواستم بسیار سرد بود از شهر فوکژیا خواب بودم گذشته بودیم رسیدیم به بارلتا و باری
و مونوپولی هر جا چند دقیقه ایستاده تا رسیدیم بشهر بریندیزی از بارلتا تا نزدیکی بریندیزی
همه جا طرفین راه درخت زیتون بود زیتونهای کهنه پانصد ساله دیده شد روغن زیتون
اغلب فرنگستان از اینجا میبرند زراعت پنبه هم بود بریندیزی شهر قدیم کهنه ایست
از وقتی که راه آهن ساخته شده کم کم آباد میشود حالا بندر است پوست و نوشتجات انگلیس
هندوستان از این راه میرود و هم از هند با انگلیس از راه مصر و دریای احمر مردمان اینجا
بسیار فقیر هستند کالسکها ایستاد جمعیت زیادی بود اشرف پاشا که سابقا در طهران ایلچی
بود با کشتیهای عثمانی آمده است صدر اعظم او را با قبولی پاشا و سرکیس افندی ایلچی مقیم ایطالیا
ایطالیا و سایرین که از اسلامبول آمده بودند بحضور آورد صحبت شد قبولی پاشا از اینجا جهت
بوین میکند بعد حاکم قلمی و نظامی و بزرگان ایطالیا که در این شهر اقامت دارند و قونسولهای
دولخارجه مقیم اینجا بحضور آمدند بعد پیاده شده رفتیم بکشتی دو کشتی از اعلیحضرت سلطان آمده
اسم یکی که سلطانیه و کشتی سواری خود سلطان است برای نشستن ما آورده اند کشتی سواری
باین قشنگی و زینت در فرنگستان ندیده بودم تالار وسیع و اطاقهای با اسباب بسیار
خوب دارد کشتی دیگر اسمش طلیعه است آنهم کشتی خوبیست در کشتی ما جا تنگ بود صدر اعظم
و عمله خلوت و حکیم طولوزان ماندند سایرین همه بکشتی طلیعه رفتند بجهت آوردن بار و جا
بجا شدن مردم هشت ساعت در لنگرگاه ماندیم دو ساعت بغروب مانده بطرف اسلامبول

حرکت خواهیم کرد در فرنگستان الحمد لله تعالی بخیر و سلامت گذشت انشاء الله آخر سفر هم
بخیر و سعادت خواهد گذشت راه امروز از کرفو تا این طرف چندان آباد نبود اغلب صحرا بود
بوته کون و غیره داشت شب بود پنجساعت دیگر حرکت شود بعلت باد زیاد شب را در بندر
ماندیم روز نوزدهم صبح برخاستم یکساعت از دسته گذشته حرکت شد شاه
زادها و سایرین که در کشتی طلیعه بودند بجز ابراهیم خان و مسیو ریشار و نریمان خان و برادر میرزا
ملکم خان و اسبهای ما همه باین کشتی آمده گفتند آن کشتی بسیار بد جا است شکایت از کثافت
و جانورهای گزنده آنجا داشتند بعضی را هم ملخ گزیده بود و هیچیک خواب نکرده بودند خلاصه شام
و نهار یکه آشپز سلطان طبخ میکند بسیار خوبست الحمد لله هوا صاف اما قدری باد بود
امواج زیاد کشتی را حرکت میداد قدری خوابیده بعد که برخاستم با آخر خاک ایطالیا رسیده
بودیم که ولایت اوترانت است یعنی سه ساعت بعد از حرکت از برندیزی باینجا رسیدیم
چون نزدیک بساحل بود امواج کم شد نهار خوردیم نیمساعت بغروب مانده از مقابل
جزیره کرفو که دست چپ واقع است گذشتیم کوههای آنجا پیدا بود اما بقدر ده فرسنگ
بیشتر مسافت داشت این جزیره بزرگترین جزایر سبعه یونان است سابقا در دست انگلیسها
بود و خودشان ده سال است بدولت یونان واگذارده اند شب هوا بسیار صاف
و بی ابر و باد بود و ستارها میدرخشید ماه هم چون شب بیستم بود دیر طالع شد اما در طلوع از دریا
تماشائی داشت از پنجره کشتی تماشای دریا را میکردم آب دریا را که چرخ بخار میشکافت کف
کرده مثل برف و خامه سفیدی میشد چیز بسیار غریبی دیده شد متصل از میان آب و توی کفها مثل برق
آتش در میآمد مثل نعل اسب که بسنگ بخورد و سنگ چخماق که آتش بدهد یا چرخ الماس که آتش
الکتریسیته میدهد همانطورها متصل آتش در می آمد توی کفها بیشتر و سایر جاهای آب کمتر بود
روز بیستم صبح یکساعت از دسته گذشته از محاذی جزیره سفالونی که یکی از هفت
جزیره یونان و در دست چپ است گذشتیم دریا امروز آرام بود و هیچ باد نبود نهار خوردم

عثمانی شد و از جزیره زانت Zante هم که طرف دست چپ و یکی از هفت جزیره
یونان است و از محاذی ناوارن گذشتیم که در اینجا کشتیهای سه دولت روس و انگلیس و فرانسه
با کشتیهای دولت عثمانی و مصری جنگ کردند برای آزادی مملکت یونان و کشتیهای دولت
عثمانی و مصری بالمره تمام کرده آتش زدند و در آن زمان استعداد بحری عثمانی بالمره تمام شد
دولت یونان از دولت عثمانی جدا شده پادشاه علیحده پیدا کرد این جنگ چهل سال قبل از این
در عهد سلطنت سلطان محمود خان پدر همین سلطان اتفاق افتاد در آن اوقات کشتی
بخار شیوعی نداشت همه بادبانی بوده است خلاصه سواحل یونان کم آبادی است معلوم بود
که در کوهها آب بسیار کم است با دوربین دیدم اغلب خشک بود بعضی بوتها در کوهها بود
کوههای عقب مرتفع بودند خاک یونان افلاطون و ارسطو و بقراط و سقراط و اسکندر بزرگ
و حکما و شعرای قدیم از آنجا از نظر میآورد غروب آفتاب به دماغه ماتاپان رسیدیم در دامنه کوهها
آبادی زیاد پیدا بود که همه جزء آبادی ماتاپان است خانها و عمارات سفید بود هر خانوار
یک برج مانندی برای خود ساخته اند بسیار محکم گویا اینجاها امنیت زیادی نداشته است
محض احتیاط خانهای خود را محکم میسازند کوههای اینجا بسیار خشک و بی آب و هیچ سبزی
حتی یک بوته نداشت همه سنگی بود شب را داخل تنگهٔ مالیا شدیم از میانه مالیا و جزیره سریکو
گذشتیم سریکو دست راست بود مالیا دست چپ از اینجا رو بمشرق رفتیم که طرف یونان
و اسلامبول باشد الی حال باد هیچ نبود باین تنگه که رسیدیم قدری باد آمد کشتی را تکان میداد

روز بیست و یکم صبح برخاستم باد میآمد اما هوا صاف بود و امواج دریا هم چندان
زیاد نبود نه ساعت از دسته گذشته بکوک ساعت ایرانی به خلیج آتن رسیدیم آتن پای
تخت مملکت یونان است از تنگه جزیره زا گذشتیم که این جزیره دست راست و دماغه
آتن دست چپ بود اما شهر آتن پشت دماغه و دور بود دیده نمیشد این جزیره زا بواسطه
کتابیکه فنلون در احوالات اولیس نوشته که پادشاه این جزیره بوده و در جنگ تروا گم شده

و تلماک پسرش متفحص او رفته بود بسیار مشهور و معروفست امّا بسیار کوچک و خشک
و بی آب و علف و درخت است سواحل دماغه این هم بسیار کوههای خشک دارد دست چپ
در سواحل یونان آثار عمارت قدیمی با دوربین دیدم که روی سنگی کنار دریا ساخته بودند ستون
سنگی زیاد داشت مثل آثار تخت جمشید گویا هم مرمر بود امّا بعضی خراب و افتاده بود این
آثار در قدیم معبد بوده است در یونان به خصوص نزدیک بشهر آتن ازین آثار زیاد است
بعد از سه چهار ساعت از تنگه جزیره نگرپون Negrepont و جزیره اندرو Andro
گذشتیم نگرپون دست چپ بود جزیره بسیار بزرگیست و متعلق بیونان اندرو دست راست
و جزیره کوچکیست یکساعت و نیم بغروب مانده از محاذی جزیره کوچک ترارا که خاک عثمانیست
گذشتیم پشت این جزیره جزیره کیو است جزیره بزرگیست که عثمانیها سقز میگویند دست چپ
هم جزیره سکیرو است که خاک یونان است امّا دور بود دیده نمیشد مسافت از برندیزی
الی اسلامبول هفتصد و هشتاد میل و بحساب ایرانی دویست و شصت فرسنگ است
الحمد لله هوا صاف بود امّا باد مخالف متصل بشدت میوزید کشتی هم خوب مقاومت با
امواج داشت و خوب راه میرفت امّا از ساعتی سه فرسنگ یکفرسنگش کم میشد که ساعتی
دو فرسنگ میرفت خوابیدم شش ساعت و نیم از شب گذشته یکدفعه کشتی ایستاد باعث
وحشت شد پرسیدم گفتند عمداً نگاه داشته اند چون بغاز داردانل نزدیک است شبانه
نمیخواهند داخل شوند محض اطمینان که مبادا کشتی عیبی نکرده است گفتم همینساعت هم برانند
رفتم خوابیدم بعد از همینساعت باز کشتی ایستاد ماه هم تازه طلوع کرده بود هوا بسیار
ملایم بود دو ساعت بعد کشتی رو بداردانل حرکت کرد **روز بیست و دوم** ٢٢
صبح که برخاستم دو ساعت از دسته گذشته بود از جزیره کوچکی موسوم به تنه دو که طرف
دست راست واقع است گذشتیم از قلعه آنجا شلیک توپ کردند دست چپ محاذی
تنه دو جزیره لمنو واقعست جزیره بزرگیست بعد از نهار رسیدیم به بغاز داردانل طرفین

عثمانی ۱۲

قلعه جات مستحکم ساخته اند قلعه اول تنه دو دست راست قلعه دوم طرف چپ
در خاک یوروپ سد البحر طرف راست مقابل سد البحر قم قلعه سی قلعه سوم سمت چپ خاک یوروپ
شاهین قلعه سی است که خرابه و روی تپه ایست از قدیم قلعه بوده حالا هم مستحفظ و توپ دارد و بعد
قلعه سلطانیه است طرف دست راست در خاک آسیا و در دست چپ هم قلاع و برج
و باستیان مقابل قلعه سلطانیه هست قلعه سلطانیه توپ زیادی دارد دیوارها را با سنگ
ساخته اند سربازان مستحفظ داشت دورش هم آبادی و عمارات زیاد بود خانهای خوب
داشت کشتی زیادی از تجارتی و سیاح وغیره امروز دیده شد کشتیهای کمپانی نمسه بسیار تردد
میکرد و این قلاع و استحکامات از قدیم همیشه بوده و سلاطین عثمانی هم تعمیر کرده اند نه این است
قلعه تازه ساخته باشند دست چپ مقابل آبادی قلعه سلطانیه کنار بغاز آبادی بود اسمش
کلید البحر همه این آبادیها جز چناق قلعه است خلاصه یک ساعت از دسته رفته بچناق قلعه رسیدیم
از همه قلاع شلیک توپ کردند یک کشتی جنگی بزرگی هم از دولت عثمانی لنگر انداخته بود
شلیک کرد خوب کشتی بود سه دکل و سی عراده توپ داشت محمد رشدی پاشا مشهور به شیروانی
زاده که صدر اعظم حالیه دولت عثمانی است از جانب سلطان از اسلامبول بچناق قلعه
استقبال آمده بود یک کشتی او هم لنگر انداخته مقابل قلعه سلطانیه ایستاد چون از اینجا باسلامبول دو
ساعت راه است اگر امروز میرفتیم شب وارد اسلامبول میشدیم امروز تا عصر اینجا هستیم انشاء
الله شبانه حرکت خواهد شد که صبح باسلامبول برسیم صدر اعظم عثمانی و حاجی محسن خان وزیر مختار
ایران از ساحل بقایق نشسته آمدند بکشتی ما صدر اعظم ما صدر اعظم عثمانی را بحضور آورد شیروانی
زاده آدم بسیار با هوش با فهم خوش مشرب خوش صحبت زرنگی است مرد فربه قطور کوتاهی است
ریش سیاه حنایی دارد فارسی میداند بعد از چند دقیقه صحبت رفته در ثانی الحال باز با صدر اعظم
ما آمده اشخاصی که با او بودند از این قرار معرفی کرد آمدی دیوان همایون کنعان بیک والی
جزایر بحر سفید لطیف پاشا رئیس نظامی قلاع خاقانیه بحر سفید ایوب پاشا و ... دارد و ولایت

امین افندی قاضی چناق قلعه شریف رشدی افندی که عمامه داشت رئیس دیوان تمیز نشانات عثمانی
بیک عمامه داشت میرالای توپخانه مصطفی بیک ایضاً مصطفی بیک اجودان صدارت که رتبه
قایم مقامی دارد سامی بیک امیرالای عساکر ضبطیه بحر سفید حافظ بیک میرالای دیگر رشدی
بیک یکساعت و نیم بغروب مانده لنگر را کشیده رو باسلامبول رفتیم زنهای فرنگی بسیار
خوشگل توی قایقها سوار شده نزدیک کشتی ما آمده بودند قونسول دولتخارجه در چناق قلعه زیاد است
و عمارات خوب ساخته اند صدراعظم ما سوار قایق شده رفت بکناره بازدید صدراعظم عثمانی
کشتی بخار صدراعظم بسیار خوب کشتی است افتاد عقب ما کشتی طلیعه هم عقب آن راندیم از طرفین
بغاز قلعجات خوب و توپ زیاد بود از سه چهار قلعه و باستیانهای خاکی که بطرز فرنگستان ساخته
بودند گذشتیم آنچه بطرز جدید فرنگستان است ده پانزده سال قبل ازین ساخته اند باقی دیگر که
دیوار و برج سنگی است از قدیم است طرفین بغاز تپه و پشت سر آنها کوه است همه پر درخت
و جنگل شهر کالی پولی و استحکامات آنجا در آخر بغاز دارد انل است که از آنجا داخل دریای کوچک
مارمارا میشود از اول این بغاز دارد انل الی آخرش که بدریای مارمارا داخل میشود چهل میل یعنی دوازده
فرسنگ ایرانست از کالی پولی شب گذشتیم دیده نشد

روز بیست و سیوم ٢٣

صبح از خواب برخاستیم ساحل طرفین از دور پیدا بود کشتی هم آهسته میرفت چون باسلامبول
نزدیک بود طوری میرفت که در ساعت معین یعنی پنج از دسته گذشته به بغاز برسد رخت
پوشیدم کم کم بطرف دست چپ که سمت رومیلی و خاک یوروپ است نزدیک شدیم
بعضی عمارات و آبادیها دیده شد خانهای خوب ساخته اند بعضی کارخانجات دیده شد گفتند
تفنگ سازیست و کرابن ها فی همه کناره تپه و ماهور و درخت کاج و سرو و درخت جنگلی دارد
اغلب سروها را در قبرستانها میکارند اما توی دره ها و کوهها هم سرو هست ازین آبادیها
گذشته اسلامبول پیدا شد باز هم قدری گردش کردیم تا وقت برسید بعد از آن کشتی سلطانیه ایستاد
کشتی سلطانی موسوم به پرتو پیاله را که اسم والده سلطان است با صدراعظم به چناق قلعه فرستاده

بودند که در بغاز سوار آن شویم صدر اعظم در آن کشتی بود همراه ما میآمد سوار قایق شده
رفتیم با آن کشتی صدر اعظم عثمانی بکشتی ما آمده دوباره همراه ما به کشتی پرتو پیاله آمد این کشتی از کشتی
سلطانیه کوچکتر اما بسیار تمیز و قشنگ است طاقش را خاتم کرده اند اسباب خوب دارد
رفتیم بعرشه کشتی از تبعه ایران که در اسلامبول زیاد هستند قریب سه هزار نفر در پنج کشتی بخار
بسیار بزرگ سوار شده باستقبال آمده بودند کشتیهای خود را نزدیک کشتی ما آوردند در بین
صدر اعظم با شاهزادگان وغیره بقایق نشسته از آن کشتی باین کشتی میآمدند یکی از کشتیهائیکه تبعه
ایران در آن بودند دور کرده راند که نزدیک کشتی ما بیاید قایق صدر اعظم و سایرین
کم مانده بود بخورد باین کشتی و غرق شود خدا رحم کرده بیک طوری خلاص شده رسیده آمدند بالا
اغلب پیشخدمتها هم با لباس رسمی بودند سایر پیشخدمتها وغیره همه در کشتی اول ماندند خلاصه
راندیم دست راست جزایر زیاد است که کوه و درخت و بعضی هم چشمه آب دارد قریه و کوشکها
و بعضی متمولین عثمانی را گفتند آنجاها عمارات ساخته اند که تابستانها بگردش میروند اما ما عمارت قشنگی
ندیدیم شاید توی دره ها و پشت تپه ها بوده است رسیدیم باول آبادی شهر اسلامبول
دست چپ خاک اروپ است دست راست خاک آسیا ما نزدیک بخاک اروپ
میراندیم کشتیهای بخار که ایلچیان خارجه نشسته باستقبال آمده بودند دیده شد اول آبادی ینی
خانهاست بعد ابتدا میشود بدیوار کهنه سنگی که بروج دارد و قلعه ایست از عهد قیاصره ساخته
شده است چون این نوع قلعجات حالا بکار نمیخورد تعمیر نمیکنند اما چون همه از سنگ
و محکم است هنوز اغلبی باقیست این قلعه محیط است شهر قدیم اسلامبول را که همه در روی تپه
و ماهور و دره واقع است آبادی شهر در طول بغاز است عرض چندانی ندارد و مجموعه آباد
که اصل شهر و سور اسلامبول است در توی همین قلعه و بعد از قلعه الی اسکی سرای و الی عمارت
بشیکطاش و یالی چراغان سلطان است که مساجد معتبر مثل ایا صوفیا و جوامع دیگر و باب عالی
که وزرا و وکلای دولت در آنجا می‌نشینند و باب عسکریه و عمارت وزیر معادن تجارت

۲۱۳

و سرباز خانهای معتبره بیمارخانه بازار کاروانسرا وغیره همه در اینجا هاست از آن بعد هم
همه جا در کنار بغاز و سر تپها و کوهها آبادی و عمارتهای خوب و مساجد وغیره دارد الی بیو
کدره و طرابیه که ییلاق سفرای خارجه است امّا تکتک شده است سمت دست راست هم
که طرف آسیا و اسکدار میگویند عمارات عالی و مساجد خوب هست به خصوص سربازخانه سلیمیه
که بسیار خوب ساخته اند اینطرف هم مثل انطرف همه تپه و دره و جنگل سرو و کاج و بلوط است
هر کس هم عمارت و باغی دارد که درختهای میوه و سبزی کاری و گلکاری بعمل آورده در نهایت
سلیقه درختها و باغچها را آب میدهند امّا سایر درختهای جنگلی آب لازم ندارد دیمی است و فقط
این تپه ها گفتند جنگلهای بسیار سخت انبوه دارد که نمیتوان میانش رفت امّا این تپها چون نزدیک
آبادیست اغلب درختهایش را بریده درختهای کاج و سرو و بعضی دیگر را برای زینت خانها
و تپه ها نگاهداشته اند خلاصه بعد از دیواره و بروج قلعه جائی بود مشهور به یدی قله یعنی هفت قله
که مثل ارک این شهر است دیوارهای سنگی و چند برج بزرگ دارد و اشتهار این مکان برای این است
که در قدیم سلاطین عثمانی با هر دولت که اعلام جنگ میکردند یا برودتی حاصل میشد فوراً
ایلچی آن دولت را که در اسلامبول بوده با تبعه و لحقه اسیر کرده در این یدی قله محبوس میکردند
بعضی اوقات میکشتند بعد از آن بجامع سلطان احمد و ایاصوفیا وغیره باسکی سرای یعنی عمارت
قدیم سلاطین عثمانی که بر روی تپه بلندی ساخته اند و دورش هم دیوار محکمی است رسیدیم حالا دیگر
سلاطین عثمانی اینجا نمی نشینند باب عالی وغیره هم از دور دیده شد سفارتخانه ایران هم که
عمارتیست عالی در همین جا هاست بعد بغلطه و بک اوغلی یعنی پرا که منزل مستالی سفرای خارجه
است و سایر فرنگیان هم اغلب در آن محلّه می نشینند بعد رسیدیم بعمارت طولمه باغچه که بشکطاش
هم میگویند که سلطان با حرم و والدهٔ سلطان و سایر خانوادهٔ سلطنت و شاهزادها آن جا
می نشینند عمارت بسیار عالی خوبیست سلطان عبدالمجید خان که برادر این سلطان بوده
ساخته است از اینجا گذشته بعمارت بالی چراغان رسیدیم بسیار عمارت خوبیست اصل بنای آن

از سلطان محمود خان پدر این سلطان است و این سلطان تازه تعمیر و تمام کرده اند بعد
رسیدیم به محاذی عمارت مشهور به بیکلربیکی که منزل ماست دست راست طرف اناطولی لب
بغاز واقع است و چون در محلّهٔ بیکلربیکی ساخته شده بآن اسم هم میخوانند عمارت بسیار عالی است
چون جریان آب بغاز از بحر قرادنکیز به مارمارا است و بسیار تند مثل رودخانه در بعضی مواقع
جریان دارد از آن جمله در محاذی همین عمارت که منتهای جریان را دارد کشتی ما نتوانست متصل
عمارت لنگر بیندازد از عمارت گذشته هزار قدم بالاتر ایستاد بعد از چند دقیقه اعلیحضرت سلطان
که در عمارت بیکلربیکی بودند سوار قایق مخصوص که برای ما حاضر کرده بودند شده آمدند بکشتی
ما روی صندلی نشستیم صدراعظمین هم نشستند بعد از قدری صحبت برخواسته از کشتی پائین آمده با
سلطان سوار قایق شدیم صدراعظمین و حسین اولی پاشای سرعسکر در قایق ما بودند رسیدیم
با سکلهٔ عمارت رفتیم بیرون یکفوج سرباز موزیکانچی در حیاط و باغ عمارت موزیکان میزدند
سلطان ما را بردند بالا و اطاقها و منزل منزل ما را نشان داده تعارفات زیادی کرده مراجعت
بعمارت خودشان نمودند سن سلطان چهل و چهار سال است هم سن ما هستند امروز در آمدن به بغاز
از قلاع و کشتیهای جنگی دولت عثمانی شلیک توپ زیادی شد چهار کشتی بخار بزرگ جنگی
بعضی از آنهم زره پوش است در بغاز دیده شد که جلو عمارت سلطان دائماً لنگر انداخته اند
خلاصه بعد از همساعت من سوار قایق شده با صدراعظم و معتمدالملک و علی بیک تشریفاتچی باشی
رفتیم بازدید سلطان بعمارت طولمه باغچه عمارت بسیار خوبیست اغلب پلهها و دیوار و ستون
وغیره از مرمر است سلطان تا پای پله باستقبال آمده در نهایت گرمی دست داده رفتیم بالا
قدری نشستیم صحبت شد برخاسته منزل آمده راحت شدیم عمارت بیکلربیکی عمارت بسیار خوبیست
پلهها و هزاره دیوار پلهها همه از مرمر است عمارت بطور فرنگی و ایرانی و عثمانی و بابن جهت بسیار
خوش طرح است همه اسباب اطاق از پرده و صندلی و نیم تخت و میز و آئینه و چهل چراغ و جار
بسیار اعلی و خوب است با طاقها پارچهای اعلای فرنگی چسبانده اند بخاریها همه بلور یکپارچه است

خیلی عریض وطویل وسنگین اما طوری ساخته اند که یک بچه میتواند بآسانی ساعتی ده دفعه
بالا و پائین کند و بهر اندازه و بهر جا هم بخواهد واگذارد بدون جفت وریزه و امداد می ایستد و بدون
خطر میتواند سر را از زیرش بیرون کرد این نوع پنجرها را در لندن دیده بودیم بسیار خوب چیزیست
همه عمارات سلطان پنجرهایش آئینه و همین طور است عرض بغاز از هزار ذرع متجاوز است
آنطرف هرکس راه برود و هر رنگ لباس پوشیده باشد با چشم بدون امداد دوربین میتوان
تشخیص داد گلوله تفنگ خوب ازینطرف بانطرف را میزند عمق بغاز از ده ذرع و بیست
ذرع و بعضی جاها الی صد و ده ذرع است کشتی جنگی بسیار بزرگ در همه بغاز میتواند عبور کند
موقع و محل شهر اسلامبول در هیچ جای دنیا نیست مثلا میتوان از ینگی دنیا چهل چراغ و میز و صندلی
واسباب یک عمارتی را خرید بدون اینکه گردی بر آن بنشیند یا حرکت کند آورد پای عمارت
دم بغاز باز کرد سنگ مرمر وغیره هرچه بخواهند برای عمارات از هر بلدی در کمال آسانی میتوان
حمل باین شهر کرد و همچنین مال التجاره همه دنیا با کمال سهولت میتواند با کشتی آمد و رفت کند
تالار بسیار وسیع با زینت خوبی در عمارت بیگلربیگی است اغلب سقفها از چوب و تخته است
اما بسیار خوب نقاشی کرده اند فرش اطاقها از حصیر بسیار تمیز است کنارهای باریکی از فرش
فرنگی بر روی حصیر باکشیده اند که از آن رو راه میروند زیر این تالار حوضخانه مرمر بسیار خوبی
دارد از بعضی اشکال آب میریزد توی حوض مرمر که یکپارچه است بسیار خوش هوا و برای
تابستان خیلی خوبست ستونهای مرمر خوب دارد و همه ملتزمین در همین عمارات منزل داشتند
حمام بسیار خوبی از مرمر توی همین عمارت دارد خزانهای کوچک مرمر که هر خزانه شیری دارد
آب سرد و گرم میآید چون مدتی بود حمام نرفته بودیم بحمام رفته بعد از حمام رفتیم پائین باغ
عمارت را گردش کرده پیاده خیلی راه رفتیم باغ چون در دامنه کوه است مرتبه بمرتبه
ساخته اند هر مرتبه از دو طرف پلهای مرمر دارد و دست اندازهای چوبین کوچک دور
مراتب باغ است روی دست اندازها تک تک چراغ گاز هم بود و دیوار هر مرتبه را از

از درخت عشقه که بچپار می پیچد و همیشه سبز است کاشته اند بدیوار چسبیده مثل نمد سبز
کرده است بسیار خوب و درختهای دیگر از امرود و بلوط و آلوچه و سیب وغیره دارد باغچه بندیهای
خوب بطور فرنگی گل کاری بسیار خوب مجسمه و حجاریهای مرمر خوب شکل شیرهای بال دار افریقا
وغیره دور حوضها دیده شد بعضی مجسمه اسب و بیرون از برنز دیده شد پنج شش مرتبه همین طور
باغ و پله مرمر درست انداز وغیره دارد بسیار باصفا چشم انداز خوب به بغاز و درین مرا
بالا هم عمارات و قصور عالیه دارد که جزء همین عمارت بیگلربیگی است همه را گشتیم اسبابهای
بسیار خوب دارد حوضخانه دارد حوض و فواره مرمر بسیار خوب داشت و دیوار دو طرف
اطاق را از مرمر حجاری کرده فرو برده اند بدیوار مثل کلدانهای بزرگ سه قطار حجاری کرده
اند بالای کلدانهای اول هر یک شیر آبی است شیر را باز کرده آب تیز کم کم خوبی بکلدانهای اول
میریزد کلدانها لبریز شده همین طور میریزد تا باخر که مثل حوض کوچکی است و سوراخ دارد که
آب انجا مفقود میشود بسیار تمیز و خوبست و هوای اطاق را سرد میکند درین مراتب بالا
و باغات سلطان کبوترخانها و کبوتر زیادی دارد خیلی وسیع مستحفظین آنها حاضر بودند در
نهایت تمیزی نگاهداری میکنند گفتند سلطان اغلب اوقات بتماشای اینجا میآید دیگر
طوطیهای مختلف رنگ رنگ سبک و طوله شکاری مرغ و خروس و انواع حیوانات دیگر هم
بود خیلی انجا را گشته بعد پایین آمده رفتیم بعمارت مابین اصل شهر اسلامبول و محله بک اوغلی و غلطه
و محله قاسم پاشا یک بغاز دیگری هم هست سوای بغاز بزرگ که اخر آن منتهی بکوه و تپه میشود
عرض این بغاز خیلی کمتر از بغاز بزرگ است و دو جسر هم دارد که از غلطه باسلامبول عبور میشود

روز بیست و چهارم امروز نهار در منزل خوردیم بعد از نهار سفرای خارجه مقیم
اسلامبول و وکلای دولت عثمانی بحضور آمدند اول فرید پاشا از جانب والده سلطان
باحوال پرسی و تهنیت ورود ما آمده بود بعد وکلای دولت عثمانی و بعد از انها سفرای خارجه
آمدند اول ایقناتیو ایلچی کبیر دولت روس آمد در اطاق کوچک صحبت شد جوان خوش روی

خوش صحبتی است ریش را میتراشد سبیل وارد او رفت بیرون الیوت ایلچی کبیر انگلیس آمد چانه را
میتراشد در گونه ریش وارد با او هم صحبت زیاد شد او که رفت بعد رفتیم در تالار همه سفرای دول
دیگر با اتباع صف کشیده ایستاده بودند ایلچی روس اول اتباع خود را که بقدر بیست نفر میشدند
معرفی کرد بعد ایلچی انگلیس اتباع خود را معرفی کرد بعد نزد یک یک ایلچیها رفته با هر یک صحبتی شد
اسامی وزرای مختار و وکلای عثمانی ازین قرار است وکلا و وزرای عثمانی محمد رشدی پاشا
شیروانی زاده صدر اعظم مدحت پاشا وزیر عدلیه رضا پاشا وزیر بحریه سابق حسین اونی
پاشا سرعسکر راشد پاشا وزیر خارجه احمد پاشا وزیر بحریه جودت پاشا وزیر علوم حمدی پاشا
وزیر مالیه کافی پاشا وزیر فواید محمود پاشا وزیر تجارت صادق پاشا ناظر رسومات کمال پاشا
ناظر اوقاف غالب بیک دفتردار سلطان وزرای مختار دول خارجه ایقناتیو ایلچی کبیر روس
الیوت ایلچی کبیر انگلیس لبوره و شارژ دفر فرانسه لودلف ایلچی اطریش اوهمان ایلچی المان کربیرک
ایلچی بلژیک کوو و شارژ دفر ایطالیا بوکر ایلچی ینکی دنیا و سایرین تخمیناً یکساعت بغروب مانده با قایق
رفتیم بکشتی پرتو پیاله نشسته برای گردش رفتیم بطرف بالای بغاز سمت بیوکدره از عمارت
بیلربیکی تا انتها الیه بغاز که بیوکدره باشد با کشتی تخمیناً یکساعت راه است عمارات و یالیها
خوبیکه در طرفین بغاز دیده شد ازین قرار است دست راست که سمت خاک آسیاست
عمارت کوک سو که از بناهای سلطان عبدالمجید خان است کلاه فرنگی دو مرتبه کوچکی است
پلها و دیوارها همه از سنگ مرمر است مرمر را البته کاری و حجاری بسیار مرغوبی کرده اند
اسباب زینت اطاقها هم همه از عهد سلطان مجید خان مرحوم است که طغرای اسم او
در اسبابها بود باغ و باغچه کوچکی هم دور این کلاه فرنگی است بسیار جای قشنگی است رودخانه
کوچکی از نزدیک این عمارت داخل بغاز میشود موسوم بکوک سو که بمعنی آب کبود است
این کلاه فرنگی هم بآن اسم موسوم شده است اغلب مرمرهائیکه در عمارات اسلامبول کار
میشود از معدن ایطالیا میآورند عمارت عادله سلطان خانم خواهر سلطان بسیار عمارت

و باغ خوبیست خانه شریف عبدالمطلب شریف سابق مکه معظمه که حالا در اسلامبول
مجبوراً متوقف است خانه مرحوم فواد پاشای وزیر خارجه خانه راشد پاشا وزیر خارجه حالیه
خانه راوف بیک وغیره طرف خاک اروپا در دست چپ سفارتخانهای دول خارجه آ
که اغلبی باغ و عمارات خوب دارند مثل سفیر روسیه یالی خدیو مصر که بسیار خوب ساخته اند
یالی فاطمه سلطان خانم دختر مرحوم عبدالمجید خان این دو یالی در محل موسوم بامیرکان ساخته شده
است خانه رشدی پاشای صدر اعظم خلاصه رفتیم تا بیوکدره آب بغاز دره ساخته و
قدری سمت دست چپ رفته است که دوها اینجا عمارت و کوه است دهنش را بیوکدره
میگویند یعنی درهٔ بزرگ برگشتیم در محاذی عمارت کوک سو کشتی ایستاد سوار قایق شده بعمارت
رفته گشتیم بسیار قشنگ جائی بود دوباره بکشتی برگشته آمدیم منزل   روز پنجشنبه ۲۵
امروز نهار در عمارت یالی چراغان مهمان سلطان هستیم رفتیم دم اسکله صدر اعظم عثمانی مدحت
پاشا سرعسکر پاشا وزیر بحریه و وزیر دول خارجه وغیره منتظر بودند با همه احوال پرسی شد سلطان
در پلها بودند دست داده تعارف کرده رفتیم بالا اول باطاق خلوت رفته قدری با سلطان
نشستیم صدر اعظم باهم بود بعد برخاسته رفتیم باطاق دیگر بطرز اروپ میزی گذاشته بودند
نشستیم روی صندلیها نهار خوبی خورده با سلطان زیاد صحبت کردیم پادشاه انگلیس از اسکوتلند
تلگراف احوال پرسی بما کرده در آنجا احوال پرسی هم از سلطان کرده بودند همان تلگراف را
امروز بسلطان نشان دادم و سلام پادشاه انگلیس را رساندم بعد از نهار رفتیم باطاق
دیگر نشسته قهوه خورده برخاسته رفتیم منزل عصری از در باغ بالای همین عمارت سوار شده
بگردش رفتیم میخواستیم تا سر تپه کوهی که از همه بلندتر بود رفته شهر و بغاز و اطراف را تماشا
کنیم از کوچها راندیم آبادی و خانهای خوب تنگ تنگ و خانه و باغ خوبی از خدیو مصر دیده شد
رفتیم بالا من سوار اسب یمین الدوله بودم بالای کوه پیاده شدم هوا بسیار سرد بود حالت
کوه و گیاهها و هوا بسیار شبیه بود بکوهها و هوای لجور کلارستاق مازندران یک مقبره
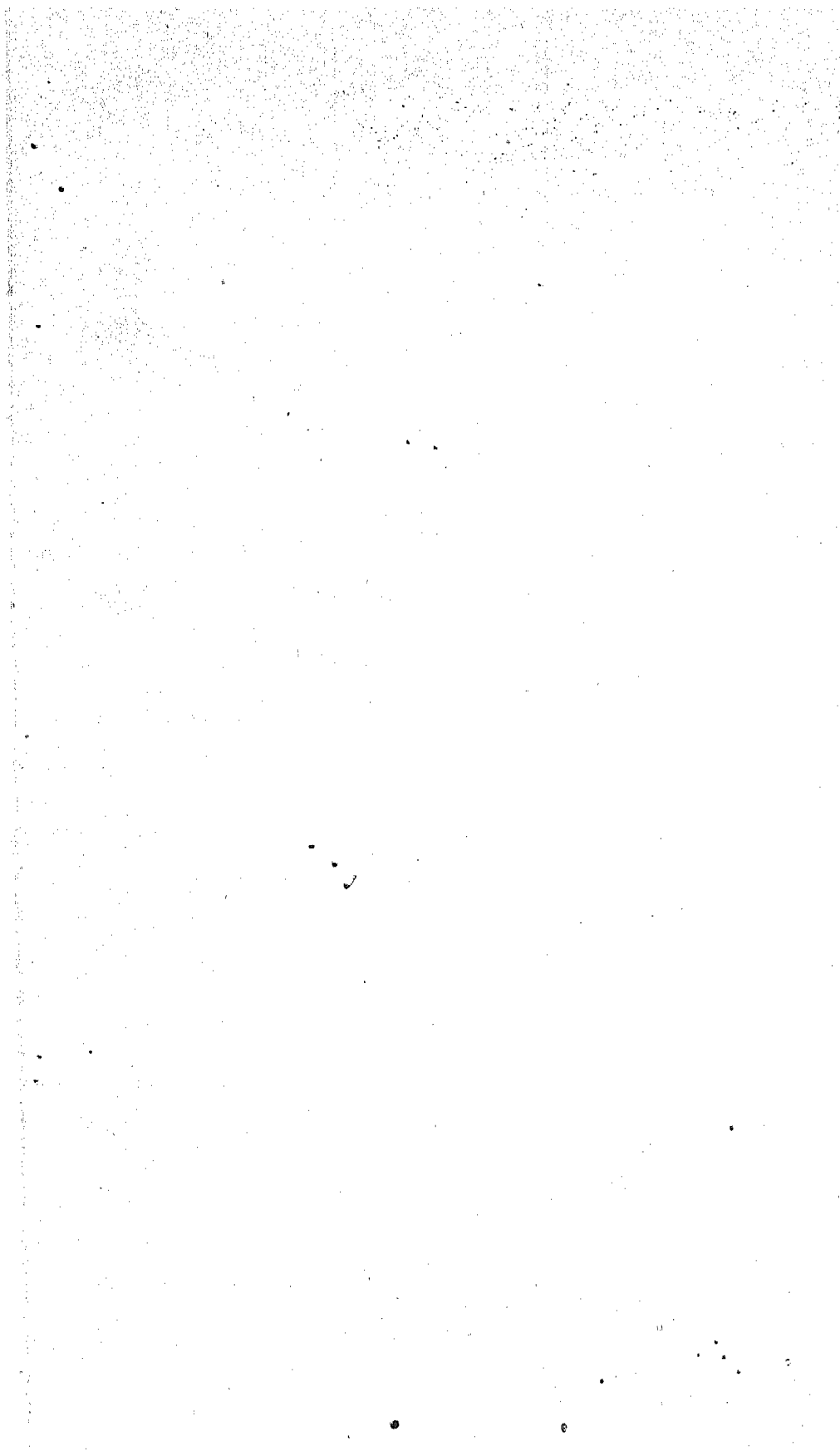
باجای یکنفر متولی بالای تپه بود بسیار کوچک متولی هم بود میگفت اینجا پیری و درویشی
دفن است داخل شدیم قبر طولانی بود چشم انداز باصفائی داشت پشت تپه ها سمت مشرق صحرای
وسیعی است که میرود با ناطولی الی طهران بلکه الی چین وصل است کوهها پیدا بود اما آبادی چندان
دیده نمیشد سمت مغرب دریای مارمارا و پنج جزیره آباد با کشتیهائی که ایستاده بود و آمد و رفت
میکردند پیدا بود طرف شمال هم کدره و بغاز خلاصه بسیار خوب جائی بود بعد از راه دیگر پائین
آمده بکوچه سنگ فرشی رسیدیم اسب بزحمت راه میرفت قدری هم پیاده راه رفته تا بعمارت
رسیدیم

روز بیست و ششم

نهار را منزل خورده بعد رفتیم بشهر اسلامبول
برای تماشای مسجد ایاصوفیا و سفارتخانه ایران قبل از رفتن یوسف عزالدین افندی پسر بزرگ
سلطان که شانزده ساله و شاهزاده خوبیست بدیدن ما آمد در اطاق نشستیم قدری صحبت شد
نشان اقدس با حمایل آن که از جمله نشانهای دولت ایرانست بسلطان زاده داده شد بعد از
دقیقه که رفت ما سوار قایق شده رفتیم بعمارت چراغان بباز دید یوسف عزالدین افندی از آنجا
برخاسته باز سوار قایق شده رفتیم باسکله شهر جمعیت زیادی از اهالی اسلامبول و تبعه ایران
و فرنگی در کشتیها و خشکی بودند بیکلربیکی شهر که اسمش اسمعیل پاشاست و شهر امینی میگویند با اجزای حکومت
و سواره نظام و غواص زیاد برای تنظیم مردم حاضر بودند سوار کالسکه روبازی شده رفتیم کوچها
پیچ پیچ و بلند است اما باز همه جا کالسکه میرود راندیم تا رسیدیم به مسجد ایاصوفیا پیاده
شده داخل مسجد شدیم خدام مسجد صف کشیده بودند احوالپرسی شد کمال پاشا وزیر اوقاف
هم حاضر شد مسجد بسیار عالی و قدیم است همه را از سنگ ساخته اند حیاط مسجد بسیار بزرگیست
گنبد و طاق آن بسیار وسیع و بلند ارتفاع گنبد تا زمین تخمیناً باید هشتاد ذرع باشد بنای آن
از هزار و سیصد و ده سال قبل از این است اول بتکده بوده بعد کلیسای نصاری شده بعد از آنکه
سلطان محمد فاتح فتح اسلامبول را کرد الی حال مسجد است و بهمین جهة که از اول مسجد نبوده قبله
محراب کج است منبرهای متعدد دارد که در ایام رمضان وغیره در چند جا وعظ و نماز [illegible]

جائی در غلام گردش مرتبهٔ بالا برای سلطان ساخته اند که هر وقت میآید آنجا نماز می کند
که کسی ایشان را نمی بیند بعضی حجاری و منبت کاریهای خوب از سنگ در ستونهای مرتبهٔ بالا
کرده اند و در سقف هم بعضی خاتم سازیها از سنگ داده اما بمرور ایام و امتداد زمان این
مسجد از آن جلوه افتاده است یکطرف مسجد هم اندکی شکسته و نشست کرده است مثل یک درخت
کهنی است که طراوت جوانی از او رفته باشد خلاصه نماز ظهر و عصر را در مسجد کرده بکتابخانه
مسجد رفتیم قریب دو هزار جلد کتاب بود همه کتابهای عربی از فقه و اصول و معانی بیان و تواریخ
و حکمت وغیره که هر کس بخواهد آمده همانجا نشسته میخواند بعد رفتیم مرتبهٔ بالا یعنی وسط مسجد
که دور ستون خورده بمسجد نگاه میکند که هر وقت جمعیت زیاد میشود آنجا هم می نشینند راه طولانی
بود اما پله زیاد نداشت راه سنگ فرش عریضی است مثل دالان پیچ خورده بالا میرود قدری
آنجا گشته پائین آمدیم در این مرتبه معلوم میشود که مسجد یکطرفش شکسته است سوار کالسکه شده
رفتیم بسفارتخانه ایران که از بناهای خود صدراعظم است رسیدیم بدر عمارت جمعیت زیادی
بود از ایرانی و عثمانی و فرنگی داخل عمارت شده بالا رفتیم پلههای مرمر داشت عمارتیست بسیار
عالی با اسباب از پرده و صندلی و نیم تخت و چهل چراغ وغیره قدری نشسته میوه و چای خورده
معاودت کردیم شام هم را در عمارت بشکطاش دعوت رسمی بود با لباس رسمی رفتیم همه شاه
زاده ها و نوکرهای بزرگ ما و جمیع سفرای خارجه و وکلای عثمانی بودند داخل عمارت شدیم
سلطان تا دم پله آمده دست داده رفتیم بالا اول در اطاق خلوتی نشستیم صدراعظم هم بود
بعد از چند دقیقه یک گفتند شام حاضر است رفتیم در تالار همه سفرای خارجه صف کشیده ایستاده
بودند سلطان بمترجمی راشد پاشا وزیر خارجه اول با ایلچی روس بعد با انگلیس و سایرین یکی یکی تعارف
کرده حرف زدند بعد از آن با مترجمی صدراعظم همانطور با سفرا صحبت کردیم اما من چندان
محتاج بترجمه نبودم خودم فرانسه حرف زدم این صحبت با سفرا نیم ساعت طول کشید بعد رفتیم
پائین تالار بزرگ بسیار خوبی بود که میز شام گذاشته بودند من و سلطان در بالای میز بودیم

من طرف دست راست سلطان طرف دست چپ و خیلی پائین تر از ما طرف دست راست
اول ایلچی روس بعد انگلیس بعد از آن عزالدوله حسام السلطنه مدحت پاشا معتمد الملک وغیره الی آخر
بودند طرف دست چپ خیلی پائین تر از سلطان اول صدر اعظم ایران بعد صدر اعظم عثمانی
اعتضاد السلطنه نصرة الدوله سرعسکر پاشا وغیره الی آخر چهل چراغ بسیار بزرگ خوبی در وسط تالار
آویخته بودند که با گاز روشن بود و چراغهای دیگر هم از جار و دیوارکوب همه با گاز روشن بود
این تالار با اسبابش از بناهای سلطان مجید خان مرحوم است دور تالار غلام گردش دارد
در آن بالا موزیکانچیها موزیکان میزدند اما در وقت زدن موزیک گوشها پر میشد و هیچکس
با کسی نمیتوانست حرف بزند شام خوبی صرف شد بعد از شام با من و سلطان و صدر اعظمین
سرعسکر پاشا ایلچی روس ایلچی انگلیس باطاق دیگر رفته نشستیم قهوه آوردند صحبت زیاد شد بعد بر
خواسته رفتیم منزل شب تاریک رفتن قایق در بغاز احتیاط داشت روز بیست و هفتم ۲۷
امروز نهار را منزل خوردیم بعد شارژدفر اسپانیول و خلفای ارامنه بحضور آمدند بعد از آن دو نفر
از بزرگان یهودی که لباس فرنگی داشتند آمدند عریضه مفصلی بزبان فرانسه خواندند بعد لباس
رسمی پوشیدم عبدالله که خوب عکس میاندازد و اصلش عیسوی و فرانسوی بوده اسمش را عبدالله
گذاشته است چند شیشه عکس ما را انداخت بعد سوار قایق شده رفتیم بکشتی جنگی عزیزیه بالا و پائین
آن را گشتیم این کشتی را در لندن ساخته اند بسیار کشتی خوبیست ملاحان و عساکری که در کشتی بودند
مشق کردند پس از آن پائین رفته سوار واپور پرتو پیاله شده رفتیم برای جزایر از همه کشتیهای جنگی
شلیک توپ کردند رسیدیم بجزایر پنج جزیره است دو تا کوچک و سه تا بالنسبه بزرگ
درخت بلوط جنگلی زیاد و کوههای سبز دارد از بعضی توتها و علفها خانهای قشنگ بعضی تجار فرنگیها
وغیره ساخته اند یک مدرسه بحریه آنجا ساخته اند بسیار عالی که شاگردان بحری در آنجا درس
میخوانند یک کشتی جنگی هم مقابل مدرسه لنگر انداخته است که روی دریا هم با آن کشتی بعضی امتحانات
میکنند در هر یک از جزایر آبادی و خانهای قشنگ هست آب شیرین و چشمه ندارد و آبش از

ازچاه است در همه این جزایر روی هم دو هزار خانه میشود در معاودت از ساحل آسیا به
واسکداری آمدیم بعضی دهات و آبادیها که در کنار دریا و بغل کوهها دیده شد از این قرار است
یقه‌جق کاندالی بال تپه قرباغچه سی بعد کادی کوی است که وصل بشهر و از محلات اسکداری محسوب
میشود در یقه‌جق و کاندالی انگور زیادی عمل میاورند انگورش هم خوبست غروبی رسیدیم بمنزل

روز بیست و هشتم صبح برخواسته رخت پوشیدم سلطان آمده رفتیم پائین باهم سوار
اسب شده از در باغ بالای عمارت بیگلربیکی بکالسکه رو بازی نشستیم آفتاب از پیش رو بسیار
تند و زننده بود راندیم بطرف باغ والده سلطان برای صرف نهار خیلی راه بود در آخر آبادی
و محله واقع است پیاده شده از پلهای عمارت بالا رفتیم عمارت خوب ساده ایست اسباب
اطاق ممتاز دارد قدری نشسته رفتیم سر نهار بعد باز باطاق اول رفته نشستیم خیلی صحبت متفرقه شد بعد
برخواسته سوار کالسکه شده برگشته از در پائین عمارت بیگلربیکی آمدیم تا دم پله سلطان آمد بالا
باز نشستیم صدر اعظمین هم بودند صحبت زیادی شد سلطان بسیار اظهار دوستی کرده برخواسته رفتند
بمنزل خودشان باهم الی دم پله مشایعت کردیم همه روزه چند کشتی بخار بزرگ از صبح تا شام
پنج شش دفعه آدم حمل کرده بطرف بیوکدره و سایر محلات شهر تردد میکنند این کشتیها غالب
مال کمپانی دولت خارجه است و از این حمل و نقل به محلات هر کشتی سالی ده هزار تومان مداخل دارد
هر وقت کشتی حمل اشخاص میکند مملو از آدم است یکطرف پرده کشیده زنها نشسته اند باقی دیگر
از مرد است و در آمد و رفت این کشتیها از بغاز برای مردم که در قایقها نشسته عبور و مرور
میکنند بسیار خطر دارد اگر قایق نزدیک کشتی بخار برسد زور چرخ بخار که دریا را بتلاطم می‌آورد
قایق را غرق میکند چنانکه سه روز قبل از این چند نفر زن و مرد معتبر در بغاز غرق شده تنها یک
بچه با چند نفر قایقچی خلاص شده اند رسم قایقچیهای بغاز هم این است که هر کس غرق میشود ابداً
بروز نمیدهند و کسی نمیفهمد گویا برای این است که مردم وحشت از سواری قایق نکنند و کار آنها
کساد نشود در سال خیلی اشخاص شبها و هنگام طوفان در بغاز غرق میشوند با این اشخاص چون زور

روشن غرق شده بودند مردم دیده عرض کردند دیشب سر شام نشسته بودیم چند صدای
شلیک توپ پیاپی آمد تعجب نموده از پنجره نگاه کردم دیدم اطراف بنا شعله آتش پیداست
معلوم شد که یانقین شده است برج وغلاست بسیار بلندی در شهر است هر شب قراول
دارد هر وقت جائی آتش بگیرد قرار این است که بجهت اخبار مردم هفت تیر توپ بیاندازند که
بامداد خاموش کردن آتش بروند صبح معلوم شد که هشتصد خانه در محله قاسم پاشا آتش گرفته است
چون خانهای اسلامبول اغلب از چوبست بسیار میشود که اخشاب آتش میگیرد خلاصه عصری سوار
فایتون شده رفتیم بعمارت بالی چراغان کوچه میان عمارت و باغ بالی چراغان فاصله است از
روی کوچه پلی هم ساخته اند هر وقت که سلطان با حرم وغیره بخواهند بروند بباغ از روی آن پل میروند
با کالسکه از خیابانها رانده ایم سر بالا باغی است جنگلی توی دره وتپه واقع است عمارت کوچک
خوب هم بالای تپه هست هنوز ناتمام است عمله مشغول کار بودند وحوش سلطان در این باغ
است طاوس زیادی دیده شد چند قفس بود ببرهای خوب داشت یک ببر بسیار دیوانه
بود که هیچ ببری در هیچیک از باغهای وحش فرنگستان ندیده بودم متصل فریاد میکرد ورو
بتماشاچیها می آمد یک ببر عجیب دیگر بود که تا بحال دیده نشده بود خالهای سفید زیاد در
پشت و پهلو داشت یعنی بدنش مثل سایر ببرها و با همان خطوط سیاه بود تفاوتی نداشت
این خالهای سفید علاوه بر آنها بود شغالهای سفید بچه مرال میمون بعضی مرغها و طوطیهای خوش
رنگ هم بودند از آنجا با کالسکه رفتیم بجای دیگر که قفس مرغها بود قفس طولانی خانه خانه که در
هر خانه اشجار و حوض آبی بود بسیار تمیز انواع مرغها بودند بخصوص قرقاول طلائی مملکت
استرالیا قریب پنجاه شصت از آن هم در قفس ها بود در فرنگ از این نوع قرقاول بسیار کم دیدم
اقسام قرقاولهای هند وچین و افریق هم بود بعد از گردش پائین آمده رفتیم بعمارت آنجا هم
کبوترخانه زیادی بود کبوترها را از نزدیک باغ عمارت سلطان نگاه داشته اند از پل باغ بعمارت
رفتیم ستونهای عمارت و اغلب از دیوارها و زمین پله همه مرمر است این نوع مرمر را از معادن

دریای مرمره میآورند که آن دریا بهمین اسم موسوم است این مرمر دو عیب دارد یکی خطوط
سیاه رنگ بسیار دارد دیگر هر قدر بتراشند براق و صاف نمیشود در حقیقت یکنوع سنگی است اما
ستونهای یکپارچه و فرش زمین یکوصل بسیار بزرگ دارد حمام خوبی از مرمر توی عمارت است این
حمامها مثل حمامهای ایران در خارج و دور از عمارت و گود نیست بلکه داخل عمارت و سطحش با
اطاقها مساوی است زود گرم میشود حوضهای مرمر کوچک و بزرگ دارد که شیرها را باز میکنند آب
گرم و سرد داخل حوضها میشود زیر حمام هم خالی است که آتش از خارج میکنند همینکه سنگهای فرش
حمام گرم شد و شیر آب گرمرا باز کردند حمام گرم میشود منبع شیرها هم در پشت حمام است که آنجا آبرا
گرم میکنند اگرچه وقت گذشته و تاریک بود اما همه اطاقها از منازل سلطان و نشیمن والده سلطان
و حرمخانه و باغ حرمخانه دیده شد بسیار عمارت عالی پر اسبابیست از قراریکه گفتند پول زیادی صرف
ایام خرج این عمارت شده است بنای اولش از سلطان محمود خان است اما آنرا خراب کرده
خود سلطان از نو ساخته اند سرکیس افندی معمار باشی سلطان که جوان خوبی است زبان فرانسه
هم خوب حرف میزند همه عمارات را او ساخته است حاضر بود غروب آفتاب سوار قایق شده
رفتیم منزل شب حقه بازیرا آورده بودند در تالار بساط حقه بازی چیده بود بعد از شام رفتیم
روی صندلی نشستیم ملتزمین هم همه بودند محقق چهار روز است که با عکسها و نوشته جات بطرف ایران
رفته است خلاصه حقه باز بد ترکیبی بود زبان فرانسه حرف میزد کارهای عجیبی کرد چند فقره
از آن که بسیار غرابت داشت از این قرار است ابتدا چوب باریک بسوراخی از بغلش
بیرون آورد دست برد از چوب یکمرغ قناری زنده در آورده رها کرد مرغ پریده آنطرف
نشست بعد انگشتر یاقوتی دست اعتضادالسلطنه بود گرفت گذاشت روی میز دو لیموی
ترش بزرگ هم آورده روی میز گذاشته گفت کدام را انتخاب میکنید یکی از آن دو لیمو انتخاب
شد آن لیموی دیگر را از میان برید که معلوم شود توی لیمو چیزی نبوده است بعد انگشتر را
برداشته توی دستش غیب کرد بعد رفت از مرغ قناری را هم که بقدر گنجشکی بود آورد توی دستش

مالید تا مفقود شد بعد از آن لیموی انتخاب شده را با چاقو از میان بریده قناری را از توی لیمو
درآورده انگشتر شاهزاده بسیار محکم با تافته نازک سرخی به پای قناری بسته بود دستمال صدر اعظم را
گرفت داد صنیع الدوله با چاقو دستمال را بریده لوله کرد گذاشت توی طپانچه انداخت بعد یک
بطری درست بی عیبی را آورده گذاشت روی میز دستمال دیگری گرفته او را هم صنیع الدوله بریده
و سوزاند دستمال را مالید به سقفش غیب شد چهار عدد قاب سیگار که در جیب پیشخدمتها بود گرفته
گذاشت روی میز و گفت یکی را انتخاب کنند صدر اعظم یکی را انتخاب کرد داد به دست حسام
السلطنه شیشه در دستش بود اول از دو بطری را شکست از میان بطری یک قمری زنده درآمد که دستمال
صدر اعظم به پایش بسته بود به عینه همان دستمال بود که اسم صدر اعظم را هم برای نشانه به دستمال
نوشته بودند بعد از توی قاب سیگار دست حسام السلطنه دستمال دیگری که بریده و سوخته بود
درست و بی عیب درآورد دسته انگشتر از مردم گرفت داد دست یکی از پیشخدمتها گیلاسی آورد تخم
مرغی را با سفیده و زرده توی گیلاس شکست انگشترها را هم انداخت توی آن کلاه حکیم و یکسون را
گرفت آب تخم مرغها را با انگشترها از گیلاس خالی کرد توی کلاه بعد کلاه را سرازیر کرد انگشترها هر
یک به دسته گلی بسته از کلاه بیرون افتاد و توی کلاه هم به هیچ وجه تر و تخم مرغی نشده بود باز انگشتر شاه
زاده اعتضاد السلطنه را گرفت گذاشت روی میز دو هندوانه آورد گفت یکی را انتخاب کنید
انتخاب شد انگشتر را دست گرفته غیب کرد هندوانه را چه بدار توی هندوانه تخم مرغ درست نخته
درآمد تخم را هم شکست یک گردوی بی عیبی درآمد گردو را آورد جلو ما زمین گذاشت چکشی با مین
السلطنه داد امین السلطنه با چکش به ضرب تمام شکست انگشتر اعتضاد السلطنه از توی گردو درآمد
باز بازیهای غریب بسیار کرد روز یکشنبه ۲۹ امروز ناهار را در منزل خوردم کامل پاشا رئیس دار الشوری دولت که
مرد بسیار خوب نجیبی است به حضور آمد این چند روز که نیامده ناخوش بوده است داماد محمد علی پاشای مصری معروف و
مرد پیری است بسیار صاحب دولت است او رفته راشد پاشا وزیر خارجه آمد برای تشکر نشانی که به او داده بودیم هم
با او صحبت شد دو ساعت به غروب مانده سوار قایق شده رفتیم به کشتی پر تو پیاله نشسته با اهل صدر اعظم رفتیم قدری نشسته

۳۲۶

خوردیم بالی باصفائی دارد از بیکلربیکی تا یالی صدر اعظم خیلی راه است طرف دست
چپ و در خاک اروپ واقع است در محله نیکی کوی از آنجا میرود بطرابیه از آنجا بیوک دره در
معاودت با قایق الی منزل آمدیم غروبی بمنزل رسیدیم **روز دوشنبه غره شهر رجب**
المرجب از اسلامبول حرکت شد به پوتی از راه دریای قرادکیز صبح برخاسته نهار را منزل
خوردیم چهار ساعت از دسته رفته باید بعمارت سلطان برای وداع برویم مثل روز ورود تشر
یفات بعمل آمد آمدیم پائین سوار قایق شده صدر اعظم میرزا ملکم خان حقی بیک هم بودند راندیم
رسیدیم باسکله طولمه باغچه صدر اعظم عثمانی با همه وکلای دولت دم اسکله و سلطان تا پای پله
عمارت آمده بودند دست داده رفتیم بالا در اطاق مقفلی نشستیم صدر اعظمین هم بودند خیلی صحبت
شد برخاسته آمدیم منزل ایلچی کبیر انگلیس بحضور آمد قدری صحبت شد بعد از یکساعت دیگر
سلطان آمدند تا پای پله رفتیم دست داده آمدیم بالا در اطاق قدری نشستیم باز صحبت شد برخاسته
رفتیم در قایق مخصوصی که جای ما و سلطان وغیره مسقف بود نشسته راندیم برای کشتی سلطانیه
که از بندر پوتی سوار شده بودیم دانصافا عجب کشتی خوبیست ملتزمین با بارها از صبح دیروز
آمده حاضر بودند با سلطان و صدر اعظمین باز چند دقیقه روی صندلی نشستیم سلطان برخاسته
الی دم پله کشتی مشایعت کردم از کشتیها شلیک توپ کردند بقدر یکساعت هم برای کشیدن
لنکر و بعضی کارهای دیگر معطل شده بالاخره دو ساعت و نیم بغروب مانده اسلامبول را وداع
کرده براه افتادیم کشتی از بغاز باراحتی میرفت نزدیک بیوک دره و طرابیه که منزل ییلاق سفراست
کشتیهای سفرای خارجه که بمشایعت آمده بودند پیدا شدند کشتی سفیر انگلیس و روس بسیار کشتی بزرگ
خوبیست هر یک ملاح زیاد داشت همه بالای دکلها رفته هورا میکشیدند کشتی ایلچی فرانسه وغیره
بهمین طور کشتی ما ایستاد ایلچی روس سوار قایق شده آمد بالای کشتی بحضور رسید خیلی صحبت شد بعد او رفت
میرزا ملکم خان ایلچی مقیم لندن حاجی محسن خان ایلچی مقیم اسلامبول و نریمان خان که معاودت بپاریس میکنند
با ایلچی روس رفتند باسلامبول طمسون صاحب شارژدفر انگلیس که همه جا در این سفر با ما بود آنهم در اسلامبول

ماند که برود به انگلیس باز خواهد آمد رد شدیم از بغاز که نشستیم در آخر بغاز که طرفین آن کوه است لب
دریا قلعجات و سنگرهای مستحکم ساخته اند همه جا توپ بود شلیک کردند کشتی طلیعه که از بندر بزی همراه
ما بود چون خوب نبود عوض آن کشتی موسوم به عسیر که کشتی جنگی است آورده اند گفتند خوبست قلیپا
نوکرها آنجا هستند باین تفصیل ایلخانی حسنعلی خان جنرال وزیر فواید مجدالدوله نصرة الملک شجاع السلطنه
احتشام الدوله میوزیشیار ساطورخان ابراهیم خان نایب باسبهای ما اما این کشتی چون جنگی است تند
رو نیست کم کم عقب مانده بالاخره مفقود شد گویا یکروز بعد از ما انشاءالله بپولی برسد شب را آسوده
خوابیدم ماه رجب المرجب را توی دریا دیدم بروی خط حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله
و سلامه علیه امشب اشرف پاشای مهماندار بیچاره از بس بلکه کشتی زمین خورده سر و دستش شکسته است
حکیم طولوزان وغیره معالجه کردند امروز طولوزان مارکو پاشا حکیم باشی سلطان را در عمارت بحضور
آورد خیلی صحبت کردیم مرد بیست چهل و پنجساله باریک زرد رنگ ریش را میتراشد سبیل دارد فرانسه
خوب حرف میزند گویا اصلاً یونانیست از قدیم حکیم سلطان بوده است روز سه
شنبه دوم شهر رجب صبح از خواب برخاستم هوا از مرحمت خداوند تعالی مثل بهشت
و دریا مثل آئینه صاف بود دست چپ همه جا آبستالی سواستاپول و دست راست مملکت اناطولی
عثمانلو است همه جا از نزدیک ساحل میرفتیم کوههای بلند همه جا پیدا بود همه کوهها جنگل انبوه و
درخت کاج هم داشت در بعضی کوهها کم کم زراعت و آبادی پیدا میشود و بسیار کوههای خوب
و دره های قشنگ دارد عصری کم کم از ساحل دور شدیم امشب سه ساعت از شب رفته بمحاذی
بندر سینوب میرسیم از آنجا الی پولی دیگر ساحل دیده نمیشود سینوب از زمان جنگ سواستاپول
که روسها کشتیهای عثمانی را آتش زدند اشتهاری یافته است وقتی که بمحاذی سینوب رسیدیم
بادی از سمت قرم آمده به پهلوی کشتی میخورد اگرچه جزئی بود اما کشتی را حرکت پر زوری میداد
امروز صبح تا ظهر که آب دریا خیلی آرام بود ماهیهای بزرگ بقدر یک اسب از دریا درآمده
روی آب بازی میکردند روز چهارشنبه سوم دیشب الحمدلله هوا بسیار خوب

دریا آرام بود سواحل هیچ پیدا نیست صبح برخاستم نماز کرده قرآن خوانده بعد باز خوابیده
سه ساعت بعد برخاستم الحمدلله دریا هم آرام بود در اسلامبول چاپاری از طهران رسید از وزرا نوشته
جات داشت از مملکت سیستان اخبار مفصل بود الحمدلله همه جای ایران در نهایت امنیت و
آسودگی بوده است این دریا را که قره دنگیز اسم گذاشته اند حقیقة دارد اسم با مسمی است آبش بنظر
خیلی از دریاهای بزرگ دیگر سیاه تر است دیروز از سواحلی که نزدیک بود چند مرغ کوچک قشنگ
پریده بکشتی آمده آنجا نشسته گرسنه مانده اند ساحل دور شده است نمیتوانند بروند گاهی امتحانی
میکنند اگرچه ساحل پیدا نیست اما از فراستی که خدا داده است رو بسمت دست راست که
سواحل اناطولی است و نزدیکتر است میپرند باز برمیگردند یکی از آنها را گرفته توی قفس انداختند آب
خورده بعد از دقیقه مرد امروز یکساعت بغروب مانده باز بکناره نزدیک شدیم شهر و بندر طرا
بزان پیدا شد شهر و خانهارا با دوربین دیدم شهر قشنگی در دامنه کوه توی دره واقع است
باز از کنار دور شدیم شب هنگام شام خوردن رعد و برق از سمت مغرب پیدا و هوا تیره شد
اما باد خود بواسطه همان سترکی مغربی و رعد و برق که اثر بد در حالت دریا دارد دریا را منقلب
کرد شام خورده بالای کشتی رفته قدری گشتیم دور آسمان همه ابر و تاریک بود و از همه جوانب
برق شدید میزد و صدای رعد میآمد وسط آسمان باز بود و باد هم کمی میآمد خوابیدم الی صبح
رعد و برق شدیدی بود بسیار مهیب و ابر همه جا را گرفته بنای باریدن داشت

روز پنجشنبه چهارم

امروز باید وارد بندر پوتی بشویم دیشب بواسطه انقلاب
دریا همه جهت یکساعت بیشتر خوابم نبرد صبح زود برخاستم نماز کرده قرآن خواندم هوا بسیار منقلب بود
باران شدیدی بارید یک برقی پنجاه قدم از کشتی دورتر زد بدریا صدای هزار توپ کرده آب
دریا از هم پاشید اگر این برق بکشتی می‌خورد کشتی را بالمره از هم متلاشی میکرد هوا همان طور بود
یکی دو ساعت خوابیدم از حرکت کشتی معلوم شد که بساحل نزدیک شده ایم برخواستم الحمدلله
از دریای بزرگ خلاص شده بساحل رسیده بودیم سواحل پوتی پیدا بود همه جنگل و کوه است

هوا و طبیعت زمین بسیار شبیه بگیلانات بود چون کشتی که ما نشسته بودیم خیلی بزرگ بود نمیتوانست
نزدیک برود ابتدا کشتی از دور دیدم از پهلو میآید معلوم شد کشتی عبیر است که عقب ما بود دومی
گفتند چون تند رو نیست ده ساعت از ما عقب تر خواهد آمد دیشب بعلت بدی دریا کشتی ما را
بوسط دریا برده از نزدیکی بکناره اجتناب کرده بودند و رو بمقصد که پوتی باشد میرفته‌اند آن کشتی
چون باد از عقب بود بادبانی کرده خیلی بیشتر از ما به پوتی رسیده بوده است بسیار شکر کردیم که
آنها هم عقب نمانده رسیده‌اند کشتی بخار کوچکی از طرف پوتی آمد که ما را ببرد پرنس منچیکوف کولونل
بزاک مهمانداران سابق که ابتداء بانزلی آمده بودند در آن کشتی بودند از دیدن پرنس بسیار خوش
حال شدم اما دریا چون هنوز تلاطم زیاد داشت هر قدر میخواستند آن کشتی را بکشتی سلطانیه متصل
کنند نمیشد چند دفعه آوردند نزدیک کشتیها بهم خوردند و ماغه و بغل کشتی منچیکوف شکست اما نه
زیاد دفعه دیگر خواستند بچسبانند پله کشتی سلطانیه شکست بالاخره قدری صبر کردند دریا قدری
آرام شد آنوقت آورده بهم وصل کردند قدری از بارهای مخصوص ما را با بعضی از شاهزاده‌ها و نوکرها
بردند با کشتی ما هم رفتیم اشرف پاشای مهماندار را دیدم سرش شکسته بازوی راست در رفته بود بسته
بود بگردنش رویش هم کبود شده با حالت بدی بسیار افسوس خوردم تخته کم عرضی از این کشتی با آن
کشتی گذاشته بودند بسیار خطرناک بود از آن رو رفتیم بآن کشتی صنیع الدوله در کشتی سلطانیه ماند
که باقی بارها را بیاورد جمعی هم ماندند بعد از نیمساعت رسیدیم بدهنه رودخانه پوتی که داخل دریا
میشود اسمش ریون رودخانه بزرگیست اما کشتی از نیمفرسنگ بیشتر نمیتوانند برود طرفین رودخانه آبادیها
کمی دارد خانه‌ها مثل خانه‌های رعیتی مازندرانی و گیلانی زمین رطوبتی و هوای بدی دارد نوبه و تب
در اینجا بسیار است کم کم شروع بآبادی اینجا کرده‌اند بندر پوتی هم لنگرگاه خوبی ندارد کشتی بزرگ
کی هیچ نمیتوانند برودخانه یا نزدیک کناره بیاید باید دور از بندر بایستد کشتیهای کوچک
حمل و نقل مردم و بار تجارتی را بکنند یک کشتی بخار از انگلیسها دو کشتی بادبانی از عثمانیها در
بندر دیده شد صحرا همه جنگل است و منتهی بکوه میشود کوه هم جنگل انبوه است کنار رودخانه را از دو طرف

بیرق زیاد زده بودند از کشتی که بیرون آمدیم لب رودخانه اطاق کوچکی موجود کرده بودند و
گراندوک میشل برادر امپراطور که جانشین و فرمانفرمای قفقاز است با صاحب منصبان و وزرا لب دم
اسکله حاضر بودند از کشتی پائین آمده دست بشاهزاده داده فوج نظامی را که از اسکله تا لب کالسکه
ایستاده بودند پیاده رفته دیدیم جمعیت زیادی از طوایف مختلفه ایستاده بودند چرکس لکزی ارمنی
گرجی مسلمان را اعتنائی از اهل باش اچق فرنگی و غیره این ممالک جزو باش اچق است یعنی سر برهنه
واقعاً هم اینطور است کل اهالی باش اچق سر برهنه هستند یا از زن و مرد دیگر چه عادت ندارند کلاه
سر بگذارند پای تخت باش اچق شهر کوتایس است که مابین تفلیس و پوتی است خلاصه با شاهزاده
زیاد تعارف و صحبت کردیم انصافاً شاهزاده بسیار خوش صحبت و زبان بطرزبورغ بودیم شاهزاده آنجا
نبود از دیدنش بسیار خوشحال شدم از همه برادرهای امپراطور کوچکتر است از طرفین ریش
دارد چانه را میتراشد چشمهای کبود و خوشحالت قد بلند مزاجاً قوی بعد از نیم ساعتی سوار کالسکه بخار
شده راندیم حکیم الممالک ماند که بار بار را با راه آهن برساند مترجم جانشین نکلیاروف پسر شاه
میرخان فارسی فرانسه را خوب حرف میزند کالسکه با همه همراه داشت این راه آهن را از
ساخته اند الی تفلیس یک خط راه آهن است و آمد و رفت همه از این یک خط است بسیار زحمت
کشیده اند برای ساختن این راه زمینها همه جنگل و باطلاق و پر آب است خشک کردن این طور زمین
و ساختن راه آهن کار مشکلی است بعد از باطلاقها همه جا کوه و دره است و راه متصل پیچ میخورد
و سربالا میرود از رودخانه و پلها میگذرد بعد رو به تفلیس باید سرازیر برود باین جهات کالسکه بخار
نمیتواند مثل ترنهای فرنگستان تند برود ساعتی دو فرسنگ و نیم بیشتر نمیرفتیم خلاصه یکساعت بغروب
مانده براه افتادیم هوا ابر و متصل باران شدید میآمد راه هم کوهستان و جنگل بود غروبی رسیدیم به
یک استاسیونی که نزدیک شهر کوتایس است آنجا غذا حاضر کرده بودند کالسکه ایستاد و پیاده شدیم
رفتیم باطاق میز چیده بودند شام مختصری صرف شد یک دسته سرباز هم ایستاده بودند از طایفه
گرجی باش اچق لباس عجیبی داشتند بهمان طور لباس قشون قدیم قباهای گشاده سرخ سرشان مثل

عمامه پارچه سرخ بسته بودند کمرشان یک طپانچه و یک قمه داشتند لباسشان شبیه
بلباس زواو فرانسه و طوایف هندوستان اما تفنکشان از تفنکهای سوزنی کارخانه طولا
بود سوار کالسکه شده راندیم شب را ناراحت خوابیدیم صبح بسیار زود بشهر تفلیس نزدیک شده
بکسالت از خواب برخاسته رخت پوشیدیم کالسکه ها ایستاد رفتیم بیرون جانشین با صاحب منصبان
زیاد و یکفوج حاضر بودند با جانشین سوار کالسکه روبازی شدیم هوا بسیار سرد بود بواسطه آمدن باران
باد بسیار سردی هم با گرد و خاک میآمد هنوز چراغهای کوچه هم میسوخت رسیدیم درب عمارت
جانشین فوجی با کل صاحب منصبان نظامی وغیره ایستاده بودند با همه احوالپرسی شد حاکم تفلیس
هم با کدخدایان و کلانتران آمده نان و نمک که رسم است آوردند نطق مفصلی بزبان فارسی نوشته
بودند ایستادیم تا نطق را ایکنفر که فارسی میدانست با کمال فصاحت بیان کرد بعد رفتیم بالا در
اطاق پرنس اربیلیانف که از شاهزادهای کرجی است با بارون نیکلای که کارگذار خارجه
قفقاز است ایستاده بودند جانشین معرفی کرد پرنس اربیلیانف را میشناختم هفت سال قبل
ازین که بندر فرح آباد مازندران رفته بودیم از جانب امپراطور با کشتیهای جنگی روس آنجا آمده
بود بعد جانشین اطاقها و منازل ما را نشان داده خودش رفت نهار خورده خوابیدیم شهر تفلیس در
توی دره و اطرافش کوه است در دامنه و سر کوه هم خانه هست رودخانه کر از میان شهر
میگذرد در این فصل آبش زیاد بود پلی بر روی آن بسته اند طرف شمال رودخانه شهر تازه و محله
فرنگیهاست که عمارت جانشین و حاکم نشین هم آنطرفست طرف جنوب شهر قدیم تفلیس است
روی تپه آثار قلعه قدیم سلاطین کرجیه است این شهر پنجاه سال قبل ازین بسیار محقر و کثیف بوده
حالا کم کم خانها و عمارات و مکتب خانها و کوچهای وسیع سنگ فرش ساخته اند قله کوه قاف
که فرنگیان کازبک میگویند از شهر پیدا بود بسیار کوه مرتفعی است مملو از برف بود در روسها
راه عراده ساخته که حالا با آنطرف کوه با کالسکه میروند که بشهر ولادیقفقاز آنطرف کوه و از
مسکو و حاجی طرخان است از خستگی دور تفلیس کوههای خشک است و دورتر از شهر جنگل دارد هوا

شهر خوب نیست در تابستان و پائیز بسیار گرم و مختلف است گاهیکه باران در اطراف
یا شهر بیاید بسیار سرد شده بعد باز گرم میشود هوایش تب و نوبه خیز است پنجاه هزار نفر جمعیت شهر
است اغلب غربا و خارجی و مخلوط از طوایف هستند ایرانی و گرجی و روسی داغستانی چرکس المان
ارمنی میوه خوب از قبیل هندوانه انگور امرود خیار دارد امروز رفتیم دیدن جانشین که در همین عمارت
منزل ما است از چند اطاق گذشتیم یک تالاری بود که بناهای ایران ساخته و گچ بری کرده بودند
با آئینه عمارت خوبی داشت اسباب اطاقها همه از ایران بود قالیهای بزرگ و کوچک
فراهانی قاینی کرمانی اسباب میز و تخت وغیره از خاتم شیرازی و اصفهانی پرده های اطاق از
قالی بود پارچهای گلدوزی رشتی در متکا و بالش و روی میز و صندلی وغیره بکار برده بودند این
اسباب و صنایع ایران را نه برای اینکه ما باین عمارت آمده ایم گذاشته اند بلکه از قدیم
بوده است یک خرس سیاه بزرگی که جانشین سابقا شکار کرده مثل اینکه زنده است در
گوشه اطاق واداشته اند اگر غفلة کسی به بیند خیال میکند خرس زنده است جانشین بدیوار
های اطاق اسلحه زیادی از قبیل شمشیر قداره تفنگ طپانچه اسلحه قدیم مثل زره کلاه خود زین
و برگ و رکاب یراق اسب مرصع طلا و اسبابهای عجیب چیده و آویخته است حتی یک
پیسوز قدیم که در ایران سابقا معمول بود در طاقچه اطاقش بود همه اطاقها را گشتیم از پنجره
اطاقها چشم انداز خوبی بشهر تفلیس و کوه داشت قدری نشسته بعد رفتیم باطاق زوجه جانشین که
متصل بهمین اطاق بود آنجا هم قدری توقف شد زن جانشین خواهر گراند وک باد است که در
شهر کارلسروه المان با برادرش نهار خوردیم پنج پسر و یکدختر از جانشین دارد پسر بزرگش چهارده
ساله است اولادش در ییلاق بودند اسم زوجه جانشین الکاندرا او ورونا است بعد برخاسته
باطاق خودم آمدم بلافاصله زن جانشین با جانشین بباز دید آمدند شب را با جانشین بکالسکه
نشسته رفتیم بتماشاخانه تابستانی بنای بسیار مختصریست سفید کاری یک چهل چراغ بزرگ داشت
که با گاز روشن بود تماشاخانه از صاحبمنصبان روس وغیره پر بود بهمه جهت دویست نفر آدم .

ققفا ۲۳۳

میکرد موزیک خوب زدند بعد پرده بالا رفت چند اکت دادند بزبان روسی حرف
میزدند خوب خواندند بازی و رقص و حکایات خوب نشان دادند بسیار بامزه و باخنده بود
زنها و جوانان روسی خوب و خوشگل بودند یک رقاص فرانسه هم بود بسیار خوشگل و خوب
میرقصید دو سال است اینجا آمده در آخر رقص ملی روسیه را کردند و بعد از آن رقص گرجی که
که بسیار خوب بود جمعی از گرجیه در دو طرف ایستاده دست میزدند یکنفر طنبک و دو نفر سرنا
ایرانی میزدند بسیار خوش آهنگ یکدختر و یک پسر میرقصیدند شبیه برقاصی ایران در بین بازی که
پرده افتاد رفتیم پائین باغ کوچکی بود چراغان کرده بودند قدری در چادریکه بالای سکوی باغ زده
بودند نشستیم بعضی از زنهای گرجی وغیره را جانشین معرفی کرد و بمنزل رفته شام خوردیم در این بین
منشی حضور حکیم الممالک صنیع الدوله که عقب مانده بودند رسیده بار بار آوردند اما تعریف غریبی
از طوفان دریا میکردند منشی حضور و صنیع الدوله که در کشتی سلطانیه بعد از ما مانده بودند گفتند
همینکه ما از کشتی خارج شده بوتی رفته بودیم دریا منقلب شده بود بطوریکه هر قدر خواسته بودند
کشتی بخار کوچک روسها را بسلطانیه بچسبانند ممکن نشد از شدت موج آخر کشتیها بهم خورده چرخ هر دو
شکسته بود بالاخره بهزار زحمت کشتی کوچک را نزدیک آورده همین که موج آنرا بلند میکرده است
یک لنگه بار از آن کشتی باین کشتی میانداختند یا یکنفر آدم خودش را بکشتی می پرانده خلاصه با هزار جان
کندن بار و آدم را حمل کرده بودند منشی حضور میگفت اگرچه ساحل نزدیک بود چنان امواج مارا
بهوا میبرد و از بالا پرت میکرد مثل اینکه از قله کوه پرت شویم الحمدلله تعالی که این انقلاب چند
ساعت قبل از آن که ما در دریا بودیم نشد اول بنا بود که از راه کوه قاف و کزبک به بندر
پطروسکی رفته از اینجا بانزلی برویم و در آن راه اخبار نموده عراده و کالسکه وغیره حاضر کرده
بودند چون هر قدر دریا را کم بکنیم صرفه در اینست خواستیم از بادکوبه سوار کشتی بشویم قرار شد با
ده نفر برویم ببادکوبه و سایرین همه از راه پطروسکی رفته سوار کشتی شده بیایند بادکوبه از اینجا هم
سوار شده باتفاق برویم انزلی صنیع الدوله را مأمور کردیم که تفلیس مانده بارها را که بچاپاری نمیشد

حمل شود با جمعی از همراهان با نزلی برساند روز جمعه در تفلیس بودیم که تفصیلش نوشته شد

روز شنبه ششم امروز بهمن میرزا که از قراباغ آمده بود بحضور رسید پیش هفت پسر بزرگ هم دارد که همه بحضور آمده بودند عصری با جانشین بکالسکه نشسته شهر را قدری گشتیم گرم بود و گرد و خاک زیاد رفتیم آخر شهر الی باغ مجتهد که آقا میرفتاح ساخته است اکثر اهل تفلیس نظامی هستند و قزاق قشونی شب در خانه جانشین بشام مهمان بودیم اول بتالاری رفتیم که صاحبمنصبان زیادی از اهل قلم و نظام وغیره بودند همه ایستاده جانشین یکیک را معرفی کرد بهمن میرزا هم بود بعد رفتیم در تالاری سر میز نشستیم جانشین در دست چپ و زوجه ایشان در دست راست و سایرین هم بمراتب متعینه نشسته بودند بعد از شام برخواسته بالکون عمارت که مثل مهتابی است و بباغ عمارت نگاه میکند رفتیم چراغان بسیار خوبی در باغ بود آتشبازی مفصلی هم در روی کوه جلو عمارت کردند جمعیت زیادی از مرد و زن و دخترهای خوشگل گرجی و فرنگی در باغ بودند بعد از آتشبازی رقص قزاقی که بطور بسیار خوبی میرقصند و رقص طبابچه میاندازند رفتیم پایین باغ را گردش کردیم بازو بیازوی زوجه جانشین داده بودم کل خیابانهای باغ را گردش کردیم همه نشان شیر و خورشید ساخته و پشتش را روشن کرده بودند تلگرافی از امپراطور رسیده بود جانشین بما داد ملاحظه کردیم احوالپرسی کرده بود بعد آمدیم بالا باز قدری نشسته مراجعت بمنزل کردم امروز از جانب خلیفه بزرگ اوچ کلیسای ایروان کشیشی آمده عریضه آورده بود از طهران تلگراف رسیده بود که حاجی سید اسدالله مجتهد اصفهانی بعتبات میرفته در کرند فوت شده است بسیار افسوس خوردم **روز یکشنبه هفتم** باید از تفلیس برویم بیادکوبه صبح زود برخاسته نهار خوردم معتمد الملک و شاهزادها هم امروز از راه پطروسکی رفتند شش ساعت بغروب مانده راه افتادیم جانشین و همه صاحبمنصبان قفقاز حاضر بودند پنج کالسکه هم برای ما حاضر شده بود هر کالسکه اسبهای متعدد بسته بودند سوار شده از توی شهر کهنه تفلیس رفتیم جمعیت زیادی بود از شهر خارج شده بچاپاری راندیم همه جا رود خانه کر مانده در دست چپ بود اما کم کم از ما دور میشد

کنارهای رودخانه بید و بعضی درختهای جنگلی بود که سبزی میزد هوا بسیار گرم و گرد و خاک
غریبی بود از تفلیس که خارج شدیم دیگر در طرفین راه هیچ جا آبادی نبود تا چشم کار میکرد صحرا و کوه خاکی دیگر نبود
مگر در هر دو فرسخی یک چاپارخانه ساخته اند که اسب عوض کنند راه هم از تفلیس تا قریب شش
فرسنگ ساخته ریگ ریخته اند چندان گرد و خاک نیست اما راه که تمام شد گرد و خاک زیاد است
در چند چاپارخانه ایستاده اسب کالسکه ها را عوض کردند و در هر چاپارخانه از سواره قزاق و
مسلمان حاضر بودند که سواره را هم عوض میکردند در چاپارخانه الکت بزبان ترکی یعنی بگیر و برو و نهار
حاضر کرده بودند یکساعت بغروب مانده بود بعد سوار کالسکه شده باز راندیم مهتاب بود از
یک رودخانه که گذشتیم پیش از چاپارخانه الکت پلی داشت بلچی کرپیشید سه ساعت از شب
رفته برودخانه اغستفا رسیدیم رودخانه بزرگیست اما درین فصل آب کمی داشت چاپارخانهء
اینجا را هم باسم رودخانه موسوم کرده اند آنطرف رودخانه چاپارخانه بود که باید شب را آنجا بم
دو سه اطاق داشت شام خوردم گرم بود گفتند حاجی میرزا علی مشکوة الملک آمده است
بسیار تعجب کردم حاجی از تبریز از راه ایروان آمده دو روز هم همین جا بوده است قدری از
اخبار طهران و غیره صحبت کرده بعد رفت صبح هم میخواهد برود تفلیس **روز دوشنبه
هشتم** باید برویم بشهر گنجه صبح زود برخاسته براه افتادیم صحرای گرم پر گرد و خاک
بدی بود اینجاها محل نشیمن قزاق تاتار است این قزاق همه مسلمان و چهار پنج هزار خانوار هستند
اما از خانوار شان اینجاها اثری معلوم نبود طرف دست راست از نزدیک رشته کوهی بود
که از پشت آن میرود الی دریاچه گوکچه ایروان دست چپ هم یک رشته کوه خاکی خشکی از دور پیدا بود
رسیدیم بچاپارخانه حسن سو از اینجا بآنطرف خاک و محل طایفه شمس الدین لوست اینطایفه هم
پنج شش هزار خانوار هستند حسن سو رودخانه ایست آب کمی دارد قدری که رفتیم بچاپارخانه طاوس
چای رسیدیم این رودخانه هم آب کمی داشت رسیدیم بچاپارخانه زکم آنجا نهار خوردیم در هر چاپارخانه
از طوایف آنحول و حوش سواره پیاده جمعیت زیادی آمده بودند جمیعاً حتی بچه های کوچک اسلحه داشتند همه

این طوایف مسلمان هستند بعد از نهار رفتیم بچاپارخانهٔ شمکور اینجا با دیگر طایفه شمس‌الدینلو
تمام میشود جزء گنجه است روی تپهٔ کوچکی آثار قلعهٔ آجری محکمی از قدیم دیده شد رودخانهٔ از پایین
قلعه میگذرد آب کمی داشت آثار پل آجری بزرگی دارد اما نصف پل خراب شده است
این صحراها هم همان طور گرم و کم آبادیست رسیدیم بچاپارخانهٔ قره‌پیر از اینجا راندیم دو ساعت
بغروب مانده بشهر گنجه رسیدیم حاکم بلوکات گنجه در زگم آمده بود با سواره حاکم شهر هم با سواره
و بزرگان دیگر تا نیم فرسخی شهر آمده بودند شهر گنجه دورش باغاتست در توی شهر [illegible] بجهت
قلعهٔ قدیم گنجه که قلعهٔ آجری سختی بوده حالا خراب و قدری باقی است خندق و خاکریز بسیار
معتبر داشته است حالا مجلس کرده اند از میان شهر رودخانه میگذرد اما آبش بسیار کمست
پلی تازه ساخته اند آنطرف رودخانه محل فرنگی و ارمنی است اینطرف مسلمان خانهٔ حاکم در
محلهٔ فرنگیهاست منزل ما اینجا بود خانهٔ بسیار محقریست در روی تپه پایین آن باغ کوچکی داشت
جمعیت این شهر بیشتر از هفت هشت هزار نفر بنظر نیامد   روز شنبه نهم
باید امروز برویم بتوریان چای که از محال شکی است صبح سوار شده از شهر و باغات گنجه گذشته به
صحرا افتادیم دست راست همان رشته کوه و یردزی الی هشت فرسنگ راه دیده میشد بعد کم کم
دور شد تقریبا نیم فرسنگ دولتی از شهر در صحرا مقبرهٔ شیخ نظامی است مقبرهٔ آجری بسیار محقری بود
بعد رسیدیم بکورک چای که رودخانه بود دست چپ هم خیلی دور همان رشته کوه خاکی الیشت
است که بطرف شکی کشیده است خلاصه هوا بسیار گرم و زمین خشک و بد بود رسیدیم بچا
پارخانهٔ قارقلی چای از آنجا بچاپارخانهٔ شکی چای و در رسیدیم که در کنار رودخانهٔ کراست
برای ما آلاچیقی زده بودند دورش بسته و گرم شل حمام برای صدراعظم و غیره از برگ
درخت اطاقی ساخته بودند خوش هوا بود اما پشه زیاد بود شاهزاده‌ها و غیره با عراده
جواهر خیلی عقب مانده اند عراده بار جواهر شکسته بود تا جای آنرا عوض کرده خیلی از ما دور
مانده بودند قبل از رسیدن آنها نهار خوردیم یکشاخی بسیار بزرگی طور انداخته از رود گرفته

آوردند مستاجر رود مزبور جوانی ارمنی و اینجا حاضر بود اجاره شیل اینجا جزو اجاره شیلات
سالیانست رود کر اینجا عریض است اما کم جریان و عمقش هم بیش از یکذرع نبود دو کشتی هم بسته رویش
تخته بندی نموده فرش کرده یک طناب قطوری از اینطرف بآنطرف کشیده بودند اسباب مختصری
میان کشتی بود بسته بیک دیرک بزرگ طناب را میکشیدند کشتی بحرکت آمده بار و آدم را بانطرف
میرساند اول کالسکه ها را بردند بعد من رفتم بعد صدراعظم وغیره با بارها آمدند براه افتادیم الی
منزل چاپارخانه گنجه بود آنطرف آب خاک شکی است رشته کوه دست چپ هم همانطور کشیده
بود اما حالا آن نزدیکتر بود دیدیم پشت این کوه خاکی کوههای داغستانست و شهر شکی هم در دامنه همان
کوه افتاده است در قله کوه شکی برف زیادی بود از اینجا تا شهر شکی که حالا روسها نوخا میگویند
پنج شش فرسنگ راه است بعضی جاهای زمین جنگل است بعضی جاها بعضی بوته گز بعضی خاک خالی
از توی کالسکه که به چاپاری میرفت تفنگ می انداختم روی هوا چند مرغ که بزبان فارسی سنبر قبا
میگویند زدم رسیدیم بچاپارخانه چماق لو که در محال ارش شکی واقع است نماز خوانده عصرانه خوردم
از آنجا سوار شده بچاپارخانه عرب رفتیم باز محال ارش شکی است دو ساعت از شب رفته
بتوریان چای رسیدیم رودخانه عظیم خوبی از طرف کوههای داغستان و شکی میآید و در این
صحراها زراعت میشود از تفلیس تا اینجا آبادی هیچ ندیدیم بجز چاپارخانه ها و هم محالات دیگر هیچ
از آبادی و ده دیده نشد چاپارخانه اینجا بسیار گرم و پرپشه بود لابد الاچیقی زده بیرون خوابیدم
بعضی از بیک زادها و اعاظم شکی آمده بودند روز چهارشنبه دهم صبح زود برخواستیم
حکام گنجه و شکی وغیره مرخص شده رفتند راندیم دست راست جلگه بود محال آق داش که ارش هم میگو
و جزو شکی است در اینجا واقع است باغات دهات زیاد بنظر آمد که از توریان چای مشروب میشود
قدری که رفتیم محال آق داش تمام شد بچاپارخانه کوک چای رسیدیم حاکم کل بادکوبه و شیروانات
چون اینجا اول خاکش بود حاضر بود صحبت شد جوان بسیار مودب خوبیست اسمش اسلسکی
ایستاده اسب عوض کردیم جمعیت زیادی از اهل شیروان و علمای اسلام به ملاقات آمده بودند

قدری با آنها صحبت شد راندیم دست راست بانه جلگه وسیعی است که جزو شیروان است
وازرودخانه کوک چای مشروب میشود دهات زیاد بنظر آمد جلگه حاصلخیزیست اما گرمسیر دست
چپ همان رشته کوه بهم رفته است بچاپارخانه قره یازی رسیدیم اسب عوض شد دهات قره
مریان دیگه خانه و کرد کند که از رعایای روس هم اینجا نشانده اند دیده شد این دهات چندان
معتبر نیستند رسیدیم بچاپارخانه کولولو نهار اینجا خورده شد و همچنین که سابقا حاکم شماخی بود در اوقات
سفر ما برشت باقولی بگن حاکم بادکوبه باینجا آمده بودند دیده شد بهمان طور فربه است خانوار روس
اینجاها نشستند بعد از نهار سوار شده راندیم از رودخانه گرده ما گذشتیم آب کمی داشت ده یاردار
کلاغایلو دیده شد جزو شیروان است این رودخانه هائیکه نوشتم همه از کوههای داغستان که پشت
همین رشته کوه دست چپ است سرچشمه دارند هر کجای این کوه دره و مخرجی دارد این آبها
از آن دره گذشته بجلگه شکی و شیروان میریزد رسیدیم بچاپارخانه آقسو که ده بسیار معتبریست و باغات
زیاد از انجیر و انار و غیره دارد بسیار شبیه است بده کند طهران اما باغات کند ازین زیادتر
و معتبرتر است رودخانه آقسو از وسط باغها میگذرد قسمت بزرگ ده سمت مشرق رودخانه
است طرف مغرب رودخانه محال جوانزد و مرقش محال قشون است که جزو شماخی است خلاصه
دکان میوه فروشی و غیره زیاد داشت پیاده شده میوه خورده نماز کرده سوار شدیم از اینجا
پیچ و خم میخورد رو بشمال و بالای همان کوه دست چپ از همین دره میرود بالا رفتیم اول بنظر کوه
کوچکی میآمد اما خیلی بلند بود راه کالسکه را بسیار خوب ساخته اند کالسکه و اسبها راحت میرفتند
کم کم رسیدیم بقله آنطرف کوه جنگل بلوط بود و قرقاول زیاد داشت از قله کوه آنطرف [illegible]
کوه همه کوهستانست سرازیر شدیم غروب شد در چاپارخانه شرادیل قدری مکث کرده باز
سوار شده راندیم دو ساعت از شب رفته وارد شهر شماخی شدیم جمعیت زیادی بود همه
جا را چراغان کرده بودند مردم بسیار اظهار خوشحالی میکردند پیاده شدیم دو پسر و همچنین یکی
پنج ساله دیگری هفت هشت ساله با لباس چرکسی دم دربار زن و همچنین ایستاده بودند علمای اسلام

صف کشیده بودند با همه تعارف کرده وارد عمارت شدیم این عمارت مال لالایف ارمنی
شیروانیست مردی معتبر و صاحب دولت است این عمارت سابقاً حاکم نشین شماخی بوده حالا لالایف
خریده است مشرف بهمه شهر شماخی محلّه ارامنه و فرنگیها در بالای تپه و محلّه مسلمانها توی درّه پائین
است دو سال قبل زلزله شدیدی شده این شهر را خراب کرده است سابقاً بسیار شهر معتبری بوده
حالا هم سه چهار هزار خانوار دارد جمعیتش ده پانزده هزار نفر است اغلب اوقات زلزله میشود
اطراف شهر همه کوه و تپه اما چنان خشک است که آثاری از سبزه و درخت و آب نیست رود
خانه کوچکی از سمت کوهستان پائین تر از شهر میآید که از آن آب قدری باغات دارند مسجدی از
عهد شاه عباس در شهر هست که حالا نماز میکنند مسجد و تکیه هم حاجی محمّد رضا نام ساخته است
بسیار عالی اکثر اهل شهر و بلوکات شیروان مسلمان و ارمنی بسیار کمتر است قبر مصطفی خان شیروانی
و اولادش در آنطرف شهر روی تپه واقع است عمارت لالایف بسیار چشم انداز خوبی دارد
از تخته ساخته اند

روز پنجشنبه یازدهم

باید برویم بادکوبه صبح زود برخاسته رخت پوشیدم سوار شدیم جمعیّت زیادی تماشا آمده
بودند راندیم تا به پست و بلندی دره و تپه رسیدیم چند خانوار ایلات در این درهای خشک
دیده شد گفتند ایل عرب است رسیدیم بچاپارخانه اوّل که اچی چای است آب تلخی دارد بعد
چاپارخانه مرزی که دهی است بزرگ روسها مینشینند بعد چاپارخانه نقی کرپی بعد چاپارخانه
جنگی اینجا نهار خوردیم بعد چاپارخانه بلتما بعد چاپارخانه اربات رودخانه هم داشت که بهمین
اسم موسوم است بعد چاپارخانه سرائی بعد شهر بادکوبه الی بادکوبه جمیع راه خشک و بد که
باین خشکی و بدی صحرا و کوه دیده و شنیده نشده است مسافتی که امروز عبور شد محال قبرستان
میگویند واقعاً اسم با مسمّی است بعینها قبرستان است خلاصه حاکم شهر بادکوبه با سواره وغیره
باستقبال آمد در چاپارخانه سرائی پیاده شده نزدیک غروب بود نهار خوانده سوار شده دو
ساعت از شب گذشته وارد شهر بادکوبه شدیم چون معدن نفط در بادکوبه هست امشب همه جا را

اینجا و شهر چراغ نفط روشن کرده بودند اگرچه شب بود و شهر بادکوبه را درست ندیدم
اما در مهتاب معلوم بود که خانه‌های قشنگی است که تازه بسبک فرنگستان ساخته‌اند در کنار دریا
است عمارت حاکم هم لب دریا است خلاصه جمعیت زیادی از مسلمان وغیره بودند صلوة
میفرستادند رسیدیم بپای عمارت حاکم موزیک میزدند پیاده شدیم اول کولونل براک را دیدم
معلوم شد کشتیها با همراهان و مسافرین راه پطروسکی هم مقارن ورود ما وارد بندر شده‌اند
حاکم بادکوبه صاحبمنصبان نظامی و قلمی ایالت خود را معرفی کرد عمارتی بطرز فرنگی دارد بعد از
شام چهار ساعت از شب رفته رفتیم بکشتی قسطنطین عجب بندریست که کشتی بزرگ تا لب
دریا میآید صد هزار مرتبه شکر خداوند تعالی را کردیم که بار بسلامت باین کشتی رسیدیم حاکم باد
کوبه وغیره آمده مرخص شدند شاهزادها وغیره بکشتی موسوم بشاه سوار شدند صدراعظم و علاءالدوله
و کولونل براک و پرنس چیچکوف و بیکلروف در کشتی ما بودند چهار زن دریابیگی هم بود نیمساعت
بعد کشتی براه افتاد دریا آرام و خوب با همراهی موزیک شب را خوابیدیم
ولایت شکی و شیروان وغیره شترهای خوب دارد بار عراده اینجا معمول است بکاومیش
وغیره میبندند اما تکرعراده‌ها از چوب ضخیم و بی‌آهن است

روز جمعه دوازدهم

نزدیک بعید مولود حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب علیه الصلوات والسلام است
باید بانزلی برویم صبح برخواستیم هوای دریا بسیار خوب بود با کمال خوشحالی میرفتیم دو سه
فرسنگ بانزلی مانده همه لباس رسمی پوشیده مستعد شدیم که حالا وارد انزلی خواهیم شد کم کم
ابرهای سیاه از طرف مغرب و جنوب وغیره بلند شد دریا بنای انقلاب گذاشت باز هم
مأیوس نبودیم راندیم تا رسیدیم بلنگرگاه یک کشتی جنگی روسیه موسوم بجبار از عاشوراده برای
احترام ورود ما آمده بود با دوربین دیده شد که از حرکت امواج بطوری متزلزل است که بسیار باعث
وحشت شد کشتی بزرگ جنگی که آنطور حرکت بکند از کشتی ما دیگر چه توقعی است یک کشتی بادبانی
تجارتی هم که آنطرف تر لنگر انداخته بود همانطور مضطرب بود خلاصه رسیدیم بلنگرگاه کشتی

جنگی با هزار صعوبت چند تیر توپ انداخت برج انزلی و مردمیکه در کنار بودند همه پیدا بود
لیکن چون کشتی بزرگ زیاده از این نمیتواند پیش رفته داخل انزلی بشود لابد باید کرجی و کشتی بخار
کوچک مخصوص ما که در انزلی است آمده ما را بجنگی ببرد و با این طوفان شدید امکان نداشت
لابد مأیوسانه از عرشه کشتی که امکان ایستادن نداشت پایین آمده رفتیم باطاق لباسها را کنده
با کمال دلتنگی تن بقضا داده نشستیم سایرین هم که لباسها و نشانها داشتند همه را در بین کشتی
باقی و استفراغ مخلوط کردند هر کس در گوشه افتاد که در برخواستن قدرت نداشت دو ساعت
بغروب مانده بود باران هم بشدت میآمد امواج دریا بطوری بود که ممکن نبود نگاه کرد کشتی چنان
حرکت میکرد که متصل سر و ته از اینطرف بآنطرف آب میرسید امواج قوی کشتی سر سخت و کشتی چنان پیچ
بیشتر که چیزی نمیماند که برگردد و با بدریا بریزیم صندلیها و میز و اسباب کشتی در حرکت بودی هم
میریخت با صداهای مهیب بدن کشتی را میزدند امواج صدا میکرد چیزی نمانده بود که غرق بشود از بالا
باران شدید در دریا کشتی پر آب از شدت حرکت کشتی امکان راه رفتن نبود اضافه بر آن تختها
کشتی از آب باران و دریا طوری تر شده بود که پای آدم بهیچ طور بند نمیشد آخر سفر فرنگستان
نزدیکی خانه آدم که برج انزلی در دو قدمی پیداست شخص باین حالت باشد والا بشود که اگر
روز را همینطور بکند و لنگر را کشیده برود بندر حاجی طرخان این همه نوکر و بیچاره که بانزلی آمده اند
بکشند این نوع خیالات چنان اوقات ما را تلخ داشت که حد وصف ندارد و فراهم چیزی
منقلب شد متصل عرق میکردیم از شدت خیال کربلا و سینه میخورد سر فرو میکردیم شب و
روز هم ابدا خواب کردن با آن طوفان ممکن نبود متصل هم باران شدید میآمد

روز شنبه ۱۳ سیزدهم

صبح باز طوفان و حرکت کشتی بهمان طور بلکه زیاده تر بود کشتی هم که شاهزاده ها نشسته بودند
از عقب رسیده لنگر انداخت تا شب همانطور هوا ابر و باران و طوفان بود بقدر دو ساعت
خوابیدیم یکباره قال و مقال شد گفتند کرجی آمده است برخواستم دیدم یک کرجی با دوازده نفر

داوطلب شده آمده اند که از ماجری بهرمند بانزلی دریا هم رو بآرامی است قدری خوش
حال شدیم سعدالملک جواب کاغذیکه باو نوشته بودند نوشته رفتند ساعت دیگر که صبح
چهاردهم رجب نزدیک بود کرجی دیگر آمد مهدیقلیخان و میرزا عبدالله خود را انداخته رفتند
صبح شد چند کرجی دیگر آمد بعضی هم رفتند هوا رو بخوبی شد آب از مرداب بنا کرد بدریا
آمدن بالاخره کشتی بخار ما دیده شد که از مرداب در آمده میآید تا کشتی رسید نزدیک این
کشتی حالا باز بسیار مشکل است رفتن ازین کشتی بآن کشتی قدری دورتر ازین نگاهداشته اند
اول کرجی ما را آوردند بهر طور بود داخل کرجی شده راندیم برای کشتی بخار یکطرف دست ما را
گرفته رفتیم بالای کشتی آسوده شده صد هزار مرتبه شکر باریتعالی را کرده نفسی کشیدیم وارد اسکله
انزلی شدیم اشخاصی که از طهران و رشت آمده بودند
بحضور آمدند رفتیم بالای برج شکر خدا را
هزار مرتبه کردم شب آتشبازی مفصلی
شد و براحت خوابیدم
الحمد لله تعالی

روزنامه حمدی که لایق ملاحظه انظار باِمعان است سزاوار شان خداوندی است که کل
یوم هو فی شان است و درود نامحدود و حمد ودی که متمادی تمادی ایام و شهور بلکه اعوام
و دهور است پیشکش سیدی است که با آلش مصداق نور فوق کل نور و نور یضیء منه
کل نور است اعنی ماه دو هفته انبیا و ابن عمش صاحب ایام مشهوره سید الاوصیا
علیهما و آلهما السلام ما تعاقب الایام و بعد چون روزنامه فرنگستان شاه کشور
ستان شهنشاه گیتی بخش ایران خلد الله ملکه و ایامه الی یوم الدین بمحمد و آله اجمعین از قبیل
توقیعات واجبة المطالعه و اطلاع بر حالات پادشاه جمجاه موجب مسرت خواطر خداوندان
لامعه است پس تصدی براین امر لازم و تحدی بر نقل و طبع آن متحتم است خصوصاً هرگاه

عبارت مرقوم نبان معجز بیان ذات اقدس شاهنشاهی باشد که در واقع بنطاق واقعیت
منطق و مجبوک است وچون ملک الکلام است بکلام الملک از قبل ملوک الکلام کلام
الملوک است بناء علیه باید بطرز رایق و خط نستعلیق رشیق بتصحیح وافی و تنقیح وافی و تهذیب شافی
و تذهیب صافی طبع شود که مطبوع خاطر عاطر اقدس افتد فلهذا این نسخه ثانویه را که خطش چون
ابانه و فصاحت سبع المثانی و نقش یادکار نقوش مانی ست فقیر ماًمول میرزا محمد علی شیرازی
شهیر بکشکول برای خود برای خویش مخالطی سپنداشته و بهاء آن را از عالی هداء و اتحاف به
بارکاه عرش اشتباه قبول خاطر مبارک انکاشته و الحق خوب نکاشته
و تخم امید خوب کاشته خداوندش برد هد و خداوند کارش بعنایت
یکنظر که اگرچه خود این روزنامه قلامه خامه عنبرین شمامه ست
اما نظر بتجدید اساس و تجدید لباس جلوه بخواطر اقدس
نماید و شاید ابواب آمال بر چهره این اهل الآمال کشاید
و از اشتهار و انتشارش بتطبیع و اکثار منطوق
هو المسک ما کررته یتضوع دماغ عالی و دانی را
معطر و چشم نیک بینان منور نماید
اللهم تقبل عمله و حصل امله

الحمد لله و المنة که درین اوان میمنت اقتران این مسافرت
نامه مطبوع مرغوب که مشحون از هر گونه کل و ریاحین است
و فایده خاص و عام در آن متصور بحسن و جهی سمت
اختتام پذیرفت قیمت سه روپیه و نیم مع
محصول عکس بتاریخ غره شهر ذی حجه الحرام
۱۲۹۳